رهنامه پژوهش

دفتر اطلاع رسانی و توسعه فرهنگ پژوهش | معاونت پژوهش حوزه‌های علمیه

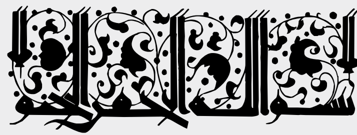
نشریه علمی - فرهنگی

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

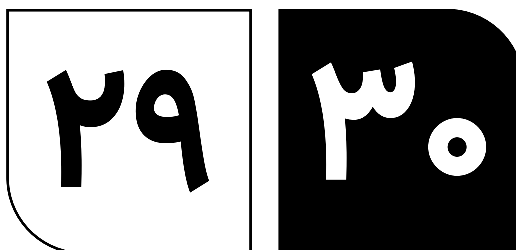
۲۹ ۳۰



علم اخلاق



رهنامه پژوهش



مدیریت ترویج پژوهش
معاونت پژوهش حوزه های علمیه

صاحب امتیاز | معاونت پژوهش حوزه های علمیه
مدیر مسئول | حجت الاسلام و المسلمین ابوالقاسم مقیمی حاجی
ناظر کیفی |سیّد علی عماد
سردبیر | حجت الاسلام و المسلمین محمد صالح مازنی

دبیر سرویس پرونده علم |امیر عمو غلامی
دبیر سرویس سیره بزرگان | محمدحسین فروغی
مدیر اجرایی |رضا ثانی
مصاحبه کننده | مصطفی رحیمی
هیئت تحریریه |امیر عمو غلامی ،مهدی محقق فر ،مهدی طهماسبی ، ابراهیم ابراهیمی ، کامران عطار کاشانی ، مصطفی کاویانی

با تشـــکر از همکاری علی توحیدی نژاد و مشاوره اساتید گرانقدر استاد رضا اسلامی ، استاد زارعی سبزواری ، استاد خادمی کوشا ، استاد محمد مهدی احسانی فر .

حروف نگار | علی جواد دهقانی
ویراستار | علیرضا سالوند

مدیر هنری و طراح گرافیک | محمد صداقت | mohsed.ir
عکاس | مصطفی معراجی
طراحی لوگو(نامواره) |میثم اشعری

توزیع و اشتراک | علی مهدوی
تلفن توزیع و امور مشترکین | ۰۹۱۹۵۸۷۶۰۴۰
نشانی | قم ، صندوق پستی : ۳۷۱۶۵/۱۳۳

ارتباط با سردبیر : ۰۹۳۷۳۴۳۷۲۹۱
پست الکترونیک: rahnameh@yahoo. com

فهرست مطالب



روش تحصیل و تحقیق در علم اخلاق

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمد عمومی

حجت الاسـلام والمسـلمین محمد عمومی از دانش آموختگان و مدرسـان حوزه می باشـند. از آثار ایشـان می توان به ضمان طبیب، موسـوعه کلمات امان سـجادعليه‌السلام رسـاله ای در مورد زکات فطره و مقالاتـی چون توکل در ازدواج و ... اشـاره نمود.

خلاصه: در این گفتگو استاد ابتدا تحصیل اخلاق را به دو معنای تحصیل عملی و تحصیل نظری اخلاق تقسیم نموده و ذیل تحصیل نظری ۳ نگاه و روش عقلی، نقلی و اجتهادی را بر می شمرند. ایشان همچنین در بحث تحصیل عملی اخلاق دو روش ۱ـ غیر مستقیم (غیر لفظی) ۲ـ روش مستقیم همچون جلسات موعظه و .... را بیان کرده و برای تحصیل در علم اخلاق با همه گستره‌اش مواردی چون انس با قران و روایات جهت شناخت ذائقه دین و جلوگیری از انحراف و ...، شناخت مکاتب اخلاقی، شناخت پرسش‌ها و مسایل جدید و ارائه آنها به منابع معتبر و پاسخ‌گیری، را لازم شمرده و شرح می‌دهند. در نهایت ایشان برای تحقیق در علم اخلاق بهترین روش و شیوه را روش فقاهتی و اجتهادی دانسته و با توجه به ماهیت شبه بین رشته ای اخلاق، آشنایی با بعضی از علوم جدید را لازم می‌دانند و معتقدند نگاه فقیهانه در استنباط آموزه های اخلاقی و تحقیقات ارائه شده کمرنگ می باشد و خلاء وجود دارد.

رهنامه: موضوع مصاحبه امروز ما در قسمت اول درباره روش تحصیل و تحقیق در علم اخلاق می‌باشد. سوالم را به صورت کلی مطرح می‌کنم که اصولا چند روش کلی در باب تحصیل علم اخلاق وجود دارد؟ آیا عین مکاتب فقهی و مکاتب ادبی می‌توانیم این را تقسیم‌بندی را بکنیم و بگوییم مثلا مکتب نجف و قم، آیا در اخلاق این چنین روش‌ها و سبک و سیاقی حاکم است؟

استاد: در اینجا یک تفکیکی بین مسئله تحصیل و پژوهش و تحقیق علی القاعده باید انجام بشود و کلاً در هر بحثی برای اینکه بحث خوب پیش برود علی القاعده ما باید واژگان روشن و شفافی داشته باشیم یا بتوانیم به یک تعریف واحدی برسیم و اگر نرسیدیم حداقل معلوم بشود که مرادمان در بحث از آن واژه چه است.

مراد از تحصیل اگر تحصیل به صورت نظری است؛ یعنی اینکه ما یک کلاسی داشته باشیم و به شکل تدریسی با متنی و کتابی و معلم و شاگرد و این چیزهایی که در نوع مباحث درسی و کلاسی دیده می‌شود، خب در این مورد یک جور باید صحبت کرد؛ اما اگر منظور از تحصیل، تخلق به اخلاق شایسته باشد؛ یعنی معنای لغوی تحصیل، تحصیل اخلاق یعنی کسب فضایل اخلاقی که اگر این مورد منظور باشد، باز یک صورت دیگری پیدا می‌شود.

حال اگر یک توسعه بدهیم که شاید خیلی رایج نباشد و بگوییم ما تحصیل را در یک معنای بسیار عامی به کار ببریم که شامل پژوهش‌ها و تحقیقات و امثال اینها هم بخواهد بشود، این معنا شاید یک کمی دور از ذهن باشد؛ اما در آن معنای اول که تحصیل به معنای کلاسی و درسی و بحثی می‌باشد، اطلاعات بنده خیلی ناقص است و از اساتید و بیشتر آنها باید اظهارنظر بکنند و ما شاید نتوانیم یک کلاسی به عنوان کلاس اخلاق در عرض فلسفه و در عرض فقه و در عرض اصول پیدا بکنیم که بگوییم یک متنی را که یک نویسنده‌ای نوشته است استاد در آن درس بدهد.

البته کتاب‌هایی در گذشته نوشته شده که سبک و سیاق آموزشی داشته باشد، ولی سابقه زیادی ندارد و بیشتر جنبه حصولی علم اخلاق در قالب مواعظ، نقل روایات و در قالب‌های این چنینی احیاناً صورت گرفته است.

البته این یک نظر ابتدایی است که بنده عرض می‌کنم و شواهد تاریخی و امثال آن یک قدری بیشتر کار دارد.

در این اعصار جدید و دهه‌های جدید شاید یک مقداری سبک و سیاقش متفاوت شده است و متونی هم راه پیدا کرده برای تحصیل اخلاق؛ آن هم متونی که یک مقداری جنبه‌های آموزشی در آن دیده شده است؛ مثلا اگر کسی می‌خواهد اخلاق مرحوم شبّر را تدریس بکند یک کتاب جمع و جور بحث‌های اخلاقی در اختیار دارد که می‌تواند تدریس بکند یا بعضی کتاب‌های دیگری که هستند و شرایطی که الان در آن بسر می‌بریم با توجه به موسسات و مراکز و رشته‌هایی که احیانا تحت عنوان اخلاق تاسیس شده است سبک و سیاقش یک قدری متفاوت شده است؛ یعنی آموزش مباحث اخلاق نظری خودش یک موضوعیتی پیدا کرده و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است.

به عبارت دیگر در زمان ما و با تاسیس مراکز و رشته‌ها و بخش‌های دانشگاهی و واحد و ترم و سرفصل یک قدری از این جهت تفاوت پیدا کرده است که به این شکل یک قدری نوبنیاد هم هست و شکل‌های مختلفی را می‌شود برنامه‌ریزی کرد و به توضیحشان پرداخت.

اگر ما تحصیل را به معنای عام‌تری بکار ببریم؛ یعنی اگر قرار شد کشف مطالب اخلاقی، آن هم در فضای علوم دینی مورد صحبت قرار بگیرد و بخواهیم اخلاق الهی را هم اضافه کنیم، اینجا روش‌هایی رایج بوده که هم در استخراج و هم احیانا در ارائه به کار میرفته است.

از جمله به یک روش کاملا عقلی به مسئله نگاه شده است و تحلیل‌های آن تحلیل‌های عقلانی است و روش عقلی است به گونه‌ای که شما اگر فارغ از هرگونه روایت از امثال من بخواهید طرحش بکنید، خودش در حوزه اخلاق حرفی برای گفتن دارد.

یک روش در کنار اینها روش نقلی صرف است که اتکایش عمدتا به متن است و طبیعتا در حوزه دین اگر بخواهد مطرح بشود کتاب و سنت نقلی است.

یک روش جامع‌تری احیانا قابل طرح است که به آن روش تلفیقی و یا اجتهادی بگوییم که آن به شدت مدنظر است و حالا در بحث مربوط به فقه الاخلاق بیشتر به آن بپردازیم و در واقع یک نگاه دقیق‌تر و جامع‌تری به مباحث اخلاق باشد؛ اگر این را در پژوهش‌ها و خود روش کشف گفتیم طبیعتاً در کلاس‌ها و واحدها و درس‌ها همین منعکس خواهد شد و همین اختلاف سبک‌ها و مشرب‌ها در خود کلاس‌ها هم ظهور پیدا خواهد کرد.

اگر بحث تحصیل فضائل اخلاقی مراد باشد و نه تحصیل علم اخلاق به معنای

نظری، می‌شود گفت که تحصیل اخلاق و فضایل و مکارم اخلاق، چیزی است که سابقه بسیار دیرینه‌ای دارد در فضای حوزه‌های علمیه و از ابتدا قبل از اینکه ما به شکل رسمی حوزه‌ای داشته باشیم در عصر خود حضرات معصومین علیهم‌السلام این بوده است و عمدتاً هم متکی بر دو جهت است: جهت اولش طبق خود سیره‌ای که حضرات معصومین علیهم‌السلام داشتند و ما را هم دعوت به آن کردند، دعوت به شیوه غیر لفظی بوده است؛ یعنی روش دعوت دیگران به اخلاق این بوده که داعیان کاملا عامل بودند به آنچه که دیگران را دعوت می‌کردند و در اثر حشر و نشر و انس با کسانی که خودشان متخلقند و صفات شایسته اخلاقی را دارند آرام آرام دیگران هم می‌آموختند.

به همین دلیل خب فرض کنیم در روایات خودمان، روایات معروفی که بعضی از حواریون از حضرت عیسی علیه‌السلام سوال کردند که با چه کسی مجالست کنیم؟ حضرت فرمودند با کسی مجالست بکنید که سه ویژگی داشته باشد.

بنابراین بهترین و عمیق‌ترین و خالص‌ترین و ریشه‌دارترین راه کسب اخلاق حمیده و فضایل این بوده که همنشین افراد و بزرگانی باشند که خودشان متخلقند. از این طریق عملا آن فضایل و کمالات اخلاقی را دریافت بکنند.

البته ناگفته نماند که گذشته‌ها در این زمینه‌ها درجات و مراتبی بوده است و بعضی از افراد راه رفته که بعضی را تحت تربیت خودشان می‌گرفتند و سفارشات و دستورات ویژه داشتند و بستگی به عزم و اراده شخص داشته است و این مسیر ادامه پیدا می‌کرده است؛ این در واقع رایج‌ترین شیوه‌ای بوده که بهترین نتیجه را هم داده در فضای حوزه و بعد محصولاتش بزرگانی هستند. در کنار این ما خب طبیعتاً جلسات اخلاق موعظه‌ای هم داشتیم که آن هم هدفش همین انتقال مفاهیم اخلاقی بوده است، ولی نکته بسیار مهمش این است که تخلق و تاثیر و غیره در آن هدف بوده تا انتقال صرف مفاهیم خشک؛ یعنی درست است در آن جلسات کسی مطلبی را می‌آموخته، ولی عمده مطلب آن معنای دقیق موعظه‌شان بوده است.

به این معنا جلسات موعظه اخلاق رایج بوده از گذشته و تا همین اعصار؛ مثلا جلسات اخلاق مرحوم حضرت امام معروف است؛ شهید مطهری تعریف می‌کنند و دیگران تعریف می‌کنند که وقتی این جلسات را می‌آمدیم تا یک هفته و یا بیشتر آثارش در رفتارهای ما هم ظاهر می‌شد یا سبک جلسات نهج البلاغه مرحوم آیت الله حاج میرزاعلی شیرازی که مرحوم شهید مطهری توصیفاتی دارند. داستان مواجهه شهید مطهری با ایشان هم داستان خیلی جالبی است که مرحوم مطهری برای اولین بارخیلی رغبتی نشان نمی‌دادند که در این جلسه شرکت بکنند و به اصرار بعضی از آقایان شرکت می‌کنند و یکی از حاضران آن جلسه به ما می‌فرمودند آن جلسه را وقتی مرحوم مطهری آمدند و نشستند و سبک جلسه را دیدند. وقتی جلسه تمام شد با یک حالتی خودشان را انداختند روی دست و پای حاجی و بوسیدند. اینکه اصلا یک فضای جدیدی را باهاش مواجه شدند. خب این مطلب یک نکته بسیار مهمی است و از خود این توضیحات هم روشن است که اینها دیگر کار هر کسی نیست و اینجور نیست که با تصنع و ادا در آوردن و ژست اخلاقی به خود گرفتن محقق شود. یک رابطه‌ای است بین آن موعظه‌ای که از ناحیه گوینده گفته می‌شود با قلب مخاطب که طبیعتا رویش تاثیر می‌گذارد.

بنابراین اگر بخواهیم خلاصه عرض بکنیم کلاس اخلاق به معنای انتقال اخلاق نظری شاید سابقه زیادی نتوانیم پیدا بکنیم، مگر از ذیل برخی شاخه‌های فلسفه که در گذشته تقسیم‌بندی شده است و بحث‌های اخلاق و اینها است. به این صورت ممکن است بی آن را بگیریم در این قالب می‌توانیم بگیریم.

از جهت روش برخورد با مباحث اخلاقی و نگارش‌هایی که پژوهشگران حوزه اخلاق داشتند همان سه مطلبی که عرض کردیم گرایش‌ها گاهی عقلی است و گاهی نقلی است و گاهی گرایش‌های جامع‌تری که نگاه اجتهادی داشتند. از جهت تحصیل اخلاق و مکارم اخلاق به همین شکل عرض کردم جلسات اخلاق موعظه‌ای توسط افرادی با صلاحیت‌های ویژه در کلام‌های تاثیرگذار برگزار می‌شده است که به صورت طبیعی تاثیرگذار بوده است و از جهت دعوت رفتاری و عملی که عمدتا جلسات انس و معاشرت‌های طولانی. نمونه‌هایش را نگاه بکنید در جلساتی که مرحوم آیت الله قاضی با شاگردان داشتند و اساتید مرحوم آیت الله قاضی و شاگردانشان، آن جلسات اگر چه معارف رد و بدل می‌شده و مطالب گفته می‌شده و دریافت هم بوده است ولی خود آن انس و همنشینی و مجموع آنها بوده که رفتارها را می‌ساخته و تربیت می‌کرده است.

رهنامه: حالا شخص محصل وقتی می‌خواهد وارد حوزه تحصیل علم اخلاق با این گستره‌ای که فرمودید بشود حالا از یک طرف مکاتب نوظهور مبتنی بر متن یا اصولا همان متن محور که است یا به صورت عقل‌گرا یا نقل‌گرا یا تلفیقی از این عقل و نقل، از طرف دیگر باز مواجهه می‌شوند با مکاتبی که متن محور نیستند و در قالب مباحثه‌ها و دروس رایج در حوزه است و یا صرفا مربیان اخلاق و حلقه‌های تربیتی که نمونه‌های زیادی است. این شخص با این گستره وارد تحصیل علم اخلاق می‌شود چه گام‌هایی بردارد که برای هدف اصلی که سعادت خودش و ساختن جامعه است برسد و آیا ترتیبی بین اینها است؟

استاد: سوال بیشتر ناظر به حوزه‌هایی است که عرض کردم شاید عرایض بنده سودی نداشته باشد، ولی چیزی که ابتدائا به ذهن می‌رسد مخصوصا اگر موضوع بحث ما طلبه باشد به نظر می‌آید در گام اول یک انس بسیار بسیار زیادی با آیات و روایات نیاز است؛ یعنی انس با آیات و انس با روایات که طبیعتا رویکرد اخلاقی هم داشته باشد، گرچه در نگاه دقیق‌تری ممکن است ادعا بکنیم که روایات اعتقادی ما هم جنبه‌های اخلاقی دارد؛ یعنی اگر کسی را فرض کنید که روایات مربوط به علم خدای متعال یا آیات مربوط به علم و حکمت خدای متعال را تأمل بکند از نظر اخلاقی می‌سازد و تربیتش می‌کند. به همین جهت مرزبندی‌ها خیلی دقیق و خط کشی شده نیست، ولی اگر خواستیم یک همچین کاری هم انجام بدهیم طبیعتا انس درجه اول با آیات و روایاتی که جنبه اخلاقی دارند زیاد خواندن، طوری که انسان با ذائقه شارع مقدس آشنا بشود. به نظر می‌اید این گام اول که البته خود این گام دارای سلسله مراتب علمی تا آخر عمر ادامه دارد و یکباره نیست که تمام بشود.

کارکرد این آشنایی است یا یک ترمزی است که از صراط مستقیم خارج نشود؛ اولین جهتش این است، اینها مبتنی بر مبانی کلامی است. وقتی اعتقاد پیدا کردیم دین ما حق است قرآن احسن الحدیث است و عصمت پیامبر و ائمه را پذیرفتیم و وقتی کلام او نور است و معدن العلم است، اگر اعتقاد پیدا کردیم و با این نگاه سراغ کلمات برود چند تا کارکرد دارد: اول اینکه می‌آموزد و ثانیا مسئولیت پیدا می‌کند در قبال افکاری که اینها با آنها مشکل دارند و مبتنی بر برخی مبانی باطل می‌باشند، مخصوصا در زمان ما که مدعیان زیادند و دکان‌های زیادی بر پا می‌شود؛ یعنی در واقع فرد را از چند جهت می‌سازد. یک جهت نظری است و ساختار فکری به او می‌دهد و یک جهت اینکه بطور طبیعی تربیت می‌کند. و یکی اینکه معیار سنجش بدهد در مقابل دیگران سنجش بکند. البته نقطه مقابلش هم است؛ یعنی کسانی که از اینجا شروع نکردند در مباحث غیر اخلاقی، در برخورد با بعضی چیزها و بعضی افکاری که یک جاذبه‌های ابتدایی دارند چه بسا زود مرعوب می‌شوند و دست تسلیم بالا می‌برند و بر

افکارشـان بشـدت تاثیر می‌پذیـرد. گاهی مسیرشـان را جدا می‌کند و معلوم نیسـت به سـمت قرآن برسـد.
اعتقـاد مـا اینسـت وقتـی کسـی در خانـه اهلبیـت علیهم السلام را گـم بکنـد در وادی گـم می‌شـود و متحیـر می‌شـود.
جـا دارد کـه نسـبت به یک تذکر تاکید کنـم که رفتن در خانـه حضرات معصومین علیهم السلام بـه ایـن معنا نیسـت که عقـل را تعطیل بکنیم و بـه ادراکات عقلی توجه نکنیم یـا گرایـش افراطی نسـبت به نقـل داریم و یک نـوع اخباری‌گری را کسـی بخواهد ترویـج بکنـد، اصلا بحث این نیسـت؛ چون معتقدیم برای فهـم کلام اهلبیت عقل بایـد بـه کار گرفته بشـود و ارتـکازات و قرائن عقلـی همه برای فهم بـه کار می‌آید، عـلاوه بـر اینکـه ادراکات مسـتقلی عقلی با حدود و ثغور خودش سـر جـای خودش اسـت؛ ولیکـن بگوییـم اگر کسـی انـس پیدا کـرد با معارف قـرآن و اهلبیـت هم به لحـاظ نظـری غنی می‌شـود و به لحاظ عملـی تاثیر می‌پذیـرد از نور ایـن و در برابر مکاتـب دیگران دسـتش پر می‌شـود. به یـک معنا باید بگوییـم گام اول و آخر. چون دارای درجـات و مراتـب اسـت. حالا اینکه بسـتگی به اهدافـی دارد و در گام‌های بعد مکاتـب و حرف‌هـای دیگران را بشناسـد، عرض می‌کنم ممکن اسـت یـک نسـخه کلی نباشـد که برای هر کسـی بگوییم، بلکه بسـتگی به هدفگذاری افراد هم دارد.

ره‌نامه: شـخص اول انسـش را با آیـات و روایات حفـظ بکند چون جنبـه اخلاقی در درونش اسـت، هم به جهت آشـنایی و تشـخیص راه از بیراهـه و در ادامـه راه پایـدار بمانـد و در قـدم دوم فرمودیـد آشـنایی بـا مکاتب و نظرات دیگران باشـد که جهتـش را فرمودید؛ دیگر چـه مواردی لازم اسـت؟

اسـتاد: یکـی از جهاتـی کـه می‌توانـد در ایـن زمینـه مفیـد باشـد رسـیدن بـه پرسـش‌های نوپدید و جدید اسـت و گسـترش حوزه تحقیق در این مباحث و عرضه این پرسـش‌های نوپدید باز به منابع معتبر دین اسـت و پاسـخ گرفتن از آنها اسـت؛ مثـلاً فـرض کنیـد ایـن تقسـیم بندی‌هایی کـه امـروزه رایج اسـت، مثـلا مکاتب اخلاقـی را از یـک حیـث تقسـیم بکنند به فضیلت‌گـرا، تکلیف‌گرا و امثـال اینها که می‌شـود. اینها ممکن اسـت پرسـش‌های تازه‌ای را مطرح بکند که شـخص تلاش بکنـد ایـن پرسـش‌ها را به منابع معتبر دینی عرضه بکند و براسـاس اینهـا بتواند به ایـن پرسـش‌های نوپدیـد و جدید جـواب بدهد.
عرصه‌هـای مغفولـی کـه احیانا ممکن اسـت دیدگاه‌های کتاب و سـنت اسـتخراج نشـده از ایـن طریـق بشـود اسـتفاده کـرد. والا این حرف ممکن اسـت یـک قدری سـنگین تلقی بشـود اعتقاد ما اینسـت هر چه اسـت از قرآن و سنت است مخصوصا وقتی صحبت از اخلاق و تربیت و رشـد اخلاقی می‌شـود معدنش اینجاسـت و جای دیگـری دنبـال رشـد اخلاقی گشـتن در واقع یک تصور باطلی اسـت.

ره‌نامه: استاد قدم بعد چیست؟

اسـتاد: طبیعتا عـرض کردم یک بازگشـتی اسـت؛ یعنی یک نگاه مجددی اسـت بـه خـود منابع کـه اگر گفتیم به صورت تعاملـی ادامه دارد طبیعتا فهمـش از قرآن و سـنت بـا آن طرح پرسـش‌های جدید خیلـی فهم عمیق‌تری خواهد شـد.
البته به این نکته توجه داشـته باشـید که اگر صحبت از اسـتنباط خواسـتیم بکنیم، ما معتقدیم در رتبه قبل از اینها، شـخص باید فقیه باشـد؛ یعنی هدف ما از تاسـیس مدرسـه و دیدگاه مان این اسـت که اگر شـخصی فقیه نباشـد حرف زدنش از زبان دیـن هیـچ اعتبار علمـی ندارد. فقیه بودن به این معنا که آشـنای با شـیوه اسـتنباط باشـد و قـدرت اسـتنباط را داشـته باشـد ولو در حد اجتهـاد متجزی. ایـن حالا دیگه چـون موضوع مسـتقل بحث ما نبـود نگفتم. ولی اعتقاد ما اسـت که اگر قرار اسـت کسـی در زمینـه اخـلاق هـم از زبان دین سـخن بگوید حتمـا باید قدرت اسـتنباط را داشته باشد.

ره‌نامـه: لـزوم فقیه بـودن برای آن اسـت که نظـر درسـت را ارائه بدهد؟

اسـتاد: انسـی کـه عرض کردیـم ممکن اسـت از ابتدا بـرای طلبه پایـه یک، یک برنامه‌ریـزی بـرای انس بـا آیات و روایات اخلاقی طراحی بکنیـم. ولی آنجا آن طلبه تـا سـالیان سـال قرار نیسـت از زبان دین بـه صورت صاحب نظـر بخواهد مطلبی را بگویـد. بلـه، ممکـن اسـت طلبه پایه پنج یا شـش باشـد تبلیغ بگوید، ولی سـخنان اسـاتید و بـزرگان را از زبـان دین بگوید. اگر کسـی بخواهد به عنـوان صاحب نظر از زبـان دیـن در حـوزه اخلاق یـا در هر حوزه دیگری اظهارنظر بکند این شـخص باید مجتهد باشـد و قدرت اسـتنباط را داشته باشد.

ره‌نامـه: وقتی محصـل در این گام‌ها قرار می‌گیرد یقینا یک سـری منابـع را بـرای تامین محتـوا نیاز دارد. یـا مراکزی کـه در این زمینه کار کرده باشـند که هم جواب سـوالاتش را بگیـرد و هم الگو بگیرد و هم راهنمایی اسـتادی را بگیرد. اصولا شـخص نیـاز به چه منابع و مراکـز دارد کـه به صورت مشـخص و نمونه نام ببریـد. آیا همچون فقهـا هسـتند که بگوییـم طلبه‌ای کـه در فقـه کار بکند مسـائل در کنـارش باشـد و جواهـر در بغل دسـتش باشـد آیـا در اخـلاق این منابع بعنوان دسـت اول یـا مراکز راهنمای درجه یک سـراغ داریم؟

اسـتاد: منبع اول خود قرآن کریم اسـت. کتاب شـریف اصول کافی، کتاب شـریف تحـف العقـول، کتاب شـریف نهج البلاغه، کتاب شـریف صحیفه سـجادیه، یکی از منابع بسـیار غنی ما ادعیه هسـتند. منابع بسـیار مهمی هستند.

ره‌نامه: کتاب جامعی داریم؟

اسـتاد: با نگاه فقیهانه و با هدف اخلاق نوشـته شـده باشـد نه. ولی انس با فضای اینها طبیعتا به عنوان منابع دسـته اول شـناخته می‌شوند.

ره‌نامه: مشـکل اینجاسـت که خیلـی از این منابع مبتنـی بر اخلاق هسـتند منتهـی اینکـه شـخص محصـل بتواند بـا ابعاد آموزشـی اخـلاق از اینها آشـنا بشـود چطور.

اسـتاد: یـک خلاءهایـی داریم، البته اظهار نظر بنده حاصل یک اسـتقراء تام نیسـت؛ چون باید تحقیق بیشـتر بشـود و در کلاس‌ها شـاید کارهای خوبی شـده باشد، ولی خـب مـا بـه دلیل یک تأخیری که نسـبت به فقـه و اصـول در این زمینـه داریم، در زمینـه بحث‌هـای اخلاقـی منابع‌مان به این شـکل تبویب نشـده اسـت کـه باب‌ها از هـم تفکیـک بشـود به دقت. لـذا در ایـن عرصه با دشـواری‌هایی روبرو هسـتیم، ولـی چـه کنیم بالاخـره؛ چرا که این راه باید آرام آرام طی بشـود و به دوسـتان گاهی عـرض می‌کنیـم در خصـوص اخـلاق، در واقـع ممکـن اسـت الان سـنگ‌بناهایی گذاشـته بشـود کـه صد یا پنجاه سـال دیگر ثمـر بدهـد و دیگران اسـتفاده بکنند و پخته بشـود و چکش بخورد و اشـکالاتش برطرف بشـود. یکی از دشـواری‌های ما اینسـت کـه منابـع در این زمینه عمده منابع ما خام اسـت و این منابع خـام از زوایای مختلف قابل اینسـت که رویش کار بشـود. اگر بخواهیم تشـبیه بکنیم فرض کنید معـدن طلایـی کـه اگـر اسـتخراج بشـود در هزاران شـکل ممکن اسـت سـاخته و عرضـه بشـود. در این جهت همچین مشـکلی را داریم.

رهنامه: مراکز چطور استاد؟

اســتاد: مراکز، البته از اسـم بردن معذورم؛ اینها را از بعضی دوستان دیگر بپرسید شاید بهتـر باشـد. بالاخره مجموعه خود ما هم به عنـوان بنیاد علمی فرهنگی خاص بهش نـگاه بشـود یک چنیـن آرمانـی را دارد که به طور کلـی در زمینه اسـتخراج و تدوین و ترویـج آموزه‌های قـرآن و اهلبیت علیهم السلام با رویکـرد اخلاقی فعالیت می کند.

رهنامـه: آیـا طـلاب به عنـوان مشـاوره بـه مرکـز شـما می‌توانند مراجعـه بکنند؟

اسـتاد: رسـماً ایـن بخـش را نداریم. دوسـتانی کـه کار مشـاوره بدهند در مدرسـه علمیـه صاحـب الزمـان در اصفهـان داریـم و به صورت هفتگـی برنامه‌ریزی شـده اسـت که در قسـمت طلاب هسـتند. ممکن اسـت ان شـاء الله در آینده توانمندی و امکانات بیشـتر بشود.

رهنامـه: اگـر موافقیـد وارد حوزه تحقیـق در علم اخلاق بشـویم؛ در حـوزه تحقیـق علـم اخـلاق می‌دانیـد کـه بیشـتر منابع بـا رویکرد اخلاقـی هسـتند، ولـی تحقیقاتـی که بـا رویکـرد اخلاقی نوشـته بشـوند چـه روش‌هایی اسـت و چـه مزایایی اسـت؟

اسـتاد: باز اینجا البته اگر بیشـتر یک مقداری جنبه‌های نظری پررنگ بشـود این خیلـی بـه آن بحث فقـه الاخلاق که عـرض کردم مرتبط اسـت، ولی یک اشـاره می‌کنم که تفصیلـش بماند:

مـا اگـر پیش‌فرض‌هـا را پذیرفتیـم پیش‌فرض‌های کلامـی را و در مـورد خود دین هـم ایـن را پذیرفتیـم کـه بهتریـن تربیت اخلاقـی در واقع توسـط خود دین اسـت کـه اتفـاق می‌افتـد آن وقت چـه در بخش اخلاق هنجـاری و چـه در بخش تربیت اخلاقـی و چـه در بخش‌هـای دیگری که حالا بعضی‌هایشـان زیر شـاخه‌های اینها می‌شـود طبیعتاً باید سـراغ منابع معتبر دینـی برویم.

اگر سـراغ منابع معتبر دینی رفتیم طبیعتاً بهترین شـیوه و متقن‌ترین و محکم‌ترین شـیوه، روش فقاهتی و روش اجتهادی اسـت که ما وقتی که صحبت از فقه و اصول می‌کنیـم دو تـا دیـد داریـم یکی اینکـه ما داریـم این علـم را می‌خوانیـم اصول که منطـق تحقیـق اسـت می‌خوانیـم. خود فقـه را هـم می‌خوانیم کـه فقه احـکام یاد بگیریم و استنباط بکنیم.

یـک نـگاه دیگـری هـم داریم کـه فقه و اصـول را به عنـوان روش نـگاه می‌کنیم؛ طبیعتـا اگـر بـا ایـن روش مانـوس شـدیم وقتـی در حـوزه اخـلاق بـه کار بگیریم جواب‌هـای خیلـی خوبـی خواهـد داد.

البتـه بـه این نکتـه توجه داریم که اگر کسـی با این روش سـراغ منابع اخلاقی بیاید اینطـور نیسـت که از داشـتن بعضـی دانش‌هـای دیگر بی‌نیاز باشـد بـه دلیل اینکه عمـلاً یـک حالـت شـبیه بین رشـته‌ای پیـدا می‌کنـد و طبیعتـاً داشـتن دانش‌های دیگـر، حداقـل در آن حـدّی کـه عـرض کـردم کـه پرسـش‌های جدیـد می‌دهد و گسـتره‌های جدیـدی نشـان می‌دهد این خیلی کمـک می‌کند و خیلی فاصلـه دارد تـا اینکـه بـا ذهـن خامی کـه در حـوزه اخـلاق هیـچ اطلاعـات و مطالعـه‌ای ندارد فقـط بـا صرف اینکـه فقه و اصول خوانده اسـت در حـوزه اخلاق بخواهد استنباط بکنـد، ولـی در هـر حـال آنچـه مهـم اسـت در این زمینـه و بـه شـدت نیازمندیم و متاسـفانه خـلاء جـدی در این زمینه داریم اینسـت که مـا نگاه فقیهانـه و اجتهادی بـه منابع معتبر دینی داشـته باشـیم بـرای اسـتنباط آموزه‌های اخلاقی دیـن که این یکـی از معانـی فقه اخلاق اسـت که ما معمولا تفسـیر می‌کنیم. اسـتنباط روشـمند آموزه‌هـای دیـن در حـوزه اخلاق اسـت.

چند سـال پیش خدمت یکی از اسـاتید بزرگوار و تراز اول نامه‌ای نوشـتیم و ازایشان درخواسـت کردیـم مباحث خارج‌شـان را متمرکز بر فقه الاخلاق بکننـد. چند تا قول همـکاری خدمت‌شـان دادیـم کـه این مراحـل را قبل انجـام می‌دهیـم و در خدمت شـما قـرار می‌دهیـم که با توجه به اشـتغالات شـما کمتر بشـود. جواب ایشـان این بـود کـه اگـر بخواهم ایـن را بپذیـرم باید تمـام کارهای دیگـرم را تعطیـل بکنم به دلیـل محدودیت‌هایـی کـه دارم، بخاطـر محدودیـت منابـع و اینها. معلوم اسـت در ایـن زمینـه خلاءهـای جدی داریـم و زحماتی که بـزرگان ما کشـیدند و مدیون آنها هسـتیم و در حد خودشـان قابل تقدیر و تشـکر اسـت ولی با آرمان‌ها خیلی فاصله داریـم. در ایـن زمینـه در ابتدای راه هسـتیم و باید قدم به قـدم برویم.

ولـی مهمتریـن روش تحقیقـی کـه در ایـن زمینـه به نظر ما می‌رسـد کـه کارایی داشـته باشـد روش اجتهادی اسـت که یک نـگاه جامع دارد. اینکـه می‌گویم رویکرد اجتهادی یعنی همه ادله در یک موضوع دیده بشـود و نسـبت ادله باید دیده بشـود. دلالـت ادلـه کاملا دیده بشـود. از جهت اعتبارسـنجی باید اینها سـنجیده بشـود. در رتبـه قبـل از ایـن، مبانی مـا از نظر اصولی در حوزه اخلاق باید روشـن باشـد. مثلا اینکـه فـرض کنید خبـر واحد را بـکار بگیریم یا خیر. قاعده تسـامح در ادله سـنن را می‌توانیـم بـه کار بگیریـم و اصلا اینجا بـکار می‌رود یا نه و امثال اینها. که مسـتلزم تدویـن اصـول فقـه اخلاق اسـت و در فقه اخلاق بیشـتر زوایا باز بشـود.

رهنامـه: آیـا تحقیقاتـی کـه در زمینـه علم اخلاق نوشـته می‌شـود صرف اینکـه آن موضوع رویکرد اخلاقی داشـته باشـد و مطالبی که راجـع به آن موضوع نوشـته شـده اسـت یـا تز و چارچـوب اخلاقی الان وجـود دارد کـه مخصـوص تحقیقات اخلاقی اسـت و محققین اخـلاق در آن چارچوب بنویسـند؟

اسـتاد: بـا توجه به این نکته‌ای کـه عرض کردیم یعنـی روش اجتهادی که گفتیم مدافعـش هسـتیم و خـلاء داریـم در ایـن زمینـه نقد جدی بـه کارهایـی که عرضه می‌شـود وجـود دارد. یعنی حتـی بزرگانی که در زمینـه اخلاق از معاصـران ما آثاری را نوشـتند، ایـن نـگاه اجتهادی جامع در کارشـان کمتر دیده می شـود.

گاهـی آمده‌انـد و مباحثـی را مطـرح کرده‌انـد که مباحـث خوبی هم بـوده و چند تا آیه و حدیث کنارش گذاشـتند، ولی کار جامعی که عرض کردیم اسـتنباط روشـمند و دیدن همه ادله و در کنار هم دیدن و نسـبت سـنجی باشـد قدری متاسفانه جایش خالـی اسـت. در آثـار معاصران یک قـدری آثار مرحـوم آیت الله آقـا مجتبی تهرانی بـه ایـن روش نزدیک اسـت تـا حدی نه به صـورت صد درصد. ولـی مجموعاً کارها کمتـر از حـدّ انتظار اسـت. در ایـن زمینه ما خیلی راه نرفتـه طولانی داریم.

رهنامـه: یعنی اصل سـاختار را نداریم یا اینکه سـاختار اسـت و آثار مبتنی بر آن سـاختار نیست؟

اسـتاد: در زمینـه سـاختار هم یک قـدری باید مباحـث اصول فقه اخـلاق هر چند بـه صـورت فی الجملـه تدوین بشـود. چون از نظـر تاریخی ما می‌گوییـم که فقه و اصـول یـک تعاملی داشـتند. مـا ابتدائاً علم جداگانـه‌ای به نام اصول فقه نداشـتیم با پرسـش‌هایی که در علم فقه پیش می‌آمد و جنبه مشـترک داشـت نسـبت به ابواب مختلـف، آرام آرام علمـا دیدنـد اینهـا نیاز اسـت کـه در جای جداگانه‌ای جمع بشـود و بحث بشـود.

مشـابه ایـن را در بحث‌هـای اخلاقی داریـم که وقتی از فقـه اخلاق بحث می‌کنیم بـه اصـول فقـه اخلاق اشـاره می‌کنیـم و به منطـق فهم، به مناسـبت یـک قدری اصـول فقـه اخلاق و بحث سـاختاری را هم کـه فرمودید اشـاره می‌کنیم.



نگاه کلان و کلی به علم اخلاق

درگفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین مهدی احمدپور

حجت الاسلام والمسلمین مهدی احمدپور از محققان پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و سطح ۳ حوزه در رشته فقه و اخلاق می‌باشند که به تدریس در حوزه و دانشگاه در زمینه اخلاق اسلامی مشغول‌اند. از آثار ایشان می‌توان به کتاب شناخت اخلاق اسلامی، اخلاق اسلامی، مبانی و مفاهیم، فقه و اخلاق اسلامی، مقایسه‌ای علم شناختی و... ده ها مقاله پیرامون اخلاق و قواعد آن نام برد.

خلاصـه: ایـن مصاحبـه ابتـدا بـه بیـان تعریـف اخـلاق همـراه تربیـت اخلاقـی و جـدای از تربیـت اخلاقـی می‌پـردازد و سـپس دربـاره موضـوع و هـدف دانـش اخـلاق کـه ترسـیم قله‌هـای انسـانی باشـد توضیـح می‌دهـد. سـپس بـه بیـان مباحثـی در مـورد اخـلاق عملـی (تهذیـب اخـلاق) همچـون سـابقه مباحـث، پیشـگیری، درمـان و تربیـت پرداختـه و هـدف در اخـلاق را پدیـد آوردن انسـان اسـتاندارد دانسـته ولـی در عرفـان انسـان الهی شـدن می‌دانـد و همچنیـن بـه بیـان تفاوت‌هـا در چینـش فضائـل و مراتـب منـازل در اخـلاق و سـلوک عرفانـی می‌پـردازد. در ادامـه پیرامـون توضیـح المسـائل اخلاقـی و وجـود ایـن توضیـح المسـائل، وجـود احـکام ضـروری (واجـب اخلاقـی) و ملاک‌هـای تشـخیص ایـن احـکام اخلاقـی مطالبـی را بیـان می‌کنـد. سـپس بـا توجـه بـه اهمیـت اخـلاق و نسـبت دادن اخلاق اسـلامی بـه اسـلام، اجتهـاد بـه ماننـد فقـه را در احـکام اخلاقـی نیـز ضـروری دانسـته و مـواردی چـون تسـامح در ادلـه، قیـاس و ... را در آن وارد نمی‌دانـد و اصـول فقـه را بـا توجـه بـه عـدم اختصـاص بـه فقه کارگشـا در اخلاق و در زمینه‌های دیگر نیز می‌داننـد. در بخـش پایانـی هـم مطالبـی را در جـواب سـوالات در مورد منابـع اجتهادی در اخلاق، ارتباط روانشناسـی بـا اخـلاق، بحث‌هـای مطلـوب تفکـر بـرای طـلاب در بحـث اخلاق، اهمیـت مباحـث اخلاق و درمـان و مباحـث ضروری بـرای طـلاب و ... پاسـخ مـی دهـد.

رهنمـا: همان‌طور که مسـتحضر هسـتید در مباحث نـگاه درجه دو رئوس ثمانیه و فلسـفه علم و نقشـه راه علم و ... مورد بررسـی قرار می‌گیـرد اولین سـوال ما اینسـت کـه تعریف علم اخلاق چیسـت و موضـوع و غایـت این علم چه می‌باشـد؟

استاد: علم اخلاق را در واقع دو جور می‌توانیم تعریف کنیم:

اول: یک بار آن را همراه با تربیت تعریف می‌کنیم؛ یعنی همراه تربیت اخلاقی.

دوم: و یک بار جدای از تربیت اخلاقی.

معمـولا آن تعاریفـی کـه در کتاب‌هـای اخلاقـی مـا موجـود اسـت، تعریفی اسـت کـه اخـلاق را همـراه بـا تربیـت می‌بیند و ایـن با هم دیدن ناشـی از تفطـن و توجه بـه ایـن نکتـه اسـت که اخلاق خـودش مقدمـه تربیت اخلاقی اسـت و بـه تنهایی موضوعیـت ندارد.

بـر ایـن اسـاس، اگر بخواهیـم اخلاق را جـدای تربیـت تعریف بکنیم بایـد بگوییم: علـم اخـلاق علمی اسـت که به توصیف و معرفی انـواع خُلق انسـانی ـ اعم از خُلق خـوب و بـد که فضائل و رذائل نامیده می‌شـوند ـ می‌پردازد، ریشـه‌ها و خاسـتگاه‌ها، نشـانه‌ها و نتایـج و از همه مهمتـر احکام اخلاقی آنهـا را تبیین می‌کند.

امـا اگـر اخـلاق را همـراه تربیت و شـامل آن بدانیـم، آنگاه در تعریـف اخلاق چنین می‌گوییـم: علـم اخلاق علمی اسـت کـه به توصیف و معرفـی انواع خُلق انسـانی ـ اعـم از خُلـق خـوب و بد که فضائل و رذائل نامیده می‌شـوند ـ می‌پردازد، ریشـه‌ها و خاسـتگاه‌ها، نشـانه‌ها و نتایـج و از همـه مهمتر احکام اخلاقی آنهـا را تبیین می‌کند و اصـول و روش‌هـای رهایـی از اخلاق ناپسـند و تخلق به اخلاق پسـندیده را بیان می‌نماید.

امـا در پاسـخ ایـن سـؤال که فرمودیـد موضوع اخلاق چیسـت؟ باید گفـت موضوع علـم اخـلاق همان خُلق انسـانی اسـت؛ خُلق بـا واژه خَلق از یک ریشـه هسـتند و فرقشـان در اینسـت کـه خَلق بـه ویژگی‌هـای ظاهری موجودات اطلاق می‌شـود ولـی خُلـق بـه ویژگی‌های باطنـی آنها؛

ایـن تعریفـی کـه معمولا از خُلق می‌شـود که خُلق را بـه ویژگی‌های باطنی تعریف می‌کننـد باعث شـده تـا خیلی‌ها خیال کننـد موضوع دانـش اخلاق، صرفـا خُلق به معنای ملکات نفسـانی اسـت در حالی که این‌طور نیسـت.

بـه عقیـده ما دیدگاهی کـه خُلق را تنها به ملـکات اختصاص می‌دهـد، یک دیدگاه ناقصـی اسـت و نظـر صحیح اینسـت کـه موضـوع دانش اخـلاق خُلق بـه معنای جامعـی اسـت که هم ملکات نفسـانی و هـم رفتارهای ناشـی از آن ملکات یا منجر به آن ملکات را شـامل می‌شـود.

امـا اینکـه هدف دانش اخلاق چیسـت؟ هدف دانـش اخلاق این اسـت که قله‌های کمـال انسـانی را ترسـیم کنـد و بـه تعبیـر دیگـر هـدف دانـش اخلاق اینسـت که ویژگی‌هـای انسـان کامـل را برای مـا تبیین بکند و بـاز به بیان دیگر، هـدف دانش اخـلاق اینسـت کـه به ما بگوید ای انسـان تـو می‌توانی و ایـن قابلیـت را داری که به این فضائل برجسـته انسـانی آراسـته بشـوی و احکام اخلاقی هم که متوجه این فضائـل و رذائـل می‌شـود آن احـکام را هم بیـان می‌کند.

منظـورم از احـکام اخلاقـی اینسـت کـه همان‌طـور کـه مـا در فقـه احکام خمسـه تکلیفیـه فقهـی داریـم، بـه همیـن وزان در علـم اخلاق هـم احکام اخلاقـی داریم و بـه تعبیـر دیگر دو قسـم احـکام اخلاقـی داریم: احـکام اخلاقی الزامی که بایدها و نبایدهـای اخلاقـی هسـتند و متوجـه رذائـل و فضائـل اخلاقی خاصی می‌شـوند، همان‌طـور احـکام اخلاقـی غیـر الزامـی هـم داریـم کـه اینها هـم متوجـه رذائل و فضائلی می‌شـوند کـه اخلاقـی هسـتند.

بنابرایـن اجمـالا هدف دانش اخلاق اینسـت کـه از طریق توصیف فضائـل و رذائل اخلاقـی و بیـان احکام آنهـا می‌خواهد مقدمه تربیـت اخلاقی را فراهـم بکند؛ چون اخـلاق خـودش مقدمـه تربیـت اخلاقی اسـت. امـا تربیـت اخلاقی قرار اسـت چه کنـد؟ تربیـت اخلاقـی قرار اسـت مـا را بـه آن قله‌هایی کـه در علم اخلاق ترسـیم می‌شـوند برساند.

البتـه اخـلاق بـا فقه چندین فـرق دارند و یکی از فرق‌هایشـان اینسـت کـه در علم

فقـه، حاصـل کار فقیه اینسـت که یک توضیح‌المسـائل فقهـی در اختیار شـما قرار می‌دهـد کـه یـا ایـن کار واجب اسـت یا مسـتحب اسـت یـا حرام اسـت یـا مکروه اسـت یـا مباح اسـت، امـا در علم اخلاق، عالـم اخلاق یک توضیح‌المسـائل اخلاقی در اختیـار مکلفیـن قـرار می‌دهد و می‌گوید از منظر اخلاقی این کار فضیلت اسـت و این کاری که الان فضیلت اسـت بعضی از فضائل هسـتند که اینها بایسـته هستند؛ یعنـی حتمـا حتمـا شـما از منظر اخلاقـی به اینها اراسـته بشـوید و بعضـی فضائل شایسته هستند بایسـتگی ندارند.

بـه عنـوان مثـال از منظر اخلاقی اتصاف به ملکه عدالـت و انصاف باید و الـزام دارد، امـا اتصـاف به خُلق سـخا و ایثار بایسـتگی ندارند، بلکـه شایسـتگی دارد؛ یعنی اگر شـخص بـه آنها متصف شـد خوب اسـت به این معنا کـه به لحاظ (حکـم) اخلاقی مسـتحب اسـت، اسـتحباب دارد نه الزام و وجوب (اخلاقی).

ایـن احکام در توضیح‌المسـائل اخلاقـی برای مردم تبیین می‌شـود، ولی فقیه وقتی توضیح‌المسـائل فقهی در اختیار شـما قرار داد کارش تمام می‌شـود و این را در اختیار مکلـف قـرار می‌دهد و مـی‌رود و از این به بعد مکلف اسـت و این توضیح المسـائل؛ امـا در علـم اخـلاق، عالم اخلاق وقتی فضائـل و رذائل را توصیـف و احکام را تبیین کـرد، یـک مرتبـه بعـد از ایـن هم برایـش وجـود دارد؛ یعنـی یک توضیح‌المسـائل تربیتـی هـم وجـود دارد که به شـما می‌گوید چگونـه آن احکام اخلاقـی را عملیاتی کنیـد و مثـلا ایـن کاری کـه مثـل اعتـدال و انصـاف که لازم اسـت هر انسـانی به آن متصـف بشـود و از منظـر اخلاقـی الـزام دارد حـالا که من عادل نیسـتم باید چه راهـکاری را در پیـش بگیـرم تـا عـادل بشـوم؟ این مسـاله در تربیـت اخلاقی بیان می‌شـود و در واقع توضیح المسـائل اخلاق و تربیت دو جزئی اسـت دو نسـخه است دو جلـد دارد کـه جلـد اولـش اخلاق اسـت و جلد دومـش تربیت اخلاقی اسـت که مکمل هم هسـتند.

رهنامـه: آیـا تربیـت اخلاقـی، اخـلاق عملی اسـت یا چیـز دیگری ا ست ؟

اسـتاد: اخـلاق عملـی در واقـع همـان اخلاق یـا تهذیب اخلاق اسـت؛ فلاسـفه قدیـم، فلسـفه را بـه دو بخـش شـناخت هسـتی‌هایی کـه مقدور انسـان هسـت و شـناخت آنهایی که مقدور انسـان نیسـت (یعنی خالق آنها خود خداوند متعال اسـت) تقسـیم می‌کردنـد؛ و باز خود این قسـم دوم (یعنی هسـتی‌های غیر مقـدور آدمی) را تقسـیم می‌کردند به الهیات و طبیعیات و ریاضیات؛ یعنی حقایقی اسـت که در عالم وجـود دارد و عقـل ما می‌خواهد اینها را بشناسـند؛ لذا آن بخش از قوه مدرکه انسـان کـه اسـم کلـی‌اش عقل بـود آن بخـش از عقل که متوجه شـناخت اینها می‌شـد را عقل نظـری می‌گفتند.

امـا آن بخـش دیگـر از هسـتی‌های ایـن عالـم که مقدور انسـان اسـت را تقسـیم می‌کردنـد به سـه بخـش و اسـم کلّ آن را «حکمت عملی» گذاشـته بودند. ویژگی منحصـر بـه فـرد هر سـه حوزه مباحـث حکمت عملـی، این بـود که مقدور انسـان بـود و بـا اراده انسـان تحقـق می‌یافت. آنـگاه خـود حکمت عملـی را به سـه حوزه تهذیـب اخـلاق (اخـلاق معمـولا گفته می‌شـود ولی اسـم اصلیش تهذیـب اخلاق اسـت)، تدبیـر منزل و سیاسـت مُدُن تقسـیم می‌کردند. خلاصه اینکـه رابطه اخلاق و تهذیـب اخـلاق رابطـه بین مقدمه و ذی‌المقدمه اسـت و به همین خاطر در مقدمه تهذیـب اخـلاق، اخلاق مطرح می‌شـد یا لابـلای مباحث تربیتـی، مباحث اخلاقی هـم مطرح می‌شـد.

رهنامـه: بـه خاطـر همین اسـت کـه در کتاب‌های فلسـفی، بخش نظـری را بحـث می‌کنیـم که بحـث عدالـت و بحث قـوای نفس و رابطـه قـوای نفس با همدیگر اسـت که غلبـه با کدام یکی باشـد؟

اسـتاد: همـه اینهـا را بحـث می‌کننـد. بعـد در کتاب‌های قدیمـی مثـل *دره التاج* نوشـته مرحـوم قطـب الدیـن شـیرازی می‌بینید که اینهـا تمام بخش‌هـای حکمت اعـم از نظـری و عملـی را همـه را با هـم دارد. منتهی همین‌طور کـه جلوتر می‌آیید کـم کـم، ایـن بخش‌هـا از هـم جـدا می‌شـود. چـرا؟ بخاطـر اینکـه در گـذر زمان، دانسـته‌های انسـان در هـر کدام از این شـاخه‌ها توسـعه پیـدا می‌کند و ایـن به طور طبیعـی الـزام می‌کنـد علمـا و دانشـمندان را کـه بـرای هر کـدام از اینهـا یک دفتر علمی مسـتقلی باز بکنند.

رهنامـه: بحث پیشـگیری و علاوه بـر آن درمان در کجا جـای دارد؟ چـون فرمودیـد تربیـت اخلاقـی یعنـی اینکه چطـور صفـات را در خودمـان پیـاده بکنیـم، حـالا اگر کسـی پیاده نکـرد و یکجـا دچار رذائـل شـد آیـا ایـن در تربیـت اخلاقی اسـت که بحث می‌شـود؟

اسـتاد: بلـه ما در تربیـت اخلاقی، دو سـنخ از مباحـث را داریم: یکی پیشـگیری و یکـی درمـان اسـت و دقیقا بـه وزان طب جسـمانی آنچه در آنجا مطرح می‌شـود در طـب روحانـی هـم داریم؛ لذا مرحوم نراقـی در آخر مباحث مقدماتی جامع السـعادات قبـل از اینکـه وارد مباحـث اصلـی کتـاب بشـوند آنجـا یـک عنوانـی را بـاز کردند «الطریـق لحفـظ اعتـدال الفضائل» یعنی آنجـا راه‌کارهای کلّی پیشـگیری از رذائل اخلاقـی را آنجـا مطـرح می‌کنند؛ لـذا در علم اخلاق که شـامل تربیت هم می‌شـود هـم به پیشـگیری می‌پردازیم و هم به درمـان. اگرچه درمان خیلی پررنگ‌تر اسـت.

رهنامـه: فرمودیـد کـه از زاویـه نگاه درسـت اگـر به بحـث اخلاق نـگاه بکنیـم، ملـکات و رفتارها را هر دو شـامل می‌شـود، ولی علاوه بـر اینهـا غیر از بحـث ملکه، بحث حـال را هـم داریم آیـا اینها هم در اخلاق بررسـی می‌شـود؟

اسـتاد: در اخـلاق نـه، ولـی در تربیـت مـورد توجه قـرار می‌گیرنـد؛ چـون حال و حالـت مقدمـات پیدایش ملکات هسـتند که اگر به حـالات نپردازیـم، نمی‌توانیم به ملکات برسیم.

رهنامـه: فرمودیـد کـه اخـلاق قله‌هـای کمـال انسـانی را بـرای ما ترسـیم می‌کننـد. اینجـا بـا توجه بـه اینکه مـا مثلا قله‌هـای کمال انسـانی را در عرفـان هـم می‌بینیـم و می‌بینیم سـالک الـی الله و یا عـارف در عرفـان نظـری یـا عرفـان عملی قله‌هـا و راه رسـیدن به آنهـا را بیـان می‌کنـد در عرفـان عملی سـلوک و در عرفـان نظری هسـتی‌ها و آنچـه حاصـل مشـاهدات عـارف اسـت بیـان می‌کند. شـاید بـه ذهن بیایـد فـرق اخـلاق و عرفان نظـری، فـرق عرفان عملـی و اخـلاق عملـی و فرق سـلوک و تربیت چیسـت؟ این سـه بخـش بـه وزان همدیگر ممکن اسـت تعریف بشـود اگـر قله‌های کمال انسـانی اسـت عارف هـم می‌گوید در بخش عملـی و نظری و سـلوک شـما را بـه قله‌هـای کمال انسـانی می‌رسـانم.

اسـتاد: سـوال خـوب و بـه جایی مطـرح فرمودیـد. خلاصه بخواهم عـرض بکنم اخلاق دنبال اینسـت که یک انسـان اسـتاندارد درسـت بکند یعنی چی؟ یعنی انسان خالـی از رذائـل؛ لـذا ما هـم اخلاق دینی داریـم و هم غیر دینی؛ شـما در فضای غیر دینـی و در فضـای کفـر و در آنجایـی کـه اصلاً فردی با خـدا ارتباط برقـرار نکرده و اصـلا خـدا را بـه لحاظ اعتقـادی قبول ندارد شـما آنجا اخـلاق را داریـد می‌توانید از اخـلاق صحبت بکنیـد و اخلاق را درخواسـت بکنید که طرف مقابل شـما ملتزم به

التزامات اخلاقی باشد؛ لذا ما هم اخلاق دینی داریم و هم غیر دینی.
اما عرفان، عرفان چه کار می‌خواهد بکند. اخلاق می‌خواهد یک انسان استاندارد درست بکند. عرفان می‌خواهد یک انسان الهی درست بکند. به تعبیر دیگر اخلاق هدفش اینست که می‌گوید آن کمالات انسانی را ترسیم می‌کنیم و می‌گوید که فرض کنید تواضع نسبت به تکبر، کمال و قله است. اینکه تعبیر به قله می‌کنیم برای اینکه رسیدن به آن سخت است و زحمت دارد. در مقابل آن قله‌ها (که فضائل نامیده می‌شوند) رذائل را داریم (که حکم دره‌ها را دارند). اخلاق می‌خواهد حیا را در انسان ایجاد کند به عنوان اینکه حیا یک کمال انسانی و یک خلق شایسته انسان بما هو انسان است، اما عرفان می‌خواهد انسان را الهی کند یعنی مثلا همین فضیلت حیا را در انسان ایجاد می‌کند اما به این عنوان که حیا از صفات الهی است و قرار است انسان اخلاق الهی پیدا کند و از این طریق، تشبّه و تقرب به حق تعالی پیدا کند. بنابراین فضائلی که در عرفان تحت عنوان منازل و مقامات از آنها یاد می‌شود به لحاظ ماهوی تفاوتی با فضائلی که در اخلاق بحث می‌شوند ندارند الا اینکه در عرفان، عمیق‌تر و نهادینه‌تر می‌شوند و از همان ابتدا با این هدف در انسان ایجاد می‌شوند که او را الهی کنند و به تعبیر عرفا «متخلق باخلاق الله» نمایند و در نهایت به خدا برسانند.

بنابراین تفاوت ماهوی بین فضائل اخلاقی و منازل و مقامات سلوکی وجود ندارد؛ یعنی شما اگر بیایید مثلا فرض کنید سراغ *منهاج العابدین* غزالی بروید ببینید غزالی در *منهاج العابدین* یا خواجه در *منازل السائرین* وقتی به این کتاب‌ها مراجعه می‌کنید می‌بینید صبر و شکر و ... اینها عمدتا چیزهایی است که در اخلاق هم است. تفاوت ماهوی بین فضائل اخلاقی و منازل سلوکی وجود ندارد تفاوتی که هست اینست آن کسی که اهتمام به اخلاق دارد اما فرض کنید که نگاه دینی ندارد یا اینکه مسلمان است، ولی نگاهش نگاه عرفانی نیست می‌گوید که فرض کنید توضیح‌المسائل فقهی خودم را عمل می‌کنم خمس و زکاتم را می‌دهم نمازم را می‌خوانم حج را می‌روم واجبات را انجام می‌دهم محرمات را ترک می‌کنم. اگر اهتمام به اخلاق دارد گهگاهی مثلا *جامع السعادت* را هم باز می‌کند فقط با این توجه و با این رویکرد می‌رود سراغ اخلاق که می‌گوید؛ مثلا من در خودم یک مقداری احساس تکبر بکنم و احساس بکنم برایم زشت است و آزرده می‌شوم و می‌خواهم این آزار روحی را نداشته باشم، اما عارف و سالک در بحث عرفان می‌خواهد خدایی بشود؛ چون قرار است وجودش تجلی بخش صفات الهی باشد و تواضع یکی از آن مظاهر خدای متعال است؛ لذا می‌خواهد تکبر را از خودش بیرون بکند تواضع را در خودش ایجاد بکند؛ یعنی او از اول مقصدش خدای متعال است. این مقصدش خدا نیست نمی‌گویم مقصد بدی دارد ولی آن مقصد الهی را مد نظر قرار نمی‌دهد.

رهنامه: در بحث اخلاق و عرفان یکی دو اثر دیگر به ذهن می آید یکی اینکه بعضا گفته می‌شود در اخلاق، فضائل چینش عرضی دارند، ولی در سلوک و عرفان، منازل مرتب بر هم هستند و هر منزلی متوقف بر منزل دیگری است و مطلب بعدی این است که یک ارتفاعی برای خُلق فرض می‌کنند می‌گویند حد اخلاق قلب و برزخ است و یک حد خاصی دارد. حضرت امام با کسانی که برای اخلاق کتاب دارند می‌گویند جهنم و بهشت اخلاق، یک سطحی برایش تصور می‌کنند و می‌گویند فوق آن که مراتب روحی و قلبیست بهشت و جهنم خاص خودش را دارد آنجا بحث اخلاق نیست فوق اخلاق است. در عرفان مراتبی فوق اخلاق تصور می‌شود که از آنها در اخلاق بحث نمی‌شود؟

استاد: اینکه گفتید در عرفان بله، ببینید در عرفان تربیت با اخلاق عرفانی، با هم تنیده‌اند؛ لذا است که شما اگر دست روی هر فضیلتی بگذارید مثل این نقشه‌هایی که زمان جنگ در اتاق‌های عملیات می‌گذاشتند، دست روی هر نقطه‌ای بگذارید این نقطه معلوم است قبلش چیست و بعدش کدام نقطه است؛ اما در اخلاق لزوما اینطور نیست؛ یعنی من این مطلب که شما فرمودید که فضائل در اخلاق چینش عرضی دارند من قبول ندارم؛ یعنی این قطعاً اینطور نیست؛ یعنی این مطلب عمومیت ندارد چرا؟ به خاطر اینکه خود علمای اخلاق هم گفتند که به عنوان مثال تکبر ناشی از کبر است و کبر ناشی از عجب است، تصریح کرده‌اند.

بنابراین اگر کسی بخواهد تکبر را از خودش بیرون بکند اول باید برود سراغ عجب. از آنجا باید شروع بکند. پس ما اینگونه نیست که رابطه بین تمام فضائل و یا رابطه بین تمام رذائل را در اخلاق به صورت چینش عرضی داشته باشیم به این صورت که حالا مثلا هر کس خواست در واقع دست به تربیت اخلاقی بزند از هر نقطه‌ای خواست شروع بکند آزاد باشد. این مربی اخلاق است که برای او تعیین می‌کند بعد از اینکه اطلاعات کامل را از او گرفت بعد حالا می‌گوید شمای زید از این نقطه شروع بکنید شما اول باید روی عجب خودت کار بکنی. به آن عمرو یک توصیه دیگری می‌کند از اینجا شروع بکنی. هر دو را رشد اخلاقی می‌دهد ولی دستورالعمل‌ها با هم مختلفند.

رهنامه: ولی فی‌الجمله چینش عرضی است؟

استاد: فی‌الجمله اینکه رابطه بین برخی رذائل یا برخی از رذائل ممکن است اینها در عرض هم قرار داشته باشند ممکن است بعضی‌ها اینطوری باشند، اما اینکه همه در عرض هم باشند، نه، از میراث اخلاقی ما چنین چیزی به دست نمی‌آید.

رهنامه: شما فرمودید که ما علاوه بر در واقع احکام ضروری و در واقع غیر الزامی، الزامی فقهی، در فضای اخلاق هم الزامی و غیر الزامی داریم و بحث توضیح‌المسائل اخلاقی را هم بیان کردید. شاید این سوال برای طلاب باشد که چرا ما توضیح‌المسائل اخلاقی نداریم.

استاد: داریم.

رهنامه: آیا به این شکل است که رسماً این توضیح‌المسائل اخلاقی بشود و منتشر بشود در جامعه و همه بدانند که مثلا فقه را از آن بگیرند و اخلاق را از این؟ مطلب دوم درباره این باید و نباید، این الزامیات و عدم الزامیات در اخلاق چیست؟

استاد: اینکه فرمودید نداریم، ما داریم؛ همین کتاب‌های اخلاقی ما مثل *جامع السعادات* مثل کتاب مرحوم فیض یا کتاب‌هایی که در کتابشناخت اخلاق اسلامی مفصل معرفی کرده‌ایم حاوی آنها هستند، ما کتاب‌های اخلاقی و تربیت اخلاقی داریم نه اینکه نداریم، منتهی مشکل از اینجایی پیدا شده که متاسفانه مبلغین ما از قدیم الایام روی فقه، خیلی بیش از اخلاق تکیه کرده‌اند و اصلا شاید بعضی‌ها از اخلاق و تربیت اخلاقی بحث به میان نیاورده‌اند. در واقع مشکل خود ما هستیم. خود ما مبلغین دین بودیم که مردم و عوام را آگاه نکردیم از اینکه ای انسان مسلمان مکلف، ای پیرو امیرالمومنین و رسول اکرم ﷺ، فقط اینطور نیست که پیامبر اکرم مسائل فقهی را آورده باشد، بلکه اخلاقیات را هم آورده و اتفاقا روی اخلاقیات خیلی تاکید شده است هم در قرآن و هم روایات.

در بیـن ایـن همـه آیات نورانی قـرآن کریم، تنها حـدود پانصد آیه مربـوط به احکام فقهـی داریـم در حالـی کـه عمـده آیـات قـرآن کریـم یا مسـتقیم یا غیر مسـتقیم اخلاقی هسـتند. روایات هم همین‌طور اسـت خودتان مسـتحضرید. بعد مسـاله این باعث شـده اسـت که حتـی در خود حوزه اهتمام به اخلاق کم باشـد، یکـی از دردها و داغ‌هـای حوزه این اسـت که متاسـفانه آن مقـداری که طلبه از اولی کـه وارد حوزه می‌شـود صـرف و نحـو می‌خوانـد ادبیـات می‌خواند تا حـد مغنی اللبیب کـه از یکی دوسـتان شـنیدم که مغنی اللبیـب متن دکتری ادبیـات الازهر مصر اسـت؛ یعنی ما ادبیـات را در حـدّ دکتـری می‌خوانیم، همینطور سـایر دروس مانند منطـق، اصول و فقـه را انـدازه چنـد تا دکتـری می‌خوانیـم اما اخلاق چـی؟ تقریبا هیـچ. یعنی اصلا نظـام تربیـت اخلاقـی حوزه مشـکل دارد چون بـرای خود طلاب جـا نمی‌افتد.

لـذا آنهـا وقتـی می‌رونـد تبلیـغ، چـون بـرای خودشـان جا نیفتاده اسـت بـه جامعه هـم نمی‌تواننـد اهمیـت اخـلاق و تربیـت اخلاقـی را منتقـل بکننـد. لـذا الان ما با ایـن معضل واقعا بسـیار مشـکل مواجه شـدیم که نـه در حوزه و نـه در جامعه دینی مـا متاسـفانه بـه اخـلاق آن مقداری کـه باید و شـاید توجه نمی‌شـود بلکه خیلی‌ها تلقی‌شـان از اخـلاق، عرفـان اسـت و بعـدش می‌گوینـد عرفان هم که مـال اهلش هسـت و مثـل حضـرت امـام و آمیـرزا جـواد ملکـی تبریـزی اسـت پس بـه درد ما نمی‌خـورد.

رهنامه: یعنی می‌فرمایید هم در سطح تبلیغ و هم در سطح توجه به علم اخلاق و به دست آوردن آن بایدها و نبایدها ضعف وجود دارد؟

استاد: بله. ضعف وجود دارد.

رهنامه: ملاک‌های این اخلاق الزامی و غیر الزامی چیست؟

اسـتاد: در علم اصول فقه اینطور گفته می‌شـود که اوامر شـارع یا اینگونه اسـت که شـارع راضی به ترک آنها نیسـت در واقع ناشـی از بعث و تحریک شـدید و موکد است کـه واجـب می‌شـود یا حـرام؟ یا اینکه نه، شـارع راضی به ترک اسـت این مسـتحب و مکـروه می‌شـود و یـا اینکه در واقع لااقتضا اسـت و به عهده مکلف گذاشـته اسـت می‌خواهـد انجـام بدهد یا نه، توصیه یا دسـتوری نـدارد و این اباحه می‌شـود.

در علـم اخـلاق اینطـور گفتـه می‌شـود که شـما هـر خُلقـی را که در نظـر بگیرید اتصـاف بـه او بـه عنـوان ملکه یـا إبـراز رفتارهای مناسـب بـا آن ملـکات در خارج، یـا اینگونـه اسـت کـه فقط مدح بـه دنبـال دارد؛ یعنی اگر کسـی آمـد و تواضع کرد یـا ایـن خُلقـی که شـخص دارد یـا صرفاً مسـتلزم مدح اسـت یا اینکه نه، مسـتلزم ذم اسـت. اگر اولی باشـد می‌شـود مسـتحب. اگر دومی باشـد مکروه می‌شـود. اگر مسـتلزم مـدح و ذم نبـود، ایـن مباح می‌شـود، اما در صـورت اول، اگر اینگونه اسـت کـه آن خلـق مـورد نظـر، هم مسـتلزم مـدح اسـت و هم ترکـش مذمـت دارد. این می‌شـود واجـب اخلاقـی امـا اگر اینگونه بود کـه شـما آن کار را انجام دادید شـما را مذمـت می‌کننـد و اگـر ترکش کردید اتفاقـا مدحتان می‌کنند، اگر اینطور باشـد، این می‌شـود حـرام اخلاقی می‌شـود.

رهنامه: آیا ملاکش عقل است؟ قاعدتا اینجوری که مذمت می‌گویید یک بحث عقلایی است. در واقع یک بحث فرادینی می‌شود؟

اسـتاد: مـن عمـدا نگفتم که مسـتلزم مدح کیسـت؟ زیرا پاسـخ این سـؤال شـما تفصیـل دارد و تفصیلـش این اسـت کـه: اگر اخـلاق را قبل از دیـن در نظر بگیریم یعنـی اخـلاق را غیـر دینی فرض کنیم، منظـور از اسـتلزام مدح و ذم، اسـتلزام مدح و ذم عقـلاء اسـت، امـا از آنجایـی که ما بعد از دیـن هم اخلاق داریـم، یعنی اخلاق دینـی هـم داریـم و اتفاقـا این اخـلاق بعد از دیـن به مراتـب عالی‌تـر و متعالی‌تر از اخـلاق غیـر دینی اسـت، چرا؟ چون انسـان بعد از اینکه مشـرف به شـرع مقدس و آشـنای بـا دیـن و ملتـزم به اوامـر و نواهی می‌شـود، افق‌های وسـیع و جدیـدی از معـارف پیش روی او گشـوده و برای عقل او منکشـف می‌شـود که تـا قبل از اینکه وارد فضـای دیـن بشـود دسـتش از آنهـا کوتاه بـود و عقلش به آنها نمی‌رسـید.

عقـل ابـزارش مقدمات علمی اسـت. یک موقع خودش اینها را به دسـت مـی‌آورد این همـان عقل قبل از شـرع اسـت و یک وقـت هم اینهـا را از طریق معتبر دیگری مثل شـرع بدسـت می‌آورد که طبعـاً هر چه مقدماتش بیشـتر و دقیق‌تر شـود یافته‌هایش بیشـتر خواهـد شـد زیـرا می‌توانـد مقدمات بیشـتری را کنـار هم بگـذارد و بـه نتایج بیشـتری برسـد؛ لـذا اینکه عـرض کردم مسـتلزم مـدح و ذم اسـت، اگر بحثمـان در اخـلاق قبـل از شـرع و اخـلاق غیـر دینـی باشـد مـراد، ذم و مـدح عقلا اسـت و اگر بحثمـان در اخـلاق بعد از شـرع باشـد، عقل و شـرع هـر دو مادح و ذام هسـتند.

رهنامـه: بـا توجه بـه مطالبی که فرمودید این سـوال مطرح می‌شـود اولا منابـع معرفتی کـه یک مجتهد اخـلاق باید در اسـتنباط اخلاقی مراجعـه کنـد چیسـت و اعتبـار هـر کـدام چقدر اسـت و بـه لحاظ معرفت‌شناسـی منابع معتبر رسـیدن به این احکام الزامی کجاست؟

اسـتاد: همانطـور که در فقـه الاحکام نیاز به اجتهـاد داریم تا بتوانیـم احکام فقهی را بـه شـرع و شـارع مقدس نسـبت بدهیم به درسـتی و با اطمینان همیـن حالت را هـم در مـورد فقـه الاخلاق یعنـی در اسـتنباط احکام اخلاقـی داریم؛ یعنی تسـامح در ادلـه سـنن بـه ایـن معنا را در اخـلاق قبول نداریم، اتفاقاً شـما اگـر در وضو آمدید مثـلا اشـتباه وضو گرفتید یـا در نماز آمدیـد و مثلا فرض کنید بجای اینکه آهسـته بخوانیـد بلنـد بخوانید یا احـکام دیگری، اگر اینها را احیانا اشـتباه انجـام دادید خیلی از جاهـا طریق جبرانـی وجود دارد یا معفو اسـت.

امـا اگـر در اخـلاق هر چقدر عقـب بیفتید واقعا راه جبـران ندارد. مـا همانطوری که احـکام فقهـی را اینقدر مقید هسـتیم کـه می‌گوییم آقا ایـن را می‌خواهیم به شـارع نسـبت بدهیـم پس تمام دقتمان را بـه کار ببریم قرار اسـت که احکام فقهی منجی مـا باشـند مـا را از عقـاب الهی نجات بدهند و ما را بهشـتی بکنند انشـاءالله، در مورد اخلاقیـات هـم دقیقـا مـا همیـن را می‌گوییـم، یعنـی می‌گوییـم احـکام اخلاقی را شـما نمی‌توانیـد از راه‌هـای غیـر معتبر و همین‌طور ذوقی و استحسـانی و قیاسـی و اینطـوری بـه دسـت بیاوریـد، چرا؟ چون بحث بر سـر اخلاق اسـلامی اسـت؛ یعنی اخلاقـی کـه اسـلام بـرای مـا آورده اسـت اخلاقی کـه می‌خواهیم بـه صاحب دین منتسـب بکنیـم؛ حـالا کـه اینطـور اسـت دقیقا هر چـه مـا در فقه می‌گوییـم اینجا می‌گوییـم. اگـر آنجا اجتهـاد می‌خواهیم اینجـا هم می‌خواهیم، ضمـن اینکه آنجا با ظاهر و ظواهر کار داریم اینجا اخلاق با باطن شـما کار دارد، اما اینکه منابع چیسـت و در واقع اصول اسـتنباط چیسـت و روش‌اش چیسـت؟ خوشـبختانه اصول فقه ما، اصـول فقـه الاحکام فقط نیسـت. در واقع اصـول فقه ما تفقه دینی اسـت اگر چه تا حـدود زیـادی به غرض اسـتنباط احکام فقهی تدوین شـده اسـت.

رهنامه: اصول استنباط مشترک زیاد دارد؟

اسـتاد: بلـه، خیلـی زیـاد دارد. خوشـبختانه اصـول فقـه موجود مـا از ایـن ویژگی برخـوردار اسـت کـه تنها اصول فقه نیسـت بلکـه در واقع اصول تفقه دینی اسـت و بـه همیـن جهت خیلی در اسـتنباط احـکام اخلاقی بـه کار می‌آید. البتـه نمی‌توانیم قاطعانـه بگوییـم هـر آنچه که مـا برای اسـتنباط احـکام اخلاقـی نیاز داریـم اینجا هسـت امـا بـا اطمینان می‌توانیـم بگوییم که خیلی‌هایـش اینجا وجـود دارد. آنهایی کـه نیسـت بایـد بـه مـرور و در پرتـو کارهـای اجتهـادی خلاءها مشـخص بشـود همان‌طـور کـه اصـول فقه مـا هـم همین‌طور رشـد کرده اسـت.

رهنامه: آیا می‌شود تیتروار به آن اشاره کرد مثلا مباحث الفاظ که در اصول فقه است در استنباط اخلاق به کار می‌رود.
استاد: مباحث اصول لفظیه است مباحث مستقلات عقلیه و غیر مستقلات است. مباحث حجج است مباحث اصول عملی ممکن است باشد و مباحث تعارض ادله حتما هست، منتهی اینکه چه چیزهایی قطعا نیست و چه چیزهایی که نیست و باید باشد اینها نیاز به تدریس درس خارج اخلاقی جدّی دارد.

رهنامه: چرا اصول اخلاق کم داریم؟
استاد: دست ما اینجا خالی است و این بحث اصولی است و در اصول ما این خلاء وجود دارد؛ البته بعضی از فعالیت‌هایی را بعضی از دوستان در همین مرکز اخلاق و تربیت انجام دادند، پژوهشگاه اخلاق و معنویت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات، منتهی خب هنوز باید شاید هفت هشت تا دیگه از این کارها انجام بشود و در پرتوی تدریس درس خارج اخلاق خلاءها برای مدرسین روشن بشود و آنها شروع بکنند اصول فقه الاخلاق را بنویسند.
اما راجع به منابع، همان‌طور که اصول فقه الاحکام با اصول فقه الاخلاق خیلی در واقع قرابت دارند همین‌طور منابع معرفتی فقهی که با همان عنوان ادله اربعه ازشان یاد می‌شود اینها هم خیلی‌هایشان در علم اخلاق به کار می‌آیند.
البته بحث اجماع را اگر بخواهیم بماهو اجماع در نظر بگیریم آنگونه که در فقه به آن توجه می‌شود در اخلاق شاید کم بتوانیم پیدا بکنیم علتش اینست که متاسفانه کتاب‌های اخلاقی ما خالی از این دقت‌های فنی فقهی هستند. یعنی اینگونه نیست که اگر عالم اخلاق ما می‌خواسته در یک موضوعی به بحث بپردازد آمده باشد تمام آیات را جمع کرده باشد تمام روایات را جمع کرده باشد و بعد ادله عقلیه اگر هست، نظریات سایر اخلاق‌نگاران را جمع کرده باشد اگر قول مخالفی وجود دارد و دلیلش را نقد بکند آیات و روایات را جمع بکند و به جمع‌بندی فنی برسد اگر انتظار این را داشته باشید متاسفانه از این نمونه‌ها کم است به قول علما النادر کالمعدوم یعنی کانه نیست. اما اگر اجماع را به این دید نگاه بکنید که برگشتش به همان سنت است اگر این‌طوری باشد که اجماع را کنار بگذاریم در واقع ادله اربعه ما ادله ثلاثه هستند قرآن و روایات و عقل. اینها امر قطعی هستند. نکته‌ای که هست یک شعبه از اخلاق به نام اخلاق عرفانی داریم که این مستند به شهود است. منتهی فقهای ما شهود را اصلا به عنوان ادله فقهی قبول ندارند نه اینکه شهود را قبول نداشته باشند. شهود خارج از حوزه آنها تعریف شده است.

رهنامه: چون شخصی است و عمومی نیست که حجت‌ساز بشود؟
استاد: بله منتهی در علم اخلاق در شعبه عرفانی‌اش یعنی اخلاق عرفانی‌اش این شهود را داریم. این بایستی بحث بشود که آیا ما شهود را می‌توانیم به عنوان یکی از منابع در نظر بگیریم. اتفاقا یکی از بحث‌های اصول فقه الاخلاقی اینست که آیا می‌توانیم شهود را جزو منابع در نظر بگیریم یا نه. این مطلب خصوصا با توجه به آنچه که بعد از جناب محی الدین پیدا شد و توسط شاگردانشان مثل قونوی و سید حیدر و حتی تا این زمان ما حضرت امام و علامه طباطبایی در واقع تقویت شد این بود که عرفان را توانستند به زبان عقل تبیین و تفسیر بکنند. اگر این را ما بپذیریم آیا با توجه به این می‌توانیم بگوییم شهود جزو منابع نیست یا نه و شهود را جزو منابع بیاوریم. یا اینکه بازگشت این شهود همان عقل می‌شود. عرض کردم این بحث بایستی بشود. اما اجمالا می‌توانیم بگوییم که در واقع اصول استنباط و اجتهاد اخلاقی همین اصول فقه خودمان است عمده‌اش همین است. منابعش قرآن و سنت و عقل قطعا است و غیر از این منابع جای بحث دارد.

رهنامه: به یک معنا فطرت همان شهود ضعیف شده است که در وجدان هر فرد بعضی از حقایق را می‌نماید. آیا می‌توانیم این را در اخلاق به عنوان یک منبع بگیریم. مثلا شخص گناه می‌کند احساس کدورت می‌کند. بالاخره وجدان انسان را خوبی‌ها در واقع روشن می‌کند. کسی که خیانت و دزدی می‌کند در وجدان خودش ناراحت است یا دوست ندارد این کار را بکند، آیا این به عنوان منبع معرفتی می‌تواند باشد؟
استاد: این بایستی در منابع عقلی اصول فقه الاخلاق مطرح بشود که آیا ما در واقع آیه شریفه که می‌فرماید «*انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا* » جزو اصول استنباط تلقی کنیم یا خیر؟

رهنامه: آیا فرقی بین اخلاق و روانشناسی می‌توانیم بگوییم. از این جهت که در روانشناسی هم دستورها و بایدها و نبایدها صادر می‌شود این با اخلاق چه نسبتی دارد مثلا یکی وسواس دارد و می‌گوید این کار را بکن یا نکن، تداخل با اخلاق دارد؟
استاد: بفرمایید تداخل با تربیت، آنجا در واقع یک سری دستورالعمل‌هایی که ناشی از تجربه و آزمایش و اینها است و مثلا روی بیماران دیگری انجام دادند یا اینکه بعضی بیماران خودشان انجام دادند و گزارش دادند و در طول زمان این تجربه با هم جمع شده و مجتمع شده و تجارب خوب و مفیدی بدست آمده است. تداخل ندارد، آنجا روانشناسی می‌آید با آن توصیه‌های تجربی خودش که می‌کند به استناد تجربه یک سری راه‌کارهایی را برای اینکه طرف از این وسواس نجات پیدا بکند در اختیار قرار می‌دهد اما در تربیت اخلاقی بحث‌ها جامع‌تر و کامل‌تر است.

رهنامه: یعنی روانشناسی صرفا تجربی است؟
استاد: صرفاً تجربی است و الزاما هم اینگونه نیست که روی فضائل و رذائل باشد.

رهنامه: چه بسا افعالی که ما انجام می‌دهیم حتی افعال فقهی، اینها خُلق‌ساز هستند یا افکار ما خُلق‌ساز هستند یعنی رابطه دوسویه بین افعال و نیات با خلق وجود دارد. آیا اینها در مباحث اخلاقی در نظر گرفته می‌شود یا نه؟
استاد: در اخلاق توجه داریم که آن رفتاری که از ما صادر می‌شود دارای دو منشاء است: این منشاء گاهی اوقات آن بینش‌های ما هستند و گاهی اوقات آن گرایش‌های ما هستند. این اتفاقاً مرحوم نراقی و دیگران هم البته توجه دارند منتهی مرحوم نراقی یک مقدار مفصل‌تر در جامع السعادات تحت عنوان التفکر دارند به یک عبارت دیگر می‌گوییم که موضوع در واقع اخلاق و رفتار هست و ملکات و رفتار هم اعم از رفتار جوارحی که همین چیزی است که بیشتر به ذهن می‌آید که انسان با دست و پا و اینها انجام می‌دهد و رفتارهای جوانحی، یعنی آنچه که با قلب خودش همین که فرمودید، یعنی با فکر کردن و...، همانطور که در روایت داریم که شما وقتی راجع به یک چیزی فکر می‌کنید این فکر کردن تو درباره آن چیز تو را به سمت عمل به آن فرا می‌خواند و سوق می‌دهد. این خودش یک پیام اخلاقی و تربیتی دارد. در واقع نشان می‌دهد که حتی رفتارهای جوانحی ما هم ملکه‌ساز هستند یا باعث تضعیف برخی از ملکات می‌شوند.

رهنامـه: بـه همیـن خاطـر در اخـلاق و فلسـفه این بحـث جربزه و اینهـا را مطـرح می‌کننـد و در جایی کـه نباید از فکر بهـره گرفت و الا ملکـه اخلاقـی بـدی برای شـخص حاصل می‌شـود؟

استاد: بله درست است.

رهنامـه: به لحـاظ این حرکتی کـه از ابتدای عالم اسـلام در مباحث اخلاقـی طی شـده اسـت مـا الان در چـه مرزهایـی از ایـن دانش هسـتیم و چه بحث‌های مقارنی وجـود دارد که حـوزه و طلاب خوب هسـت بداننـد و راجـع بـه آن در حـوزه اخلاق کـه شـامل اخلاق و تربیت می‌شـود فکـر بکنند؟

اسـتاد: ببینید ما از زمان پیدایش توجهات اخلاقی و رویکرد اندیشـمندان مسـلمان بـه حـوزه اخـلاق، ۴ تـا رویکرد داشـتیم. یـک رویکرد فلاسـفه و حکما بوده اسـت کـه منجر به پیدایش مکتب اخلاقی فلسـفی شـده اسـت. یـک رویکرد عرفـا بوده کـه منجـر بـه پیدایـش اخـلاق عرفانی یـا همان عرفـان عملی شـده اسـت. یک رویکـرد دیگـر به حـوزه اخلاق برای کسـانی بوده که نوعاً خودشـان محـدث بودند یعنـی در حـوزه حدیـث و روایـات یـا صاحب نظـر بودند یـا خیلی علاقمنـد بودند و فی‌الجملـه دسـتی داشـتند، اینهـا آمدند در واقع دسـت بـه جمع‌آوری و دسـته‌بندی و احیانـاً عنوان‌دهـی روایـات اخلاقـی کردند کـه اینها حوزه اخلاق نقلی را تشـکیل می‌دهنـد کـه عمدتـا هـم بـه روایات توجـه داشـتند نه بـه آیـات؛ بعد یک عـده از علمـای ذوالفنـون هـم بودند که تقریبا در هر سـه حوزه پیش گفتـه در واقع صاحب نظـر بودند و دسـتی داشـتند و اهل فـن بودند.

پیدایـش کتاب‌هایـی مثـل *جامـع السـعادات*، *شـرح چهل حدیـث* از حضـرت امام، کتـاب *الحقایـق* مرحـوم فیـض و خیلی‌هـای دیگـر، *کتـاب الاخلاق* مرحوم شـبر، همـه اینهـا ناشـی از این توجـه به این رویکرد اسـت. آن سـه تا رویکـرد یک نقطه ضعـف دارنـد و یک نقطه قوت. نقطه ضعفشـان اینسـت که خودشـان را از دارایی‌ها و داشـته‌های سـایر رویکردهـا محـروم کردنـد. اما نقطه قوتشـان اینسـت به خاطر اینکه متمحض شـدند روی داده‌های یک منبع در اسـتنباط از آن منبع تعمق دارند. در واقـع الان بـه نظـر می‌رسـد مـا بـه یـک مرحلـه رسـیدیم کـه زمان جمـع بین اینهاسـت؛ هـم در حـوزه رویکـرد عقلـی کتاب‌هـا و آثار خوبـی داریم و خیلی رشـد کـرده اسـت و هـم در حـوزه اخـلاق عرفانـی و هـم حـوزه اخـلاق نقلـی. بـه نظر می‌رسـد اگـر الان در واقـع تمرکـز بشـود روی این رویکـرد جامع تلفیقی و حـوزه از ایـن نـگاه بی‌رحمانـه و نامهربانانـه به حـوزه اخلاق و تربیـت اخلاقی دسـت بردارد و واقعـا اخـلاق و تربیـت را بـه عنـوان یک علم برایـش اهمیت قائل بشـود به نظر می‌رسـد که قطعاً باید همین رویکرد جامع و تلفیقی را در دسـتور کار قرار بدهد و از ایـن طریق در واقع زمینه رشـد و پیشـرفت علمی دانـش اخـلاق را اولاً و بعد زمینه رشـد و پیشـرفت اخلاق و توسـعه اخـلاق و ترویج اخـلاق را اول در حـوزه و بعد در جامعه دینی انشـاءالله شـکل بدهد.

رهنامـه: خطـری کـه در بحـث توضیح‌المسـائل اخلاقـی بـه ذهن می‌آیـد اینسـت که مـا در احـکام فقهی فـرض بکنید وضـو و آداب نمـاز و هر چی اسـت بیـان می‌کنیم و بعد بـه عرف واگذار می‌شـود و عرف تشـخیص می‌دهد تکلیف من اسـت یا نیسـت. اما در حوزه اخلاق نسـخه‌ها شـخصی‌تر باشـد تا هر کسـی خـودش را درمان بکنـد و هـر کسـی به طبیب شـخصی نیـاز دارند ممکن اسـت این توضیح‌المسـائل یـک مقداری مشـکلات ایجـاد بکننـد. می‌خواهم بگویـم طرحـی وجـود دارد یـا از نگاه دین چیزی هسـت کـه علاوه بـر اینکـه احکام کلـی و توضیح‌المسـائل اخلاقی را داشـته باشـیم برای اینکه تربیت اخلاقی محقق بشـود نسـخه شـخصی برای هر فرد مشـخص شود؟

اسـتاد: در فقـه، فقهای عظـام احکام فقهـی را بیان کردند و تشـخیص موضوع را بـه عهـده مکلف گذاشـتند. در توضیح‌المسـائل اخلاقی هم همین‌طور اسـت احکام اخلاقـی بیـان می‌شـود فضائـل و رذائـل توضیـح داده می‌شـوند و تبییـن و تحلیل می‌شـوند و احکامشـان بیان می‌شـود و بعد در علم تربیت هم یک سـری اصول و قواعـد کلی بیان می‌شـود یعنـی قطعاً چاره‌ای جز این نیسـت. تا اینجـا جلوی دخل و تصرف سـلایق فـردی و اینها گرفته می‌شـود.

امـا حقیقـت اینسـت کـه تربیت یـک فرایندی اسـت کـه از یک مرحلـه به بعدش شـخصی می‌شـود یعنی شـما چـاره‌ای ندارید جـز اینکه خودتـان را به دسـت مربی اخـلاق بسـپارید. بـه عنـوان مثـال، وقتـی پیـش پزشـک می‌رویـد، پزشـک کـه تخصصـش یـک چیز اسـت ولی مثلا ده تـا بیمار پیـش‌اش می‌روند برایشـان ده تا نسـخه متفـاوت می‌پیچـد همه از یـک ناحیه مشـکل دارند ولی فـرق می‌کند یکی مشـکلش حادتر اسـت و یکـی از ناحیه بالاتر اسـت.

فـرض کنیـد گوش و حلق و بینی اسـت. یکی در واقع عفونت نفـوذ کرده و نزدیک ریـه رسـیده و یکـی در حنجـره اسـت و یکـی در فضـای دهـان اسـت و ایـن فرق می‌کنـد همین‌طـور هـم در بحـث تربیـت اخلاقـی، این دیگـر مربی اخلاق اسـت کـه بایـد دسـتگیری بکنـد و ما واقعـا اگر بـه بحث‌هـای اخلاقی و تربیـت اخلاقی اهمیـت ندهیـم و با این شـرایط آسـانی گناه کـه الان در جامعه پیش آمده اسـت ما واقعـا الان در شـرایط بحرانی هسـتیم. یعنـی واقعاً بحث گناه، بحـث رذائل اخلاقی، فوق‌العـاده شـیوع پیـدا کرده اسـت و واقعـاً اگر حوزه و مسـئولین حـوزه یک فکری برای این قصه نکنند اول کسـی که از این ضربه می‌خورد متاسـفانه اسـلام مظلوم و غریـب اسـت و آن اسـت کـه همیشـه لطمـه می‌خـورد و ایـن خیانـت بـه آرمان حضـرت امـام و شـهدای گرانقـدری اسـت کـه با نثـار جان و مـال و بـا زحمات بی وقفه‌شـان آمدنـد و وظیفه‌شـان را انجـام دادنـد و به دسـت مـا رسـاندند. واقعا خیلی گنـاه بزرگـی اسـت کـه حـوزه از این بحـث غافل بشـود و این خیلی زشـت اسـت کـه حـوزه مـا موظف بکنـد طلبه را که سـطر به سـطر از صرف سـاده فرض بکنید هدایه و صمدیه و بعد کفایه، کلمه به کلمه و سـطر به سـطر ملزم باشـد و بخواند و بفهمـد و امتحـان بدهـد آن هم نـه یک بار، بارهـا و بارها امتحان می‌گیرنـد ولی در ایـن حـوزه امام زمـان یک کتاب اخلاقی درسـت درمان خوانده نشـود. یعنی بچه‌ها *جامـع السـعادات* را نخواننـد بـرای چـی بچه‌هـای ما بـا خودشـان و خانواده‌شـان و بچه‌هایشـان و همسـایه‌ها مشـکل دارند تبلیـغ می‌روند مشـکل دارند. بـه نظر من مقصر اصلـی خود حوزه اسـت.

یعنـی ایـن طلبه عامی اسـت نسـبت بـه خیلـی از مباحث اخلاقـی، عوام اسـت. به گوشـش نخورده و برایش نگفتند و درس نگرفته اسـت. حوزه باید اهتمام بکند اولا اسـتاد تربیت بکند. البته ضمن اینکه خیلی از امثال امام و اینها سـراغ نگیرید. شـما دسـت چندم‌هـا تـازه بـه آنهـا هم دسترسـی نداریـد. وقتی اینطـوری اسـت حالا ما لایـدرک کلـه لایتـرک کله حداقلش اینسـت که بچه‌ها اقلا خودشـان یک کتاب اخلاقی بخوانند حداقل به گوشـشان بخورد توسـط یک اسـتادی که می‌فهمد چی دارد می‌گوید.

متاسـفانه مـا در حـوزه به اخـلاق آن مقداری کـه باید توجه بکنیم، نکردیـم و از این ناحیـه خیلـی لطمـه می‌خوریم. انشـاءالله خـدای متعال توفیـق بدهد به مسـئولین حـوزه بـه آن دغدغه‌منـدان و کسـانی کـه حقیقتـا درد دیـن دارنـد و آمدنـد زحمت بکشـند و کارهـا را پیش ببرند. انشـاءالله بهشـان توفیـق بدهد که از ایـن حوزه مهم غافل نشـوند و همچنین شـما عزیزان که زحمت می‌کشـید و موفق و مؤید باشـید.



معرفی و مقایسه مکتب‌های اخلاقی

به کوشش: امیر غلامی

خلاصه: ایـن نوشـتار بـه بیـان رویکردهـای متفـاوت دانش اخلاق که در میان مسـلمین موجود بـوده و اینکه این اختلاف رویکردها به پیدایش دسـتگاه‌های اخلاق چندی منتهی شـده اشاره کرده و براسـاس آن آثار اخلاقی موجود را در نگاه نخسـت در چهار عنوان زیر طبقه‌بندی کرده است: فلسـفی (عقل)، عرفانی (سـلوکی)، نقلی (مأثور) و تلفیقی.

دانـش اخـلاق در میـان مسـلمین با رویکردهـای متفاوتی روبـه‌رو بوده اسـت. این اختـلاف رویکردهـا بـه پیدایـش دسـتگاه‌های اخـلاق چنـدی منتهـی شـده کـه براسـاس آن می‌تـوان آثـار اخلاقـی موجـود را در نگاه نخسـت در چهار عنـوان زیر طبقه‌بنـدی کرد: فلسـفی (عقـل)، عرفانی (سـلوکی)، نقلـی (مأثـور) و تلفیقی.
اکنون نگاه گذرایی به این چهار رویکرد بیفکنیم.

الف) اخلاق فلسفی

فلاسـفه، حکمت را بر دو قسـم نظری و عملی تقسـیم و تفاوت‌شـان را به دو گونه بیـان کرده‌اند:
یکـم ـ حکمـت نظری آگاهی از چیزهایی اسـت که شایسـته دانسـتن هسـتند، در حالـی کـه حکمت عملـی آگاهـی از اموری اسـت که سـزاوار به کار بسـتن‌اند.
دوم ـ حکمـت نظـری علم به احوال موجوداتی اسـت که وجودشـان در اختیار آدمی نیسـت، حـال آن‌که حکمت عملـی، علم به احوال موجوداتی اسـت که تحققشـان در حیطـه اختیـار آدمـی اسـت و متعلّق قدرت او قـرار می‌گیرد که همـان رفتارهای اختیـاری جوانحی و جوارحی (قلبی و قالبی) اسـت.
سـپس فلاسـفه، حکمـت عملی را به سـه بخش: اخـلاق، تدبیر، منزل و سیاسـت مُـدُن تقسـیم کرده‌انـد. حکما برآننـد که خاسـتگاه‌های روحی و روحانـی رفتارهای درسـت و نادرسـت دائمـی یـا اغلبـی، هیئـأت و ملکاتـی هسـتند کـه در شـاکله شـخصیت فـرد اسـتقرار می‌یابنـد. از ایـن ملـکات بـا واژه «خُلق» یاد می‌شـود که خـود بـر دو قسـم‌اند: خلـق نیـک و خلـق بـد، نیـز اولـی را «فضیلـت» و دومی را «رذیلت»نامیده‌انـد. نقطـه عزیمـت رویکـرد فلسـفی بـه بازشناسـی، طبقه‌بندی و تحلیـل فضایـل و رذایـل، در واقـع بـه نگـرش انسان‌شـناختی آن بازمی‌گردد.

مبانی انسان شناسی اخلاق فلسفی

آنچه در باب اصول انسان‌شناختی حکمای مسلمان باید دانست بدین قرار است:
اصل یکم: نفس آدمی دارای سه قوه متمایز شهویه، غضبیه و ناطقه است.
اصل دوم: این سه قوه با یکدیگر تعامل دارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند.
اصـل سـوم: حقیقت وجـود آدمی و ملاک انسـانیت وی که او را از سـایر موجودات متمایـز می‌کند، خـردورزی، آگاهی و حکمت‌اندوزی اسـت.
اصـل چهـارم: از آنجا کـه کمال هر چیزی در گروه به فعلیّت رسـیدن و شـکوفایی تـامّ فصل ممیّز ماهیت اوسـت کـه قوام‌بخش صورت نوعیـه و تعیین‌کننده هویّت آن بـه شـمار مـی‌رود، پس سـعادت آدمی نیـز در گرو شـکوفایی کامـل عقلانی و فعلیّـت تـام نفس ناطقه اسـت که فصـل ممیّز نوع انسـانی به شـمار می‌رود.
اکنون به توضیح کوتاهی در باب این چهار اصل می‌پردازیم:
حکما بر این باورند که نفس انسان دارای سه قوه است:
الـف) قـوّه «شـهویّه» کـه آن را «بهیمیّـه» نیـز می‌نامند، نیـروی تمایـل، جلب و جـذب مطلوب‌هـا ملایمـات اسـت و محـل تمرکزش در بـدن و آلت جسـمانی آن «کبد» اسـت.
ب) قـوّه «غضبیّـه» کـه آن را «سَـبُعیّه» نیـز می‌خواننـد، نیروی تخاصـم، رانش و دفع مضرّات و منافرات اسـت و محل تمرکزش در بدن و آلت جسـمانی آن «قلب صنوبری» اسـت.
ج) قـوه «ناطقـه» کـه به قوهٔ «مَلَکیّه» نیز موسـوم اسـت، منشـأ دانندگـی و عامل هدایت‌گـری بـه شـمار مـی‌رود و محـل تمرکـزش در بـدن و آلـت جسـمانی آن «مغز» اسـت.
و از آنجـا که انسـان موجودی اسـت که وحدت حقیقی و غیراعتبـاری دارد، عملکرد هـر یـک از ایـن قـوای سـه‌گانه بر تمـام وجـود انسـان و نیز بـر کارکرد سـایر قوا تأثیـر می‌گـذارد، بـه سـان یـک شـکل هندسـی که بـا تغییر یکـی از اضـلاع آن، ناگزیـر نِسَـب و انـدازه اضـلاع دیگر هم تغییر خواهـد کرد، پس چنانچـه اراده یک فـرد، صـرف لذت‌طلبی‌هـای قوه شـهویه شـود، ایـن کام‌جویی‌ها و تن‌آسـایی‌ها و شـهوت‌رانی‌ها، همّـت و اهتمـام وی را از دغدغه‌هـا و مطالبـات دو قـوه غضبیّـه و ناطقـه (مثـل امنیـت و دانش‌انـدوزی) منصـرف می‌سـازد و اراده وی را از پرداختـن بـه آن دو بازمی‌دارد.
عـادت کـردن بـه شـهوت‌رانی، روح سلحشـوری، عـزت نفـس و اقتـدار روحـی و نیـز حکمـت انـدوزی، اندیشـه‌ورزی و عاقبت‌نگـری را در انسـان ضعیـف می‌کند، همان‌طـور کـه عطـف توجـه بـه ارضای قـوه غضبیـه و میـدان دادن بیـش از حدّ

بـدان، خـوی درندگـی و سـتیزه‌جویی را در آدمـی شـعله‌ور می‌گردانـد و فـرد را به یـک موجود شـرور لجام‌گسـیخته، که همـاره در پی غلبه و درهم کوبیـدن دیگران اسـت، تبدیـل می‌کند و عصبیـت و عصبانیت، هم بیماری‌های جسـمانی و اختلال مـزاج در پـی مـی‌آورد و هم فضای اندیشـه را غبارآلـود و تیره می‌کنـد و فروغ خرد را خامـوش می‌سـازد. امّـا چنانچه نفس ناطقـه در وجود آدمی بـر دو قوه دیگر غلبه یابـد، بـه اصلاح آن‌ها کمـک می‌کنـد و از افزون‌طلبی یا کم‌کاری بازشـان می‌دارد و در جـای خـود و بـر طبـق مصلحت و حکمـت به کارشـان می‌گمارد.
از سـوی دیگـر، آدمـی در برخورداری از قوّه شـهویّه و قوّه غضبیّه با سـایر حیوانات مشـترک اسـت، پس آن دو نمی‌توانند ملاک انسـانیّت و تمایز انسـان از سـایرین باشـند، ولـی قـوّه ناطقـه گوهری اسـت کـه تنها بـر تـارک وی می‌درخشـد و تاج کرَمنایـی اسـت کـه فقـط بر سـر وی نهـاده شـده و آدمـی از رهگذر بهره‌بـرداری اختیـاری از ارشـادهای ایـن قوه، مسـجود ملائـک می‌گردد.
البتـه بدیهـی اسـت که انسـان‌ها تنهـا پس از طی مسـیر دشـوار تکامـل و در پرتو حیـات فضیلت‌مندانـه و افکار و اعمال شایسـته اسـت که از سـایر موجودات متمایز می‌شـوند؛ این بدان معناسـت که انسـانیّت انسـان در آغاز بالفعل نیسـت و هویت ممتـاز وی ناقـص اسـت و کمـال وی در گـرو فعلیّـت یافتن فصـل ممیِّز هویتش یعنـی قـوّه عاقلـه قـرار دارد. از سـویی حکمـا شـکوفایی خـرد آدمـی را فراینـدی چندمرحلـه می‌داننـد کـه چکیـده آن از این قرار اسـت:
مرحلـه نخسـت: عقـل هیولانـی؛ نفـس در این مرحلـه از جمیع صـور علمیه تهی اسـت.
مرحلـه دوم: عقـل بالملکـه؛ نفـس در ایـن مرحله از علـوم بدیهی و کلیّـات اطلاع می‌یابـد.
مرحلـه سـوم: عقل بالفعـل؛ نفس در این مرحلـه علم نظری را کسـب می‌کند و به مرتبـه‌ای می‌رسـد کـه هر چند معلومات کسـب شـده، بالفعل نزد او حاضر نیسـت امّـا هرگاه بخواهـد، می‌تواند آن‌هـا را حاضر کند:
مرحلـه چهـارم: عقل مسـتفاد؛ نفـس در این مرحله به سـبب عدم اشـتغال به امور بدنـی و پیرامونـی، همه معلوماتش بالفعل حاضر، مشـاهَد و غیر محجوب‌اند و جان آدمـی در ایـن حـال، در همـه آنـات و لحظـات بـه همه چیـز آگاهـی دارد و چیزی از صحنـه علـم او پوشـیده نیسـت. البتـه بایـد دانسـت که اصـولاً عقل، یـک کلّ یکتاسـت و اجـزا نـدارد، آنچـه از تعدّد عقـول می‌بینیم جملگی نشـئاتی از آن عقل کلّ یکتـا هسـتند کـه در یک نظـام مترتب طولی هر یـک از فـروغ دیگری ظهور و وجـود می‌یابنـد تـا بـه عقل فعّال برسـند و نفـس آدمی بـا اتّصال بـدان به مرتبه عقـل مسـتفاد صعود می‌کنـد و بدین ترتیب مـدارج کمال نفس از ناسـوت نفس تا ملکـوت عقـل مسـتفاد و از آنجـا تا لاهوت نشـأۀ حضـرت عقل العقـول که همان خـرد کل قیّومـی اسـت، امتـداد می‌یابـد و با اتّحاد عقـل و عاقل و معقول، هسـتی تمام و شـادی مسـتدام و لـذت باقی و سـعادت نامتناهی فراچنـگ می‌آید.

بدیـن ترتیـب، حکمـا تهذیب نفـس را همـان مانع‌زدایی از مسـیر اندیشـه‌ورزی و شـکوفایی کامـل قـوّه ناطقـه می‌داننـد و در واقـع علم اخـلاق از منظـر حکیمان، چونـان دانـش مطالعه عوامل نفسـانی و رفتارهای اختیاری مؤثر بر اندیشـه‌ورزی و فراینـد خودشـکوفایی عقلانی تلقّی می‌شـود.

رویکردهای اخلاق فلسفی

آنچـه تاکنـون گذشـت گوهر اصلـی و مضمون مشـترک اخلاق فلسـفی در جهان اسـلام را تشـکیل مـی‌داد، ولـی باید توجه داشـت که در درون خود مکتب فلسـفی چنـد گرایـش متفاوت وجـود دارد که بعضـاً با عناویـن رویکرد جالینوسـی، رویکرد افلاطونـی، رویکـرد فیثاغوری هرمسـی، رویکـرد ارسـطویی از آن‌ها یاد می‌شـود، هـر چنـد در صحّت انتسـاب سـه رویکرد نخسـت بـه حکمای یونـان تا انـدازه‌ای جای تردید اسـت.
نماینده شـاخص رویکرد جالینوسـی در اخلاق فلسـفی کتاب الطبّ الروحانی محمد بـن زکریـای رازی اسـت کـه از منظر پزشـک آسیب‌شـناس به آسـیب‌های روحی انسـان می‌نگـرد و اخـلاق را شـاخه‌ای از طـبّ عـام می‌داند کـه شـعبه‌ای از آن به نـام «پزشـکی» بـه عـلاج امـراض بدنی و تبییـن و تعلیم اصول بهداشـت جسـم می‌پـردازد و شـعبه دیگـر به نام «اخلاق» بـه علاج امراض روحی و تشـریح اصول بهداشـت روانی می‌پـردازد.
رویکـرد افلاطونـی در آثـار فارابـی و در چارچـوب «علـم مدنـی» مورد تأکیـدِ وی بازتاب‌یافته و در کتاب‌های متعددی از جمله تحصیل السعادۀ منعکس شـده است. در رتبـه بعـد مسـکویه و کتاب تهذیب الاخـلاق او به همین رویکرد تعلـق دارد. در ایـن رویکـرد بر وجه اجتماعی و مدنی سـعادت بشـری تأکید شـده اسـت.
رویکـرد فیثاغـوری ـ هرمسـی که بر تفاسـیر تمثیلـی از حقایق عالـم و آدم اهتمام دارد و درصـدد توضیـح ریاضـی نظـم حاکم بر روابـط میان پدیده‌ها اسـت، بیش‌تر در رسـائل اخـوان الصفا و از جمله در رسـاله نهـم آن که به اخلاق اختصـاص دارد، بازتاب‌یافتـه اسـت کـه در عین‌حال با رگه‌هایـی از باورها و تأثیر کیهان‌شـناختی بر مـزاج و روان آدمی نیز عجین شـده اسـت.
و سـرانجام رویکـرد ارسـطویی که شـاخص اصلی آن قانـون زرین اعتدال اسـت و بارزتریـن مصـداق خـود را در اندیشـه ابوعلی مسـکویه و کتـاب معروفش تهذیب الاخـلاق و تطهیـر الاعـراق می‌یابد.
در ایـن میـان آثـار برجسـته و دقیقـی چـون رسـاله تهذیـب الاخلاق ابـن هیثم و رسـاله مـدارج الکمـال افضـل الدین کاشـانی افـزون بر همـان عناصـر گوهری و اصـول بنیادی مکتب اخلاق فلسـفی، به شـکل خاص به هیچ یـک از رویکردهای چهارگانـه فوق تعلـق ندارند.
نکتـه شـایان توجـه اینکه در میان اهل علم به شـکل نادرسـتی جاافتـاده که وقتی می‌خواهنـد از عنصـر گوهـری مکتب فلسـفی اخـلاق در جهان اسـلام یـاد کنند، بلافاصلـه از قانون طلایی اعتدال که ویژگی رویکرد ارسـطویی اسـت، نام می‌برند. علّـت این اشـتباه آن اسـت که از میـان رویکردهای چهارگانه اخلاق فلسـفی، فقط رویکـرد ارسـطویی به شـکل مکرر مجـال بروز یافـت و نه تنها در اخـلاق ناصری خواجـه نصیرالدین طوسـی و لوامع الاشـراق جـلال الدین دوانی بلکـه در آثار قوی متعلـق بـه مکتب تلفیقی همچون میـزان العمل ابوحامـد غزالی و جامع السـعادات مولـی مهـدی نراقی محور تحلیـل فضایل و رذایل قـرار گرفت.
اکنـون بـه جهـت اهمیت قانـون طلایی اعتـدال در کمـال اختصار بـه توضیح آن می‌پردازیـم.
۱ـ نفس انسان دارای سه قوه ناطقه، شهویه و غضبیه است.
۲ـ هـر یـک از ایـن قـوا یا بـه انـدازه کار می‌کنند و یـا در عملکرد خود دچـار افراط و تفریط می‌شـود.
۳ـ اگـر هـر یـک از قـوا در چارچوبی که دسـت حکیمانه خلقت بـرای آن‌ها تعیین کـرده و بـه انـدازه‌ای که غـرض مترتّب بر آن‌ها حاصل شـود عمـل کنند، فضیلت مخصـوص بـدان قوه حاصـل می‌گـردد و چنانچه از مـدار خود خارج شـوند و دچار کـم‌کاری یـا بیـش فعالـی شـوند، رذیلـت ویـژه آن قـوه تحقـق می‌یابـد. بنابراین اعتـدال قـوه فضیلـت‌زا و افراط و تفریـط آن‌ها رذیلت‌خیز اسـت.
۴ـ حـدّ وسـط در قـوه ناطقـه بدان اسـت کـه عقل به سـراغ معارف یقینـی و مفید بـرود. حـدّ تفریـط آن تـرک تحصیل چنین علومـی اسـت، در حالی که حـد افراط آن فراتـر رفتـن از معیـار یقینـی وعلـوم مفید اسـت؛ یعنی یـا عقل آدمـی امکانات

و مقـدورات خـود را رعایـت نکنـد و برای بـه دسـت آوردن آنچـه نمی‌تواند بفهمد بـه تکلّـف بیفتـد و ادّعـای فهـم این مقولات را داشـته باشـد یا بـه ادلّه ظـن‌آور و غیرقابـل اعتمـاد اکتفـا کند و یـا به علـوم غیرمفیـد روی آورد. رعایت حـدّ ا عتدال و حرکـت در مـدار وسـط در خـردورزی، فضیلت «حکمـت» را به دنبال مـی‌آورد و تفریـط در اندیشـه‌ورزی و خردمندی رذیلت «بَلَه» و افـراط در آن، رذیلتِ «جربزه» یا «سَـفَه» را تولیـد می‌کند.

۵ـ حدّ وسـط در قوّه شـهویّه بدان اسـت که شـهوات انسـان تحت فرمان و تدبیر عقـل قـرار داشـته باشـد و در مأکولات و منکوحات و سـایر مشـتهیات بـه میزانی عمـل کند که سـلامت بدن یا تداوم نسـل تأمین شـود و هـدف حکیمانه از خلقت ایـن قـوه حاصـل گردد، حدّ افـراط این قوّه آن اسـت کـه در به چنـگ آوردن لذایذ و کام‌جویـی از مشـتهیات هیـچ حدّ و مرزی را رعایت نکنـد و از تدبیر و فرمان عقل روی برتابـد و تنهـا درصـدد ارضـا و اشـباع این تمنیّـات برآید و حدّ تفریـط آن این اسـت کـه از نیازهای جسـمی و ارضای معقـول آن به کلی غافل شـود. رعایت حد اعتدال و حرکت در مدار وسـط از سـوی قوّه شـهویه، فضیلت «عفّت» را به ارمغان مـی‌آورد. در حالـی کـه تفریـط در پی جویی مشـتهیات ضـروری، موجـب پیدایش رذیلـت «خمـود» و افـراط در آن موجـب پیدایش رذیلت «شَـرَه» می‌گردد.

۶ـ حـدّ وسـط در قـوّه غضبیّـه عبـارت اسـت از این‌کـه نیـروی دافعه نفـس و قوه حراسـت و صیانـت انسـان از مخاطـرات و عوامل تهدیدگر جانـی و مالی و عرضی تحـت انضبـاط عقلی قـرار گیرد.

حـد تفریـط در عملکـرد قـوه غضبیه آن اسـت که انسـان در برابر اضـرار دیگران و عوامل خطرسـاز از خود سسـتی نشـان دهد و جرأت مواجهه نداشـته باشد و با دون همّتـی از مقابلـه بـا خطـر یـا عامل اضرار شـانه تهـی کند. حـدّ افـراط در عملکرد ایـن قـوّه آن اسـت کـه بی‌مـورد بر دیگـران غضب کنـد یـا در مواجهه بـا دیگران بیـش از حـدّ لازم شـدّت عمـل به خرج دهـد و با کوچک‌ترین امری خشـم بر وی مسـتولی گـردد یـا این‌کـه در مواجهه با خطـرات، از تحت تدبیر عقل خارج شـود و از خـود یـک دندگـی و بی‌باکـی غیرمنطقی نشـان دهد و جـان خـود را در معرض آسـیب قـرار داد. رهـاورد رعایت حدّ اعتدال و حرکت در مدار متوسـط از سـوی قوه غضبیـه، فضیلت «شـجاعت» اسـت و دسـت‌آوردِ تفریـط در عملکرد قـوه غضبیّه، رذیلـت «جُبـن» و ثمـره شـوم افراط در ایـن قوّه، رذیلـت «تهوُّر» نامیده می‌شـود.

۷ـ هـرگاه همـه قـوای سـه‌گانه نفـس در مدار وسـط حرکـت کنند و هیـچ یک از آن‌هـا بـه افـراط و تفریـط نگرایـد، از اجتمـاع فضایـل بنیادی این سـوه قـوّه یعنی «حکمـت»، «عفّـت» و «شـجاعت» و نیز هماهنگی و همکاری تـامّ و تمام آن‌ها، فضیلـت دیگـری در نفـس پدیـد می‌آیـد کـه «عدالـت» نـام دارد و ایـن فضیلـت سرمنشـأ رفتـار منصفانه با خود و دیگـران می‌گردد و بر پایه آن فـرد، هر حقی را ادا می‌کنـد و هـر چیـز را در جـای خود می‌نهد. چنانچـه این هیئتّ فاضلانـه در نفس صـورت نبنـدد، آنـگاه اگر فـرد دچار افراط شـود مبتلا بـه رذیله «ظلم» می‌شـود و اگـر تفریـط کند، رذیلتی کـه در او پدید می‌آیـد «انظلام» خواهد بـود، گرچه برخی هـر دو صفـت ظلـم و انظلام را خـروج از اعتـدال و مصداق ظلـم می‌دانند.

۸ـ هنگامـی ایـن ویژگی‌هـای روحـی، فضیلت یـا رذیلـت خوانده می‌شـوند که در اثـر رسـوخ یافتـن در نفس، بـه یک «ملکه» یـا «هیئت روحی» ثابت تبدیل شـده باشـد والاّ اگـر صرفـاً در حدّ «حـال» و قابل زوال باشـند، فضیلت یـا رذیلت نامیده نمی‌شوند.

۹ـ بایـد توجـه داشـت کـه چهار فضیلـت «حکمت، عفّـت، شـجاعت و عدالت» و هشـت رذیلـت افراطـی و تفریطی مقابل آن‌هـا، اصول و امهات فضایـل و رذایل‌اند و از هـر یـک از آن‌هـا فضایـل و رذایـل جزیی‌تـری منشـعب می‌گـردد. بـه تعبیر منطقـی، ایـن دوازده هیئـتِ نفسـانی اجنـاس عالی (جنـس الاجناس) همـه فروع فضایـل و رذایـل به شـمار می‌رونـد که در آثـاری مانند تهذیب الاخلاق مسـکویه، اخـلاق ناصـری خواجه و یا لوامع الاشـراق محقق دوانی به شـکل مبسـوط مطرح شده‌اند.

ب) اخلاق عرفانی

از عرفـان و تصـوّف تعاریـف زیادی ارائه شـده اسـت: عبدالرزاق کاشـانی تصوّف را بـه تخلّق به اخـلاق الهـی تعریف کرده اسـت.[۱]

تهانوی نیز می‌نویسد:

صوفی کسـی اسـت کـه از خود فانی اسـت و به خـدای تعالی باقـی و از طبایع آزاد شـده و به حقیقةُ الحقایق پیوسـته. در حالی که متصوف کسـی اسـت که می‌کوشد بـه ایـن درجه برسـد. لکن مسـتصوف، عارف‌نمایی اسـت که برای رسـیدن به دنیا و جـاه و مقـام، خود را شـبیه صوفی و متصـوّف می‌کند.[۲]

شـیخ الرئیـس ابوعلی سـینا در تفاوت میـان عارف و عابـد و زاهد می‌گوید: کسـی کـه از مواهـب دنیا و ثمرات آن روی برتافته، زاهد اسـت و کسـی که بر به جاآوردن عبـادات اصـرار مـی‌ورزد، عابـد نامیـده می‌شـود، ولی آن‌کـس که ضمیر خـود را از توجـه بـه غیرحـق بازداشـته و متوجـه عالم قدس کـرده تا نـور حق بـدان بتابد، به نـام عـارف شـناخته می‌شـود، هـر چنـد گاهـی دو یا هر سـه عنـوان فـوق در یک فـرد جمع می‌شـود.[۳]

معمـولاً دو تمایـز میـان معنای عرفان و تصوّف، ذکر می‌شـود: یکـی این‌که عرفان بیش‌تـر بـه بُعـد فرهنگـی این جریـان توجـه می‌کنـد و آن را یکی از مشـرب‌های علمـی در میـان روش‌هـای کسـب معرفت دینـی می‌نمایـد، در حالی کـه تصوّف بیش‌تـر از بُعد جامعه‌شـناختی به آثـار اجتماعی حضور ایـن خرده‌فرهنگ در جامعه اسـلامی توجـه می‌کنـد. دوم این‌کـه واژه‌های عرفـان و تصوّف بـه ترتیب بیش‌تر بـه ابعـاد نظـری و عملی سـلوک نظـر دارند؛ یعنی سـالک بـه اعتبار ممارسـت در عرفـان نظـری، «عـارف» و به اعتبار پی‌گیری عملی عرفـان و مجاهده در پالایش در منـازل و مقامـات، «صوفـی» یا «متصوّف» نامیده می‌شـود. به هـر روی اکنون پیـش از پرداخـت به دسـتگاه اخلاقی عرفانی، شـمه‌ای از طبقات عرفـان و مراحل رشـد عرفـان عملی را ذکـر می‌کنیم.

طبقات عرفا و ادوار تصوف

از آنجـا کـه نـام «صوفـی» در قـرن دوم رواج یافت و شـکل یـک جریان فرهنگی بـه خـود گرفـت. با وجـود رگه‌های عرفـان و تصوّف در حیـات برخـی از صحابه و تابعیـن، نخسـتین طبقه عرفـا را متعلق به قـرن دوم هجـری می‌دانند.

طبقـه اول، عرفـای قـرن دوم: حسـن بصـری (م ۱۱۰ ق)، مالـک بـن دینـال (م ۱۳۱ ق)، ابراهیـم ادهـم (م ۱۶۱ ق)، رابعـهٔ عَدویّـه (م ۱۳۵ یـا ۱۳۶ یـا ۱۸۰ یـا ۱۵۸ ق)، ابوهاشـم کوفـی (وفـات مجهول) وی نخسـتین کسـی اسـت کـه به نام صوفی خوانده شـده اسـت)، سـفیان نوری (۱۶۱ ق)، شـقیق بلخی (م ۱۷۴ یا ۱۸۴ ق) معـروف کرخـی (م ۲۰۰ یـا ۲۰۶ ق) وی سرسلسـله فرقـه ذهبیّـه اسـت که در طریقـت، خـود را مریـد و پیـرو حضـرت علی بن موسـی الرضـا ﷺ می‌داننـد. در تاریـخ چنیـن آمـده که معـروف از پـدر و مـادر نصرانی زاده شـد و بعدها به دست حضـرت ثامـن الحجـج ﷺ اسـلام آورد و تربیت شـد.

طبقه دوم، عرفای قرن سـوم بایزید بسـطامی (م ۲۶۱ ق، وی نخسـتین کسی است که از «فناء فی الله» سـخن رانده اسـت. عرفا وی را اهل «سُـکر» می‌شـمارند که در حـال جذبـه و بی‌خـودی شـطحیّاتی چـون «لیـس فی جبتـی الاّ الله» بـر زبان جاری می‌سـاخته اسـت) بشـر حافی (م ۲۲۶ یا ۲۲۷)، سریّ سَـقَطی (م ۲۴۵ یا ۲۵۰ ق)، حارث بن اسـد محاسـبی (م ۲۴۳ ق)، ابوسـعید خراز (م ۲۸۶ ق)، جنید بغدادی

(م ۲۹۷ ق، کـه در میـان عرفـا ملقـب بـه «سـید الطائفـه» اسـت و از مقبول‌ترین چهره‌هـای متصوّفـه به شـمار می‌آید). ذوالنون مصـری (م ۲۴۰ تا ۲۵۰ ق)، سـهل تسـتری (م ۲۸۳ یـا ۲۹۳ ق)، حسـین بن منصور حلاّج (م ۳۰۶ یـا ۳۰۹ ق).
طبقه سـوم، عرفای قرن چهارم: ابوبکر شـبلی (م ۳۳۴ یا ۳۴۴ ق)، ابوعلی رودباری (م ۳۲۲ ق)، ابونصـر سـرّاج (م ۳۷۸ ق، صاحـب کتـاب پرآوازه اللمـع فی التصوف)، محمـد کلابـاذری (م ۳۸۰ ق، صاحـب التعـرف فـی شـرح التصـوف)، ابوالفضـل سرخسـی (م ۴۰۰ ق، اسـتاد ابوسـعید ابوالخیر)، ابوطالب مکّی (م ۳۸۵ ق یا ۳۸۶ ق، صاحـب کتاب معـروف قوت القلـوب) و ابوعبدالرحمن سـلمی (م ۴۱۲ ق)
طبقـه چهـارم، عرفای قرن پنجم: شـیخ ابوالحسـن خرقانـی (م ۴۲۵ ق)، ابوسـعید ابوالخیـر (م ۴۴۰ ق)، ابوعلـی دقّـاق (م ۴۵۰ یـا ۴۱۲ ق)، ابوالحسـن هجویـری (م ۴۷۰ ق، صاحـب کشـف المحجـوب)، خواجه عبدالله انصـاری (م ۴۸۱، ملقب به پیر هـرات و صاحـب تصانیف متعدد از جملهمنازل السـائرین)، ابوحامد غزالـی (م ۵۰۵ ق، معـروف بـه حجةُ الاسـلام و صاحب کتاب‌های پرشـمار، اخلاقـی ـ عرفانی که مهم‌تریـن آن‌هـا احیاء العلوم اسـت).
طبقـه پنجـم، عرفـای قرن ششـم، احمد غزالـی (م ۵۲۰ ق، بـرادر ابوحامد و اسـتاد عیـن القضـاة)، عیـن القضـاة همدانـی (م ۵۲۵ یـا ۵۳۳ ق، صاحب لمعات)، سـنایی غزنـوی (م نیمه نخسـت قرن ششـم، صاحب حدیقـةُ الحقیقه)، احمد جـام (م ۵۳۶ ق، معروف به ژنده پیل)، عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۰ یا ۵۶۱ ق، وی در شـمال آفریقا پیروان و مریدان بسـیاری دارد)، روزبهان بَقلی (م ۶۰۶ ق، ملقّب به «شـیخ شـطّاح» و صاحب عبهر العاشـقین).
طبقـه ششـم، عرفای قـرن هفتم. شـیخ نجم‌الدین کبـری (م ۶۱۶ ق). اسـتاد بهاء ولـد پـدر مولانـا). فریدالدیـن عطّار نیشـابوری (م ۶۲۶ ـ ۶۲۸ ق، شـاعر شـوریده و صاحب منطق الطیر و تذکرةُ الاولیاء)، شـیخ شـهاب‌الدین عمر سـهروردی (م ۶۳۲ ق، صاحـب عـوارف المعـارف)، ابن فـارض مصـری (م ۶۳۲ ق، صاحب مایه‌ورترین دیـوان شـعر عرفانـی در زبـان عربـی)، محی‌الدیـن بن عربـی اندلسـی (م ۶۳۸ ق، ملقّـب به شـیخ اکبر کـه پدر عرفان نظری به شـمار مـی‌رود و کتاب‌هـای او مانند فصـوص الحکـم و الفتوحات المکیّـه از محوری‌ترین متون عرفان نظری به شـمار مـی‌رود). صدرالدیـن قونـوی (م ۶۷۲ ـ ۶۷۳ ق، مهم‌ترین شـارح و مفسـر آرای ابن عربـی کـه برخـی از اهـل فـن آثـار وی را از نظـر دقـت و اتقـان حتی بر آثـار ابن عربـی ترجیـح می‌دهنـد)، جلال‌الدین محمد بلخی معـروف به مولـوی (م ۶۷۲ ق، صاحـب مثنوی معنـوی)، فخرالدین عراقی همدانـی (م ۶۸۸ ق).
طبقـه هفتـم، عرفای قـرن هشـتم: علاءالدوله سـمنانی (م ۷۳۶ ق، عارف شـیعی؛ وی در مشـی عرفانـی خـود با آرای ابن عربی مخالفت داشـت)، عبدالرّزاق کاشـانی (م ۷۳۵ ق، صاحب شـرح فصوص و شـرح منازل السـائرین)؛ خواجه شـمس‌الدین حافظ شـیرازی (م ۷۹۱ ق)، شـیخ محمود شبسـتری (م ۷۳۰ ق، صاحب گلشن راز)، سـید حیدر آملـی (وفات مجهـول، صاحب کتاب جامع الأسـرار).
طبقـه هشـتم، عرفـای قرن نهم: شـاه نعمت‌الله ولـی (م ۸۳۰ یـا ۸۲۷ یـا ۸۳۴ ق، صاحب دیوان و سرسلسـله طریقت نعمةُ اللهیّه)، صائـن الدین علی تُرکه اصفهانی (م ۸۳۰ ق، صاحـب تمهیـد القواعـد)، محمـد بـن حمزه فنـاری رومـی (م ۸۳۴ ق، صاحـب مصبـاح الانس که شـرح مفاتیـح الغیب قونوی اسـت).
شـمس‌الدین محمـد لاهیجـی (م قبـل از ۹۰۰ ق، صاحـب شـرح گلشـن راز)، عبدالرحمـن جامـی (۸۱۷ ـ ۸۹۸ ق، صاحـب نفحـات الانـس).

مرحله جدید عرفان و تصوف

کمابیـش از اواخـر سـده نهم به بعد جریـان عرفان و تصوّف دسـت‌خوش تغییراتی گشـته و وارد مرحلـه جدیدی می‌شـود که به چهـار ویژگی آن اشـاره می‌کنیم.

۱ـ از ایـن تاریـخ، رؤسـای فرقه‌هـا و اقطـاب طریقه‌هـای صوفیـه غالبـاً از بُعـد دانشـوری و برجسـتگی‌های علمـی عاری هسـتند[۴] و از سـویی در میـان پیروان، همّـت مریـدان بیش‌تر بـه آداب و ظواهـر گروهی و فرقه‌ای معطوف اسـت و احیاناً بـا بدعت‌هـا و آرایه‌هـای غیرشـرعی تـوأم می‌گـردد.
ایـن بـدان معناسـت که تصوّف رسـمی رایج میـان طریقه‌هـای جاافتاده سـابق، از ایـن پـس صبغه فرهنگی خـود را تا حـدود قابل‌توجهی از دسـت می‌دهد و بیش‌تر شـکل یـک جریان اجتماعی بـه خود می‌گیرد و دیگـر در میان اینـان نباید از تولید علـم و معرفت اخلاقی و عرفانی سـراغ گرفت.
۲ـ افـرادی ظهـور می‌کننـد کـه در عرفان نظری جزو اسـاتید سـرآمد و طـراز اوّل قـرار می‌گیرنـد: در حالـی کـه هیچ‌گونـه وابسـتگی بـه سلسـله‌ها و طریقه‌هـای رسـمی تصوّف ندارند مانند صدرالمتألهین شـیرازی، فیض کاشانی، میرقاضی سعید قمی، آقا محمدرضا قمشـه‌ای، میرزاهاشـم اشـکوری و امام خمینی در میان شیعه و محمـد بن حمزه فنـاری رومـی در میان اهل سـنّت.
۳ـ طـی سـده‌های دهـم تـا چهاردهـم و بـه ویـژه از قـرن دوازدهـم بـه بعـد در میـان شـیعه بزرگانـی ظهـور می‌کننـد کـه در عرفـان عملی و سـلوک الـی الله به مقبول‌تریـن وجهـی مقامـات و منـازل را طـی می‌کننـد و از واصـلان الـی الله بـه شـمار می‌رونـد. در حالـی کـه بـه هیچ یـک از سلسـله‌ها و طریقت‌هـای متصوفه اعتقـادی نداشـته و بـا یک برنامه ویژه که برجسـتگی آن در تأکید بـر تقیّد کامل و تسـلیم محض در برابر شـریعت در کنار زهد و عزلت و مراقبه نهفته اسـت. مریدان و کمال‌جویـان را بـه سـوی قبله مقصـود و غایت قصوی رهنمون می‌شـدند. مانند: سـید مهـدی طباطبایی بحرالعلوم، شـیخ محمـد بیدآبادی، ملاّحسـینقلی همدانی، شـیخ محمـد بهاری، سـید احمـد کربلایی، آقا سـید علی قاضـی و میرزا جـواد آقا ملکـی تبریزی.
۴ـ از حجـم تولیـد آثار مسـتقل عرفان عملی و نظری به شـدت کاسـته می‌شـود و قلم‌فرسـایی‌ها بیش‌تـر معطـوف به شـرح و حاشیه‌نویسـی می‌گردد.

مراحل و ادوار رشد عرفان عملی

اکنـون پـس از آشـنایی مختصر با طبقـات عرفا به بررسـی کوتاهی دربـاره مراحل و ادوار رشـد عرفان عملـی می‌پردازیم.
آرا و اندیشـه‌های عرفانـی عملـی و بـه ویـژه مبحـث مقامـات العارفیـن یـا همان مراحـل سـلوک پنـج دوره را پشـت سـر گذارده اسـت، که از ایـن میـان دو دوره به پیـش از تدویـن و سـه دوره بـه پـس از تدوین اختصـاص دارد.

الف) پیش از تدوین

۱ـ دوره تأسـیس و تعلیـم: در ایـن دوره شـاهد اولین جوانه‌های تصوّف هسـتیم که در آغـاز بیش‌تـر رنـگ و بـوی زهـد سـاده و بی‌آلایـش دارد و آرام آرام بـه سـوی تصـوّف آیینـی و عرفـان عاشـقانه میـل می‌کنـد. ایـن دوره در قرن دوم به دسـت طبقـه نخسـت متصوّفه مانند حسـن بصری، معروف کرخی، شـقیق بلخـی و خرّاز پایه‌گـذاری شـد و نضج گرفـت و البته هنوز در این دوره آرای مشـخص و روشـنی در عرفـان عملـی به چشـم نمی‌خورد.
۲ـ دوره تبلیـغ و ترویـج: در ایـن مقطـع، تصـوّف از طرفی با ظهور شـخصیت‌های جنجالـی و بـا نفـوذی چـون بایزیـد بسـطامی و حـلاّج کـه مریـدان و گروهـی از مردمان را با شـطحیّات و رفتارهای اعجاب‌انگیز، سـخت شـیفته خود ساخته بودند، در میـان لایـه‌ای از جامعه نفوذ و گسـترش یافت و از طـرف دیگر درون‌مایه عرفان عملـی بـا ظهور اسـتوانه‌هایی چون جنید بغـدادی و ذوالنون مصـری ـ و تا حدودی حارث بن اسـد محاسـبی و سـهل تسـتری ـ نضج و قوام بیش‌تری یافت و منطق

تصـوّف دسـت‌مایه‌های بیش‌تـری بـرای ترویـج در میـان خـواص اهـل علـم بـه دسـت آورد. ایـن دوره کمابیـش بـا تلاش‌هـای طبقه دوم متصوفه در سـده سـوم هجری شـکل گرفت.

ب) پس از تدوین

۳ـ دوره تصنیـف و ترتیـب: در دوره بعدی که مقارن سـده چهـارم هجری بود، برای نخسـتین‌بار اصـول و آییـن تصوّف و منازل سـلوک و مقامات عرفا به دسـت چهار تـن از طبقـه سـوم عرفـا تدویـن یافت، سـه تـن از ایشـان تقریبـاً هم‌زمان دسـت بـه تألیـف بردند کـه عبارت بودند از: سـرّاج طوسـی، کلابـاذی و ابوطالـب مکّی و حاصـل کار آن‌هـا سـه اثـر ماندگار التعـرّف، اللمع و قوت القلوب شـد و فـرد چهارم سُـلمی بود که با اندکی تأخیر رسـائلی را در تدوین و تبویب اصول و معارفه صوفیه قلمـی کـرد، کـه از میان آثـار این چهار تـن، کتاب‌های اللمع سـرّاج، قـوت القلوب مکّی و رسـائل سـلمی. در اثر حاضر، به تفصیل معرفی شـده اسـت.

۴ـ دوره تنقیـح و تکمیـل: با فرارسـیدن سـده پنجـم هجری، علم تصـوّف و دانش سـلوک بـه دسـت دو تن از برجسـته‌ترین چهره‌هـای متعلق به طبقه چهـارم عرفا، یعنـی خواجـه عبـدالله انصـاری و ابوحامد غزالـی، به اوج نظـم و اتقان خود رسـید، خواجـه عبـدالله در کتـاب خـود منازل السـائرین کـه محوری‌ترین متن آشـنایی با مقامات عرفا و منازل سـیر الی الله اسـت. به بسـط و پالایشتوصیفات عرفای سابق از مراحـل تهذیـب نفس و تعـداد و چینش دقیق و فنی توقف‌گاه‌هـای میانه، بدایت و نهایـت سـیر عارفان خداجو همّت گماشـت و غزالی کوشـید تا با آثـار متعدد خود، ایـن دعـوی بـزرگ خویـش را مدلّل سـازد کـه تنها راه دسـت‌یابی به معـارف حقّه شـریعت و علوم دینی، راه تصفیه باطن و همان روش عرفاسـت و سـایر مشـرب‌ها همچـون مشـرب متکلمـان و فلاسـفه و فقها در دسـت‌یابی به معرفـت ناب دینی و نیـل بـه سـعادت مـورد نظـر شـارع مقـدس ناموفق‌انـد. وی تـلاش عظیمی به کار بسـت تـا شـریعت و طریقـت را منطبق بر یکدیگر بنمایـد. او پـاره‌ای از معارف اخلاقـی صوفیـه را بـا عنـوان مهلکات و منجیـات در دو کتـاب خود احیـاء العلوم و کیمیای سـعادت، بسط شـایان توجهی داد.[۵]

۵ـ دوره تحلیـل و تفسـیر: چنیـن می‌نمایـد که با عبـور از دوره تنقیـح و تکمیل. در سـیر صعـودی تدویـن عرفـان عملـی نبایـد انتظـار دوره دیگـری را داشـت، ولـی چنیـن نیسـت، بـا فرارسـیدن سـده هفتـم و ظهـور محیی‌الدین بـن عربی حادثـه جدیـدی رخ داد. وی عرفـان نظـری را بنیـان نهاد و مباحث مهمسـه‌گانه وحـدت وجـود، حضـرات خمس یا نشـآت هسـتی و انسـان کامل یا کـون جامع را بـه مثابـه رهـاورد شـهود سـالکان بسـط داد و صورت‌بندی کرد. وی توانسـت بـا تحلیـل دقیـق وجودشـناختی از لایه‌هـای هسـتی و نیـز مراتـب صقع نفس آدمـی و تناظـر یک‌به‌یـک میـان عالـم اکبـر و عالم اصغـر و تطابق کامل سـیر انفسـی سـالک بـا گذار بر مـدارج آفاقی لایه‌های عالم هسـتی بـه تحلیل عمیق یافته‌ها و شـهودهای سـالکان بر پایـه عرفان نظری توفیق یابد. شـارحان بزرگ مکتـب وی ـ کـه از طبقـات هفتم و هشـتم عرفا بودند و در سـده‌های هشـتم و نهـم می‌زیسـتند ـ هم‌چـون عفیـف الدین تلمسـانی، عبدالـرزاق کاشـانی، صائن الدیـن علـی تُرکـه، محمـد بـن حمـزه فنـاری، شـمس‌الدین محمـد لاهیجـی و دیگـران بعدهـا بـا اسـتفاده از مبانـی و آرای ابـن عربـی بـه شـرح و تفسـیر تخصّصـی آثـار عمـده عرفـان عملـی همچون منـازل السـائرین یـا بخش‌هایی از گلشـن راز شبسـتری یـا مفاتیـح الغیـب قونـوی روی آوردنـد و بدیـن ترتیب آخریـن مرحله سـیر شـکل‌گیری اندیشـه عرفـان عملـی از ابن عربی آغاز شـده و تـا ابتـدای سـده دهـم با شـتابی خوبی ادامـه یافـت و از آن به بعد بـه صورت کم‌رمقی اسـتمرار داشـته اسـت.

هدف مکتب اخلاق عرفانی

هـدف ایـن مکتـب تربیـت انسـان کامـل اسـت. انسـان کامل بـا «کـون جامع» کـه عصـاره خلقـت و جامعـه جمیـع نشـآت وجـود و غایـت آفرینـش ماسواسـت. ویژگی‌هایـی دارد کـه عبارتنـد از:

۱ـ شهود باطن هستی و درک حقیقت وحدت:

۲ـ گـذار جـان از عوالـم مـاده، مثـال و عقل و بار یافتـن به جوار قرب حق در نشـأه لاهوب:

۳ـ مهرورزی انحصاری به خدای متعال.

۴ـ تخلّق به اخلاق الله و اتّصاف به صفات حضرتش.

۵ـ خودگریزی و خودشکنی در حدّ تسلیم و فنای از ذات و صفات و افعال.

مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی مکتب اخلاقی عرفا

عرفـا در مسـئله شـناخت بـر روش شـهودی قلبی تأکیـد می‌کنند. بر پایـه رویکرد معرفت‌شـناختی عرفـا، راه‌هـای حسّـی و عقلـی بـرای کسـب شـناخت ناکافی‌اند و آدمـی تنهـا از معبـر تصفیـه روح و آن‌گاه بازتابـش انـوار حقیقـت در ظـرف قلب خـود می‌توانـد بـه ادراک حقایـق عالم توفیق یابد، بدین شـکل حجّـت عرفانی، به اسـتدلال یـا تبیین عقلی اسـتوار نیسـت، بلکه عرفـا تنها به جهت ضـرورت ارتباط بـا افـراد غیرعـارف، گاهـی یافته‌هـای شـهودی خـود را بـه الفبای عقلـی ترجمه می کنند.

اما در باب مبانی انسان‌شناختی عرفا باید گفت:

اولاً: از نـگاه اهـل تصوّف گوهر وجود آدمی «دل» اوسـت. قلب لباب اسـت و عقل و حـسّ و بـدن قشـر و پوسـته. پس اگر دل آباد شـود. وجود آدمی نیـز آباد می‌گردد و اگـر دل تیره شـود. انسـان نیز به انحطـاط میل می‌کند.

ثانیـاً: نکتـه مهمـی که سـنگ‌بنای فهم مکتـب اخلاق عرفانی به شـمار مـی‌رود. توجه به نحوه تلقّی عرفا از قلمرو روح آدمی اسـت، ایشـان صقع نفس را مشـتمل بـر چنـد لایـه و رتبـه می‌دانند که در طـول یکدیگـر و بر هم مترتب می‌شـوند. یعنـی برخـلاف دیگـران کـه نفس را تک‌سـاحتی و فقـط قابل یک بـرش عرضی می‌داننـد کـه براسـاس این برش عرضـی، آدمی به قوای ناطقه و شـهویه و غضبیه و احتمـالاً وهمیـه تجزیـه می‌شـود، عرفـا بـر ایـن باورنـد که نفـس آدمـی دارای سـاخت‌های متعـدد طولـی و ظرفیت‌هـای وجودی عمودی اسـت که بـه ترتیب و تـوأم بـا رشـد معنـوی او امـکان فعلیّت می‌یابنـد این سـاحت‌ها و مراتـب نفس به ده لایه می‌رسـند.

توضیـح مـلا عبدالرزاق کاشـانی در این باب چنین اسـت: نفس انسـان دارای سـه عنصـر اولیـه اسـت؛ نفـس حیوانی، اثـر روحانی و سـرّ الهـی و هر یک از این سـه، دارای سـه رویکـرد اسـت: الـف) به تعبیر مـادون خویش: ب) به عیـن ذات خویش؛ ج) بـه کسـب فیض از مافـوق خویش.

بدیـن شـکل نفس دارای نُـه موقف می‌شـود. افـزون بر این‌هـا، نفـس دارای یک مرتبـه جامع اسـت کـه مرتبه «احدیـت» نـام دارد. بنابراین نفس دارای ده سـاحت وجـودی عمـودی بـا مراتب ده‌گانـه صعودی اسـت.[۶] برخـی عرفا ایـن ده مرتبه را ایـن چنیـن نام‌گـذاری کرده‌انـد: غیـب الجـنّ؛ غیب النفـس: نفس لوّامـه: نفس مطمئنّـه؛ غیـب القلـب؛ غیـب العقـل؛ مقـام سـرّ؛ غیب الـروح؛ مقـام خفـیّ؛ غیب الغیوب (مقـام أخفی).

حرکت و پویایی در اخلاق عرفانی

عـارف بـر ایـن باور اسـت که عالم وجـود از دو نشـأهٔ ظاهر (عالم شـهادت) و باطن

(عالـم غایب) تشـکیل یافته اسـت. مرتبه ظاهـر در واقع همان نازلـه یا رقیقه مرتبه باطـن اسـت کـه در افـق پایین‌تـری از طراز وجـود تجلّـی و ظهور یافته اسـت. بر ایـن پایـه، عالـم لاهوت (صقـع ربوبی) باطـن عالم جبروت اسـت و عالـم جبروت (عالـم عقـول مجـرد) نازله عالـم لاهوت اسـت. همان‌طور که عالم جبـروت، باطن عالـم ملکـوت (عالـم مثال منفصـل) و عالم ملکـوت، رقیقه عالم جبروت به شـمار مـی‌رود و سـرانجام عالم ملکوت، باطن عالم ناسـوت (عالم مـادّه) و عالم ماده، نازله عالـم ملکـوت تلقی می‌شـود و چنان‌کـه می‌دانیم معلـول، همان علّت اسـت تنزّلاً و تضعّفـاً و علّـت، همان معلول اسـت ارتقائاً و اشـتداداً. یعنی موطـن کمال معلول، صقـع وجـودی علّت آن اسـت. به همین ترتیب عرفا در مورد انسـان بـر این باورند که آدمی دارای ظاهری و باطنی اسـت. باطن وی را نیز بواطنی اسـت که مجموعاً بـر ده مرتبـه بالـغ می‌گردد چنان که گذشـت.

آدمـی هنگامـی کـه بـه دنیـا می‌آیـد جـز خـوردن و خفتـن چیـزی نمی‌دانـد و نمی‌توانـد. ایـن بـدان معناسـت که فقـط پایین‌تریـن تنـزّلات و ظاهری‌ترین لایه حقیقـت نفـس انسـانی، یعنـی نفـس حیوانـی در وی بالفعل، مؤثّـر و فعّال اسـت. ولـی بـه مـرور کودک رشـد می‌کنـد و بالـغ می‌شـود و می‌آمـوزد و تدبیـر می‌کند و می‌اندیشـد سـاحت‌های دیگـری از حقیقـت جـان او تجلّی و فعلیّـت می‌یابد، هر چنـد اکثـر مـردم به فعلیّت بخشـیدن بیش از دو تا سـه مرتبـه از مراتب نفس خود توفیـق نمی‌یابنـد و در حـدّ فعلیّـت نفـس لوّامـه یا تا آسـتانه نفـس مطمئنّه پیش می‌رونـد.

عرفـا می‌گوینـد بـرای نیـل به کمال حقیقـی و سـعادت نهایی باید بـه گوهر وجود خـود کـه در باطنی‌ترین مراتب صقع نفس حضور دارد دسـت یافت و آن را شـکوفا سـاخت تـا همـه ظرفیـت وجود آدمـی به فعلیّت برسـد و ایـن مهم تنهـا از رهگذر عبـور از مراتـب ظاهـری و تربیـت و پـرورش لایه‌هـا و مراتب باطنی وجـود آدمی بـه دسـت می‌آید.

از ایـن رو انسـان بـرای تکامـل جـان خود باید دسـت به یک سـفر بزند، امّـا نه در آفـاق کیهانـی که در عوالم انفسـی هسـتی خویش، یعنی در این سـفر، «سـائر» با «مسـیر» اتحـاد دارد و مبـدأ و مقصـد و منـازل و مواقف سـفر نیز از مسـافر بیرون نیسـت: یعنـی جملگی همـان مراتب نفس سـالک‌اند.

بدیـن ترتیـب راز پلکانـی و چندمرحلـه‌ای بـودن اخـلاق عرفانـی وضـوح می‌یابد. اخلاق عرفانی، اخلاق سـلوکی اسـت و سـالک در هر منزل از مسـیر، با مقتضیات جدیـدِ منزلـگاه نو، مشـمول عـوارض و احکام خاصـی می‌گردد که اصـول و قواعد تهذیـب نفـس و تطهیر روح در آن موقـف، با متطلّبات و لوازم تزکیه در موقف قبلی و بعـدی آن فـرق می‌کنـد. بـر ایـن پایـه در هر منـزل، اخلاقیـات ویـژه‌ای در کنار اصـول عـامّ و فراگیـر اخلاقـی مطرح می‌شـود. از همین رو گفته شـده «حسـنات الأبرار سـیئات المقرّبین».

صاحـب هـر یـک از مراتـب ولایه‌هـای ده‌گانه نفـس باید بـر ده موقـف عبور کند و در هـر یـک از ایـن ده منـزل بـه مجاهده بپـردازد و مجاهد در هـر منزل صاحب آن مقـام می‌گـردد؛ بدیـن ترتیـب یکصد منـزل یا مقام پیـش روی عارف سـالک قـرار دارد، البتـه بایـد عنایـت کردکـه هر یـک از دو اصطـلاح «منـزل» و «مقام» بـه یـک اعتبـار بـر مواقف بیـن راه اطـلاق می‌گـردد؛ از آن نظر که عـارف در حال عبـور بـر ایـن مواقف اسـت. این جایگاه‌هـا را «منـزل می‌خواننـد» و از آن نظر که سـالک اندکـی در ایـن ایسـتگاه‌ها وقـوف می‌کند تا متحقّق بـه احـکام آن گردد و خـواصّ آن در وی سـرریز و تثبیـت شـود. آن را «مقام» می‌نامنـد و فرق این هر دو با «حال» آن اسـت که مقام یا منزل اکتسـابی اسـت و سـالک از رهگذر مجاهده و ریاضـت و تزکیـه بـدان راه می‌یابد، ولـی «احوال» واردات غیبی و موهوبی هسـتند کـه در اثنـای سـلوک بـر سـالک عرضـه می‌شـوند؛ از ایـن رو گفته‌انـد: «الاحوال مواهـب و المقامـات مکاسـب» یـا گفته‌اند: «احـوال از عَین جـود بُـوَد و مقامات از بـذل مجهود».

مراتب ده‌گانه نفس و مقامات آن‌ها

اکنـون بـه ذکـر مراتـب ده‌گانـه نفـس و مقامـات ده‌گانـه هر یـک از ایـن مراتب می‌پردازیـم:[۷]

۱ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبـه نخسـت نفس، «غیـب الجـن»: یقظه، توبه، محاسـبه، انابـه، تفکّـر، تذکّـر، اعتصـام، ریاضت، فراز و سـماع که مجموعاً بدان‌هـا «بدایات» گفته می‌شـود.

۲ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبه دوم نفس، «غیب نفس»، حزن، خوف، إشـفاق، خشـوع، إخبـات، زهـد، ورع، تبتّـل، رجاء و رغبت کـه مجموعاً «ابواب» خوانده می‌شـوند.

۳ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبـه سـوم نفس، «نفـس لوّامـه»: رعایت، مراقبـت، حرمت، اخـلاص، تهذیـب، اسـتقامت، تـوکّل، تفویـض، ثقـه و تسـلیم کـه مجموعـاً بـه «معامـلات» موسـوم‌اند.

۴ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبه چهارم نفـس، «نفس مطمئنّه»: صبر، رضا، شـکر، حیاء، صـدق، ایثـار، خُلُق، تواضع، فتوّت و انبسـاط کـه مجموعاً به «اخـلاق» معروف‌اند.

۵ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبـه پنجم نفس، «غیـب القلب»: قصـد، عـزم، ادب، ارادت، یقیـن، انـس، ذکـر، فقر، غنـا و مقام مـراد کـه مجموعاً «اصـول» نـام گرفته‌اند.

۶ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبـه ششـم نفـس، «غیـب العقل»: احسـان، علـم، حکمت، بصیرت، فراسـت، إلهام، تعظیم، سـکینه، طمأنینه و همّت که مجموعـاً به «اودیه» مشهورند.

۷ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبـه هفتم نفـس، «مقام سـرّ»: محبّت، غیرت، شـوق، قلق، عطـش، وَجـد، دَهش، برق، هَیَمـان و ذوق که مجموعاً «احوال» خوانده می‌شـوند.

۸ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبه هشـتم نفس، «غیب الـروح»: لَحظ، وقت، صفاء، سـرور، سِـرّ، نَفَـس، غربـت، غَرق، تمکّن و غیبت کـه مجموع را «ولایـات» گفته‌اند.

۹ـ مقامـات ده‌گانـه مرتبـه نهـم نفس، «مقـام خفیّ»: مکاشـفه، مشـاهده، معاینه، حیـات، قبـض، بسـط، سُـکر، صحـو، اتّصـال و انفصـال کـه اسـم ایـن مجموعه «حقایق» اسـت.

۱۰ـ مقامـات ده‌گانه مرتبه دهم نفس. «غیب الغیـوب»: معرفت، فناء، بقاء، تحقیق، تلبیـس، وجـود، تجرید، تفرید، جمع و توحید که مجموعاً به «نهایات» موسـوم‌اند.

بدیـن ترتیـب هنگامی که هر یـک از ده مرتبـه نفس، سـفرهای ده مرحله‌ای خود را بـه پایـان رسـاند. در واقـع هویّـت انسـانی در اثر یـک حرکت جوهـری از مرتبه حیوانیـت بـه مرتبـه فوق ملـک و مقـام خلیفةاللهـی عـروج می‌کند. نکته شـایان توجـه و البتـه اندکـی دیریـاب در نحوه ترتّب مقامـات بر یکدیگر وجـود دارد که به توضیح مختصری نیـاز دارد:

محققـان از أکابـر اهـل سـلوک هم‌چون مـلا عبدالرزاق کاشـانی تذکـر داده‌اند که نبایـد ارتبـاط چینـش مقامـات را بـه سـان پله‌های یـک نردبـان تصوّر کـرد که با صعـود از پلـه پیشـین و رسـیدن به پلـه بالاتر، از آن پله گذشـته واقعاً عبـور کرده و مسـتغنی می‌شـویم. بلکه باید دانسـت که هر یک از مقامات صدگانه سـیر الی‌الله ده نُمـود و چهـره دارد؛ یکـی در طبقـه اصلـی خود نُـه تای دیگر در نُـه طبقه دیگر مقامات.

پیـش از ایـن دانسـتیم کـه مجمـوع صـد مقـام در ده طبقه قـرار دارند کـه عبارت بودنـد از: بدایـات، ابـواب، معاملات، اخـلاق، اصـول، اودیه، احـوال، ولایات، حقایق و نهایـات. اکنـون بایـد به خاطر داشـته باشـیم کـه هر یـک از مقامـات صدگانه ـ کـه اصالتـاً در یکـی از طبقـات ده‌گانـه قـرار دارنـد نـه نُمـود و بـه تعبیر دیگـر نُه گونـه حضـور دیگـر هـم در نُه طبقه دیگـر دارند؛ مثـلاً توبه به عنـوان دومین مقام

از مقامـات صدگانـه کـه متعلّـق بـه طبقـه اوّل مقامات یعنـی «بدایات» اسـت. در طبقـات پـس از بدایات هم نوعی حضـور اندماجی و غیرمسـتقیم دارد؛ یعنی عارف سـالک راه‌رفتـه‌ای که ده منـزل اوّل را طی کـرده و به طبقه دوم مقامـات «ابواب» (یعنـی مقام‌های یازدهم تا بیسـتم) رسـیده اسـت، باریدگـر در حال و هـوای حاکم بـر ایـن طبقه و به مقدار معرفـت و ظرفیت جدیدش باید توبه‌ای مجـدّد آغاز کند و همین‌طـور هنگامـی که به مقامات طبقه سـوم یعنـی طبقه «معاملات» بالغ شـد، بـار دیگـر تجدیـد توبه می‌کند تا طبقـه دهم. از منظر وجودشـناختی بایـد گفت در واقـع مقامـات پایین‌تـر به عنـوان تنـزّلات وجودِ شـدیدترِ مقامـات بالاتـر، به نحو وجـود اندماجـی در صقع مقام‌هـای بالاتر حضـور دارند، همچنان کـه همه طبقات معلول‌هـا و مخلوق‌هـا پیـش از خلقـت و انتشـایکثرت از وحدت، به نحـو اندماجی در صقـع علـم ازلـی الهـی حضور دارند. از سـوی دیگر هـر یک از مقام‌هـای بالاترِ نیـز حضـور ضعیف و رقیقـی در طبقه‌های پایین‌تـر از طبقه اصلی خـود دارند؛ مثلاً مقـام «سـرور» بـه عنوان هفتـاد وچهارمین مقـام، در اصل متعلّق به طبقه هشـتم مقامـات یعنـی «ولایات» اسـت. چنـان چه دقت کنیـم درمی‌یابیم که سـالک الی الله هـر چنـد تنها پس از صعود از هفت طبقه نخسـت مقامات به حقیقت «سـرور» نایـل می‌گـردد، ولـی این‌گونـه نیسـت که هنـگام سـیر در طبقه نخسـت یا طبقه دوم و سـوم یـا پنجـم و ششـم بهـره‌ای از سـرور و بهجـت عارفانه نداشـته باشـد، وی بـه میـزان معرفـت و اندراجـش تحـت ولایت الهـی، مصـداق «إنّ أولیـاءَ الله لا خـوفٌ علیهـم و لا هُـم یَحزنـونَ»[۸] خواهد بـود و حـزن دوری و اندوه غربت و ظلمـت و حاجـت را به اندازه تقرّبش به آسـتان حضرت دوسـت، به سـرور و بهجت تبدیـل می‌کنـد، به بیـان فنّی و تعبیر وجودشـناختی باید گفت از آن‌جـا که مقاماتِ نازل‌تـر، رقیقـه مقامـات عالی‌تر هسـتند و منـازل عالی‌تـر، حقیقه منازل سـافل‌تر، پـس به حمل «حقیقه رقیقه» میانشـان این‌همانی برقرار اسـت و همـه مقامات در یکدیگـر نـزولاً و صعـوداً جاری‌انـد و الـکلّ متحقّقٌ فی کلٍ مـن الکلّ.

بـر ایـن پایـه که هر یـک از مقامـات از ده تجلّی و نحـوه حضور در طبقـات ده‌گانه منـازل برخوردار اسـت. منازل سـائران الـی الله را هزار منزل دانسـته‌اند که از ضرب صـد مقـام در ده طبقه بوجـود می‌آید.

بدیـن ترتیب سـرّ پویایی دسـتگاه اخـلاق عرفانی هویدا می‌شـود. اخـلاق عرفانی برخـلاف دسـتگاه‌های دیگـر، اخلاق انسـانی را در یک خط سـیر برخـوردار از مبدأ و مقصـد و منـازل میان‌راهـی مشـخص ترسـیم می‌کند کـه راه کمال‌جویـی و به سـعادت‌مندیش جـز بـا طیّ مسـیر و حرکت مسـتدام فراچنگ نمی‌آیـد و چنان‌چه از ایـن زاویـه بـه فضایـل و رذایل بنگریـم، آن‌ها را عناصـری چندلایه می‌بینیم که در هـر مرحلـه و طبقـه از حرکـت صعـودی و عمودی سـالک، بخـش گوهری‌تر و ناب‌تـری از یـک فضیلـت رخ می‌نمایـد و در دسـترس قـرار می‌گیـرد. ایـن همان ویژگـی اسـت کـه در مکاتـب اخلاقـی دیگر به چشـم نمی‌آید.

مقایسه مکتب‌های فلسفی و عرفانی

از آنجـا که اطّـلاع از تفاوت‌ها و خطوط افتراق میان رویکردهای فلسـفی و عرفانی بـرای هـر پژوهش‌گـری در حـوزه اخـلاق اسـلامی ضروری اسـت اکنـون در چند محور به مقایسـه اجمالی ایـن دو مکتـب می‌پردازیم.[۹]

عمده‌تریـن تفاوت‌هـا میـان دو رویکـرد اخلاقـی کـه موجـب افتـراق کامـل آن‌ها می‌شـود تفـاوت در «مبانـی»، «غایـات» و «روش» اسـت. این سـه وجـه تمایز را کـه عضویـت هر اثـر اخلاقـی در یکـی از نظام‌هـای فوق وابسـته به وجـود آن‌ها اسـت «تفاوت‌هـای گوهریـن» می‌نامیـم. عـلاوه بـر این‌هـا، وجوه تمایـز دیگری وجـود دارد کـه بیش‌تـر ناظـر بـه جنبه‌هـای اثباتـی و نحـوه ارائـه اثـر اسـت و از بررسـی و مقایسـه مصادیـق تاریخـی هر یک از ایـن مکاتب به دسـت می‌آید. این تفاوت‌هـا را تفاوت‌هـای عَرَضـی نامیده‌ایـم. در ایـن نوشـتار پـاره‌ای از تفاوت‌های میـان رویکردهـای اخلاقـی را بـه تفصیل بیـان می‌کنیم.

دربـاره غایـت اخـلاق فلسـفی و اخـلاق عرفانـی پیـش از این، به تفصیل سـخن گفتیـم. اختـلاف نـگاه عـارف و حکیـم در غایـات موجـب شـده که توجّـه مکتب اخـلاق فلسـفی به فضیلـت «حکمت» بیـش از فضایـل «عفت»، «شـجاعت» و «عدالـت» باشـد و در مجمـوع عنایـت نظام فلسـفی به حوزه اخلاق فردی نسـبت بـه اخـلاق اجتماعـی بیش‌تـر شـود. به صـورت کمّـی تقریبـاً می‌تـوان اختصاص بیـش از نیمـی از حجم کتـب اخلاقی این مکتب به اخلاق فـردی را حاصل همین عنایـت بیش‌تر بـه تهذیب قـوه ناطقه دانسـت.

عناویـن اخـلاق خانوادگـی نیـز در بخـش «اخـلاق» کتاب‌های فلسـفی کم‌تر به چشـم می‌خـورد. گرچـه در بخش «تدبیر منزل» بـه پاره‌ای از ایـن عناوین پرداخته شـده است.

بسـیاری از کتاب‌هـای اخلاقی فلسـفی به کلـی از عناوین «اخـلاق بندگی» تهی اسـت و تنهـا در پـاره‌ای از آثـار اشـاره‌هایی به چشـم می‌خورد.

بـه عنـوان نمونـه می‌توان بـه کتاب ارزشـمند طهارة الأعراق مسـکویه اشـاره کرد کـه بـا وجود جامعیّت مناسـب و پوشـش محورهای عمـده علم الاخـلاق، آنجا که به شـکل ریز، فهرسـتی از فضایل مندرج ذیل شـجاعت، عفت، حکمت و عدالت را بـه دسـت می‌دهد، از مجمـوع فضایلی که در مبحـث «اخلاق بندگی» وجـود دارد و در ادبیـات دینـی هـم بـا وسـعت و قـوّت بازتاب‌یافته (ماننـد توکل، خـوف، رجاء، رضا، تسـلیم و ...) سـخنی به میـان نمی‌آورد و تنها پس از یادکـرد از اصل مفهوم بندگـی و عبـادت صرفـاً به مفهوم تقـوا اشـاره‌ای می‌کند و می‌گویـد: «و العمل بما یوجبه الشـریعهٔ و تقـوی الله تعالی، تُتمّ هذه الاشـیاء و تکملها».[۱۰]

زیـرا چنـان کـه خواهـد آمـد تراث اخـلاق نقلـی، آن‌گونـه که به مـا رسـیده، فاقد شـاخص‌های یک مکتـب اخلاقـی و در نتیجه فاقد قابلیت مطالعه تطبیقی اسـت. در مـورد اخـلاق تلفیقـی نیز مقایسـه، محملـی ندارد، چـرا که هویـت ترکیبی این مکتـب وام‌دار عناصـر هـر یـک از رویکردهـای فلسـفی و عرفانـی اسـت و ناگفته روشـن اسـت که این مکتب تلاشـی بـرای اسـتیفای ظرفیت‌های ایـن دو رویکرد افـزون بـر دسـت‌مایه‌های اخـلاق نقلی بـوده اسـت. بر این اسـاس رابطـه اخلاق تلفیقـی بـا هیـچ یـک از دو رویکـرد پیش‌گفتـه نمی‌تواند «تبایـن» به شـمار آید، حـال آن‌کـه موضع‌گیری‌هـای دو رویکـرد فلسـفی و عرفانـی گاه از صـرف تباین گذشـته، به آسـتانه تعـارض نزدیک می‌شـود.

ایـن در حالـی اسـت که حجم عمـده‌ای از عناوین کتب سـیر و سـلوک عرفانی به اخـلاق بندگی و اخـلاق فردی اختصاص دارد و عناوین اخـلاق خانوادگی و اخلاق اجتماعـی کم‌تـر بـه چشـم می‌خورد البتـه اگـر در کتب متصوّفـه احوال عـارف در سـفر سـوم و چهـارم سـلوک توضیـح داده می‌شـد،[۱۱] بـه احتمال قـوی موضوع اخـلاق اجتماعـی بیش‌تر مجـال طرح می‌یافـت، ولـی در کتاب‌های موجـود، نوعاً ارتبـاط بنـده بـا خدا و منازل حرکت سـالک تا رسـیدن بـه فنا و توحیـد مورد بحث قـرار گرفتـه و پـس از آن منزل دیگری ذکر نشـده اسـت.

از نظـر مبانـیِ معرفت‌شـناختی، نظـام اخـلاق فلسـفی عقل‌محور اسـت و انسـان را همـه، اندیشـه می‌دانـد و فیلسـوف، معرفـت عقلانـی را اوج معرفـت انسـانی می‌شناسـد. ادراک، از نظر فیلسـوف، فهم عقلانی اسـت و از این روی، دستور کار او رشـد عقلی انسـان اسـت و آخرین مرحله از نظامی هسـتی که برای سـالک کامل قابـل دسـت‌یابی اسـت از نظـر او عالَم عقـول و مجردات اسـت.

اما اخلاق عرفانی از نظر مبانی معرفت‌شـناختی، شهودگراسـت و عارف ـ بر خلاف فیلسـوف ـ معرفـت شـهودی و قلبـی را کمال معرفـت می‌شناسـد. ادراک حقیقی، در نظـر عـارف فـوق ادراک عقلانـی اسـت و دسـتور کار او رشـد توانایـی روحی و

شـهودی انسان.
بـه همین ترتیب مبانی انسان‌شـناختی عارف و فیلسـوف نیز متفاوت اسـت، عارف بخـش گوهریـن وجـود انسـان را «دل» می‌شـمارد، برخـلاف فیلسـوف که گوهر وجـود انسـان را «عقـل» می‌داند.
همچنیـن عرفـا بـه وجود مراتـب طولی بـرای سـاحت‌های وجود و حقیقـت آدمی قائل‌انـد و همان‌گونـه کـه دیدیـم ده مرتبـه برای نفـس برمی‌شـمارند در حالی که فلاسـفه چنیـن برداشـتی از آدمی ندارند و نفس را دارای سـه قـوه در عرض هم به نام‌هـای شـهویه، غضبیه و ناطقـه می‌دانند.
اختـلاف مکاتـب فلسـفی و عرفانـی در مبانـی و غایـات بـه حـوزه روش سـرریز می‌شـود. شـاید بتـوان گفـت «اختـلاف در روش» تجلّـی‌گاه اختـلاف در مبانی و اهـداف اسـت. مـراد از روش در اینجـا روش مدلّـل سـاختن و توجیـه آموزه‌هـای اخلاقی اسـت.
در مکتـب فلسـفی، آموزه‌هـای اخلاقی براسـاس شـناخت عقـل مدلّل می‌شـود و فیلسـوف می‌کوشـد با تأکید بر خردگرایی، دسـتگاه ارزشـی مطلوب را ترسـیم کند. مسـتند عمده فیلسـوف برای اثبـات آموزه‌هـای اخلاقی تجزیـه و تحلیل عقلانی، روان‌شـناختی و توجّـه بـه خاسـتگاه‌ها، لـوازم و پی‌آمدهـای عمـل اسـت. در آثـار فلسـفی موجـود، ادلـه عقلی، سـیره عقـلا، اقـوال حکما، حقایـق انسان‌شـناختی، تحلیل مسـائل نفس، تجربیات انسـانی و بدیهیات و مسـلمات فلسـفی بسـیار به چشـم می‌خـورد و در مقابـل، اسـتناد بـه آیـات و روایات بسـیار محدود اسـت.
از همیـن جهـت در بیـان پی‌آمـد رفتارهـا و ملـکات اخلاقـی نوعـاً بـه ذکـر «پی‌آمدهـای دنیـوی» بسـنده شـده اسـت. این چگونگـی در برخی از آثار فلسـفی موهـم خودبسـندگی انسـان، تحـت نیـروی خـرد، و اسـتغنای او از ارشـاد اخلاقی شـریعت اسـت.[۱۲]
امـا در مـدل نـاب اخـلاق عرفانی، عمده‌تریـن پایگاه توجیه گزاره‌ها، شـهود اسـت و بـه ایـن ترتیب بـرای تصدیق گفتـه صوفیان راهی جز سـلوک عملـی که منجّر بـه دریافت شـهودی گـردد، وجود نـدارد به همین جهت اخلاق صوفیـان ـ آن‌گونه کـه در آثـار آن‌هـا بازتـاب یافتـه اسـت ـ غالبـاً بـه «توصیـف و تبییـن» مراحل و منازل سـلوک اختصاص دارد و از اسـتدلال تهی اسـت. همچنین راز اسـتناد فراوان آن‌هـا بـه اقوال شـیخ متصوفـه در کتاب‌های عرفانـی در همین نکته نهفته اسـت.
البتـه توجّـه بـه ایـن واقعیّت نیز لازم اسـت کـه عارفـان در تبیین مدّعیـات خود از ظرفیت‌هـای عقـل و نقل هم بهـره گرفته‌اند. آثـار عرفانی معمولاً آکنده از اسـتناد بـه آیـات و روایـات اسـت و کسـانی از عارفـان کوشـیده‌اند هم‌آهنگی پیـام خود با آموزه‌هـای وحیانـی را بنمایاننـد و از اتهـام خودبـاوری و بدعت‌گـزاری رهایی یابند. همچنیـن اسـتدلال و تحلیـل عقلانـی خصوصـاً پس از ابـن عربی بـه کتاب‌های عرفانـی راه یافتـه اسـت. امّـا نکتـه مهـم در شـناخت روشِ عارفـان آن اسـت که ایـن روش متقـوم بـه بیان عقلی نیسـت و این بیان صرفـاً ترجمـه‌ای از یافته‌های شـهودی بـه زبـان عـام عقل و علم حصولـی اسـت. دریافت قلبی و شـهودی مبدأ اثبـات گزاره‌هـای اخلاقـی اسـت و بـدون آن آموزه‌هـای اخـلاق عرفانـی اعتباری ندارد.
بیانـات عقلـی و اسـتدلال‌های اخلاق فلسـفی (حکمـت عملی) چنـدان پیچیده و دشـوار نیسـت و بـر خـلاف آموزه‌های حکمت نظری به سـهولت تصوّر می‌شـود و بـه تصدیـق درمی‌آید. به همین جهت فی‌نفسـه قابلیّـت تلطیف و ارائـه در محافل عمومی برای سـطح متوسـط مردم را دارا اسـت. امّا باید توجه داشـت که فیلسوفان بـا ترجیـح قالب اقنـاع عقلانی بـر انگیـزش عاطفی تـلاش کردنـد با آدمیـان به زبان خشـک و بعضاً ملال‌آورِ اسـتدلال و فلسفه سـخن گویند. فیلسوفان گرچه در حـاقّ پیـام خویـش همه مـردم را مخاطـب خویش می‌داننـد، اما به جرم پافشـاری بـر قالب‌هـای دیریـاب و مصطلحـات دشـوار علمـی از تفاهـم بـا غیر فرزانـگان و فرهیختگان محـروم ماندند.
در نقطـه مقابـل، اخـلاق عرفانـی اخلاق طبقـه خاصی اسـت و مخاطـب ویژه‌ای دارد. اخـلاق عارفـان برخـلاف اخـلاق فلسـفی کـه بـه زبان مشـترک عقـل بیان می‌شـود، قابلیـت ارائـه بـه تـوده را نـدارد و هرگز آمادگی انتشـار عمومـی را از خود نشـان نمی‌دهـد. از میـان مردم تنها کسـانی کـه بـا واژه‌ها و مصطلحـات عرفانی ارتبـاط برقـرار می‌کنند که متّکی بر عقل نبوده و به کشـف و شـهود مجهّز باشـند.
علی‌رغـم ایـن ویژگی بـه نظر می‌رسـد اخلاق عرفانی بیـش از اخلاق فیلسـوفان مـورد اسـتقبال تـوده مردم قـرار گرفته و بر ذهن و زبان عموم، سـایه افکنده اسـت. احتمـالاً این کامیابی مرهـون عواملی از این قرار اسـت:
الـف) عارفـان و صوفیـان بـر نقـش تأثیرگـذار عواطـف در وجود انسـان بـه خوبی واقف گشـته و تلاش کردند با اسـتفاده از هنر و ادبیات و شـعر و خطابه و موعظه، روزنـه‌ای بـه اندرون قلـب فروخفته مخاطب خویش بگشـایند. ادبیات غنی عرفانی در فرهنـگ اسـلامی که پشـتوانه‌ای مانند خواجـه عبدالله انصاری، سـعدی، حافظ، مولـوی و ... دارد بـه لطـف صنایـع زیبای ادبـی و آرایه‌های بدیـع لفظی و معنوی و بهره‌گیـری اسـتادانه از ظرفیّـت حکایـت و تشـبیه و تمثیـل در قالب نظـم و نثر، در میـان خـواص و عـوام جـای خـود را بازکـرده و به سـهولت با توده مـردم ارتباط برقـرار می‌کند.
البتّـه بایـد توجّه داشـت که شـیرینی و جذّابیت سـخن عارفـان گرچه پیـام آنان را همه‌پسـند و شـاهد بازاری کرده اسـت امّا نمی‌تواند از عوام مردم انتظار دسـت‌یابی به حـاقّ مفاهیم عرفانی را داشـت.
ب) مفاهیـم عرفانـی از سـطح آگاهی تـوده مردم بالاتر اسـت و دائماً در پـرده‌ای از اجمـال و هالـه‌ای از ابهـام قـرار دارد. واژه‌هایـی از قبیل قَلَق، عطـش، وجد، دهش، بـرق، هیجان، لحظ، وقت، مکاشـفه، شـهود، سـکر، صحو، اتصال، فنـاء، بقاء، جذبه و ... بـه سـبب ایـن اجمـال و ابهـام عـلاوه بـر آن که جلـب توجّه کـرده و نوعی کنجـکاوی و هوشـیاری در مخاطـب ایجـاد می‌کنـد گونـه‌ای قداسـت و جذابیـت آفریـده اسـت کـه به مخاطبـان مجـال داده تا بـا برداشـت‌های گوناگـون پیوندی سسـت و گسسـتنی امّا ارضاکننده و دلنشـین با پیام برقرار کنند و از ظن خویش با آن یـار گردنـد. بدیـن ترتیب مخاطب با مفهـوم کلام، مطابق «خواسـته و رهیافت خویـش» اقنـاع گردیده نه براسـاس «مـراد گوینده».
ج) عمـوم مـردم بـه حکـم فطـرت خداجـو و کمال‌طلـب خویـش در پـی تعالی و معنویت‌انـد و از گزنـد روزمرگـی و تعلقـات مـادی، پناهـی می‌جوینـد. در این میان عارفان در شـمار سـوداگران کمـالات معنوی و مدّعیان قداسـت قـرار دارند و برای مردمـان مادّه‌گزیـده و خسـته از تکالـب و تکاثـر دنیوی کـه رو به آسـمان نموده‌اند ملجـأ و مأوایـی آرامش‌بخـش بـه شـمار می‌روند.
عـارف و فیلسـوف هر دو کوشـیده‌اند تا مخاطـب خویش را تحت تأثیر قـرار دهند. امّا از آنجا که انسـانِ فلاسـفه موجودی فروکاسـته به عقل اسـت در آثار آنان نوعاً قالـب عقلانـی غالبِ شـده اسـت و از آنجا که انسـانِ عارفـان پدیده‌ای فروکاسـته به قلب اسـت تنهـا قالب عاطفی جلوه‌گر اسـت اکثرِ فیلسـوفان از انگیزش عاطفی پرهیـز یـا غفلـت کرده‌انـد: همان‌گونـه کـه اکثـر عارفـان از اقنـاع عقلانـی دریغ ورزیده‌انـد. کسـانی از خطبـا و دانش‌وران بـا اسـتفاده از تشـبیه و تمثیـل و حکات و شـعر و ادب، در انتقـال سـرمایه فلسـفی بـه تـوده مردم کوشـیدند و کـم و بیش موفـق نیـز بوده‌اند. نمونه‌ای از این تلاش‌ها را در کتاب اخلاق محتشـمی مشـاهده می کنیم.
در آثـار مکتـب اخلاق فلسـفی کم‌تر بـه آیات و روایات عنایت شـده اسـت. مؤلّفان ایـن آثـار در فرهنـگ اسـلامی بعضـاً هیـچ اصراری بـر اشـاره به تأییدات شـرعی

برای توصیه‌های اخلاقی نداشته‌اند و همین مسئله خاستگاه پیدایش این سؤال است که آیا مکتب اخلاق فلسفی را می‌توان نماینده رویکرد اسلامی به اخلاق شمرد و جزو مصادیق دستگاه‌های اخلاق اسلامی دانست؟

اگر فرض کنیم که فراز و فرود، اصول و فروع و تأکیدات این دستگاه اخلاقی بر عناصر دستگاه اخلاق اسلامی انطباق کامل داشته باشد و در روح پیام و راهکارهای تربیتی با اخلاق دینی متفاوت نباشد و نیز فرض کنیم که در منتسب دانستن یک مکتب فکری به دین، عنصر گوهری انطباق پیام‌ها و اشتراک محتوایی است و استناد به گزاره‌های دینی ملاک نمی‌باشد، می‌توان ادّعا کرد که اخلاق فلسفی نیز اخلاق دینی است؛ هر چند در مقام ارائه و انتقال پیام خویش براساس صلاح‌دید یا سلیقه و ذائقه خود از قالب عقلانی بهره جسته و بر شواهد دینی و نقلی تصریح نکرده باشد. به هر حال نمی‌توان انکار کرد که ظرفیّت بالای استدلال عقلانی را می‌توان در خدمت تبیین حقایق وحیانی قرار داد و از آموزه‌های شرعی به زبان اقناعی عقل دفاع یا تبلیغ کرد.

ج) اخلاق نقلی (مأثور)

عنوان اخلاق نقلی بر مجموعه‌ای از تألیفات و تصنیفات اطلاق می‌شود که عهده‌دار جمع‌آوری روایات اخلاقی و حداکثر دسته‌بندی آن‌ها هستند؛ کتاب‌هایی مانند مشکاةالأنوار طبرسی غرر الحکم عبدالواحد آمدی، الزهد حسین بن سعید اهوازی و مصادقةُ الإخوان شیخ صدوق در میان آثار شیعه، و شعب الإیمان بیهقی، الأدب المفرد بخاری، الزهد عبدالله بن مبارک و رسائل ابن ابی‌الدنیا، در اهل سنّت، برجسته‌ترین نمونه‌های کهن این مجموعه به شمار می‌روند.

به هر حال با اندکی مسامحه می‌توان گفت پیش‌فرض مورد اتّفاق نویسندگان این آثار ـ گرچه به آن توجّهی تفصیلی نداشته‌اند. «وابستگی اخلاق به وحی» است. شاید بتوان این نوع تألیفات را بر مدار این اعتقاد گرد آورد که تنها منبع یا دست‌کم مهم‌ترین منبع اخلاق، وحی است و توجیه گزاره‌های اخلاقی از طریق دیگری (مانند استدلال عقلی یا کشف و شهود عرفانی) میّسر ـ یا دست کم کافی ـ نیست. ظاهر این آثار، اندیشه دیرپای اشاعره حسن و قبح شرعی را به اذهان تداعی می‌کند. هر چند به صراحت نتوان این اندیشه را به آن مؤلفان نسبت داد. امّا به هر حال از نوع تألیف این آثار به نظر می‌رسد که در پس نگاه این مؤلفان، اعتقاد به «اخلاق خدا محور» حضورداشته است. البتّه این چنین انگیزه‌خوانی، دلیل معرفتی کامل ندارد و احتمالات دیگری نیز درباره آن رواست؛ مثلاً می‌توان با بازشناخت شخصیّت مؤلّفانِ احتمال داد که بسیاری از این نویسندگان مانند کلینی، حسین بن سعید، شیخ صدوق و علی بن حسن طبرسی به جهت تخصّص در امر تدوین حدیث به این امر پرداخته‌اند و نسبت به منابع دیگرِ گزاره‌های اخلاق، به نفی یا به اثبات سخنی ندارند.

با این بیان معلوم شد که وجه امتیاز این آثار از تصانیف اخلاقی دیگر در «شیوه استناد و توجیه گزاره‌های اخلاقی» است.

با این حال هنوز یک سؤال در مورد جوامع روایی اخلاق اسلامی مطرح است: «آیا می‌توان این کتاب‌ها را نماینده مکتب اخلاق نقلی دانست یا این‌که صرف دسته‌بندی روایات ذیل عناوین خاص برای اطلاق عنوان «مکتب» به این آثار کفایت نمی‌کند؟»

این سؤال، پرسش از امکان ذاتی مکتب اخلاق وحیانی نیست. سؤال از این نیست که آیا ثبوتاً می‌توان با طبقه‌بندی خاصی از روایات و استخراج مبانی، غایات و قواعد کلّی و نیز کشف درجه ارزش گزاره‌های به یک نظام اخلاقی منسجم که منتسب به دین باشد دست یافت؟ بلکه سؤال از وقوع تاریخی چنین ایده‌ای است.

«آیا آثار موجود ناظر به چنین غرضی تألیف شده و آرزوی تدوین نظام اخلاق وحیانی را محقق کرده‌اند یا تنها درصدد نظم بخشیدن به مجموعه روایات بوده‌اند؟» به بیان دیگر آیا این کتاب‌ها را می‌توان کتاب اخلاق دانست یا باید به آنان به چشم یک کتاب حدیث نظر کرد که در تألیف کتاب‌های اخلاق به عنوان منابع اصلی مورد استفاده قرار می‌گیرد؟

می‌توان گفت «مکتب اخلاق نقلی» یا «نظام اخلاق وحیانی» آن هنگام تحقّق می‌یابد که مبانی، غایات و قواعد کلی اخلاق فقط با استناد به منابع اوّلیه دین ـ آیات و روایات ـ استخراج شود و سپس با ارجاع به آن مبانی و این قواعد و با روش معهود بررسی نقلی رفع تعارض شده و دستورالعمل مشخصی برای حل موارد تزاحم و ارزش داوری میان گزاره‌های اخلاقی ارائه شود.

به یقین اکثر این آثار واجد چنین شرایطی نیستند و تنها در جایگاه یک تصنیف حدیثی قرار دارند. بهترین شاهد برای چنین ادّعایی وجود روایات مکرّر، متعارض یا متداخل ذیل یک سرفصل است. مؤلف این کتاب‌ها هرگز خود را مؤظف به حل تعارض و ترجیح یکی از طرفین ندیده و به جمع‌بندی و اعلام موضع نهایی در روایات عام و خاص، مطلق و مقیّد، مجمل و مبیّن و ... اشاره نکرده‌اند.

این چگونگی، گواه روشنی بر این حقیقت است که نویسندگان این آثار درصدد تألیف کتاب حدیث بوده‌اند نه کتاب اخلاق و به «قالب کار» بیش‌تر از «بیان محتوا» نظر داشته‌اند. توجّه به فضای صدور روایات تأیید دیگری بر این مسئله است؛ اکثر روایات، بریده‌هایی از کلمات معصومین (علیهم السلام) است که یا در پاسخ سؤالی و یا در ضمن کلامی انشا فرموده‌اند و در طول دوره بیش از ۲۵۰ ساله عصمت در شرایط مختلف و با تأکید بر آسیب‌های اجتماعی و نیازهای فرهنگی مقطع تاریخی خاص گردآوری شده است. مخاطبان این روایات از جهت سطح ادراک و شعور بسیار متفاوت بوده‌اند. لذا ژرفای محتوای احادیث نیز مختلف گشته است. این احادیث که در لایه‌های مختلف ـ برخی برای مردم عادی، بعضی برای خواص و دسته‌ای برای نخبگان از خواص ـ عنوان گردیده، در کتاب‌های حدیث یک‌جا و ذیل یک موضوع جمع‌آوری شده است. این مسئله و نیز شیوع یا عدم شیوع پاره‌ای انحرافات در مقاطع تاریخی و جغرافیایی خاص موجب شده تا بعضی از موضوعات، مورد استفسار و استفهام قرار گیرد و برخلاف انتظار و ذهنیت امروز، پر شاخ و برگ و حجیم باشد و پاره‌ای از موضوعات علی‌رغم اهمیّت فراوان و تأثیر فوق‌العاده، کم برگ و بار باقی بماند. لذا تشخیص اهمیّت موضوع به استناد فراوانی احادیث و حجم ظاهری آن‌ها امکان‌پذیر نیست و به منظور استخراج نظام اخلاق اسلامی از میراث روایی باید پژوهشی فنی و جستاری جامع صورت گیرد.

البته اگر فرض کنیم مؤلّفی در ذهن خویش پیام اسلام را به صورت سازگار و مرتّب کشف کرده باشد و گلچینی از روایات را پس از حذف مکررات، بدون تعارض با سازمان‌دهی دقیق به گونه‌ای کنار هم گرد آورد که همان پیام را به ذهن مخاطب ارائه دهد حداقلّی از نظام اخلاق دینی محقق شده است. به یقین چنین سلیقه‌ای با موسوعه‌نگاری بسیار متفاوت است. درباه کتاب شجرةُ المعارف و الأحوال اثر عزّ بن عبد السّلام چنین ادّعایی شده است.[۱۳] گفتنی است که پاره‌ای از این آثار حدیثی، به صورت موضوعی و در سرفصل‌های جزئی اخلاق چنین رویکردی را تجربه کرده‌اند.

علاوه بر این‌ها، در میان آثار معاصر، تألیفاتی در تبیین نظام هم‌آهنگ اخلاق اسلامی از منابع نقلی (به ویژه قرآن) به چشم می‌خورد که ابواب تازه‌ای را در این موضوع گشوده است.

ویژگی‌های عمومی آثار اخلاق نقلی

از ویژگی‌هـای عـام آثـار اخـلاق نقلـی در یـک جمع‌بندی می‌تـوان به ایـن موارد اشـاره کرد:

۱) حجم این آثار از آثار مشابه در سایر مکتب‌ها نوعاً بیش‌تر است.

۲) غالبـاً سـازمان منظـم و ترتیـب قابـل دفاعـی در ایـن آثـار مشـاهده نمی‌شـود. هـر چنـد کتاب‌های شـجرهٔ المعـارف و تصنیف غررالحکم نسـبت به کتـب روایی سـازمان‌دهی بهتـری دارند.

۳) بـه جهت تنـوع مخاطبان، روایـات ذیل یک موضوع در سـطح معرفتی مختلف گردآوری شـده و یکنواخت نیست.

۴) اخلاق اسلامی با آداب اسلامی در این آثار درآمیخته است.

۵) از نظـر جذابیّـت بیـان و ادبیّـات، بـرای عده‌ای متشـرّعه به لحـاظ گرایش‌های معرفت‌شـناختی، بیش‌تریـن جذابیـت و تأثیـر را دارنـد ولـی عمومـاً شـاید جذابیّت کتاب‌هـای تلفیقـی یا عرفانی را نداشـته باشـد.

۶) بـه لحاظ گسـتره موضوعـات و عناوین اخلاقی شـاید بتوان گفـت این کتاب‌ها در اخـلاق خانـواده و اجتماع در مقایسـه با کتاب‌های مکتب عرفانـی ـ و در اخلاق بندگی و اجتماعی ـ در مقایسـه با کتاب‌های مکتب فلسـفی ـ موضوعات و عناوین بیشـتری را پوشـش داده‌انـد. ولی در مقایسـه با کتب تلفیقی نسـبت عـام و خاص مـن وجـه برقرار اسـت، چرا که از طرفـی، برخی از عناوین اخـلاق فردی، اجتماعی و خانـواده در کتاب‌هـای روایـی نیامـده و از طـرف دیگـر بعضـی از عناویـن مـورد اهتمـام روایـات در مکتب اخلاق تلفیقی ذکر نشـده اسـت.

۷) محدثـان شـیعی در نـگارش موسـوعه‌های روایـی عام، سـهم بیش‌تـری برای عناویـن اخلاقـی در نظـر گرفته‌انـد. ایـن در حالی اسـت کـه آثار مسـتقل اخلاقی روایـی در میـان اهـل سـنت مبسـوط‌تر و جامع‌تـر می‌نماید.

د) اخلاق تلفیقی

پـاره‌ای از مؤلّفـان اخـلاق اسـلامی تـلاش کرده‌انـد از ظرفیت‌های ممتاز هر سـه مکتـب فلسـفی، عرفانـی و نقلـی در آثـار خود بهـره گیرنـد و ترکیـب و تلفیقی از قابلیت‌هـای ایـن سـه، پدیـد آورند.

از آنچـه پیـش از ایـن گفتیـم اینـک بـه خوبـی می‌تـوان دریافـت که اختـلاف در مکتـب فلسـفی و عرفانـی در مبانـی معرفت‌شـناختی و انسان‌شـناختی، از ایـن دو مکتـب، دو رویکـرد کاملاً متباین پدید آورده، به گونـه‌ای که چنانچه مراد از تلفیق، ترکیـب آن‌هـا در «غایـت و مبانـی اخـلاق» باشـد، بایـد از امـکان چنیـن تلفیقی بـه کلّـی سـلب امیـد کرد، زیـرا هرگـز نمی‌تـوان غایتی بـرای اخلاق ترسـیم کرد کـه مـورد رضایـت کامل نماینـدگان اخلاق ناب فلسـفی و نماینـدگان اخلاق ناب عرفانـی قـرار گیرد،[۱۴]امـا اگر «تلفیـق» را به معنای عام خـود در نظر بگیریم، هر اثـری که مشـتمل بـر ترکیبـی از ویژگی‌های مکاتب مختلف باشـد اثـری تلفیقی بـه شـمار مـی‌رود؛ هرچند از جهـت عناصر ذاتی، متعلق به دسـتگاه نقلی، فلسـفی یـا عرفانی باشـد. بنابرایـن عنوان تلفیقـی، طیف متنوّعـی از آثار اخلاقی را شـامل می‌شـود کـه پاره‌ای ماننـد جامع السـعادات به رویکرد فلسـفی، بعضـی مانند احیاء العلـوم بـه رویکـرد عرفانی و برخـی مانند الذریعـهٔ راغب اصفهانی بـه اخلاق نقلی (قرآنـی ـ روایـی) نزدیک‌ترند.

ایـن ویژگی باعث شـده در برخی، غلظت عناصر فلسـفی، در بعضی غلظت عناصر عرفانـی و در پـاره‌ای دیگـر غلظت عناصـر وحیانی و نقلی بیش‌تر باشـد. مهم‌ترین ویژگـی کـه باعـث شـده از این‌گونه کتاب‌ها بـا عنـوان «تلفیقی» یاد شـود تلفیق دو روش اسـتناد و نیـز روش ارائـه آموزه‌هاسـت. در این بـاره باید گفت، گویا عالمان اخـلاق ـ حتّـی پیـش از تبییـن صدرایـی ـ اختـلاف مشـخصی میـان پیـام قرآن وعرفـان و برهـان نمی‌دیدند، بلکه رهاورد عقل و وحی و شـهود را از ابتدا سـازگار و یک‌سـان تلقـی می‌کردنـد. از این رو کوشـیده‌اند تـا آموزه‌های وحیانـی، گزاره‌های فلسـفی و معـارف عرفانـی را به مـدد یکدیگـر فرخوانند و دسـتگاه اخلاقی جامعی ارائه دهند.

صرف‌نظـر از موفقیّـت یـا عـدم موفقیّـت عالمـان پیشـین در دسـت‌یابی به هدف مذکـور، اصـل این رویکرد بسـیار مغتنم اسـت و از این پس نیز بر اندیشـوران حوزه اخـلاق اسـت که بکوشـند در یک فرایند نـاب اجتهادی و در قالـب یک نظام جامع و منسـجم از ظرفیت‌هـای ایـن سـه رویکرد به شایسـته‌ترین صورت بهـره گیرند. البته باید خاطر نشـان سـاخت که تاکنون بیش‌تر به شـاخص‌های تلفیق حداکثری اشـاره شـد. اکنون شایسـته اسـت به اختصار دو مرتبه حداقلی و حداکثری از تلفیق را در مقایسـه با یکدیگر معرفی کنیم:

الـف) مرتبـه اول: جمـع نقـاط قـوت مکاتب فلسـفی و عرفانـی موجود، بـه همراه داده‌هـای نقلـی اسـت: در ایـن مـدل از عقل در قالب دسـتگاه تعیین‌یافته فلسـفی بهـره می‌بریـم کـه اصـول، قواعـد و گزاره‌هـای عقلـی خاصـی مبتنـی بـر مبانی فلسـفی ارسـطویی، افلاطونـی، سـینوی، اشـراقی یـا صدرایی تولیـد می‌کند. از ظرفیت‌هـای راه دل و شـهود دینـی نیـز در قالـب نظـام تعریـف شـده در منازل السـائرین خواجـه عبـدالله یـا مبانـی هستی‌شناسـی عرفانـی ابـن عربی اسـتفاده می‌شـود.

ب) مرتبـه دوم: از آنجـا کـه هر تفکر عقلانی به معنای تفکر فلسـفی نیسـت، یک نـوع تلفیـق کـم مؤونه‌تـر و حداقلی می‌تـوان تصور کرد کـه عبارت اسـت از جمع کـردن تحلیل‌هـای عقلـی و داده‌هـای نقلـی، در این طلاق، فـرد از سـویی، ارزش معرفتـی وحـی و ضـرورت اسـتناد و تعبـد بـه آن را می‌پذیـرد و از سـوی دیگـر بر پایـه عقـل مآل‌اندیش بسـیطی که بـه لحاظ فلسـفی تعین‌نایافته اسـت به تحلیل داده‌هـای نقلـی می‌نشـیند و خروجـی آن را بـا معلومـات حاصل از انسان‌شناسـی، جهان‌شناسـی و جامعه‌شناسـی خـود پیونـد می‌دهـد. در ایـن تلفیق نـوع دوم، مراد از عقـل همـان خـرد اصولـی در برخـورد اجتهـادی با نص اسـت کـه در مقابل آن می‌تـوان بـه نوعـی اخباری‌گـری اخلاقی اشـاره کرد کـه در نظام اخلاق اسـلامی بـرای عقـل هیچ جایگاهی قائل نیسـت. بنابرایـن تلفیق حداکثری معمولاً بر سـه پایه عقل فلسـفی، شـهود عرفانی و نقل اسـتوار اسـت و تلفیق نوع دوم غالباً دارای دو پایـه تحلیل عقلـی و داده‌های نقلی اسـت.

جالـب توجه این‌کـه بـه لحاظ تاریخـی همان‌طـور که تلفیـق حداکثری نـوع اول دارای مصادیقی در میان آثار اخلاقی مسـلمین نظیر احیاء العلوم، جامع السـعادات و چهـل حدیث امام خمینی اسـت، تلفیق نوع دوم نیـز دارای مصادیقی تاریخی نظیر الرعایهٔ لحقوق الله محاسـبی و ادب الدنیا و الدین ماوردی اسـت. در این دو کتاب از آموزه‌های دسـتگاه‌های فلسـفی و عرفانی شـناخته شـده چیزی یافت نمی‌شود. در حالـی که تحلیل‌هـای عقلانی فراوانی در حـوزه مباحث اخلاقی و فهـم آموزه‌های اخلاقـی دیـن در آن‌هـا می‌تـوان یافت. ما در ایـن کتاب در بخـش مکتب تلفیقی بـه مقسـم ایـن دو اطـلاق، نظر داشـته‌ام و آثار تلفیقی نـوع اول را در کنـار آثار نوع دوم آورده‌ایم.

و) کاستی‌های عمومی آثار مکاتب چهارگانه

در پایـان ایـن گفتـار اشـاره به این نکتـه نیز ضروری اسـت که آثار اخلاقـی در هر چهـار مکتب فلسـفی، عرفانـی، نقلی و تلفیقـی دارای کاسـتی‌های عمومی زیر نیز می‌باشند:

۱ـ مبانـی و روش تحقیـق دانـش اخـلاق بـه مثابه یـک علم دینی تبیین نشـده و تمایـز آن از اخلاق سـکولار به خوبی روشـن نیسـت. (فقدان متدلـوژی پژوهش در

اخـلاق دینی).
۲ـ تاریخ علم اخلاق و فلسفه علم اخلاق در آن‌ها به چشم نمی‌خورد.
۳ـ اخلاق و تربیت و در مواردی آداب به هم آمیخته و مرزهای روشنی ندارد.
۴ـ کم‌ترین توجّهات در حوزه اخلاق خانوادگی اعمال شده است.
۵ـ بحـث نوعـاً جزئی‌نگـر بـوده و کم‌تر به تأسـیس اصـل و اسـتخراج قواعد کلّی عنایت شـده است.
۶ـ مبانـی و مبـادی علـم اخـلاق (مبانـی هستی‌شـناختی، معرفت‌شـناختی، انسان‌شـناختی و کلامـی) تحلیل موضـوع و محمول گزاره‌هـای اخلاقی و مباحث فلسـفه اخـلاق، جـز اندکـی در آثـار فلسـفی، دیده نمی‌شـود.
۷ـ بسـیاری از مباحـث دانش فلسـفه اخـلاق از جمله مبحث مهمّ حسـن و قبح در تـراث اسـلامی در لابـه‌لای مباحث علـم اصول فقه قابل جست‌وجوست.
۸ ـ اخـلاق حرفـه‌ای و اخلاق کاربردی جز در یکی دو مورد مانند اخلاق دانشـوری و اخلاق حکمرانی تدوین نشـده است.
۹ـ آثـار اخلاقـی موجـود از جهت تحلیل‌های نفسـی روان‌شـناختی کم بـرگ و بار و بـه نظـر می‌رسـد؛ گرچه یک آغـاز قوی بر این رویکرد توسـط محاسـبی (م ۲۴۱ ق) در اثـر مانـدگارش الرعایـۀ لحقوق الله دیده می‌شـود، ولی در امتـداد آن، حرکت قابل ذکـری به چشـم نمی‌خورد.

پی نوشت ها

[۱]. کمال‌الدین عبدالرزاق کاشـانی، اصطلاحـات الصوفیه، تحقیق د. محمدابراهیم جعفر، ص ۱۵۶.
[۲]. محمـد اعلـی تهانـوی، کشّـاف اصطلاحات الفنـون، تصحیح محمـد وجیه، ج ۱، ص ۸۴۱.
[۳]. الاشارات و التنبیهات، تصحیح مجتبی زارعی، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.
[۴]. در ایـن میـان ظهـور فـردی چـون جنابذی صاحب تفسـیر بیان السـعادۀ یک اسـتثنا به شـمار می‌رود.
[۵]. گفتنـی اسـت که بـا وجود جایگاه بی‌بدیـل غزالی در توجیه شـرعی آموزه‌های متصوفـه و گزاره‌هـای عرفانـی و پی‌ریزی بنیـان دینی برای آیین تصـوّف، آثار وی را نمی‌تـوان از زمـره تراث ناب صوفیه بازشـمرد و از آن‌جا کـه وی در عین دلدادگی بـه تصـوّف، فقیه، اصولی، متکلّم و مفسـری سـرآمد نیز بوده، آثـار وی رنگ و بوی تلفیـق عرفـان و قرآن و برهـان به خود گرفته اسـت. از این رو آثـار اخلاقی وی در این کتاب شـناخت در زمره آثار مکتب تلفیقی مندرج شـده اسـت.
[۶]. محمدعلی حکیم، لطائف العرفان، ص ۲۳۱.
[۷]. بایـد توجـه داشـت که عرفا هـم در تعداد «مقامـات» (منازل) و هم در شـماره «احـوال» اختـلاف نظـر دارنـد و آنچـه در متـن آمـده اسـت، بـر پایـه فنّی‌ترین و محوری‌تریـن متـن دوره تکامـل و پختگـی عرفان عملـی؛ یعنی منازل السـائرین خواجـه عبـدالله انصـاری گـزارش شـده اسـت، والاّ اعـداد ۷ و ۴۰ و ۴۴ و ... هـم بـرای مقامـات ذکـر شـده اسـت و یـا برخـی از مقامات مـورد اشـاره پیر هـرات در نظـر دیگـران از «احـوال» به شـمار آمده اسـت ماننـد احـوال ده‌گانه‌ای که سـرّاج طوسـی در اللمع ذکر کرده اسـت و اکثراً در منازل السـائرین جزو مقامات محسـوب شـده‌اند. علـت ایـن اختـلاف نظـر در شـماره مقامـات و احوال بـه ایـن واقعیت باز می‌گـردد کـه توصیف عارفـان از مقامات عرفانی و منازل سـلوک در حقیقت نوعی گـزارش روان‌شـناختی از تجارب درونی اسـت.
[۸]. یونس (۱۰)، آیه ۶۲.
[۹]. این مقایسـه درباره اخلاق نقلی و تلفیق و نسـبت آن‌ها با رویکردهای فلسـفی و عرفانی از چنین ضرورتی برخوردار نیسـت؛
[۱۰]. طهارۀ الاعراق، ص ۴۵.
[۱۱]. عرفا چهار سفر برای سالک برمی‌شمارند.
[۱۲]. در ایـن میـان کتـال الطب الروحانی به جهت گرایش اعتقـادی مؤلّف آگاهانه و عامدانـه از نتایـج اخـروی رفتارهـای اخلاقـی چشـم پوشـیده اسـت. وی نافـی ضـرورت ارسـال رُسُـل و شـریعت اسـت. ر.ک: اثـر حاضـر، مکت اخلاق فلسـفی، کتاب‌شناسـی «الطب الروحانی».
[۱۳]. محمد عابد الجابری، العقل الاخلاقی العربی، ص ۵۹۹ به بعد.
[۱۴]. این کـه اشـاره بـه «نماینـدگان ناب» این دو مکتب شـده، به جهت آن اسـت کـه ایـن افـراد داعیـه‌داران سـخت‌گیر و افراطی ایـن دو طیف هسـتند که هر یک نسـبت بـه رهیافـت دیگـر، از خـود کم‌تریـن اقبـال و نرمشـی نشـان نمی‌دهند و بـه ایـن ترتیـب طریق سـازگاری و پی‌ریـزی نظامی تلفیقی را مسـدود سـاخته‌اند. دسـته‌ای کمـال مطلـوب را رشـد عقلانیِ حاصـل از ریاضت عقلـی می‌دانند و زهد و ارتیـاض بـرای کشـف و شـهود و دریافـت قلبـی را تخطئـه می‌کننـد و طریـق وصـول نمی‌داننـد. دسـته‌ای دیگر نیز کمـال را در اشـراق شـهودی می‌دانند و پای اسـتدلالیان را چوبیـن می‌شـمارند. در مقابـل، نمایندگان معتدل ایـن دو نگاه گرچه در ترکیـب نهایـی و تنظیم نسـبت‌ها و اولویت‌ها از یکدیگر متفاوتنـد امّا کلیت این دو نـگاه را مانعۀ الجمع ندانسـته‌اند.



ساختار درونی علم اخلاق

درگفت وگو با جناب حجت الاسلام والمسلمین احمد دیلمی

جنـاب حجت الاسـلام والمسـلمین احمـد دیلمی از دانـش آموختگان حوزه و دانشـگاه هسـتند که بیـش از ۷ کتـاب و ۳۰ مقاله از جمله کتاب‌های اخلاق اسـلامی، بایسـته‌های تفسـیر قوانین و ... به ثمر رسـیده. ایشـان هم اکنون دانشـیار دانشـگاه قم می‌باشـند

خلاصه: در این مصاحبه استاد در ابتدا دو تلقی عمده شیعی ـ اسلامی از مفهوم اخلاق را شرح می‌دهند. (رویکرد کلاسیک: اخلاق به عنوان علمی که به ملکات نفسانی می پردازد و فن ایجاد عادت و ملکات خوب و نابودی ملکات بد است. ۲ ـ رویکرد دارای دغدغه هنجاری که بدون توجه به متعلق رفتار درباره خوب و بد اخلاق صحبت می‌کند.) و تلقی دوم را به دلیل مزایایی که دارند مطلوبتر می‌دانند. در ادامه ایشان سه بخش اصلی در قلمرو و پژوهش‌های اخلاقی را شامل ۱ ـ مباحث تحلیلی ۲ ـ مباحث شناسایی (شامل ۱ ـ مکتب شناسی. ۲ ـ نظریه شناسی. ۳ ـ شناخت قواعد. ۴ ـ شناخت مفاهیم.) ۳ ـ نحوه اخلاقی شدن معرفی می‌نمایند و در موردشان توضیحاتی ارایه می‌کنند. در پایان تفاوت‌های ساختاری موجود علم اخلاق را با آنچه که مطلوب است و خلاءهایی که وجود دارد را شرح می‌دهند از جمله ۱ ـ خلاء وجود تقسیمات منظم و دقیق ۲ ـ عدم تخصصی شدن بسیاری از حوزه های اخلاقی ۳ ـ تداخل علوم و چالش‌های تداخل فقه و اخلاق.

رهنامه: همانطور که در جریان هستید مصاحبه درباره ساختار درونی علم اخلاق است. سوال اول این است که علم اخلاق از چند موضوع و باب تشکیل شده است؟ آیا می‌توانیم این ادعا را داشته باشیم که بین این موضوعات و ابواب ترتیب منطقی رعایت شده است؟

استاد: تشکر می‌کنم از زحماتی که برای روشنگری طلاب انجام می دهید.

حالا من قبل از اینکه به این سوال وارد بشوم، یک کلمه‌ای که فرمودید ساختار درونی علم اخلاق را یک اشاره بکنم به این کلمه درونی که لازم نیست .

ساختار علم اخلاق یا آناتومی علم اخلاق است؟

برای اینکه سوالات بعدی را پاسخ بدهیم، باید یک تصوری از مفهوم علم اخلاق و نوع مطالعات اخلاقی داشته باشیم و یک نظر به علم اخلاق بکنیم تا نسبت به این مفاهیم اولیه تسالم و تفاهمی ایجاد بشود تا بتوانیم پرسش‌های بعدی را پاسخ بدهیم.

در باب مفهوم علم اخلاق، معمولاً در مصطلح انگلیسی خارجی بهش «اتیکس» می‌گویند. دو تا تلقی عمده را حداقل در داخل سنت خودمان می‌توان اشاره کرد.

ساحت‌های اندیشه اخلاقی متفاوتی در جهان وجود دارد ممکن است بعضی‌ها از نظر ما قابل قبول نباشد و متناقض باشد و تهی باشد در عین حال برای اینکه ما به یک تفاهمی برسیم و معلوم باشد بر اساس چه نگاهی صحبت می‌کنیم، می‌گوییم در سنت خودمان، یعنی در سنت اسلامی و به ویژه شیعی.

سنت اسلامی و شیعی دو تا نگاه عمده دارد:

رویکرد (۱): رویکرد کلاسیک: یکی نگاه کلاسیک مدرسه‌ای است که در مورد علم اخلاق بوده است و هنوز هم شاید این نگاه در حوزه معاصر و کلاسیک باشد. آن عبارت است از اخلاق به عنوان علمی که به ملکات نفسانی می‌پردازد و به تعبیری علم ایجاد عادت و فن ایجاد ملکه است و ملکات نفسانی خوب را می‌تواند ایجاد بکند و ملکات نفسانی بد را اگر وجود دارد از بین ببرد.

با این تصور و تلقی که ملکات یا به تعبیر امروزی‌ها فضیلت‌ها و رذیلت‌ها هستند که نقش اساسی را بازی می‌کنند، رفتار را شکل می‌دهند و حتی در پندارها تاثیر می‌گذارند.

بنابراین برای اینکه ما با علت‌ها مواجه بشویم باید سراغ ملکات برویم. رفتارها معلولند و به این تصور عمده بحث اخلاق در این سنت بر روی خُلق‌ها متمرکز است. یک مقدار هم این تلقی با ریشه لغوی این واژه هم تناسب دارد که خُلق در باطن خلق است و یک اسم بامسمایی است این کلمه اخلاق.

خب اگر این رویکرد را مبنا قرار بدهیم به گونه‌ای باید به این پرسش‌ها پاسخ بدهیم و اگر رویکرد دوم را مبنا قرار بدهیم چه بسا پاسخ این پرسش‌ها متفاوت باشد.

باز این نکته را نسبت به رویکرد اولی اشاره بکنم که آن رویکرد متناسب است با یک تقسیماتی از علم و علوم اسلامی. تقسیم سه گانه ای که در علوم اسلامی وجود داشته است و این تقسیم موضوعی بود و تا حدودی کمّی بود، ناظر به موضوعات بود نه روش و متعلقش موضوعات مورد مطالعه مبنای تقسیم بود که گاهی در مورد آنچه که باید بدانیم و باورها و اعتقادات صحبت می کنیم که مربوط به حوزه کلام است.

گاهی باید در مورد گرایشها و تمایلات و مبدء اینها که ملکات هستند صحبت می‌کنیم که این مربوط به علم اخلاق است. این تقسیمی بود که به نوبه خودش معقول و منطقی بود و جامعیتی هم داشت و این تصور از علم اخلاق در آن چارچوب و در آن هندسه کلی هم می‌گنجد و با آن هندسه کلی هماهنگ است.

رویکرد (۲): رویکرد سنتی: اما رویکرد دوم یا به عبارت دیگر تصور دوم این است که علم اخلاق را علمی بدانیم که اصالتاً و بالذات دغدغه هنجاری دارد و می‌خواهد درباره خوب و بد اخلاقی صحبت بکند.

این خوب و بد متعلقش هر چی می‌خواهد باشد، می‌خواهد فکر باشد، فکر کردن باشد. می‌خواهد حالات درونی یا رفتارها باشد. مهم این است که ما داوری اخلاقی بکنیم، هنجاریابی اخلاقی به هدف رسیدن به آن غایات اخلاقی که مثلاً تقرب به خداوند و شباهت پیدا کردن به خداوند و جلب رضایت خداوند است و امثال اینها؛ واژگانی که هر کدام براساس یک مشربی بیان می‌شود.

آن تقسیم اولی اگرچه نمونه در کتاب و سنت دارد، ولی یک مقدار قلمروی اخلاق را چه بسا محدودتر بکند؛ ثانیاً امروزه بیشتر در دنیا این انحصار و محدودیت مورد قبول نیست و اخلاق تسری پیدا کرده به حوزه‌های مختلف رفتاری و شاید کارآمدتر باشد، اگرچه ممکن است تداخلی به ظاهر ایجاد بشود و باید تمایزاتش با بقیه علوم را روشن کرد، هم براساس منظرها و هم روشها، چیزهایی در فلسفه علم گفته می‌شود.

بنابراین ما در این بحث از رویکرد دوم و تلقی دوم از اخلاق پیروی می‌کنیم که براساس آن اخلاق، علمی است که نگاه هنجاری از جنس خوب و بد اخلاقی دارد به مسائل و موضوعات و فعل اختیاری انسان حالا در هر ساحتی باشد، مربوط به خدا باشد، مربوط به اندیشه باشد، مربوط به ملکات نفسانی باشد، مربوط به افعال فیزیکی خارجی باشد، مربوط به فعل و ترک فعل باشد، همه این سوژه‌ها را در بر می‌گیرد و با نگاه اخلاقی به این معنا که داوری خوب و بد را می‌کند برای رسیدن به غایت اخلاق که باز این را باید آنجا یک مقدار توضیح بدهیم.

در آن تقسیم در مورد غایت اخلاق همانطور که در تعریف گفته شد این بود که اخلاق می‌خواهد ملکات نفسانی بسازد، عادت درست بکند، بتواند که فعل را به صورت اختیاری و به صورت خودکار از فرد صادر بشود، بدون تکلف کار خوب انجام بدهد و از بدها فاصله بگیرد.

بعد این علم در مقابل عرفان بود، در مقابل فقه بود. یک غایت متوسطی داشت و یک هدف متوسطی داشت. هدف عالی را علم عرفان داشت که غایتش و هدفش عبودیت محبت آمیز بود. فقه غایتش صرفاً خوب و بد عمل کردن بود ولو با تکلف باشد و با زحمت باشد؛ همه اینها در این ساحت می‌گنجد و از منظر فقهی این مطلوب است.

در این نگاه دوم یک جوری این غایات هم مورد تاثیر قرار می‌گیرد، اگر سومیش را نگوییم حداقل دو تای اولیه در حوزه اخلاق می‌گنجد؛ مثلا تمایز فقه با اخلاق چی می‌شود؟ یک داستان طولانی دارد که باید به جای خودش پرداخت و اینها با هم تداخل دارند.

به نظر میاید این تعریف از علم اخلاق، که علمی است که بحث می‌کند از خوب و بد اخلاقی و راههای حصول به این خوب و بد اخلاقی و مبادی تصوری و تصدیقی که در بحث اول و نخست نیازمند آنها هستیم. با این حساب ما سه باب اصلی و سه بخش اصلی در پژوهشهای اخلاقی خواهیم داشت که به هر حال در قلمروی علم اخلاق هم است:

بخش اول: مباحث تحلیلی: بخش نخست مباحثی است که می‌توانیم بگوییم مباحث تحلیلی علم اخلاق است، ماهیت تحلیلی دارند؛ به این معنا که علم اخلاق را به مثابه یک موضوع و سوژه می‌بینند و حالا علم اخلاق در کلیات و ساختارش و عناصرش و غایاتش و مفهومش و همه اینها در این حوزه قرار می‌گیرند، برای شناسایی یک علم خودش بحث مهمی است.

امروزه به این فرا اخلاق [مگا اتیکس] می‌گویند. این فاز اول مطالعات اخلاقی است که می‌توانیم اسمش را بگذاریم مسائل تحلیلی علم اخلاق. واژه تحلیلی می‌تواند مفاهیم متعدد داشته باشد، ولی در اینجا به معنای اینکه داوری از جنس اخلاقی است. این بخش نخست است.

بخش دوم: مباحث شناسایی: این بخش مربوط به شناسایی است. شناسایی هنجارهای خوب و بد اخلاقی است. خوبها و بدهای اخلاقی یک بحث هنجاری است؛ حالا خودش بخشهایی دارد و سطوح مختلفی دارد. در این بخش ما صرفاً توصیف می‌کنیم، توصیف نه به مفهوم اینکه داوری نمی‌کنیم، بلکه به معنای اینکه درست تحلیل می‌کنیم داوری می‌کنیم، ولی معرفی هم می کنیم.

بخش سوم: نحوه اخلاقی شدن: این است که چطوری اخلاقی بشویم؛ یعنی اخلاقی شدن، تربیت اخلاقی، اخلاق تربیتی، همه اینها اسمش را می‌شود گذاشت. صحبت از این است که این علمی که از مقوله حکمت عملی است و بناست در خارج واقعه ای را ایجاد بکند و تحولی را در فرد و جامعه ایجاد بکند.

این فضیلتها و هنجارها و رفتارهای خوبی و بدی که در خارج و در بخش دوم شناسایی کردیم اینها چگونه در وجود فرد و جامعه به منصه ظهور می‌رسند. این هم بخش بسیار مهمی از این علم است.

بنابراین این علم سه تا بخش اصلی دارد ، اگر بخواهیم کامل باشد باید هر سه را متوازن پیش رفت.

رهنامه: به نظر می رسد بین اینها ترتیب منطقی وجود دارد؛ یعنی بدون تحلیل نوبت شناسایی و بدون شناسایی نوبت به ارائه راهکارها نمی‌رسد؟

استاد: بله؛ به نظر می‌رسد از منظر علمی و عملی یک مقدار خروج و ورود این سه بحث متفاوتند.

از منظر علمی قاعدتاً ما بدون برخورداری از آن پیش فرضهای تصوری و تصدیقی نمی‌توانیم وارد فاز دوم بشویم؛ وقتی تصوری از مرزهای این علم نداریم و تصوری از مولفه‌های تشکیل دهنده این علم نداریم و شناسایی اش نکردیم چطور بخواهیم مسئله اش را حل بکنیم؟ این ترتیب هست. تا هنجارهای خوب و بد را نشناسیم چطور می‌خواهیم به مرحله عمل و اجرا در بیاوریم.

بنابراین از نظر منطقی، این ترتیب منطقی از نظر علمی است.

اما به نظر عملی شاید این فرایند متفاوت باشد. کسی که خیلی به اصطلاح شاید مثلا کار علمی نکرده است از جنس عالم نیست و از ابتدا با مسئله مواجه می‌شود و از آخر از معلول، از برخورد با مشکل و مسئله سر از بخش اول در میاورد و اگر جلو رفت و به تعبد اکتفا نکرد و به فرد پاسخ دهنده اعتماد نکرد سر از فاز دوم و فاز اول در میاورد، والا کسی که مثلا دیگری را به عنوان کارشناس قبول دارد، پاسخ سومی را می‌گیرد و از چرایی هایش سخن نمی‌گوید.

لذا فرایند علمی و عملی متفاوت است. ترتیب علمی و عملی متفاوت است. به این دلیل بر این ترتیب علمی تاکید می‌کنم که امروزه خیلی وقتها به ویژه کتابهایی که جدیدا در مغرب زمین نوشته می‌شود، یا در خودمان مثلاً پاسخهایی که ائمه ﷺ می‌دادند، خیلی وقتها فرایند کار از اینجا شروع می‌شد؛ چون ملموس تر است و کارآمدتر است و عینی تر است و آن مبانی از حالت تجریدی محض در میاید. هر دو باید در گفتگو و بحث و نگارش باشند.

رهنامه: استاد فرمودید علم اخلاق را در این سه باب تحلیلی،

شناسـایی هنجارهـا و راهکارهـای اخلاقی شـدن خلاصه کـرد؛ آیا هـر کـدام از اینها را می‌توانیم بگوییم دارای ریشـه‌های مشـخصی هستند؟

اسـتاد: قطعاً؛ در بخش اول همانطوری که اجمالا اشـاره شـد که ما بخش اول را بحثهای تحلیلی می‌گذاریم و بخش دوم و سـوم هنجاری هسـتند.

در بخـش اول یک مسـئله همانطور کـه عرض کردم صحبت از مفهـوم خود علم، مفاهیم پایـه ای کـه در ایـن علـم وجـود دارد، غایت علـم و تمایز بین ایـن علم و علوم دیگر اسـت. بسـیاری از این مفاهیم، مفاهیم مفرد هسـتند، مفاهیمی که یک جملـه اخلاقـی را تشـکیل می‌دهنـد، یک جملـه اخلاقی چـه اجزایـی دارد، اجزای مفـرد و مفهومـی، موضوعـی و محمولی دارد و اینجا موضوع و محمول چیسـت؟ و رابطـه بیـن این‌ها و نسـبتی که بین این دو هسـت از چه جنسـی اسـت.

مسـتحضر هسـتید تفـاوت عمده بین حکمـت عملی و نظـری و به تعبیـر علمای خودمـان و بـه تعبیر بخشـی از غربی‌هـا و خارجی‌ها گزاره‌های ناظر بـه واقع و ناظر بـه ارزش بـه ماهیت این نسـبت موضـوع و محمول بـر می‌گردد.

در علـم اخلاق نوع خاصی از نسـبت برقرار اسـت که بـه دنبالش مفاهیمی از اینجا بیـرون میایـد. بنـده در نوشـته ای که دارم اسـمش را گذاشـتم «مفاهیم وابسـته»؛ مفاهیمـی که در خارج اسـتقلال دارند، انتزاعی هسـتند.

ایـن مفاهیم سـه دسـته هسـتند و از جهت ماهیتشـان خـوب و بد، بایـد و نباید از ایـن رابطـه در مـی آید. خوب و بـد و مفاهیم دیگری که در اینجا باید اضافه بشـود، محمول قـرار میگیرند.

یـک دسـته از ایـن مولفه‌هـا تصدیقـی هسـتند؛ یعنـی خـود ایـن جملـه اخلاقی بـه مثابـه یـک سـاختاری اسـت. در این سـاختار بحث اسـت کـه ماهیـت اخباری دارد ماهیـت انشـایی دارد؟ یـا انشـای ممکن اسـت؟ یا انشـائات مبتنی بـر اخبارات هسـتند؟ آیـا بیـن انشـا و اخبار می‌شـود ارتبـاط برقرار کـرد؟ آیا اخبـار محضند؟ آیا اگـر از جنـس اخبار باشـد گـزاره حکمت عملی می‌شـود؟ اینها بحثهای زیر شـاخه اینهـا هسـتند. عـرض کردم بعضـی پیش فرضها هسـتند.

رهنامه: مثل چی؟

اسـتاد: پیش فرضهـای مثلاً کلامـی این علم، پیـش فرضهای شناسـاننده علم. بحثهـای شناسـاننده ایـن علم، بحثهای اسـتنباط اخلاقـی و وجود اخلاق، مسـئله مهمـی اسـت که آیا اخـلاق رویکرد مسـتقلی دارد یا رویکردی کـه در فقه طراحی شـده اسـت بـرای اخـلاق هم کافـی و کارامد اسـت یا نـه، به هر حال مـورد بحث اسـت. بحثهایـی مثـلا مربـوط بـه تاریـخ اخلاق، یـک نـوع مطالعاتی اسـت که زمینـه سـازند و ماهیـت توصیفـی دارنـد. اینهـا مسـائلی از جنـس اولند کـه گزاره هسـتند و در نتیجـه یک شـاخه فرعی از علم را تشـکیل می‌دهنـد و این خصیصه را دارنـد کـه در ایـن فـاز داوری هنجـاری از حیـث خـوب و بـد اخلاقـی صـورت نمی گیر د.

ایـن تحلیلهـا را به سـه بخش مفاهیـم پایه که بیشـتر گزاره‌ها بودند، قسـمت‌های تصدیقـی، و پیـش فرضهـای در ایـن علـم اعـم از روش شناسـی‌ها و مقدماتی که بـرای ورود بـه مباحـث تحلیل لازم اسـت، تقسـیم بکنیـم گاهی در مـورد مفاهیم صحبـت می‌کنیـم گاهـی در مـورد گزاره‌هـا و گاهی در مـورد مناسـبات، گاهی در مـورد تاریـخ علـم صحبـت می‌کنیـم، گاهـی مقایسـه می‌کنیـم. اینها در قسـمت تحلیلی اسـت.

در قسمت دوم که وارد بحث هنجاری می‌شویم، چهار مرتبه وجود دارد:

مرتبـه (۱): مکتـب شناسـی: اولین حلقـه این بحـث مکتب اخلاقی اسـت. معمـولاً مکتب‌هـا بـر اسـاس منابـع شـکل می‌گیرنـد؛ در بعضـی از علـوم بیشـتر ایـن طـوری اسـت کـه منبـع را معرفت شناسـی می‌گیرنـد. برخی وجودشناسـی و علـم انسـان شناسـی می‌گیرنـد، در آن بحـث صحبـت از منشـاء داوری‌هـای علم مکانیزمـش و بـه ویـژه منشـاءاش می‌شـود، خـب ایـن مکتبهـای اخلاقی شـکل می‌گیرنـد.

ایـن صحبتـی کـه عرض می‌کنم بـا آنچه کـه در کتابها وجـود دارد شـاید متفاوت باشد.

مرتبـه (۲) نظریه شناسـی: نکته بعدی این اسـت که براسـاس این مکاتب نظریـات اخلاقی را تبییـن می‌کنیـم. اگـر فـرض بفرمایید کـه ما گفتیم کـه تمام گزاره‌هـای اخلاقـی بـر می‌گردند بر اسـاس یـک رویکـرد بنیادگرایانه کـه در بین علمـای مـا و بسـیاری از علمـای ما اسـت و هم مغـرب زمین بوده کـه اعتقادی به بنیادگرایـی اسـلامی، بنیادگرایـی علمـی دارنـد که علم سـاختارش بر می‌گـردد به یـک گـزاره بنیـادی، در سـنت ما این فوندامنتالیسـم هم در حـوزه حکمت عملی و هـم نظـری وجـود دارد و نظریـه بسـیار قوی‌ای اسـت که گفتـه می‌شـود در حوزه حکمـت نظـری تمـام گزاره‌هـای صحیح به اصـل عدم تناقـض بر می گـردد و با صحـت آن صحیـح اسـت. در حـوزه حکمـت عملی بر می‌گـردد به حسـن عدل و قبـح ظلم؛ ایـن بنیاد حکمـت عملی عدالت می‌شـود.

بعـد اینجـا نظریه‌های عدالـت، می‌گوید که عدالت چیسـت؟ این فاز دوم می‌شـود بعد از اینکه مکتب ما چیسـت؟ مثلا فرض بفرمایید که اشـعری هسـتیم حسـن و قبـح ذاتـی را قبول نداریـم، اینها مکتب را متفـاوت می‌کند.

اشـعری گـری در مفاهیـم خـاص خـودش یک نوع تفکر پوزیتیویسـتی اسـت، در حالـی کـه تفکـر قائل به حسـن و قبح ذاتی یک تفکر یک نوع رئالیسـم اسـت که در ورای گزاره‌هـا و داوری‌هـا حقیقتـی وجـود دارد و باید آن را کشـف کرد.

اینجـا صحبـت از نظریه‌های عدالت اسـت. عدالت و ظلم چیسـت؟ نظریاتی که در اینجـا ارائـه می‌شـود این به عنـوان نظریه‌هـای اخلاقی می توان نـام برد.

مرتبـه (۳): شـناخت قواعد: از این فاز پایین تر بیاییم لایه سـوم یک سـری اصـول و قواعـد عمومـی اخلاقـی داریـم. از ایـن جهت بـه اینها قواعـد عمومی و اصول می‌گوییم که فرابخشـی هسـتند. اصـولاً قاعده و اصل کلیـت دارند. ما آنچه کـه علـم اسـت تحت عنوان علـم می‌دانیـم کلیت در ذاتش اسـت.

بنابرایـن ایـن اشـکال ممکـن اسـت مطرح بشـود که قواعـد کلی، عام اسـت کلی اسـت، ولـی پاسـخ این اسـت کـه کلیت و جزئیت نسـبی اسـت. ما در واقـع با یک نـوع جزئی اضافی مواجه هسـتیم، در مقابلش شـناخته می‌شـود. اینجـا کلی عام به این معناسـت که فرابخشـی اسـت؛ مثلاً یک مفهومـی مثل تقوا، عبودیـت اینها را نمی‌شـود در حوزه خاصی اختصـاص داد.

بـه زعـم بنـده اینها هـر کدامشـان می‌توانند یک دسـتگاه اخلاقی کارآمد مسـتقل باشـند؛ یعنـی ما در نظام اخلاقـی خودمان می‌توانیم روش‌های متعدد قائل بشـویم کـه هـر کسـی از یک مسـیری اخلاقی بشـود. به جهت شـمولی که دارنـد اینقدر کارآمدند.

مرتبه (٤): شـناخت مفاهیم: سـطح چهارم عبارت اسـت از حوزه‌ها و مفاهیم خـاص کـه آنچـه امـروزه اخلاق کاربـردی می‌گوینـد. اخـلاق کاربردی بیشـتر در اینجا تجسـم پیدا می‌کند. مفاهیمی هسـتند رفتارهایی هسـتند کـه این مفاهیم یا ایـن اصـول در ایـن حوزه‌هـا کارامـد هسـت و حاکم اسـت. در این حوزه‌ها اسـت و مربـوط به یک حوزه خاصی اسـت. فـرض بفرمایید در حوزه رفتار، حوزه مهندسـی ژنتیـک، حـوزه رسـانه و حوزه‌هـای متعـدد دیگـری؛ منتهـی این حوزه‌ها مسـتقل نیسـتند نظـام اخلاقـی مسـتقل ندارند نیازمند مباحث پیشـینی هسـتند بـه اضافه قواعـد خاص تـری در حوزه خودشـان.

ایـن سـطح چهارمـی اسـت که در این بخش می‌شـود تعریـف کرد و در سـنت ما

بـه آن بخـش اول و دوم معمولا گفته می‌شـود اخـلاق نظری.
دانـش بشـر در حـال توسـعه اسـت. سـطح علمـی بشـر در حـال توسـعه اسـت و مسـائلش توسـعه پیدا می‌کند و سـطح سـوالاتش متعدد می‌شـود و ساختار علمش تغییـر پیـدا می‌کند.
بنابرایـن طبیعـی اسـت کـه زوایایی به وجود آمـده در طول این تحـولات که برای دسـت کـم عموم علمای گذشـته مطرح نبـود اگر چه برای خواصـی از علما و قطعا بـرای معصومیـن مطـرح بـوده و طرح کردند و ممکن اسـت کسـی نفهمیـده و به همیـن خاطـر فرمودند در آخرالزمان کسـانی می‌اینـد که چیزهایـی را می‌فهمند از کلام مـا، ایـن بـوده اسـت؛ یعنـی بایـد واقعی صحبـت کرد. به سـادگی نمی‌شـود گفـت چیـزی نیسـت، بـه راحتـی می‌شـود گفت چیـزی هسـت، ولی به سـادگی نمی‌شـود گفت چیزی نیسـت. هم به سـنت خودمـان و هم خارجیها، یک سـری مسـائلی بوده که همیشـه دغدغه بشـر بوده اسـت، نمی‌شـود گفت تدبیری نکرده باشـند؛ بلکـه ممکن اسـت اصطلاحی بـه کار برده باشـند که هنـوز نمی‌دانیم.

رهنامه: قسـمت دوم و سـوم را از جنس هنجاری دانسـتید و بخش دوم را به چهار مکتب شناسـی، شـناخت نظریـات و اصول و قواعد عمومـی و همچنین حوزه‌هـا و مفاهیم خاص اشـاره کردید.
اسـتاد: بخـش تربیتی هم نیاز به تکملـه ای دارد که بحث کامل بشـود. آنجا باید یـک تقسـیماتی صـورت بگیـرد؛ حداقل این اسـت که بـه اصطلاح یـک مکاتبی آنجـا می‌تواند شـکل بگیـرد، به ویـژه در منابع اخلاقی ما این تقسـیمات جا نیفتاده اسـت. نمی‌گویم نیسـت، اما خیلی دیده نشـده اسـت.
مکاتبـی در تربیـت اخلاقـی، روشـهای کلـی در تربیـت اخلاقـی، قواعـد و اصول خـاص می‌توانـد در آنجـا شـکل بگیـرد. آنجـا می‌تواند ۴ سـطح باشـد و بـه نظرم خیلـی حیاتـی اسـت کـه تدوین بشـود. نمونه‌هـای متعـددی از این دسـتگاهها در خـود بیانـات ائمـه ﷺ هسـت که قابل اسـتفاده اسـت.

رهنامـه: بـه صـورت مختصـر بفرمایید هر کـدام از ایـن بخش ها چـه اهمیتی دارنـد و کـدام بخش اخلاقـی را تامیـن می‌کنند؟
اسـتاد: اینهـا به لحـاظ نظری همانطـوری که عرض کـردم یک دسـتگاه علمی از جنـس حکمـت عملی می سـازند اگر هر کدام از این بخشـها نداشـته باشـد یک علم ناقـص می‌ماند.
مثـلا فرض بکنید بخواهیم ورزشـکاری تربیت بکنیـم و نگوییم پیش فرضهایش چیسـت و بایـد و نبایـد این ورزشـکار را نگوییم، چگونگـی اجرای این بایـد و نباید را بـرای رسـیدن بـه قهرمان شـدن را نگوییـم؛ این علم کـه در واقـع تامین کننده بخـش نـرم افزاری قهرمانی اسـت، علم کاملـی نخواهد بود. این مقصـد را حاصل نمی‌کنـد. علم ماهیـت نرم افـزاری دارد.
گاهـی اخـلاق را بـه مثابه علم نـگاه می‌کنیـم، خارجیها بهش اتیکـس می‌گویند؛ گاهـی بـه مثابـه موරالیتـی نـگاه می‌کنیـم؛ یعنی خلـق و خـوی خارجی بـه مثابه اخـلاق، آن خـودش ممکن اسـت در فـرد ببینیم کـه بهش اخلاق فـردی بگوییم یـک انسـان اخلاقـی. یـک بـار صحبـت از ایـن اخـلاق بکنیـم بـه مثابـه پدیده اجتماعـی کـه مـا نوع نگاهـی که جامعه شناسـان حتـی گاهی سیاسـیون، علمای اجتماعـی بـه اخـلاق دارند به عنـوان یک پدیـده اجتماعی نگاه می‌کننـد و تاثیر و تاثـر از پدیده‌هـای اجتماعـی را مـورد مطالعه قـرار می‌دهند؛ مثـلا می‌گویند در جـرم شناسـی چـرا میـزان جرایم بـالا رفته اسـت؟ می‌گویند بـه خاطـر اینکه نهاد اخلاق تضعیف شـده اسـت.
آنجـا اخـلاق منظورشـان علم اخلاق نیسـت، بلکه منظورشـان طبیعـت اخلاقی و مورالیتـی اسـت؛ یـا می‌گوییم فلانی اخلاقی اسـت؟ یـا آدم اخلاقی اسـت؟ به این معنـا کـه اینجا صحبـت از اخـلاق به مثابه یـک واقعیـت خارجی می‌کنیـم، نه به مثابـه علـم اخـلاق. یـک وقت می‌گوییـم کـی پژوهش اخـلاق می‌کند؟ یـا عالم اخـلاق اسـت؟؛ بـه ایـن معنـا کـه بلد اسـت، گاهی مـراد ممکـن اسـت این بحث کـه وجـود دارد در گسسـت بیـن عالم اخـلاق بودن و عامـل به اخلاق بـودن. این خـودش یـک مسـئله مهمی اسـت کـه در تحقق خارجـی و پژوهش بـا هم خیلی فـرق می‌کنند.

رهنامـه: فرمودیـد دو نـگاه بـه مفهـوم اخـلاق اسـت؛ یـک نـگاه کلاسـیک که حالا بیشـتر علتهـا را در قالـب ملکات نفسـانی بیان می‌کنـد و یـک نـگاه توصیفـی و هنجـاری؛ فرمودیـد تقریبـا نگاه مطلـوب نگاه دوم اسـت، درسـت اسـت؟
استاد: به نظر می آید.

رهنامـه: بـا توجـه به فرمایش شـما سـاختار موجود علـم اخلاق با سـاختار مطلوب علم اخلاق کـه فرمودید نگاه توصیفـی و هنجاری اسـت چه تفاوتهایـی دارند؟ و سـاختار مطلوب ما کـه در واقع نگاه توصیفی اسـت، دارای چه خلاءهایی اسـت؟
اسـتاد: ایـن تفاوتها این اسـت که نـوع کتابهای با آن سـاختار موجـود را که نگاه می‌کنیـم اصـولاً به حـوزه دوم پرداختنـد عمدتاً؛ یعنی اینکه چه چیزی خوب اسـت یـا بـد اسـت، عمدتـا هم بـه مسـئله‌ها می‌پـردازد و گاهی هـم قواعد؛ امـا مثلا فاز قسـمت اول، مکتـب اخلاقـی، اصـول عام اسـتخراج شـده از مکاتـب ، نیم نگاهی بـه پرونده‌هـا تـا آخریـن حلقه یک فراینـد اخلاقـی از نظر علمی کـه دیگر ماهیت علمی ندارد، بلکه ماهیت تطبیقی دارد. تطبیق مسـئله‌ها نیسـتند، تطبیق پرونده‌ها هستند.
الان یـک نفـر بـه قـول این علمای مشـاوره یـک مراجعـه ای دارند یک کیسـی آمـده اسـت؛ یعنـی یـک پرونـده، یک مـورد خاصی آمده و مشـکلش مشـخص و جزئـی حقیقـی اسـت. ایـن آخرین حلقه بـه اصطلاح یـک موضوع اخلاقی اسـت. اینها خیلـی توجه نمی‌شـود.
یـک چیـزی کـه امـروزه بهش بیشـتر توجه می‌شـود و خیلـی از نظریـات اخلاقی براسـاس مصادیـق صـورت می‌گیـرد، مطالعـات میدانـی اسـت، بررسـی کیس‌ها اسـت، در بعضـی علـوم رویـه می‌گوینـد؛ رویه‌هـای علمـی کـه عالمـان این علم برخـورد دارند.
در اخـلاق بایـد پـای این باز بشـود که ما از کیس‌هایی که در خارج اسـت اسـتفاده بکنیـم. ایـن تقریبـا خیلـی خیلی خیلـی کم اسـت، در سـنت معصومیـن ﷺ این کیس‌هـا بوده اسـت و سـوالها در مـورد کیس‌ها بوده اسـت نه صرفـا تطبیقاتی که عالمـان می‌کردنـد. مصداقهای خاصی بوده اسـت.
از طـرف پایـان ایـن نقص وجـود دارد. از طرف کلان نظریه پـردازی، اصل انگاری، اصـل پـردازی، بررسـی اصـول و قواعد کلـی کمرنگ اسـت، حتی در حـوزه دوم و مسـائل بخـش اول تحت الشـعاع بخـش دوم اسـت و به صورت مسـتقل کمتر به ان پرداخته شـده اسـت.
ایـن طبیعت تحول در اندیشـه بشـری اسـت که توسـعه سـاختاری علـوم و روش علوم از مباحث توسـعه اندیشـه بشـری اسـت و در آینـده این اتفاقـات خواهد افتاد، نکتـه بعدی این اسـت کـه در کتابهای رایج اخـلاق، این فاز سـوم [بخش تربیتی] هـم یـک جوری کمرنگ اسـت، ولی در سـنت عرفانی بر عکس اسـت. در سـنت عرفانی بخش دوم و اول کمرنگ اسـت و بخش سـوم پررنگ اسـت، ولی در سنت اخـلاق ارتباطـی ایـن سـومی هم بـه اصطلاح کانـه یک جـوری روشـن و تبیین

نشـده اسـت، در مکتبـش و نظریاتـش و شـیوه هایش و گـزاره هایـش، جدا تبیین نشـده اسـت. اینها مشـکلاتی در این سـاختار علـم موجود اخـلاق به وجـود آورده اسـت و طبیعتا در سـاختار مطلـوب این خلاءها پر بشـود.

رهنامـه: عمـده تفاوتهـای نگاه موجـود رایـج در حوزه بـا این نگاه مطلـوب که هنجـاری بـود فرمودیـد در دو تفاوت میشـود خلاصه کـرد: یکـی اینکه نگاه رایج بیشـتر ناظر به قاعده و مسـئله اسـت کمتـر ناظـر به شناسـایی و مصـداق شناسـی و تطبیق اسـت و در تفـاوت دوم فرمودید نـگاه اول و رایـج تفاوتش با نـگاه دومی این اسـت کـه مباحث تربیتـی داخلش کمتـر از نگاه مطلوب اسـت؟

اسـتاد: در سـنت معصومیـن و قـرآن اینگونـه نیسـت، بلکـه در منابـع اخلاقـی اینطـوری است؛ یعنـی در علـم عالمـان مسـلمان اینجـوری اسـت.

رهنامـه: اگر شـخصی بیایـد و بخواهد با نگاه مطلـوب به حـوزه پژوهش اخلاقی بپـردازد آیـا در نـگاه مطلوب خلاءهایـی داریم که نیاز به تکمیل باشـد؟

اسـتاد: بلـه؛ یکـی از آسـیبها ایـن میتوانـد باشـد که شـنیدم یکـی از اسـاتید و پژوهشـگران گفتـه بـود کـه قاطـی شـده اسـت، فقـه و عرفـان و اخـلاق و همـه چیـز قاطـی شـده اسـت. وجـه تمایـز را باید یک جـور دیگری قـرار بدهیـم؛ تمایز موضوعـی وجـود داشـت اما باید تمایز روشـی و نوعی یا گونههـای دیگری از تمایز ایجـاد بشـود کـه به هـر حال مرزهـا هم باشـد؛ مضافا بر اینکـه لازم نیسـت دو تا علـم صد درصد باشـد، بـه ویژه اینکه در یک دوره انتقال از یک تقسـیمات در حوزه علوم انسـانی به تقسـیمات جدیدی هسـتیم.

یکـی از مباحـث تقسـیمات این اسـت کـه باید فایـده و توجیه داشـته باشـد، ولی تشـتت ذهنـی ایجـاد کردن مطلوب نیسـت، ولی به نظر میرسـد که توجیه اسـت کـه گـذر بکنیـم و این یکـی از چالشـهایش میتواند باشد. بعـد میتوانیم بگوییم تخصـص نیسـت، اینهـا به جای خـودش، ولی بـرای اینکه به آن وضعیت برسـیم، الان در زمیـن ایـن چنیـن چیزی داریم؟ نـه. همه حلقهها پر نیسـت. علیرغم تمام مطالعـات زیادی که اخلاق و فلسـفه و پژوهشـهای اخلاقی چند دهـه در حوزه پیدا کـرده اسـت، ولـی فکر میکنـم خلاقیـت و طراحی و به ویـژه براساس بنیادهای خـودی خیلی خیلی کم است.

گاهـی حتـی مـا گرفتـار یـک بحثهـا و حرفهایی شـدیم کـه اصولا یا درسـت نیسـت یا مسـئله مسـئله ما نیسـت. مسـئله اهمیت دار خودش یک مسـئله است. درجه اهمیت داشـتن یک مسـئله اسـت.

یـک وقتهایـی بـه جـای اینکـه بـه سـنت خودمـان آگاه باشـیم بـه حرفهایی که دیگـران زدنـد پرداختیـم. منکـر ایـن نیسـتیم کـه بشـریت جدیـد به لحـاظ طرح سـوژههای جدیـد حرفهایی دارد که قبلا نداشـته اسـت. بشـریت جدیـد به لحاظ سـاختار علـم خیلـی پیشـرفت پیـدا کرده اسـت، نـوع نـگاه هایش خیلـی متغیر و متنوع شـده اسـت، مسـئله هایش خیلی بیشـتر شـده اسـت. از همه این مسـئلهها و پیشـرفتها میتوانیـم اسـتفاده بکنیـم. از آن طرف خیلی عملگراتر شـده اسـت. در بحـث پرونـده محـوری و سـوژهها را اینجـوری در میدان عمل درگیـر نبودیم و علمـای مـا درگیر نبودند؛ اما وقتی میرویم سـراغ حل مسـئله، حل مسـئله ای که حتـی مهندسـی سـاختار یک علم را در بـر میگیرد، اینجا خیلی خیلـی باید با دقت بیشـتر و براسـاس بنیادهایـی کـه داریم. خـودی که میگویم از سـر جانبـداری بی منطق نیسـت براسـاس بنیادهای هنجـاری که به آن بـاور داریم و سـرمایه ای که داریـم بایـد اینهـا را خـوب ببینیم و براسـاس اینها بـه حرفهای جدیـد و پر کردن این خلاءهـا بپردازیم.

ایـن کـم دیـده میشـود و خیلـی از پژوهشهـا را نـگاه میکنـد، به لحـاظ روش شـناختی خیلـی روی روش شناسـی علم اخلاق کار نشـده اسـت. پیشـرفته ترین دسـتگاه منطقی و روشـی که در حوزه اسـلامی داریم به نظر میرسـد علم اصول اسـت کـه مثلا حالا این خیلی پیشـرفته اسـت، نمیگوییـم هیچ نقصی نـدارد، الان ایـن سـاختار وحی منزل نیسـت، بلکه حاصـل تلاش دههها قرن علماسـت. خیلی سـاختار محکمی اسـت؛ اما خود سـاختارش نسـبت به سـاختارش نظریات مختلف وجود دارد.

مثـلاً آخونـد خراسـانی یک جور، شـیخ انصـاری یک جـور، محقـق اصفهانی یک جـور، قبلیهـا یـک جور این سـاختار را معرفـی میکردند و بحث میکردنـد، ولی ما شـاهد چنین بحثهایی در حوزه اخلاق نیسـتیم؛ این شـکاف نسـبتا عمیقی وجود دارد در سـطح مطالعات اخلاقی.

رهنامه: تلقی بنده از فرمایشـات شـما این شـد که خلاءهـا در این قالـب مطلـوب را میتوانیـم بـه سـه دسـته تقسـیم بکنیـم: یکی تداخل علوم، چالشـهایی که وجـود دارد، تداخل علم فقـه و اخلاق، دوم حوزه تقسـیمات اسـت که فرمودید نیازمند تقسیمات منظمتر و دقیقتر هسـتیم و سـومین قسـمت فرمودید تخصصهاسـت که خیلـی از ایـن حوزههـا تخصصـی نشـده اسـت. ممکن اسـت به هـر حال یـک پژوهشـگر نیازمنـد تخصصهـای متنوعی باشـد؛ از فرمایـش شـما برداشـت کـردم راهـکار درمـان این خلاء در سـه حـوزه خلاقیـت و طراحـی و روش شناسـی و تحقیق پیـدا کرد؟

اسـتاد: بلـه؛ بازگشـت یـا عنایـت بیشـتر بـه منابـع خـودی. ایـن کارهـا مسـتلزم صلاحیتهای فرابخشـی اسـت. کسـی میتواند این کارها را بکند که مثلا اصول خـوب بدانـد، کلام خـوب بدانـد، کلیاتـی از فلسـفه بداند. یـک نفر یک مقـدار این مغایـرت دارد بـا یـک تخصـص گراییهـای افراطی کـه الان به وجود آمده اسـت. وقتی میخواهیم علم را در سـاحت فلسـفی و سـاحتهایی که گفتیـم فراعلمیاش و علمـی و اجرایـی طراحی بکنیم نمیشـود یـک نفـر کلام ندانـد و بتواند نظریه پـردازی بکنـد. اصـول و منطق و حدیث و تفسـیر خوب نداند و بتوانـد که به عنوان اسـلام حرفـی بزنـد. یک مشـکلی که وجـود دارد این اسـت که خیلی از نوشـتهها بـا یـک ترجمه فلان باشـد. اگـر ترجمه میکنیـد خوب ترجمـه بکنیـد، امانتداری بکنیـد، چه بسـا یـک تحلیلی بکنیـد. نهایـت میتوانیـد بگویید عرضم بـه حضور شـما فلانی چنیـن گفت.

اما اینکه اینجا سـنت اسـلامی ما در اینجا چه میگوید به این سـادگی نیسـت. این مشـکلی اسـت که وجود دارد و بنیادهای قضیه و جامعه شناسـی علم را باید فهمید. چـه بسـا وقتـی افـراد را بررسـی میکنیـم روانشناسـی آن دانشـمند را تـا حدودی بایـد بدانیـم و در تطبیقـش بایـد احتیـاط بکنیم. در قاطـی کردن این سیسـتمها با همدیگـر بایـد خیلی احتیاط کـرد. حتی المقدور نبایـد قاطی کرد؛ چون هـر کدام از اینهـا یـک نظام هسـتند یک هندسـه دارند یک عنصر در یک سیسـتمی هسـتند و نمیتوانیـد یـک عنصـر از یـک سیسـتم را سـریع بیاوریـد و فـوری بگذاریـد در سیسـتم دیگری و انتظار جواب داشـته باشـید. اینها خوب نیسـت. خطراتی اسـت که وجـود دارد.



علوم خادم به علم اخلاق

در گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین عالم‌زاده نوری

حجت الاسلام والمسلمین عالم‌زاده نوری از مدرسان و محصلان حوزوی و عضو هیئت علمی و استادیار پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی می‌باشند. از آثار ایشان می‌توان به راه و رسم طلبگی، درآمدی بر زی طلبگی، نقش مربی در تربیت اخلاقی و معنوی و.... اشاره نمود.

خلاصه: در این مصاحبه استاد گرامی در بیان علوم خادم به اخلاق ابتدا به بررسی ظرفیت ها و دارایی های درونی و بیرونی علم اخلاق پرداخته به صورتی که از جهت درونی حوزه علم اخلاق را پر بار و آن را شامل حوزه اخلاق عقلی ـ فلسفی، سلوکی ـ عرفانی، اخلاق نقلی و ... می دانند. پس از آن با بیان تعریفی از علم اخلاق، تفاوت و فاصله این علم با علوم مشابه را یادآور می شوند. در ادامه ایشان علوم مرتبط همچون انسان شناسی، علم تربیت، علم معنویت، فقه، کلام، فلسفه و.... را برشمرده و اثرات متقابل این علوم و علم اخلاق را شرح و توضیح می دهند.

رهنامه: موضوع مصاحبه امروز در رابطه با علوم خادم و کمک‌کننده به علم اخلاق است؛ اولین سوال و شاید شاخص‌ترین سوال این است که آیا می‌شود از علومی به صورت مجزا نام برد که خادم به علم اخلاق باشند؟

استاد: من اولا تشکر می‌کنم از نشریه رهنامه پژوهش که اعتنای به علوم اسلامی دارد و تلاش می‌کند هم علوم اسلامی را به صورت جامعی معرفی بکند و هم اینکه این معرفی نتیجه‌اش توجهات درجه دو به علوم می‌شود و در مسیر مهندسی علوم برای آینده کمک خواهد کرد و به نوعی برنامه‌ریزی برای ظرفیت‌شناسی و توسعه علوم هم محسوب می‌شود.

بی تردید اگر ما بخواهیم یک علم اخلاق اسلامی مطلوب داشته باشیم، به معنای اینکه هم کارآمد و پاسخگو باشد، هم به شدت مستند و اصیل و متکی به منابع اولیه دینی باشد و هم منسجم و پالوده و جامع باشد، باید این نگاه‌های درجه دو را خیلی تیز کنیم و گفتگوهای پیرامون یک علم را به خوبی رقم بزنیم تا بتوانیم به یک چنین دستاوردی انشاءالله دست پیدا کنیم.

نشریه شما رهنامه پژوهش است. رهنامه پژوهش از طرفی به طلاب جوان پژوهش را می‌آموزد و علوم را معرفی می‌کند و از طرفی زمینه‌ای برای پژوهش‌های برتر در علوم اسلامی می‌شود که به بالندگی علوم اسلامی منتهی می‌شود.

ثانیا اجازه می‌خواهم قبل از اینکه به ظرفیت‌های خارجی برای توسعه علم اخلاق بپردازیم یک مقدار ظرفیت‌های داخلی علم اخلاق را معرفی بکنم؛ چون این سوال که چه علومی به علم اخلاق خدمت می‌کنند گاهی رهزنی می‌کند. به این ترتیب که طلبه ما به آن عناصر بیرونی که می‌تواند به این علم خدمت بکند بیشتر می‌پردازد و از ظرفیت‌های درونی خود این علم غافل می‌شود. آن وقت این مصداق آفتابه و لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی! می‌شود.

بنابراین اولا یک بار به دارایی‌های درونی اخلاق توجه بکنیم و بعد ببینیم از بیرون چه چیزهایی بهش خدمت می‌کنند.

اول: ظرفیت‌های داخلی علم اخلاق

حوزه علم اخلاق ما به یک اعتبار کم برگ و بار نیست هر چند پراکنده است؛ بدین صورت که:

یک حوزه اخلاق عقلی فلسفی داریم که به صورت تجزیه و تحلیل عقلانی مفاهیم اخلاقی را کار کرده و عرضه کرده است.

یک حوزه اخلاق سلوکی عرفانی داریم که مبتنی بر شهود عارفان و اشراقات ربانی اولیا شکل گرفته است.

یک حوزه اخلاقی نقلی اثری داریم که مبتنی بر منابع نقلی دین شکل گرفته است و این منابع نقلی هم خیلی متنوعند و خیلی وقت‌ها محققان اخلاقی ما از زوایای این غفلت می‌کنند؛ مثلا تفاسیر قرآن کریم ما چند تا تفسیر قرآن داریم خیلی زیاد است. تفاسیر قرآن کریم ذیل آیات الاخلاق مباحث اخلاقی بسیار ارزنده‌ای را مطرح کردند که گاهی محققان اخلاق ما اصلا به اینها توجه ندارند که اینها یک منبع مراجعه خیلی ارزشمند است؛ لذا گاهی از این غفلت می‌شود.

یا در موسوعه‌های روایی و کتب حدیث ما، ابواب اخلاقی به طرق مختلف آمده است. در کتاب‌های شرح الاحادیث، که شروح موسوعه‌های روایی هستند، مثل: مراة العقول مجلسی، شرح کافی ملاصالح مازندرانی و در کتاب‌هایی که شرح الحدیث می‌باشند مطالب بسیار ارزنده‌ای ذیل مطالب و احادیث اخلاقی آمده است که از چشم پژوهشگران اخلاق دور مانده اند.

ذیل ادعیه ما و شرح ادعیه ما همین‌طور. زیارات ما مملو از عناوین و مفاهیم اخلاقی است که گاهی از آن غفلت می‌شود. باز کتاب‌های دیگری داریم؛ کتاب‌هایی که به صورت چند روشی و تلفیقی به اخلاق پرداخته‌اند، کتاب‌های جامع اخلاقی که به یکی از این ظرفیت‌های عقل و شهود و نقل اکتفا نکرده‌اند و به صورت چند روشی به اینها پرداختند که ذیل مکتب اخلاقی می‌گنجند و به اینها به عنوان میراث اخلاقی باید توجه کرد.

به اندرزنامه‌ها و دستورالعمل‌ها باید توجه کرد به عنوان میراث اخلاقی؛ به کتب ادبیات کهن‌مان باید توجه بکنیم. ادبیات کهن ما حتی مثل شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی و بسیاری از کتاب‌هایی که تراث ادبی می‌دانیم به واقع کتاب‌های اخلاقی هستند. کلیله و دمنه ما کتاب اخلاقی است. شاهنامه فردوسی را بعضی از اساتید تجزیه و تحلیل کردند مشحون از مفاهیم اخلاقی اجتماعی است که باید بهش توجه کرد.

کتاب‌های تاریخ و سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) به عنوان اسوه‌های اخلاق اسلامی را باید توجه بکنیم. به نوعی اخلاق اسلامی خیلی منبع دارد، ولی گاهی پژوهشگران اخلاق ما فقط سراغ کتاب‌هایی می‌روند که روی عنوانش اخلاق نوشته شده است و این غفلت بزرگی است. اینها ظرفیت‌های داخلی علم اخلاق است.

رهنامه: آیا این ظرفیت‌های داخلی به صورت لوازم برای پژوهشگر اخلاق لازم است؟

استاد: بله. دستمایه‌های اولی است که در اختیار پژوهشگران علم اخلاق است که باید به آنها توجه کنند و می‌توانند از هر کدام ذخایر ارزشمندی را به نفع علم اخلاق اصطیاد کنند.

دوم: ظرفیت‌های خارجی علم اخلاق:

من یک اصطلاح خاص را در تعریف علم اخلاق به کار می‌گیرم. اگر اجازه بدهید علم اخلاق را خیلی سریع تعریف می‌کنم تا معلوم بشود چه چیزهایی خارج از علم اخلاق است.

ببینیـد علـم اخـلاق در واقع علم بیـان ارزش‌ها و به تبع آن ضـد ارزش‌ها و بایدها و نبایدها، حسـن و قبیح، زشـت و زیبا، فضیلت و رذیلت، شایسـته و ناشایسته، ممدوح و مذمـوم اعمال و صفات انسـانی اسـت که کمـال او را تامین می‌کند.
آن چیزهایـی کـه خوب و بایسـته اسـت کمال انسـان را تامین می‌کنـد و چیزهایی کـه بد و ناشایسـته اسـت کمال انسـان را در معرض خطر قرار می‌دهـد. علم اخلاق ناظـر بـه کمال و سـعادت انسـان تبیین می‌شـود و بایسـته‌ها و موانع کمال انسـان را تعریـف می‌کند.
بـا ایـن تعریـف دو علـم انسان‌شناسـی و علـم تربیـت وجـود دارد کـه بـه نوعـی نزدیکتریـن خویشـاوندان علـم اخلاق محسـوب می‌شـوند؛ بدین صـورت که: علم انسان‌شناسـی بـه احـوالات انسـان آن‌گونـه که خـدا آفریده اسـت و بـه دارایی‌های موهوبی انسـان که در اختیارش قرار داده شـده اسـت می‌پردازد. علم انسان‌شناسـی انسـان را آنگونـه کـه خـدا آفریده اسـت تعریـف می‌کند؛ علـم اخلاق نیز انسـان را آنگونه که باید باشـد تعریف می‌کند و به تبع انسـان بایسـته البته انسـان نابایسـته و ناشایسـته را تعریـف می‌کند. انسـان از این نقطـه و دامنه‌ای که تکوینـاً در آن قرار گرفتـه اسـت تـا بـه آن قلـه‌ای که بایـد به آن برسـد یک مسـیر طولانـی را با پای اختیـار خـودش می‌توانـد طـی کنـد. حرکـت از این نقطه موجـود به سـمت آن قله مطلـوب را علـم تربیت بیـان می‌کند.
ایـن سـه علـم آنقدر به هم نزدیک هسـتند که اساسـاً در کتاب‌هـای کهن اخلاقی از همدیگـر تفکیـک نشـده‌اند. مثـلا معراج‌السـعاده و جامع‌السـعادات اولش مباحث مربـوط بـه نفـس آمـده اسـت، قوای نفس ذکر شـده اسـت، قـوه غضبیه، شـهویه، عاقله، واهمه که اینها تماما انسان‌شناسـی اسـت، اینها وضعیت انسـان را آنگونه که هسـت و خـدا آفریده بیـان می‌کند.
بعـد فضایـل و رذایـل را ذکـر کرده اسـت که این اخلاق اسـت. بعد شـیوه رسـیدن بـه ایـن فضایـل و اجتنـاب از آن رذایـل را بیـان کرده کـه این تربیت اسـت. به این ترتیـب اینهـا اینقـدر با هـم نزدیکی و خویشـاوندی دارنـد که اساسـا از هم تفکیک نمی‌شـدند. امـا چـرا پیشـنهاد می‌کنیـم الان تفکیک شـوند؟ به خاطـر اینکه وقتی علـوم به انباشـت معرفتـی و تراکم محتوایـی می‌رسـند آرام آرام معلوم می‌شـود که دیسیپلین‌شـان بـا هـم فـرق می‌کنـد و تفـاوت ماهـوی دارنـد. لازم اسـت اعـلام استقلال بکنند.
شـبیه اتفاقـی کـه در فقـه افتـاده اسـت؛ فقه کهـن مـا در آغاز تولـد و توسـعه‌اش، اصـول هـم در دامنـش بـود، رجال و قواعد فقهـی هم در دامنش بـود؛ یعنی مباحث اصولـی را در کتاب‌هـای فقهـی بحـث می‌کردنـد، امـا آرام آرام مباحـث اصولـی به تراکـم و انباشـتی رسـید که دیدند به نحو اسـتقلالی خودش می‌توانـد جای دیگری بحـث بشـود. بـه همین ترتیب الان وقتش رسـیده اسـت کـه اخـلاق را از تربیت و انسان‌شناسـی تفکیـک کنیم و بـه صورت مسـتقل به آنهـا بپردازیم.
درباره انسان‌شناسی چند نکته عرض کنم:
نکته (۱): انحاء انسـان شناسـی: انسان‌شناسـی به روش‌های مختلفی صورت گرفته اسـت و لازم است صورت بگیرد:
الـف) انسان‌شناسـی عقلـی: مـا یک انسان‌شناسـی عقلی فلسـفی داریـم که تحت عنوان علم النفس در تراث فلسـفی ما سـابقه دارد، طبیعتاً این علم النفس فلسـفی را عالمان اخلاقی ما باید مسـلط باشـند چون بالاخره توصیفی از نفس و جان انسـان اسـت ولو اینکه به روش عقلی و فلسـفی و تحلیلی و اسـتدلالی اسـت.
ب) انسان‌شناسـی عرفانـی و شـهودی: همچنیـن یـک انسان‌شناسـی عرفانـی شـهودی داریـم کـه در مباحـث انسـان کامل عرفان بحث شـده اسـت. عرفـان دو بخـش دارد: عرفـان نظـری و عملـی؛ عرفان نظری خودش سـه بخـش دارد: بحث وحـدت شـخصی وجـود، بحـث مراتب نظام هسـتی و بحث انسـان کامـل. بخش انسـان کامل عرفان کاملا توصیف منزلت انسـان اسـت و بسیار مباحث غنی‌ای دارد و کسـی کـه می‌خواهد اخـلاق کار کند، خوب اسـت بحث انسان‌شناسـی عرفانی و انسـان کامل عرفان را مسـلط باشـد.
ج) انسان‌شناسـی نقلـی: یـک انسان‌شناسـی نقلـی داریـم، ولـو اینکه چنـدان هنوز بـرگ و بـاری نـدارد، ولـی کسـانی بـه موضوع انسـان در منابـع نقلـی پرداخته‌اند و انسـان در قـران، انسـان در اسـلام، انسان‌شناسـی اسـلامی نوشـته‌اند. کتاب‌هـای متعـددی در این زمینه با رویکرد نقلی با اسـتفاده از توصیفاتی که قـرآن کریم درباره انسـان دارد وجود دارد؛ مثلا گفته اسـت «خلق الانسـان من عجل»، «الانسان علی نفسـه بصیـره»، «قتل الانسـان ما اکفـره» و چیزهایی که درباره انسـان گفته شـده اسـت، جمـع کرده‌اند.
مرحـوم شـهید مطهـری دارنـد، آیـت‌الله جـوادی آملـی دارنـد، آقای دکتـر عبدالله نصـری دارنـد، آیت‌الله محمود رجبـی و آقای احمد واعظی دارنـد. کتابهای متعددی اینطوری نوشـته شـده اسـت، گرچه همچنان نیاز بـه تکمیل دارد، ولـی تراث خوبی در ایـن زمینـه داریم که می‌شـود اسـتفاده کرد.
د) انسان‌شناسـی تجربـی: یـک انسان‌شناسـی داریـم که بـه روش تجربـی صورت گرفته اسـت و اسـمش «روان‌شناسـی» شـده اسـت. علم روان‌شناسـی موجود هم توصیـف ویژگی‌هـای انسـان اسـت کـه البته بـه روش تجربـی، مشـاهده و آزمون و خطـا و مصاحبـه و آمارگیـری و روش‌هـای مانـوس تجربی صورت گرفته اسـت. اعتنـای بـه ایـن علم هم در اخلاق اسـلامی طبیعتا لازم اسـت. آنهـا هم توصیفاتی از انسـان بـه دسـت دادنـد که علم اخلاق نمی‌تواند نسـبت بـه توصیف‌های تجربی و واقعیت‌هـای تجربی انسـان بی‌اعتنا باشـد؛ خصوصـا مباحث روان‌شناسـی اخلاق کـه رشـد اخلاقی انسـان را کار کردند و ما در کتاب‌های فارسـی هـم اخیراً بعضی از ترجمه‌هـای خـوب را در زمینـه روانشناسـی اخلاق داریم که بـا نگاه‌های مختلف به توصیف روانشـناختی رشد اخلاق انسـان پرداخته‌اند.
بعضـی‌هـا از نظریه‌پردازانـی کـه در این زمینـه کار کرده‌اند کاملا اخلاق را شـناختی تلقـی کردنـد مثـل پیـاژه و گلبـرگ و گیلیـگان، بعضی‌ها بـه هیجانـات و عواطف اخلاقـی پرداختنـد و بعضـی‌هـا بـه آداب و رفتار اخلاقـی پرداختند و بـه صورت‌های مختلفـی توجـه کردنـد و بـه اینهـا هـم بایـد توجـه داشـت، اینهـا همـه در بسـته انسان‌شناسـی می‌گنجـد.
نکتـه (۲): تاثیـر انسان‌شناسـی در اخلاق: بسـته انسان‌شناسـی در واقـع خمیر مایه اولیـه‌ای اسـت کـه علـم اخـلاق می‌خواهـد این را بـه یک مرتبـه متعالـی و کمال انسـانی حرکـت بدهد.
استاد: اما در باب تربیت.
تربیـت و علـوم تربیتـی و دانـش تعلیـم و تربیـت، اینهـا هـم یـک فضـای کاملا گسـترده‌ای اسـت کـه در علـوم انسـانی جدیـد به آن پرداخته شـده اسـت. هاشـور مشـترک بیـن تربیـت و اخـلاق، تربیـت اخلاقی اسـت؛ یعنـی در واقع علـم تربیت اخلاقـی تطبیـق مباحـث عـام علـوم تربیتی بـر حـوزه ارزش‌هـای اخلاقی اسـت.
البتـه اخیـرا یک رشـته دیگـری هم در مراکز علمی تاسیس شـده به نـام تعلیم و تربیـت ارزش‌هـا کـه بـه نظر می‌رسـد منطبـق بر همـان تربیـت اخلاقی باشـد. یا خیلـی نزدیـک اسـت. این هـم یک حوزه اسـت که علـوم تربیتی و تعلیـم و تربیت و فلسـفه تعلیـم و تربیـت را بـه خدمـت علـم اخـلاق می‌توانیـم بگیریـم در بخش نهادینه‌سـازی ارزشـهای اخلاقـی در جـان انسـان‌ها و جوامع انسـانی.

رهنامـه: تاثیـرش تقریبـا در نهادینـه کـردن آن آموزه‌هـا اسـت؟ ابـزاری بـرای تحقـق آموزه‌هـای اخلاقـی اسـت؟
اسـتاد: بله؛ خودش به یک معنا اسـتقلال دارد، ولی بالاخره علم اخلاق را درست

کردنـد برای اینکه محقق بشـود. علمی اسـت که بـه عنوان یکی از خویشـاوندان و علوم همجـوار علم اخلاق باید دیده شـود.

۳. علم معنویت

یـک علـم دیگر که در اینجا بایـد از آن یاد بکنیم، علم «معنویت» اسـت؛ گرچه حوزه معنویت هنوز با همین عنوان و با همین شناسـنامه ،کامل شـکل نگرفته اسـت.

بیـن اخـلاق و معنویـت از حیث مفهومی فاصله اسـت و الزامـاً از حیث مفهومی بر همدیگـر تطابـق ندارند. لـذا می‌توان تصور کرد اخلاقی را که اساسـاً معنوی نباشـد؛ مثـلا می‌شـود تصـور کرد کسـی معتقد بـه عالم معنا نباشـد و در عین حـال برایش درس اخـلاق بگوییـم و تربیـت اخلاقی بکنیم، کمـا اینکه این اتفـاق در عالم افتاده است.

علـم معنویت نظـر به پشـت پرده عالـم می‌کند؛ یعنـی پیش فرض علـم معنویت ایـن اسـت که عالـم دو بخش دارد: یـک بخش فیزیکی و مادی و مشـهود و خاکی و عنصـری و ظاهـر و یک بخش معنـوی ماورایی، باطنی و متافیزیکی و لایه عمیق فرامادی دارد.

علـم معنویـت می‌خواهـد آن عالـم معنا را توصیف بکنـد اولاً و ثانیاً انسـان را از این حیـات مـادی خاکـی برتـر بیـاورد و دسـت انسـان را بـه عالم معنا برسـاند کـه این تربیـت معنوی می‌شـود.

مـا در تـراث اسـلامی یـک علـم غنی بسـیار پـر بـرگ و بـار داریم که بـه معنویت پرداختـه اسـت بـه نام «عرفـان». عرفـان دو بخـش دارد: عرفـان نظـری و عرفان عملـی. دغدغـه عرفـان در واقع معنویت بوده اسـت و البتـه مهمترین عنصر معنوی کـه خـود خدای متعال اسـت. خـود خدای متعـال که مهمترین و بلکه بـه نظر عرفا تنها موجود عالم محسـوب می‌شـود و توجه انسـان به خدا توجه به عالم معناسـت.

عرفـای مـا در علـم عرفـان توصیفـی از عوالـم معنـا کرده‌اند یعنی چینـش مراتب عالـم را بیـان کرده‌انـد و گفتنـد فراتـر از این لایه مـادی و خاکی چـه عوالم دیگری وجـود دارد و چه نسـبت‌هایی بـا هم دارند فراتر از این عالم، ملکوتی وجـود دارد و آن ملکـوت را اولا توصیـف کردند و راه‌های دسترسـی به عالم ملکـوت را تحت عنوان منـازل سـلوک در عرفان عملی بیـان کرده‌اند.

بایـد توجـه کنیم کـه بر خلاف نظامات اخلاق سـکولار، اخلاق اسـلامی به شـدت معنـوی اسـت؛ یعنـی اخلاق اسـلامی با حـوزه معنویت یـک پیوند عمیـق و عریق دارد و ارزش‌هـا و فضایـل اخلاقـی در واقـع بـه نوعـی در خدمـت معنـوی سـاختن انسان هستند.

البته رابطه، متقابل اسـت و معنویت اسـلامی هم در اخلاق اسـلامی اثر می‌گذارد؛ یعنی انسـان با داشـتن روحیه ایمانی و معنوی، اخلاقی شـدن برایش آسـان می‌شود و هم اخلاق اسـلامی مقدمه و زمینه‌ای می‌شـود برای دسـتیابی به کمالات معنوی. بنابرایـن یـک پیونـد دو سـویه بسـیار وثیقی بیـن اخـلاق و معنویت وجـود دارد که عالمـان اخـلاق و پژوهشـگران اخلاق ما نسـبت به حوزه معنویت یـا به تعبیر دیگر حـوزه عرفـان اسـلامی نمی‌تواننـد بی‌توجـه باشـند. حتما یـک پژوهشـگر اخلاقی بایـد از ظرفیت‌هـای عظیمـی کـه در علم عرفـان چه نظـری و عملی وجـود دارد و حتـی عرفـان نظری باید اسـتفاده بکنـد. در اخـلاق عرفانی تذکر دادیـم و اینجا هم می‌گوییـم حتـی عرفـان نظری اسـلامی هـم به علـم اخلاق کمـک می‌کند.

رهنامـه: علـم عرفـان دقیقـا در کدام قسـمت علم اخلاق اسـلامی اسـت؟ همانطوری کـه در علوم تربیتـی فرمودید ابـزاری برای علم اخلاقـی اسـت، معنویـت را چطور تعبیـر بکنیم؟ دقیقا چـه کاری در علم اخـلاقِ بر عهـده دارد؟

اسـتاد: اولاً: غایـت علـم اخـلاق خیلی خوب در معنویت اسـلامی ترسـیم شـده اسـت؛ چـون علـم اخلاق بـه نوعی علم تعالی انسـان اسـت؛ انسـان را می‌خواهد از ایـن نقطه بـه نقطه مطلـوب ببرد.

آن غایتـی کـه در عرفـان ازش تعبیـر کردنـد به توحید، فنـا و وصال الـی الله که در روایـات مـا هم آمده اسـت، آن غایت اوج حرکت انسـانی اسـت کـه به خلیفه اللهی انسـان می‌انجامـد، ترسـیم خوبـی دارد کـه از آن تحلیـل کامل و جامعـی در عرفان اسـلامی صورت گرفته اسـت و سـیمای انسـان کامل مطلوب در آنجا خیلی خوب ذکـر شـده اسـت و طبیعتـا افـق نـگاه اخلاقیـون ما خیلـی با دانسـتن علـم عرفان گسـترش پیـدا می‌کند.

ثانیـاً: اینکـه آنها برای رسـیدن به آن هدف عرفان عملی را تنظیـم کردند و مراحل سـلوک را گفتنـد. ایـن مراحـل، مراحـل دسـتیابی بـه آن کمـالات اسـت و مراحل اخلاقـی شـدن انسـان و البتـه معنوی شـدن انسـان اسـت، ولـی چـون معنویت و اخـلاق درهـم تنیـده هسـتند از آن به معنوی شـدن اخلاق می‌توانیـم تعبیر بکنیم.

ثالثـاً: رابطـه متقابل بیـن معنویت با فضایـل اخلاقی وجـود دارد. وقتی که انسـان متوجـه عالـم معنا می‌شـود ایـن توجه به عالم معنا اولا یک سـری فضایـل جدید را تولیـد می‌کنـد و ثانیاً راه دسـتیابی بـه آن فضایل را خیلـی کوتاه می‌کند.

خیلـی گذرا اشـاره بکنم، مرحـوم علامه طباطبایی ذیـل آیه ۱۵۵ و ۱۵۶ سـوره بقره چنـد مکتـب اخلاقـی را در جلـد اول المیـزان بیان کردنـد. آنجا در ذیل یکـی از این مباحـث اخلاقـی می‌فرماینـد که چند جور می‌شـود بـه اخلاق نـگاه کرد:

رویکـرد (۱): یکـی اینکـه ما بـرای اینکـه اخـلاق را تدوین بکنیم بـه پیامدهای مـادی و دنیـوی اخـلاق توجـه بکنیـم مثلا به مـردم بگوییـم دروغ نگوییـد که اگر بگویید اعتماد سـلب می‌شـود و سـنگ روی سنگ بند نمی‌شـود و کسی حرف شما را بـاور نمی‌کنـد و چوپان دروغگو می‌شـوید و امثال اینها کـه اینها پیامدهای دنیوی و مـادی اخلاق اسـت و حکمـای یونان اینجوری به اخلاق نـگاه می‌کردند و تجزیه و تحلیـل اخلاقی دنیـوی می‌کردند.

رویکـرد (۲): ایـن اسـت کـه بـه پیامدهـای اخـروی و قیامتـی فضایـل و رذایل اخلاقـی نـگاه بکنیم و وقتـی اخلاق را ترویـج و تبیین بکنیم بگوییـم ای مردم اگر اینهـا را رعایـت بکنیـد در قیامت به این چیزها دسـت پیدا می‌کنید؛ مثلا آن کسـی کـه غیبـت می‌کند حقیقتش این اسـت که گوشـت مرده بـرادر خـودش را می‌خورد و ایـن در قیامـت برایش آشـکار می‌شـود و آن کسـی کـه مال یتیـم را می‌خورد فی الواقـع آتـش را می‌خـورد و در آنجـا می‌فهمـد که این آتـش بوده اسـت و پیامدهای اخروی بهشـت و جهنـم را بگوییم.

رویکـرد (۳): یـک روش سـوم بـرای تربیـت اخلاقـی وجـود دارد که این اسـت کـه بـه جـای اینکـه بـه پیامدهـای دنیـوی و اخـروی بپردازیـم، به مبانـی معرفتی علـم اخـلاق بپردازیـم؛ یعنی خـدا را آنگونه که هسـت معرفی بکنیم، دنیـا و مراتب عالم را آنگونه که هسـت معرفی بکنیم. اینجوری زمینه بسـیاری از رذایل برداشـته می‌شـود.

اگر انسـان حب و معرفت عبودی داشـته باشـد اساسـاً خیلـی از رذایـل در وجودش شـکل نمی‌گیـرد و ریشه‌شـان سـوزانده می‌شـود. امیرالمومنیـن علـی ﷺ سـه تـا صفـت رذیلـه را نـام بردنـد حـرص و بخـل و تـرس. فرمودنـد: صفـات پراکنده‌ای هسـتند نخ تسـبیح و رشـته جامع‌شـان عبارتسـت از سـوء ظن به خدا. می‌دانید چرا می‌ترسـم؟ بـه خاطـر اینکه هنوز بـاورم نشـده اسـت ان الله یدافع عن الذیـن آمنوا. می‌دانیـد چـرا حـرص می‌ورزم و بخل می‌ورزم؟ چون باورم نشـده اسـت کـه ان الله هوالـرزاق اگـر مـن سـوء ظن بـه خدا نمی‌داشـتم و خـدا را آن گونه که بود شـناخته بـود و آن گونه که هسـت دوسـت می‌داشـتم اصلا زمینه پدید آمـدن رذایل اخلاقی پیـش نمی‌آمـد. ان الحـرص و البخل و الجبن غرائز شـتی یجمعها سـوء الظن بالله.

اینجا اگر این معرفت و عرفان برای انسـان حاصل بشـود که انسـان صفات خدا را

باور بکند و ایمان بیاورد از بسیاری رذایل اخلاقی بیمه می‌شود؛ یعنی با توجه به این صفات الهی و با ایمان آوردن به اینها و تلقین آنها در جان خود، یک جوشن کبیر؛ یعنی یک سپر پولادین و یک زره آهنین برای انسان پدید می‌آید که همه رذایل اخلاقی را از انسان دفع می‌کند این حاصل عرفان است؛ یعنی خواندن دعای جوشن کبیر فایده‌اش اخلاق است.

ایشان می‌گویند اگر بخواهیم از اینجا شروع بکنیم در واقع یک عملیات راهبردی را برای توسعه اخلاق رقم زدیم. اگر بخواهیم راهبرد تربیت اخلاق اسلامی را شکل بدهیم باید سراغ این تربیت معنوی برویم. این تربیت ایمانی و معنوی و توجه به خدا و معرفت الله باعث می‌شود که زمینه‌های تربیت اخلاقی خیلی هموار بشود و سریعتر و موثرتر ما دست به فضایل اخلاقی پیدا بکنیم. این هم علم عرفان بود.

٤. علم فقه

چهارمین حوزه‌ای که خیلی خویشاوند و نزدیک علم اخلاق محسوب می‌شود علم «فقه» است.

رابطه علم فقه و اخلاق اینقدر نزدیک است به همدیگر که شناخت مرزش و حد فاصل قاطع بین فقه و اخلاق برای بسیاری از اندیشمندان دشوار شده است. در این زمینه و درباره مرز بین علم فقه و اخلاق چند تا کتاب نوشته شده است، ولی هنوز که هنوز است برای بعضی خیلی کامل روشن نیست که چه مرزی بین اینهاست؛ به صورتی که بعضی‌ها گفتند: تمام علم اخلاق ذیل علم فقه می‌گنجد؛ بدین صورت که: علم فقه هدفش چی است، هدفش سعادت انسان‌هاست. تمام علم اخلاق را در تحت قالب حداقل مستحبات و مکروهات فقهی ببرید و دوباره تدوین و عرضه بکنید. آنچه از علم اخلاق انتظار دارید علم فقه اگر توسعه مطلوب خودش را پیدا بکند و به مستحبات و مکروهات مثل واجبات و محرمات بپردازد آن را تامین می‌کند.

بعضی‌ها عکسش را گفتند، نقطه متقابل این نظریه و صد و هشتاد درجه آن طرف‌تر گفتند: تمام فقه ذیل اخلاق می‌گنجد، علم فقه، پایه اخلاق است؛ یعنی علم فقه کف اخلاق را تامین می‌کند و آن پله اولیه علم اخلاق التزامات فقهی است. تا شما به واجبات و محرمات فقهی ملتزم نباشید؛ یعنی آن روح عبودیت و بندگی را در واجبات و محرمات در وجود خود تقویت نکنید، زمینه تربیت اخلاقی برای شما وجود ندارد. برای این است که بزرگترین مربیان اخلاق به شاگردانشان توصیه می‌کنند که به واجب و حرام فقهی خیلی ملتزم باشید انشاءالله خدای متعال بقیه راه را برای شما هموار خواهد کرد.

به نوعی تمام فقه دستورالعمل تربیت انسان است. فقه چیست؟ فقه درخواست‌های خدا از انسان است که حکیمانه بوده است، مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی است. این در واقع به نوعی ناظر به تکامل و تعالی و رشد انسان‌هاست.

بنابراین یک عده گفتند تمام علم فقه سنگ بنای اولیه علم اخلاق است و ذیل علم اخلاق می‌گنجد. برعکس آن نظر اول که می‌گفتند تمام اخلاق در درون علم فقه موجود است و بعضی‌ها هم تلاش کردند که تمایزهایی بین علم فقه و علم اخلاق پدید بیاورند ما فکر می‌کنیم اینها دو علم موازی هم هستند و البته با همدیگر خیلی نزدیکند و اشتراکاتی دارند و با هم تعامل دارند و روی هم اثر می‌گذارند، ولی لزوم ندارد با هم تلفیق بکنیم و تبدیل به یک علم بکنیم.

فقه غنا و توسعه‌ای در تراث علمی ما دارد که حتما باید عالمان و پژوهشگران اخلاق به آن غنا توجه بکنند و در اخلاق مشابه‌سازی بکنند. در فقه یک روش اجتهادی خیلی پیشرفته داریم که باید در علم اخلاق به کار بگیریم که البته نیاز به تکمیل دارد و در علم اخلاق نیاز به افزوده‌هایی دارد. در علم فقه یک اصول قوی داریم که باید مشابه‌اش را برای اخلاق هم درست بکنیم. بسیاری از قواعد اصولی ما در اخلاق هم کاربرد دارد. البته نیاز به اصول جدید هم داریم با آن تمایزاتی که بین فقه و اخلاق است، نیاز به اصول جدیدی داریم که برای علم اخلاق تولید بشود. بعضا آثاری در این زمینه پدید آمده است که نگاه جدیدی به اصول فقه الاخلاق صورت گرفته است.

رهنامه: با توجه به این اقوالی که بیان کردید چطور می‌توانیم از علم فقه به عنوان خادم علم اخلاق تعبیر بکنیم؟

استاد: یکی اینکه از روش‌شناسی فقهی در اخلاق استفاده بکنیم و از اصول فقه در اخلاق استفاده بکنیم.

البته نیاز به تکمیل هم دارد؛ یعنی چون آن علم، علم تاریخ دار و شناسنامه دار و پیشینه داری است از قدرت آن علم می‌توانیم در اخلاق الهام بگیریم.

٥. علم کلام

علم دیگری که می‌توانیم از آن به عنوان علوم همجوار اخلاق یاد بکنیم، علم «کلام اسلامی» است. علم کلام اسلامی هم، با این صورت موجودش زمینه‌هایی برای کمک به علم اخلاق دارد. مهمترین جایی که ابتدائا کسی سرفصل‌های علم کلام را مرور بکند و نظرش را جلب بکند بحث حسن و قبح است.

حسن و قبح کاملا موضوع علم اخلاق هم هست. حسن و قبح در کلام اسلامی ریشه دارد و به نوعی بنیادهای فلسفی اخلاقی را تامین می‌کند که آیا شرعی است؟ یا عقلی است؟ یا به امر الهی است؟ و تعریف آنها چیست؟ که الان در علم فلسفه اخلاق جدید مطرح می‌شود.

البته در کلام درباره ابعاد فاعلیت خدای متعال بحث می‌شود، درباره غایت خلقت انسان بحث می‌شود، به عنوان پیشوایان و اسوه‌های اخلاقی ما درباره عصمت ائمه بحث می‌شود و در واقع مبانی و مبادی علم اخلاق را کلام تامین می‌کند. بعضی‌ها تحت عنوان مبادی کلامی علم اخلاق، کتاب نوشته‌اند؛ کلام هم از این جهت بنیان‌های مباحث اخلاقی را تامین می‌کند.

بحث اختیار انسان مثلا در کلام مطرح می‌شود؛ البته جزو مباحث انسان‌شناختی است، ولی ما الان پیشینه‌اش را بخواهیم دنبال بکنیم باید سراغ علم کلام برویم.

٦. فلسفه اخلاق

از علوم دیگری که به علم اخلاق کمک می‌کند و ما باید به آن توجه بکنیم، علم «فلسفه اخلاق» است.

علم فلسفه اخلاق جدید که خاستگاهش غرب است و البته عرض کردم ما در علوم خودمان، در اصول و کلام مان مباحث فلسفه اخلاقی را داشتیم، همین بحث حسن و قبح و مستقلات عقلیه در اصولمان آمده است؛ اما به صورت یکپارچه و منسجم در فلسفه اخلاق کار شده است و الحمدلله در این سال‌های بعد از انقلاب هم در حوزه علمیه تحت عنوان فلسفه اخلاق با رویکرد اسلامی بهش پرداخته شده و هم شاخه‌ای علمی با رویکرد فعال بوده است.

البته باید توجه داشت که فلسفه اخلاق که در واقع بنیادهای نظری علم اخلاق را برای ما تامین می‌کند، دو سه بحث خیلی مهم در مورد آن است:

بحث (١): اخلاق هنجاری: اخلاق هنجاری در فلسفه اخلاق بحث از معیارهای خوبی و بدی است؛ یعنی وقتی می‌خواهیم بگوییم این فعل یا صفت خوب است و این فعل یا صفت بد است و ناشایست است با چه معیاری است، آن معیار کلی حاکم که خوبی و بدی را در یک فعل یا صفت انسان یا انسان پدید می‌آورد چیست؟

بحث ٢) فرااخلاق: یک بحث مفهوم‌شناختی و معناشناختی هم دارد که

معنـای خوبـی و بـدی اسـت که اصـلا خوبی و بـدی یعنی چـی. آیا خوبـی و بدی یک وصف واقعی اسـت یا اعتباری اسـت، یک وصف مطلق اسـت یا نسـبی اسـت. دربـاره ایـن معنـای خوبـی و بدی هم در فلسـفه اخلاق مفصل بحث شـده اسـت.

بحـث (۳): اخـلاق کاربـردی: حـوزه دیگـر در فلسـفه اخـلاق تحـت عنوان اخـلاق کاربـردی کـه بـه آن هم باید بـه عنوان یک حـوزه مسـتقل پرداخت. وقتی هنجارهـای اخلاقـی را شـناختیم و فهمیدیـم چـی خـوب اسـت یـا بد اسـت، چی شایسـته اسـت یا ناشایسـته است، چی فضیلت اسـت چی رذیلت اسـت؛ وقتی اینها را کامـل کامـل یاد گرفتیم حـالا می‌خواهیم در زندگی خودمان اینهـا را پیاده بکنیم. مـن می‌خواهـم بـه ارزش‌هـای اخلاقی ملتزم باشـم و از امـور ضـد ارزش و خلاف پرهیـز کنـم. در مقـام عمـل دچار مشـکلاتی می‌شـوم . این‌هـا تزاحمـات اخلاقی اسـت. فـرض کنیـد من تمـام اخـلاق را یاد گرفتـم. تمـام ارزش‌هـا و فضیلت‌های اخلاقـی را یـاد گرفتـم و هیـچ مشـکل نظـری نـدارم و دقیـق می‌دانـم فهرسـت خوبی‌هـا و بدی‌هـا چیسـت حـالا می‌خواهم عمل بکنـم. در مقام عمل و کاربسـت اینها دچار مشـکل می‌شـوم. مشـکلی که بـه ویژگی تزاحـم در دار دنیا بـر می‌گردد. از طرفـی می‌خواهـم ملتزم بشـوم به نمـاز اول وقت به عنوان بندگی خـدا. از طرفی می‌خواهـم ملتـزم باشـم بـه اطاعـت از پـدر و مـادر. الان در اول وقـت نمـاز، پدر یا مـادر مـن چیـزی می‌خواهند کـه اگر به آن ملتـزم باشـم از نماز اول وقـت می‌افتم. یـا اینکـه مـن به عنـوان روحانـی باید آبـروی صنفی این لبـاس را حفـظ بکنیم. از طرفـی خانـواده و فرزنـدان من از مـن انتظاراتی دارنـد که علی‌القاعده بـرای تربیت آنها باید اهتمام داشـته باشـم. مثلا بچه من می‌خواهد پارک برود ممکن اسـت این دو تـا بـا هم تزاحم داشـته باشـند. در زندگی صنفی برای اصنـاف مختلف این پیش می‌آیـد؛ نمونـه دیگـرش یک پزشـک از طرفی بـه خاطر تخصص خودش سـوگند یـاد کـرده اسـت کـه مراقـب صحـت و سـلامت انسـان‌ها باشـد و جان انسـان‌ها برایـش محترم باشـد و از طرفی ایـن آمادگی را دارد کـه در معرض بعضی مراجعات قـرار بگیـرد. مثـلا یـک بیمـاری به پزشـک مراجعـه می‌کنـد می‌گوید خیلـی درد می‌کشـم و امیـدی به بهبودم نیسـت مـن را راحت بکن. پزشـکی می‌توانـد او را به طریقـی بـدون درد جانـش را بگیرد ایـن را اصطلاحا «به کُشـی» یا «قتل ترحمی» می‌گوینـد ایـن از نظـر اخلاقی چه صورتـی دارد.

اینجـا هنجارهـای اخلاقـی کاملا روشـن اسـت. ولی تزاحم پیـدا کرده اسـت. اینها را در اخـلاق تعـارض اخلاقـی می‌گوینـد؛ علـم اخلاقـی کاربردی عمـده تمرکزش بـر حـل این معماهـای اخلاقـی اسـت. اینها همه بـه مقـام کاربرد فضایـل مربوط می‌شـود. در اصـول خودمـان داریم کـه فرق بین تزاحـم و تعـارض را بیان می‌کنند می‌گوینـد تعـارض مربـوط به مقام جعل و تشـریع اسـت و تزاحم مربـوط به امتثال و عمـل اسـت. نظیـر آن را در اینجـا می‌تـوان گفت کـه اخلاق هنجـاری مربوط به مقـام جعل اسـت؛ یعنـی واقع هنجارهای اخلاقـی. اخلاق کاربردی بـه مقام عمل و کاربسـت اینها مربوط می‌شـود.

۷. فلسفه علم اخلاق

یکـی از حوزه‌هـای نزدیـک بـه علـم اخـلاق کـه کمک به مهندسـی علـم اخلاق می‌کنـد حـوزه «فلسـفه علم اخلاق» اسـت. فلسـفه علم اخـلاق نگاه درجـه دو به اخـلاق اسـت؛ یعنـی از بالا به علـم اخلاق نگاه می‌کنیم کـه کلا تاریخ علم اخلاق، مکاتـب موجـود در آن، روش و منبـع و موضوعش و تعریفش، اهدافش و غایاتش را روشـن می‌کنیم.

رهنامه: کتاب مفیدی در این زمینه هست؟

اسـتاد: در زمینـه فلسـفه علم اخـلاق هنوز کتـاب خیلی عالـی نداریم، ولـی برادر عزیز ما حاج آقای احمدپور یک کتابی نوشـتند که نشـر معارف منتشـر کرده اسـت بـه نظـرم بـا عنوان آشـنایی با علم اخلاق اسـت. کتاب خوبی اسـت البتـه جای کار همچنان وجـود دارد.

۸. فقه الاخلاق

در اخـلاق اجتهـادی و اسـتنباطی، حوزه فقه الاخـلاق را داریم. یعنی حوزه اسـتفاده از منابـع نقلـی بـه صورت روشـمند و اجتهـادی و اصولـی. در زمینه فقـه اخلاق هم آثـاری پدیـد آمـده اسـت از جملـه کتاب آقای غنـوی که با عنـوان درآمـدی بر فقه اخلاق نوشـته شـده اسـت. مقاله‌ای آقای حمیدرضا مظاهری سـیف دارند با عنوان جـای خالـی فقه الاخـلاق، کتابـی را برادر عزیزمـان آقای کاظم دلیری نوشـتند به عنـوان آشـنایی بـا فقـه الاخلاق. یکی دو سـه کتـاب هم ایـن مرکز منتشـر کرده اسـت بـا عنـوان اسـتنباط حکم اخلاقـی از سـیره و عمل معصـوم، اسـتنباط حکم اخلاقـی از متـون دینـی و ادلـه لفظـی. اینهـا کتاب‌هایی هسـتند که به حـوزه فقه الاخـلاق می‌پردازند.

۹. علم حقوق

از بعضـی علوم انسـانی هم نباید غفلـت کنیم به عنوان علوم همجـوار اخلاق. یکی علم «حقوق» اسـت. علم حقوق در واقع مشـابه علم فقه اسـت و به نوعی می‌تواند ارتباط داشـته باشـد با علم اخلاق.

در مقـام نهادینه‌سـازی بعضـی حداقلهـای اخلاقـی در جامعه بـه کار می‌آید. وقتی کـه مـا ارزش‌های اخلاقـی را تبدیل به کدهـای قانونی می‌کنیـم و برایش ضمانت اجـرا پدید میاوریـم آنجا از علـم حقوق می‌توانیم اسـتفاده بکنیم.

۱۰. علم جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسـی هـم از حوزه‌هـای مرتبـط بـا اخلاق اسـت کـه برای فرهنگ‌سـازی عمومـی اجتماعـی ارزش‌هـای اخلاقـی اسـتفاده می‌شـود. هـم توصیـف وضعیت اخلاقـی موجـود جامعـه را انتظـار داشـته باشـیم از جامعه‌شناسـی و هـم تحـولات اجتماعـی و فرهنگ‌سـازی ارزشـهای اخلاقـی در جامعـه را.

۱۱. علم روانشناسی

یکـی دیگـر از علـوم خـادم به علم اخلاق، علم روانشناسـی اسـت کـه تقریبا معلوم اسـت و فوایـد آن نیـاز به توضیح ندارد. در حاشـیه علم روانشناسـی، فراروانشناسـی داریـم کـه البتـه هنـوز تبدیل به یک علم نشـده اسـت و هنوز نتوانسـته خـودش را پیـدا بکنـد. این فراروانشناسـی مربوط می‌شـود به حـوادث غیر مـادی و غیر طبیعی کـه در انسـان اتفـاق می‌افتد و تلاش کردنـد این حوادث خارق العـاده را تبیین کنند. مثـل پیش‌آگاهـی؛ یعنـی اینکه یـک چیزی نیامـده اسـت خبر می‌دهنـد مثل خبر غیـب. یـا دورجنبانی مثلا یک مرتاض هندی با چشـم و اراده خـودش از دور چیزی را جابجـا می‌کنـد. فرا روانشناسـی اینها را بـا روش‌های تجربی خـودش رفته تبیین بکنـد. اینهـا را در تربیـت معنوی توجه کردند که شـاید مفید باشـد.

۱۲. علم مدیریت

همچنیـن بایـد یاد بکنیم از علـم «مدیریـت»؛ در علم مدیریت چـه اتفاقی می‌افتد. بـه یـک معنـا همه علـوم انسـانی به جهت موضـوع مشترکشـان با اخـلاق مرتبط هسـتند. تمام علوم انسانی می‌خواهند از انسـان و تحولات انسـان بحث کنند البته در حوزه‌هـای خـاص. اگر مدیریـت را توجه بکنید مدیریت فرایند حرکـت دادن یک سـازمان از وضعیـت موجـود بـه وضعیت مطلوب اسـت. ایـن را براسـاس مدل‌های مختلـف و براسـاس مبانی مختلف به صـورت کارآمد و بهینه‌ای پیش ببرند و عرضه بکنند.

در علـم اخـلاق هـم دقیقـا ایـن کار را می‌کنیـم. علـم اخـلاق دو جـور ایـن کار را می‌کنـد:

یکـی بـه صـورت فـردی اسـت. می‌خواهی نفسـت را مدیریـت کنـی و از وضعیت موجـود بـه سـمت مطلـوب تعالـی ببخشـی. می‌توانیـم از تکنیک‌هـای مدیریتـی

اسـتفاده بکنیـم. ممکن اسـت کـه این مرتبط با یـک متربی بیرونی باشـد و در یک ارتبـاط چهره به چهره اخلاقی او را رشـد بدهی. ممکن اسـت فراتـر از این ارتباطات فـردی توجـه بکنید به تربیـت اخلاقی سـازمانی و کلان.

الان یـک مشـکلی و یـا ضعفی که مـا در تربیـت اخلاقی داریم اینسـت که گمان می‌کنیـم تربیـت اخلاقـی فقط فردی و چهـره به چهره و تنبیه و تشـویق و موعظه و هشـدار اسـت. اینهـا که کاملا درسـت اسـت؛ امـا اگر این اسـاتید اخـلاق موجود، ایـن مربیـان بـزرگ توانای اخلاقـی را مثلا معـاون تهذیب حوزه بکنند یا سـر یک سـازمان اخلاقـی قـرار بدهنـد مثـلا سـر وزارت فرهنـگ و ارشـاد اسـلامی یا یک وزارتخانـه اخـلاق درسـت بکننـد ایـن اسـتاد بـزرگ مربـی اخـلاق را در راس یک سـازمان متولـی امـر اخـلاق قـرار بدهنـد آنجا چه بسـا خیلـی نتواند کارایی داشـته باشـد. آنجـا ما یـک نگاه سـاختاری کلان احتیـاج داریم بـرای تحـولات اخلاقی و آنجـا علـم مدیریـت و تجربه‌هـای مدیریتی خیلـی بـه درد می‌خورد.

اگر قرار شـد که در سـطوح کلان و با مقیاس خیلی بزرگ تحولات اخلاقی را پدید بیاوریـم حتمـا احتیاج به ایـن نگاه‌های مدیریتی و سـاختارمند داریـم. علم مدیریت اینجـا کمـک می‌کند. چـون اخـلاق را فقط نمی‌خواهیـم که دانـه دانه آدمهـا را به تنهایـی رشـد بدهیم. چه بسـا لازم باشـد یک نهـاد اخلاقی در جامعه پدیـد بیاوریم کـه به صـورت یک پارچـه تحول اخلاقی کلانـی در جامعه پدیـد بیاورد.

رهنمـه: حالا یـک جمع بندی مختصری داشـته باشـیم. از ۱۲ علم نـام بردیـد، از سـایر علـوم و یـازده تای دیگـر. به چه نحـوی علم اخـلاق در آن علوم موثر اسـت؟

اسـتاد: هر کـدام را بایـد جداگانه تبییـن کرد؛ یعنی یـک تاثیر متقابـل دارند؛ مثلا مـا وقتـی کـه فقه را بدون نظـر به اخلاق سـامان می‌دهیم، فقه انحصـار به واجبات و محرمـات پیـدا می‌کنـد. وقتی که بـدون نگاه‌هـای اخلاقی به فقه نـگاه می‌کنیم فقـه به یک علم خشـک و کـم فایده تبدیل می‌شـود.

متاسـفانه ایـن اتفـاق در مراتبی افتاده اسـت؛ مثلا فکر کنید فقه ما بـدون نگاه‌های اخلاقـی فقط منحصر می‌شـود بـه واجبات و محرمات؛ الان فقیـه ما چندان اعتنایی برای سـنن قائل نیسـت و از باب تسـامح در ادله سنن کلا مستحبات و مکروهات را کنـار می‌گـذارد و بـه واجبات و محرمات توجـه می‌کند. واجب و حـرام حداقل انتظار دیـن از انسـان اسـت یعنی کـف توقعات دین اسـت. یعنی به یک معنـا نمره قبولی اسـت. حـد نجـات از عذاب اسـت. خودشـان می‌گویند تخلـص از عقـاب و برائت از عـذاب و منجزیـت و اینهـا کـه در فقه و اصـول ما رایج اسـت و جـزو کلیدواژه‌های اصلی محسـوب می‌شـوند و حجیت را منجزیت و معذریت معنا می‌کنند. نتیجه‌اش ایـن شـده که بـه جـوان می‌گوییم چـرا اینطـوری زندگـی می‌کنـی، می‌گوید مگه حرام اسـت. حرام نیسـت ولی سـطحش خیلی پایین اسـت.

اگـر آدمهـا را بخواهیم تربیت بکنیم هرگز با رسـاله عملیه نمی‌تونیم تربیت بکنیم؛ چـون رسـاله عملیـه براسـاس فقهی که شـکل گرفته که فقـط بـه حداقل‌ها توجه می‌کنـد و مـرز صحـت و بطـلان و حـلال و حـرام را ذکـر می‌کنـد. دربـاره لبـاس پوشـیدن در رسـاله عملیـه گفتـه شـده کـه حد لباس پوشـیدن بـرای یک مـرد در جمـع مردانـه چقدر اسـت. اینقـدر حدش پایین اسـت که با یک چهـارم مایو حاصل می‌شـود. ایـن نـوع لباس پوشـیدن قطعا قابل توصیه نیسـت؛ یعنی لباس پوشـیدن اسـلامی محسـوب نمی‌شـود، ولـی لباس پوشـیدن فقهـی و حلال اسـت. این فقه دور از توجهـات اخلاقـی اسـت. ایـن لباس پوشـیدن حلال فقهی اسـت که اساسـاً اسـلامی و امامزمان‌پسـند نیسـت و قابل توصیه و ترویج اجتماعی نیسـت و دور از حداقل‌هـا اسـت. یـا مثـلا نماز صحیـح از نظر فقهـی، نمازی اسـت که اصـلا نماز اسـلامی محسـوب نمی‌شـود. صحیح اسـت یعنی تکلیف واجب را از گردن انسـان سـاقط می‌کنـد امـا این نماز به هدف نمی‌رسـاند. اینها بـه مانند نمـره ده در آموزش و پرورش می‌ماند که نمره قبولی اسـت ولی اساسـا قابل توصیه نیسـت. اگر کسـی مثـلا معـدل ده گرفـت بایـد احتمـالا او را توبیـخ کـرد. ولی هیـچ دسـتاویزی برای بیـرون کردنـش نداریـم و دهن همه بسـته اسـت. می‌گوییم برو پایه بالاتر شـرکت بکـن. امـا واقعش اینسـت که نظـام آموزش و پرورش تاسـیس نشـده بـرای اینکه معـدل ده بگیـری. شـما باید به بیسـت و بلکه بالاتر از بیسـت و شـرکت کـردن در المپیادهـای علمی فکر بکنی و موفقیت‌های ملی و کشـوری به دسـت آوری. شـما بـه آنهـا توجـه باید بکنید. اگر بـه این حداقل حداقـل قبولی که نمره ده باشـد توجه کـردی بایـد شـما را به واقع توبیـخ کرد.

مـا بایـد برویـم به این سـمت که فقه‌مـان را اخلاقـی بکنیم. اخـلاق خیلی کمک می‌کنـد کـه اجتهـادات فقهی ما از حالت خشـک خارج بشـود. بعضـی انتقاداتی که روشـنفکران بـه فقـه می‌کنند ناشـی از اینسـت کـه عالمان فقـه مـا آن موقعی که فقاهـت می‌ورزنـد ایـن مبـادی اخلاقـی را در نظر نمی‌گیرنـد؛ این تاثیر اخـلاق در فقـه اسـت. اخلاق‌مـداری به خودی خـود یک جـوری در تمام علوم تاثیـر می‌گذارد و از ایـن بـه عنـوان تاثیـر اخـلاق در علوم یاد بکنیـم خصوصا علوم انسـانی. در این زمینه کتابی وجود دارد به عنوان تاثیر اخلاق در اجتهاد که به کوشـش اسـتاد سـعید ضیایی منتشر شـده است.

رهنمـه: بـا توجـه بـه تاثیـرات این علـوم در علـم اخلاق حـالا به صـورت مجمـل، آیا نیاز بـه بازنگری نـگارش کتب اخلاقـی یا علم اخـلاق با ایـن محتواهـا داریم؟

اسـتاد: درباره علم اخلاق پیشـنهادم اینسـت کـه به جای اینکه صرفاً نگاه اخلاق نقلـی یـا اخـلاق عقلـی و یـا اخلاق سـلوکی عرفانی داشـته باشـیم بیاییـم از همه ظرفیت‌هـا و منابـع موجود بـرای کشـف آن حقیقت اخلاقی اسـتفاده بکنیم.

الان بـا ایـن امکانـات موجـود نگاه‌هـای تلفیقی داشـته باشـیم. به این معنـا که اگر یـک جـا از ظرفیت عقل اسـتفاده کنیم. همـان جا از ظرفیت نقل اسـتفاده بکنیم. از ظرفیـت شـهود و اشـراقات ربانی و مکاشـفات قلبی اسـتفاده بکنیم. بعـد اینها را که کنار هم گذاشـتیم ممکن اسـت همدیگر را تایید بکنند تعاضد منابع معرفتی شـود. ممکن اسـت این تعاضد از اول اتفاق بیفتد و ممکن اسـت اطلاعات و آورده‌هایشـان بـا همدیگـر تناقض داشـته باشـد خـب حقیقت یکی بیشـتر نیسـت. ایـن تعارض و تناقـض مـا را متفطـن می‌کنـد بـرای اینکـه در یـک جـا اشـتباه کردیـم یـا در برداشـت‌های‌مان از ادلـه نقلی اشـتباه کردیم یا در اسـتدلال و تحلیل عقلی اشـتباه کردیم یا در مکاشـفات و شـهود عرفانی یک جایی خطایی رخ داده اسـت. آن وقت بـا این تنوع بازنگری می‌کنیم و آنها تکمیل می‌شـوند و حقیقت آشـکارتر می‌شـود.

ایـن نـگاه کلی و چند روشـی و یا تعاضد منابع معرفتی زمینه‌سـازی و قرینه‌سـازی می‌کنـد. زمینه‌سـازی بـرای تأملات بیشـتر و قرینه‌سـازی برای کشـف خطاهـا. در حالـی کـه اگـر مـن تک روشـی پیـش رفته باشـم یـک جایـی متوقف می‌شـوم و بیشـتر پیـش نمـی‌روم. آن زمینه‌سـازی و آن نگاه‌هـای افزوده زمینه‌سـازی می‌کند کـه مـن در حرکـت خودم یـک راه جدید بـاز بکنم.

گاهـی وقت‌هـا مـن خطا مـی‌روم و نمی‌فهمـم. آن نگاه‌هـای افـزوده و روش‌های جانبـی بـه من کمـک می‌کند که خطاها را کشـف بکنـم. این تحت عنـوان تعاضد منابـع معرفـت در بعضـی نوشـته‌ها آمده و قابل مراجعه اسـت. این نگاه چند روشـی کمـک می‌کنـد بـه اینکـه مـا از کاسـتی‌ها و کژی‌ها نجـات پیـدا بکنیـم و در امان باشیم.



مباحث مقارن علم اخلاق

در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین حسن بوسلیکی

ایشـان از دانـش آموختـگان حوزه و دانشـگاه می باشـند. از سـوابق ایشـان می‌توان بـه تخصص در زمینـه هـای فلسـفه اخلاق، روانشناسـی اخلاق، اخـلاق کاربردی و اخلاق اسـلامی اشـاره نمود. از تالیفـات ایشـان مـی تـوان به کتاب هایـی چون نقش مربـی در تربیـت اخلاقی ـ معنـوی، تعارض اخلاقـی و اصـول فقـه و مقالاتی مانند عوامل رشـد اخلاقی کودکان در بافت خانواده، رشـد اخلاقی کودکان در کشـاکش رسـانه و خانواده و... اشـاره نمود.

خلاصه: امروزه مباحث متعدد و جدیدی در حوزه علم اخلاق مطرح گشته و نیاز و ضرورت برای پرداختن به این مباحث و حل آنها احساس می‌گردد. در این گفتگو نه مورد از این مباحث مطرح و شرح داده می‌شوند که به ترتیب عبارتند از ۱ـ ضرورت تعریف صحیح این علم. ۲ـ تدوین نظریه هنجاری. ۳ـ مبحث واقع‌گرایی. ۴ـ رابطه اخلاق کاربردی با فقه. ۵ـ بحث تصمیم گیری اخلاقی. ۶ـ عقلانیت در اخلاق. ۷ـ عصب‌شناسی اخلاقی. ۸ـ تمایز اخلاق و معنویت. ۹ـ اخلاق جهانی. در پایان نیز توصیه هایی برای طلابی که می خواهند وارد این مباحث شوند از جمله ارتباط با اساتید این رشته، تشکیل گروه های مطالعاتی و...... بیان می گردد.

رهنامه: موضوع مصاحبه ما تحت عنوان مباحث مقارن علم اخلاق است؛ همانطوری که در جریان هستید منظور ما تقریبا مباحث و مبانی جدیدی است که در علم اخلاق مطرح می‌شود، به صورت مشخص چه مباحث جدیدی در علم اخلاق مطرح شده است؟

استاد: قبل از هر چیز از اهتمام شما و معاونت پژوهش تشکر ویژه داشته باشم. باید ده‌ها کار از این قبیل انجام بشود که اخلاق از محرومیت در بیاید.

در حوزه با سلطه‌گری فقه مواجه هستیم و ذهنیت طلاب ما اینجوری شکل گرفته است که عالم دین، یعنی «فقیه»؛ فقیه مصطلح یعنی کسی که رساله بتواند بنویسد؛ لذا مفسر عالم دین تلقی نمی‌شود.

اخلاق اسم یک دانش خاصی نیست، مثل اینکه یک عده علوم تربیتی را می‌گویند خودش ماهیت مستقلی ندارد و مجموعه‌ای از علوم است؛ یعنی یک ماهیت جمعی دارد شبیه آن در اخلاق اینجوری است؛ یعنی بحث‌های فلسفه اخلاق، اخلاق کاربردی، الاهیات اخلاق، روانشناسی اخلاق، هر کدامشان یک عرض عریضی از مباحث و مطالعات را دارند.

سوال حضرتعالی را تدقیق بخواهیم بکنیم، باید در هر کدام از این عرصه‌ها ببریم که متاسفانه الان فرصتش نیست؛ یک نگاشت اولیه از حوزه‌های مطالعاتی اخلاق و دیسیپلین‌هایش به وجود بیاید و بر اساس آن ذیلش را پر بکنیم؛ یعنی در روانشناسی اخلاق، فلسفه اخلاق همین سوال را بکنیم.

چند تا مسئله خاص را اشاره می‌کنم:

مسأله (۱): تعریف اخلاق: یک مسئله بسیار بسیار مهم است که چند سالی است اندیشمندان را درگیر خودش کرده، ولی هنوز در کشور ما خیلی نظرات را به خودش جلب نکرده است، متاسفانه اساساً «تعریف اخلاق» است؛ یعنی وقتی اخلاق می‌گوییم یعنی چه؟

یکی از نمودهای این ابهام این است که شما با نوع نوشته‌های علمی در حوزه اخلاق که مواجه می‌شوید همان ابتدا که اخلاق را تعریف می‌کنند از پایان‌نامه‌ها تا مقالات علمی پژوهشی و کتاب‌ها، می‌گویند جمع خلق یا خلوق است که هیئت راسخه نفسانی است که افعال متناسب با آن از انسان صادر بشود؛ یک تعریف رایجی در کتب اخلاق و تراث اخلاقی ما از قدیم بوده است که آن را تکرار می‌کنیم.

یک مشکلی که خیلی رایج است، متاسفانه، این تعریفی که ارائه می‌شود لغوی است و اصطلاحی نیست، term نیست؛ معنی لغوی است که اخلاق جمع خُلق است و خود افعال موضوع اخلاق نیستند؛ می‌گویند خود همان هیئت راسخه است که سبب می‌شود افعال متناسب با آن صادر شود؛ یعنی اخلاق خود همان منش و فضیلت می‌شود؛ یعنی یک تعریف فضیلت‌گراست.

رهنامه: ماهیت چیز دیگری است؟

استاد: بله؛ واقعیت اخلاق، اعم از این است، چیزی است که حتی تک فعل، یک دانه فعل را می‌خواهید متصف بکنید به اخلاقی بودن یا نبودن، فارغ از این است که اصلا گوینده‌اش آن کمال را داشته، آن منش یا هیئت راسخه را داشته یا نه؛ لذا بعضی آقایان توجهشان به این جلب شده و افعال را می‌آورند.

یکی از مقالات شاذ که در زمینه تعریف خود اخلاق نوشته شده است، مقاله آقای دکتر علیزاده است که اخلاق چیست؟ همین که این سوال ذهن ایشان را درگیر کرده خودش جای خوشبختی است؛ چون نوعاً آقایان ذهنشان با این درگیر نیست؛ مثلا شما کتاب عناصر فلسفه اخلاق ریچرز را می‌خوانید فصل اول را به تعریف اخلاق اختصاص داده است و آخرش می‌گوید یک تعریف حداقلی ارائه می‌کنم که مورد اتفاق همه باشد، بعد دو سه پارامتر می‌آورد؛ یکی از مسائل بنیادین و مهم، خود تعریف اخلاق است که چیست؟

طبیعی است مثل خیلی از حوزه‌های علوم انسانی به یک تعریف واحد مورد وفاق نخواهیم رسید. اینکه انتظار بی‌جایی است؛ یعنی پیشاپیش بگوییم هی آقا دوباره بحث نظری شروع می‌شود و سر و کله هم می‌زنند و آخرش معلوم نمی‌شود چی شد. همه علوم انسانی اینطوری هستند. شما در روانشناسی یک تعریف واحد از روان را مگر دارید؟ خود روانشناسی تعریف واحد مگر دارد؟ اما روانشناسی پا گرفته و الان گسترده شده و جهان را داره می‌چرخاند. لذا این نکته اول است. مسئله اول خود تعریف اخلاق است. نه علم اخلاق .

رهنامه: ضرورتش این است که گستره مباحث اخلاقی را با تعریف اخلاق می‌شود کم یا زیاد کرد؟

استاد: احسنت؛ یعنی مثلا یک پایان‌نامه درباره اخلاق است؛ چون تعریف درستی از اخلاق ارائه نکرده و خودش ذهنیت درستی نداشته وارد می‌شویم که کلی مباحث فقهی و آداب و رسوم آورده که اینها اخلاق نیست. عادات رفتاری شخصی است. چون اساساً خود اخلاق درست تعریف نشده است؛ لذا مباحثی می آوریم که ربطی به اخلاق ندارد. لذا یک بخشی از نزاع رابطه اخلاق با دین که اصلا اخلاق چه ارتباطی با دین دارد، کجا وابسته است و کجا مستقل است، وقتی به طرفین نزاع مراجعه می‌کنیم، تعریف مشترکی از اخلاق ندارند، بلکه آنچه که ایشان می‌گوید وابسته به دین است، با آنچه که ایشان می‌گوید وابسته نیست، دو تا چیز هستند؛ یعنی اشتراک لفظی شده است. این مسئله بسیار مهمی است که

اگـر امـروزه توجهات به این جلب بشـود و طرفین خودشـان را ملـزم به تعریف دقیق و فنـی و فـارغ از تعـارف بدانند بخشـی از این نزاع‌ها از بیـن می‌رود.

مسـأله (۲): تدوین نظریه هنجاری: مسـئله بعدی که عـرض بکنم خدمت شـما بحث تدوین یک نظریه هنجاری اسـت. نظریه هنجاری یعنی اینکه ما بتوانیم پاسـخ بدهیم به اینکه چرا یک فعل خوب اسـت؛ یعنی معیار و ملاک حسـن و قبح، معیـار و ملاک الزام و عدم الزام چیسـت.

متاسـفانه بیـن اندیشـمندان مسـلمان آنهایی که در فلسـفه اخلاق ورود پیـدا کردند نوعـا در فـرا اخـلاق ورود کردنـد آن هـم تـازه یـک بحـث خاصـش. تعریـف الـزام اخلاقـی اسـت. یکی ضرورت بالقیـاس الی الغیـر را می‌گویید، یکی ضـرورت غیری را می‌گویـد و یکـی واقع‌گرایـی را می‌گوید، لذا هر کسـی یـک نظریـه‌ای دارد. اما در زمینـه اخـلاق هنجاری همیـن مقـدار نظریه‌پردازی هم نیسـت.

مسـأله (۳): مبحـث واقع‌گرایـی: دنباله آن بحـث به واقع‌گرایی هم کشـیده اسـت و در آن قلم‌هایی زدند، ولی در واقع‌گرایی نوعاً گزارش اسـت. در مفهوم‌شناسـی الـزام نظریه‌پـردازی داریـم، ولـی در واقع‌گرایـی نوعاً گزارش اسـت. معـدود آثاری که تـلاش کرده‌انـد نظریه‌پردازی کننـد، به صورت جدی به بوته نقد گذاشـته نشـده‌اند. بحث‌هـای دیگه مثل توجیـه (justification)، بحث‌های منطقی، رابطه هسـت و بایـد، واقعـا تُنک اسـت، واقعا تُنُک اسـت. با یک ارجاع و اینها معمولا مسـئله حـل و فصـل می‌شـود. می‌گوید حـالا که بـه واقع‌گرایی بـاور داریم معلوم اسـت که بین هسـت و باید رابطه‌ای اسـت.

لـذا نوع اندیشـمندان مسـلمان که ورود پیـدا کردند آن هـم تازه اخیراً، در سـی چهل سـال اخیـر درگیر شـدند و سـابقه‌اش زیاد نیسـت، هر چنـد که ملاک هـم دارند.

اگـر خـوب دقـت بکنیـد نتیجه‌گرایـی کمال‌گـرا می‌شـود، ولی ایـن را منقـح کرده باشـند و کرسـی نظریه‌پردازی باشـد نقد بشـود که چه چالش‌های نظری و کاربردی دارد، بـدون هیـچ نقـدی اینهـا تکرار می‌شـود که ما کمال‌گرا هسـتیم چطـوری چالش‌هایـش را پاسـخ می‌دهیـد؟ ادلـه روایـی‌اش کافـی اسـت؟ آیـا ادلـه مخالـف بـر ایـن وجود نـدارد؟ آیـا با تحلیل عقلی بـه این رسـیدید؟ شـواهد قرانی و روایـی داریـد؟ بدیل‌هایـش چـی اسـت و نقـد کردید یـا نه؟

یـک خـلأ بزرگـی در باب نظریه هنجـاری داریم و این خلأ بزرگ متاسـفانه بسـیار بسـیار آسـیب زده اسـت؛ مثـلا می‌خواهیم وارد بشـویم در یکی از بحث‌هـای اخلاق کاربـردی و قضـاوت بکنیـم، می‌گوییـم کمال‌گرا هسـتیم قرب الهی ملاک حسـن فعـل اسـت. خـود این چالش برانگیز اسـت قـرب الهی.

کرایتـون معتقـد بـه نظریـه امر الهی بـود. سـقراط از او سـؤال می‌کند: آیـا فعل الف چـون خـدا بـه آن امر کرده اسـت، خوب اسـت، یـا چون خوب اسـت، خدا بـه آن امر کـرده اسـت؟ همان سـوالی را که سـقراط از کرایتون پرسـید، می‌تـوان در مقابل این ایـده مطـرح کـرد: عمـل الف چـون خوب اسـت، مقرب اسـت یا چون مقرب اسـت خـوب اسـت؟ هنوز این نظریه به این قبیل سـؤالات پاسـخ نداده اسـت ولـی دائماً به عنـوان یک نظریه اسـلامی تکرار می‌شـود.

گذشـته از این مشـکل نظـری، حالا ایـن را می‌خواهند تطبیق بکنند مثـلاً در بحث سـقط جنیـن بر اسـاس آن قضاوت کنند. سـؤال این اسـت کـه در این مـورد خاص سـقط جنیـن مـلاک قرب الهی اسـت یا نـه؟ چگونه می‌تـوان بر اسـاس این نظریه قضاوت جزئی شـکل داد؟ به هر حال، فقدان نظریه هنجاری بسـیار مشـکل‌زا اسـت. تـازه اگـر ملتزم بـه نظریه هنجاری باشـند و نوعا به آن ملتزم نیسـتند؛ یعنـی ارتباط قضاوت‌هـای جزئـی در اخـلاق کاربـردی کامـلا متاثـر از نظریه هنجاری ما اسـت. آسـیب‌های فقـدان نظریه هنجـاری، بیشـتر از این حرف‌هاسـت که بگویم.

همیـن فقـدان نظریـه هنجـاری باعـث خلـط بیـن فقـه و اخـلاق می‌شـود، باعث نص‌گرایـی مذمـوم می‌شـود؛ اصـل نص‌گرایـی بـد نیسـت؛ ولـی وقتـی منجـر به اخباری‌گـری می‌شـود، نگران‌کننـده اسـت. نص‌گراهـا می‌گوینـد: عبـارت ایـن را می‌گویـد و تمـام شـد و رفـت؛ آیـا عبـارت بـا ایـن نظریـه می‌سـازد؟ یا نمی‌سـازد؟ شـواهد خلافـش چیسـت؟ یعنـی عقـل تعطیل می‌شـود.

خـلأ بزرگـی که داریـم در حوزه اخلاق هنجاری اسـت؛ البته بحث‌هـای فرا اخلاقی هـم کامـل پرداختـه نشـده اسـت. فقـط چند تـا از اینهـا آن هـم به صـورت محدود نظریاتـی داریم.

مسـأله (٤): رابطه اخلاق کاربردی با فقه: مسـئله مهم بعدی مسـئله جامعه ماسـت، مسـئله جهانی نیسـت و آن رابطه اخلاق کاربردی با فقه است؛ یعنی اساساً از رابطه اخلاق با فقه ناشـی می‌شـود؛ اخلاق کاربردی ذیل رابطه اخلاق و فقه اسـت.

مـا وقتـی می‌خواهیم مسـئله خاصی را از جنبـه اخلاقی بپردازیـم وجود حکم فقهی در ایـن زمینـه چه تاثیـری دارد؟ آیا باب گفتگوی اخلاقـی را می‌بندد؟ وقتی گفتگوی اخلاقی می‌کنیم در اسـتنباط حکم فقهی مان هیچ تاثیری نباید داشـته باشـد؛ یعنی یـک فقیـه بی‌توجـه به حکـم اخلاقی بـا همـان متدولوژی مرسـوم فقهـی حکم را اسـتخراج بکند یا دخالتی داشـته باشـد؛ یعنی رابطـه دو طرفه، دخالت فقـه در اخلاق و اخـلاق در فقـه، ابعاد مختلفی دارد.

یک مباحثی مطرح شـده اسـت، ولی ختم نشـده اسـت و هنوز پرونده آنها باز اسـت و بسـیار بحث‌ها پیچیده اسـت؛ گذشـته از پیچیدگی‌های نظری، پیچیدگی‌های عملی دارد بـه ایـن معنـا که یک سـری مقاومت‌هـا در برابر بعضی از مسـائل اسـت؛ یعنی یـک وقت حتی سـوال را نمی‌توانی مطرح بکنی.

بـا یـک هژمونـی فقـه در حوزه مواجهیـم. این خودش جـای گفتگوی دیگـری دارد کـه اگـر وارد ایـن بحث بشـوم تمام نمی‌شـود. همین رابطـه اخلاق کاربـردی با فقه را اشـاره می‌کنم.

البتـه دوبـاره ایـن جا این خوف وجـود دارد که طلاب جوان وارد بشـوند و کار را خراب بکننـد؛ بحـث خیلـی فنی اسـت و در حـد بـزرگان مطرح اسـت و نمی‌شـود طلاب نوپایـی که وارد می‌شـوند بحـث را فیصله بدهنـد و قلم بزنند.

مسـأله (٦): تصمیم‌گیـری اخلاقـی: مسـئله مهـم بعـدی بحـث متدولوژی تصمیم‌گیـری اخلاقـی اسـت؛ مـراد این اسـت که بتوانیـم در یک مـورد خاص یک تصمیم اخلاقـی بگیریم.

تصمیـم اخلاقـی می‌توانـد چنـد معنی داشـته باشـد، ولـی در اصطلاح بنـده؛ یعنی تصمیم‌گیـری در مسـائل اخلاقـی اسـت. در مسـائل اخلاقـی از یـک متـد واحـد و سـنجیده‌ای برخوردار نیسـتیم؛ اصلاً در سـطح جهانی اساسـاً یک متد واحدی وجود ندارد.

رهنامه: لطفا نمونه بیاورید؟

اسـتاد: بلـه؛ الان روی تعارضـات اخلاقی متمرکز می‌شـوم؛ شـما تصور بکنید یک رزمنـده در مقابـل حکومـت دیکتاتوری مبـارزه می‌کند و یک گروه پنهانی هسـتند و مبـارزه مسـلحانه و غیر مسـلحانه می‌کند و یک لحظه متوجه می‌شـود کـه مأموران حکومت پشـت در خانه‌اش هسـتند و نزدیک اسـت که وارد خانه بشـوند و ایشـان را دسـتگیر بکنند و می‌داند اگر دسـتگیر بشـود شـکنجه‌هایی خواهند کرد که این دوام نمی‌توانـد بیـاورد و اطلاعـات و دوسـتانش را لو می‌دهد.

همان لحظه سـیانور زیر زبانش اسـت الان این سـیانور را بخورد یا نخورد؟ خودکشی بکند یا نکند؟ از طرفی پای یک مبارزه در بین اسـت و ممکن اسـت سـران مبارزه لو بروند و جریان مبارزه شکسـت بخورد و ممکن اسـت دوسـتان دیگری کشـته بشوند و اعـدام بشـوند و از طـرف دیگری بحث خودکشـی اسـت؛ کجا مجاز به خودکشـی هسـتیم؟ از طرف دیگر بحث عدم اطمینان اسـت.

همه اینها قطعی نیست، بلکه ظنی است؛ ظنی است که اگر تو را بگیرند نمی‌توانی مقاومت بکنی؛ ظنی است که اگر لو بدهی این‌ها می‌توانند آنها را بگیرند؛ شاید آنها زودتر خبردار بشوند و فرار بکنند. ظنی است که اگر آنها را بگیرند می‌کشند یا نه؟ همه چیز ظنی است.

در فضای عدم اطمینان و تعارض، چطور من تصمیم بگیرم؟ خب ما این را در کلاس‌هایمان مطرح می‌کنیم و نوع طلاب می‌گویند خودکشی حرام است و اولا با فقه شروع می‌کند به گفتگو که حرام است. ادبیات، ادبیاتِ فقهی است؛ بعد هم گفتگو می‌کنیم و می‌گویم که حالا به جای این موقعیت یک گروهی را در نظر بگیریم برای آخرین بار در شب عملیات برای شناسایی رفته‌اند، دشمن متوجه می‌شود و اینها بر می‌گردند به میدان مین بر می‌خورند، یا همه دستگیر می‌شوند و یا شهید می‌شوند؛ یک نفر خودش را روی مین می‌اندازد که دوستانش رد بشوند و عملیات نجات پیدا بکند و دوستانش نجات پیدا بکند؛ آیا این مجاز است یا نیست؟

چون این اتفاق در دوران دفاع مقدس افتاده است و ما تقدیس می‌کنیم و آن را ایثار بزرگی در نظر می‌گیریم. دانشجویان می‌گویند این کار ارزشمندی است؛ بعد می‌گویم فرقش با سیانور خوردن چیست؟ چون کانت در بحث‌های تعمیم‌پذیری که دارد می‌گوید ما یک اصل عقلانی به نام «عدم تناقض» داریم. این عدم تناقض در فضای نظری همین محال بودن اجتماع نقیضین است در فضای عملی می‌شود که شما در یک موردی حکمی نکنی که در یک مورد دیگه شبیه به آن، حکم دیگری بکنی، ناموجه است، مگر یک جنبه‌ای از تفاوت نشان بدهد، ولی اگر نتوانی تفاوت مرتبط نشان بدهی عدم تناقض اقتضا می‌کند در هر دو جا یک حکم بکنی. تعمیم‌پذیری از اینجا در آمده است.

لذا می‌گویند کانت معتقد است امر اخلاقی یک امر عقلانی است. به بچه‌ها می‌گوییم این دو مورد را داریم یکی رزمنده‌ای که روی میدان مین می‌اندازد و یکی آن که سیانور می‌خورد؛ می‌گویم تفاوتش را بگویید؛ هر چی تفاوت می‌گویند من مقاومت می‌کنم؛ نمی‌دانند در این موقعیت‌ها بر اساس چه معیاری تصمیم بگیرند.

این بحث در خود زندگی طلاب هم هست، در درس‌ها حاضر شوم یا برای بچه‌ام نان در بیاورم؟ تبلیغ بروم یا در کلاس‌های درسی حاضر شوم؟ در مدارس تبلیغ بکنم و پول برای زن و بچه‌ام در بیاورم یا کلاس کفایه را بروم؟ روزانه با صدها صدها تعارض درگیریم؛ چون متد نداریم معمولا سر صحنه شهودی تصمیم می‌گیریم و یک لحظه آنجا یک حسی بهمان دست می‌دهد و یک تصمیم می‌گیریم.

همین قدر عرض می‌کنم که ما متدی برای تصمیم‌گیری اخلاقی نداریم؛ لذا یکی از سوالات مهم در این زمینه این است که چقدر مبتنی بر فرایندهای عقلانی باشیم؟ و چقدر مبتنی بر فرایندهای شهودی؟ که نوعا جلوه‌های احساسی دارند. یک حالت هیجانی را بیان می‌کنید، یک شهود دارید که در قالب هیجان خودش را نشان می‌دهد؛ اصطلاحا دانش ضمنی یا ناهشیار می‌گویند که در قالب شهود است. حالا تصمیم‌گیری اخلاقی چقدر مبتنی بر فرایند عقلانی باشد که همان پروسه مشخص جمع‌آوری شواهد و بررسی گزینه‌ها است؟ و چقدر مبتنی بر شهود باشد؟ اگر اینها ناسازگار باشد کدام را ترجیح بدهم و در کجا؟ یک کتاب قشنگی را یونا لرر نوشته به نام «تصمیم گیری» که آقای اصغر اندرودی ترجمه کرده است؛ یک مقدار از چالش‌های تصمیم‌گیری را مطرح می‌کند که اساسا در زندگیمان با چه چالش‌هایی مواجهیم و حواسمان جمع نیست و سعی می‌کند یک جمع‌بندی ارائه کند، اما بیشتر از آن جمع‌بندی که در فصل آخر نشان می‌دهد خود مسئله‌ای که طرح می‌کند خیلی جذاب است.در هفت هشت فصل نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری واقعا چه کار پیچیده‌ای است. فصل شش مشخصا درباره تصمیم‌گیری‌های اخلاقی است. این هم یک خلاء بسیار بزرگ است که متدولوژی تصمیم‌گیری اخلاقی نداریم و مشخصا در زمینه تعارضات اخلاقی خودش را بیشتر نشان می‌دهد.

مسأله (۷): عقلانیت در اخلاق: مسئله بعدی که از یونان بوستان این را ما به ارث بردیم و بعد در منابع روایی و نقلی هم شواهدی برایش پیدا کردیم و تصور کردیم دیدگاه اسلامی همین است.

تفکر اخلاقی در یونان باستان به صورت جدی با سقراط شروع شده و افلاطون و بعد ارسطو و غیر اینها روی جنبه عقلانی انسان تاکید ویژه‌ای کردند و گفتند اخلاق یعنی عقل؛ اخلاق یعنی اینکه تو عقل را حاکم بر امیالت بکنی؛ یعنی هر وقت توانستی هیجانات و امیال را تحت فرمان عقل ببری، انسان اخلاقی شدی؛ لذا انسان اخلاقی، انسان عقلانی است، بعد این در فرهنگ مسلمانان آمده است و برای خودش فراوان شواهد روایی هم پیدا کرده است اما آنچه که امروزه به صورت جدی در جهان غرب مطرح است و شواهد بسیار بسیار زیادی برایش پیدا کردند درهم آمیختگی هیجانات و عقلانیت است.

آنتونیو داماستیو کتابی دارد به نام «خطای دکارت». آنجا بیان می‌کند که دوگانه عقل/هیجان که یک دوگانه اشتباهی است؛ ما اصلا یک دوگانه نداریم، بلکه ما یک مجموعه داریم به هم تنیده؛ یعنی یک سیستم بهم تنیده داریم که اصلا با هم هستند؛ اصلا آنجا نشان می‌دهد که شما ریاضی‌ترین مسائل منطقی را نمی‌توانید بدون هیجانات حل بکنید.

ریاضی را داری حل می‌کنی، کاملا منطقی باید پیش بروی، اگر هیجاناتت صفر بشود نمی‌شود؛ لذا در اخلاق این تصویری که افلاطون برای ما درست کرده است که عقل همچون یک ارابه‌رانی است که دو اسب سرکش دارد، یکی شهوت است و یکی غضب است؛ این دو اسب سرکش به اختیار خودشان باشد هر جایی می‌روند و این عقل است که باید اینها را کنترل بکند و به سمتی که می‌خواهد ببرد. این تصویر ارابه ران امروز دورانداختنی است. اصلاً شما در قضاوت‌های اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های اخلاقی نمی‌توانی عنصر هیجانی را کنار بگذاری. یک چیز نشدنی است.

اگر اینجوری باشد یک تحول بنیادین در تصویر ما از اخلاق، تحول بنیادین در تربیت اخلاقی، تحول بنیادین در انسان آرمانی که به سمتش برویم بوجود می‌آید. دیگر نباید تربیت اخلاقی ما به این سمت باشد که هر چه بیشتر هیجانات را کنترل بکنیم. یک جایی اتفاقا باید عقلانیت را کنترل بکنیم و به هیجانات زمینه بدهیم. این تحول، شبیه تحول بسیار بنیادینی است که امثال فروید در خودشناسی ایجاد کردند.

فروید آمد با طرح بحث ضمیر ناهشیار، این مسئله را مطرح کرد که اصلا یک وقت‌هایی شما خودت هم نمی‌دانی که انگیزه‌ات از این فعل چی بوده است و خودت نمی‌دانی دارای چه هیجاناتی هستی؛ این ناهشیار است. در تعریف، ناهشیار اشاره می‌شود که برای فرد قابل شناخت نیست و کس دیگری و یک روان درمانگر اگر بخواهد کشف بکند از نشانه‌هایی کشف می‌کند. به خود شما نمی‌گوید از فلانی خوشت یا بدت می‌آید، ممکن است واقعا بدت بیاید، ممکن است اوج حسادت نسبت به آن را داری، اما در عرصه هشیارت اصلا نمی‌فهمی این حسادت را؛ آن وقت فروید با طرح بحث ضمیر ناهشیار یک چالش بسیار جدی در بحث‌های اخلاقی سنتی ما ایجاد کرد ولی متأسفانه کسی این چالش را جدی نگرفت و به روی خودش نیاورد.

اگر ما ضمیر ناهشیاری داریم که فروید می‌گوید: مثل کوه یخی است که نه دهمش زیر آب است و این را نمی‌بینیم؛ یک دهم شخصیت ما روی آب است که

می‌بینیم؛ اگر بخش عمده شخصیت من ناهشیار است مراقبه چه معنی‌ای پیدا می‌کند؟ در مراقبه خودنظارتی است. اگر ناهشیار از دسترس هشیار خارج است، چگونه می‌توان خودنظارتی داشت؟

برگردیم به حوزه اخلاق، اصلا محور اصلی تراث اخلاقی ما، حاکمیت عقل بر امیال است. دعوا و نزاع عقل و هوی، نزاع معروفی است که در همه تراث اخلاقی ماست. اینها تلاش می‌کنند بگویند اخلاقی یعنی عقلانی. با این بحث درهم‌آمیختگی عقل و هیجان، تحول اساسی در آن ایجاد می‌شود و ما هنوز به روی خودمان نمی‌آوریم و انگار نه انگار این تحول بزرگ اتفاق افتاده است.

مسأله (۸): عصب شناسی اخلاقی: رویکرد جدیدی که به برکت فناوری‌های جدید الان تبدیل به یک رویکرد اصلی شده است «عصب‌شناسی» است. امروزه تقریباً همه حوزه‌های روانشناسی با رویکرد عصب‌شناسی هم پرداخته می‌شود. یعنی با ابزاری همچون آنسفالوگرافی فعالیت مغز در موقعیت‌های مختلف اخلاقی را رصد می‌کنند.

الان دارند نقشه جامعی از ارتباطات نورونی مغز استخراج می‌کنند. هنوز به دست نیاوردند ولی دارند به تدریج استخراج می‌کنند. در مورد موش‌ها که مغزهای کوچکی دارند، مثلا برش‌هایی در حد آنگسترومی می‌زنند که این مغز را ورقه ورقه می‌کنند و بعد عکس می‌گیرند و بعد با کامپیوتر تصاویر این ورقه‌ها را روی هم دیگه می‌گذارند و تصویر کلی ارتباطات نورونی را در می‌آورند که کدام نورون با کدام نورون کجا سیناپس برقرار کرده است؛ البته هنوز در مورد مغز انسان این تصویر را نداریم. امروزه بحث‌های عصب‌شناسی حوزه بسیار گسترده‌ای است که مطالعات روانشناسی و اخلاق را هم شامل شده است.

رهنامه: چه ارتباطی دارند؟

استاد: مثلاً منشأ رفتار به ظاهر ارادی انسان را در مغز انسان در می‌آورند و می‌گویند این کاری که شما انجام دادید که فکر می‌کنید و بر اساس اراده انجام دادید در واقع اراده‌ای در کار نبوده است؛ این قسمت مغزت تحریک شد و بر این قسمت تاثیر گذاشت و این کار را کردی؛ اصلا شواهد عجیب غریبی دارند؛ مثلا شواهدی ارائه می‌کنند که ما می‌توانیم تصور و تخیل اراده داشته باشیم، ولی واقعا اراده‌ای در کار نباشد و تلقین بیرونی باشد. یا در خود مغز یک ماژول‌های اخلاقی شناسایی می‌کنند؛ یعنی یک کارکردهای اصلی که برای یک بخش‌های مغز است کارهای اخلاقی می‌کند. مثلاً امروزه ریشه‌های عصبی رفتارهای همدلانه را معرفی می‌کنند. متأسفانه حوزه علمیه کاملاً در این عرصه غایب است و هیچ تلاشی برای بررسی و پاسخ به سؤالات انجام نمی‌دهد.

یکی از محورهای اصلی در مباحثات اخلاقی، «بحث همدلی» است؛ یعنی اینکه وقتی من کسی را در رنج می‌بینم، خودم هم احساس رنج بکنم؛ یعنی یک مقدار به صورت درونی او را درک بکنم؛ لذا بعضی‌ها مثل هافمن می‌گویند این همدلی انگیزه اصلی اخلاقی است.

وقتی شما با کسی همدلی می‌کنید برانگیخته می‌شوید که کار اخلاقی انجام بدهید. آن وقت همدلی بسیار مبتنی بر نورون‌های آینه‌ای در مغز است. دو محور اصلی در اخلاق نخستی‌ها مطرح می‌کند یکی بحث همدلی (empathy) است و یکی بحث مقابله به مثل (reciprocity) است.

مقابله به مثل را می‌گویند پایه عدالت است و همدلی پایه اخلاق مراقبت است؛ دوگانه‌ای که کلبرگ و گیلیگان مطرح کردند؛ مثلا دی وال از جمله افراد شناخته‌شده‌ای است که در زمینه نخستی‌ها مطالعاتی دارد؛ اینها نشان می‌دهند که در مغزمان چه ماژولهایی داریم و چه بخش‌هایی از مغز است که مقابله به مثل را ترتیب می‌دهد؛ یعنی پایه‌های عصبی اخلاقی زیستن. در کتاب دو جلدی راهنمای رشد اخلاقی (از پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) یک فصلی در این‌باره هست که آیا ما به صورت زیستی واقعاً موجودات اخلاقی هستیم یا نیستیم؟

همین بحث‌هایی که ما در فطرت و اینها پیگیری می‌کنیم که می‌گوییم اخلاق فطری است. اینها سراغ عصب رفتند که می‌خواهند بدانند سیستم عصبی ما یک جوری تنظیم شده است که دلمشغول دیگران باشیم یا نه، همیشه دلمشغول خودمانیم؟

رهنامه: پرداختن به این قسمت عصب‌شناسی دقیقاً کدام بُعد اخلاق را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟

استاد: همه را؛ هم از مبانی اخلاق مثل اراده آزاد که اگر اراده آزاد را انکار کنند، دیگر اخلاقی باقی می‌ماند؟ هم از خود رفتارها و انگیزش اخلاقی.

بخش عمده‌ای از مباحث انگیزش اخلاقی، بحث‌های عصب‌شناسی است.

متأسفانه به این بحث‌های عصب‌شناختی به هیچ وجه توجه نمی‌کنیم. من یک نمونه برایتان بگویم از این بحث عبور بکنم یک آقایی بوده است که یک مدتی معلم بچه‌ها بوده، بعد یک مدتی شروع می‌کند با این بچه‌ها رابطه ناجور و مشکل‌دار برقرار می‌کند. بعد کم کم می‌رود به این سمت که در اینترنت عکس‌های پورنو و اینها در می‌آورد. بعد کم کم شروع به رابطه با زن‌ها می‌کند. به خاطر اختلال رفتاری که داشته به مرکز بازپروری معرفی می‌کنند. در مرکز بازپروری هم شروع به تجاوز به خانم‌ها در آنجا می‌کند، در دادگاهی محکوم می‌شود. شب دادگاه این سردرد می‌گیرد و اورژانس می‌رود. از مغزش عکس می‌گیرند و سریع دکتر رسیدگی می‌کند و می‌فهمند یک غده ای پشت بخش قدامی مغزش رشد کرده است؛ بخش قدامی یعنی پشت پیشانی و چشم‌هایمان. تفاوت اصلی ما انسان‌ها با موجودات دیگر به همین مربوط است بخش منطقی‌اش است. یک غده پشت آن رشد کرده است و عملکرد این قسمت را مختل کرده است و رفتارهای اخلاقی ما یعنی آن جاهایی که هیجانات مان را کنترل می‌کنیم محصول کارکرد درست این قسمت است؛ چون این غده نمی‌گذاشته کار بکند هیجاناتش را نمی‌توانسته کنترل بکند. بعد عمل می‌کنند و غده را در می‌آورند و درست می‌شود و وسوسه‌هایش از بین می‌رود.

الان فرض بکنیم ما در محاکم خودمان اگر کسی از این تجاوزها داشته باشد چی کار می‌کنیم؟ اصلا بررسی‌های عصب‌شناختی صورت می‌دهیم؟ لااقل به صورت یک احتمال باشد. دیگر عکس مغزی که کاری نداره، لااقل در موارد مشکوک و حاد.

یک وقتی یک نفری یک جنایتی انجام داده و تجاوزی کرده است، ولی یک نفر در طول یک سال پنجاه بار این کار را کرده است پنجاه تا زن را اغوا کرده است؛ این یک مورد خاص است و این را باید لااقل مطالعه عصب‌شناختی کرد.

چه بسا در سیستم عصبی‌اش یک اتفاقی افتاده است که به معنای واقعی اراده‌اش را سلب کرده است؛ آیا نمی‌شود بررسی کرد؟ این همه شواهد عصب‌شناختی نشان می‌دهد که لازم است یک بررسی عصبی صورت گیرد.

این مباحث می‌توانند در امر تربیت اخلاقی دخالت زیادی داشته باشند؟ در کتاب «رویکردهای نوین در تربیت اخلاقی» (آقای دکتر محمد حسنی و همکاران) فصلی هست تحت عنوان «رویکرد تلفیقی» که رویکرد تربیتی‌اش مبتنی بر عصب‌شناسی است؟ آنجا شواهد جالبی دارد؛ ما نسبت به این رویکرد کاملاً در غفلتیم.

رهنامه: استاد شش محور شد. محور دیگری هم است؟

استاد: دو تا محور کوچک است که آخر عرضم باشد.

مسأله (۱۰): تمایز اخلاق و معنویت: یک مسئله مهم تمایز بین اخلاق و معنویت است.

امروزه نوع درس‌های اخلاق حوزه متمرکز بر اخلاق بندگی است. همانطور که می‌دانید اخلاق را چهار حوزه اصلی می‌کنند و می‌گویند اخلاق بندگی داریم: رابطه ما با خدا، اخلاقیات فردی داریم؛ یعنی اخلاقیات خودم، اخلاقیات اجتماعی؛ یعنی بین انسان‌ها، اخلاقیات محیط زیست داریم؛ یعنی بین من با محیط زیست و حیوانات. نوع درس‌های اخلاق حوزه متمرکز بر اخلاق بندگی است؛ مثلا اینکه چه طور اخلاص داشته باشیم؟ توکل ما چطور باشد؟ و معرفت به خدا چطور باشد؟ و حضور خدا را در ذهن چطور داشته باشیم؟ خوب که در محتوای این دروس دقت کنیم، روشن می‌شود که اخلاق نیست، معنویت است؛ یعنی می‌خواهید یک معنابخشی به زندگی فرد بکند، عرفان هم نشود لااقل معنویت می‌شود.

تصور می‌کنیم اخلاق در حوزه الحمدلله کلاس دارد. معاونت تهذیب هم وقتی می‌خواهد کلاس اخلاق در حوزه برگزار بکند دنبال این است که یک استاد اخلاقی بیاورد و برای طلاب یک مقدار معنویت بگوید؛ متاسفانه عرصه‌های دیگر اخلاق به خصوص اخلاق اجتماعی و از آن بیشتر اخلاق محیط زیست مورد غفلت است.

ما وقتی در باب اخلاق امروزه صحبت می‌کنیم تبادر اولیه‌اش اخلاق اجتماعی و بین مردم است؛ می‌گویند به زبان قوم صحبت بکنید یا به زبان قم؟ به زبان قم وقتی شما می‌گویید اخلاق، رابطه انسان با خدا می‌شود، ولی به زبان قوم باشد، تبادر اخلاق، اخلاق اجتماعی است. اگر سراغ مردم برویم و بگوییم مشکلات اخلاقی جامعه امروز چیست؟ می‌گویند دروغگویی و اختلاس و خیانت و اینها است؛ اما اگر از بزرگان حوزه بپرسید می‌گویند مشکلات بزرگ اخلاقی کم شدن اخلاص طلاب است؛ یعنی اخلاق بندگی یا معنویت.

می‌خواهم بگویم یک تمرکز جدی به اخلاق اجتماعی نیاز داریم و یک تمایز جدی بین اخلاق و معنویت. این درهم آمیختگی بسیار آزاردهنده است.

در مراکز مختلف که افراد درباره معنویت سازمانی صحبت می‌کنند؛ خوب که دقت می‌کنید، درباره اخلاق سازمانی صحبت می‌کنند. مرز بهم ریخته است؛ لذا تمایز بین اخلاق و معنویت یک ضرورت است.

مسأله (۱۱): اخلاق جهانی: اما نکته آخرم یک عرض عریضی از مباحث و اسناد و کتاب‌ها و جلسات و افراد، سالیان سال است که درگیر بحث جهانی با اخلاق جهانی (global ethics) هستند؛ اینها تلقی‌های مختلفی دارند و تلقی رایجش این است که یک اصول اخلاقی مشترکی پیدا بکنیم که همه‌مان آنها را بپذیریم و عمل بکنیم.

بحث اخلاق جهانی متاسفانه در حوزه بسیار مورد غفلت است و ما اخلاق منطقه‌ای را بیشتر بهش توجه داریم. اخلاق جهانی یک ضرورت بسیار ویژه در سطح جهانی است.

الان شما هندبوک اخلاق جهانی را پیدا بکنید و باز بکنید کتاب ترجمه نشده‌ای است؛ فصلهایش را ببینید معمولا از آسیب‌های جهانی صحبت می‌کند؛ مثلا محیط زیست و گرم شدن کره زمین، تروریست سازمان یافته، تجارت جهانی، فقر جهانی، کمبود منابع آب. این به این معنا است که یک سری بحران‌های محیط زیستی و اجتماعی که داریم ریشه‌اش در اخلاق است. مباحث نظری اخلاق جهانی را در آن هندبوک کمتر می‌بینید.

این دلالت مستقیمش این است که این مسائل جهانی ریشه در اخلاق دارند. ما اگر بتوانیم به یک اخلاق جهانی مشترک برسیم اینها حل می‌شود. ما هنوز باورمان نشده است که یخ‌های قطبی داره آب می‌شود؛ هنوز باورمان نشده است لایه اوزون سوراخ شده است؛ هنوز آلودگی هوا را باورمان نشده است؛ سوخت‌های فسیلی تجدیدناپذیری که تمام می‌شود باورمان نشده است؛ آلودگی محیط زیست را باورمان نشده است که همه‌مان سرطان می‌گیریم؛ سوخت‌های فسیلی، بحث‌های بیولوژیک که روی خورد و خوراک پیاده می‌کنیم؛ تراریخته‌ها و و و؛ یعنی ما باور نکردیم که اخلاق جهانی یک ضرورت است همانطور که هنوز هم اخلاق به عنوان یک امر تزیینی و مخملی تلقی می‌شود و اساساً مهم تلقی نمی‌شود.

هنوز هم که هنوز است در حوزه که با هژمونی فقه مواجهیم اخلاق یک چیز تعارفاتی و تزئینی است و قاعدتا با لحن آرام صحبت می‌کنیم وقتی درباره اخلاق صحبت می‌کنیم، رگ گردنمان ورم نمی‌کند و داد نمی‌زنیم؛ یعنی وقتی از اخلاق صحبت می‌کنیم با مهربانی و لحنی ملایم صحبت می‌کنیم. بابا از مهربانی و تعارف گذشته است. فاجعه است نه فقط در سطح کشور خودمان، بلکه حتی در سطح جهانی.

رهنامه: استاد مباحث جالب و مهم شد؛ این سوال را نپرسم حیف است. سوال بعدی بنده این بود که آیا علم اخلاق توان پاسخگویی به مسائل جدید و مقارن را اولا دارد یا نه؟ اگر دارد چطور جواب می‌دهد و اگر ندارد چه تغییراتی ایجاد بکنیم که پاسخ بدهد.

استاد: یکی از مهمترین تغییرات این است که اصلا نگاه ما به اخلاق از یک سری موعظه و پند به سمت یک دانش تغییر بکند؛ اصلا این نگرش ما باید عوض بشود. هنوز هم که هنوز است حوزویان ما اخلاق را یک دانش نمی‌دانند. البته باید بگویم اخلاق یک دانش نیست مجموعه‌ای از دانش‌هاست. تا اخلاق می‌گویی یک سری موعظه و پند به ذهن‌ها می‌آید. این مهمترین مسئله است. اگر این اتفاق بیفتد و بقیه هم فراهم بشود.

رهنامه: زیربنایش این است که دید ما عوض بشود؟

استاد: اما اگر نگرش عوض نشود ما دوره‌های ارشد و سطح سه و چهار اخلاق می‌گذاریم آخرش چی حاصل می‌شود؟ همان‌هایی که فقه خوانده بودند و ذهنشان فقهی بود اخلاق را همان‌طور می‌فهمند و برای به مردم منتقل می‌کنند. بعضی آقایان را می‌دانم که درس خارج اخلاق گذاشتند، چی کار می‌کنند، موضوعات اخلاقی را بررسی فقهی می‌کنند؛ درس خارج اخلاق می‌گذارند و موضوعات اخلاقی مثل دروغگویی، غیبت، اینجور چیزها را بررسی فقهی می‌کنند. این مشکل است. اخلاق را متوجه نمی‌شوند. اخلاق هم که بهشان می‌گوییم آخرش هم فقهی می‌فهمند. هنوز هم که هنوز است اخلاق را به عنوان یک دانش به رسمیت نشناخته‌ایم.

رهنامه: توصیه شما به طلابی که وارد این چنین مباحثی بشوند چی است؟ چه وظیفه‌ای دارند؟ از کجا وارد بشوند که مفید واقع بشوند؟

استاد: یکی از خطرات اینست که به صورت خام و نپخته وارد مباحث بشوند؛ توصیه بسیار بسیار جدیم این است که یک بسته مطالعاتی از اساتید بگیرند. آن هم اساتیدی که می‌دانند در حوزه اخلاق کار کردند نه اینکه بروند دوباره از یک استاد فقه بسته مطالعاتی اخلاقی بگیرند؛ طلاب جوان باید از اساتیدی که با دانش اخلاق آشنا هستند، یک بسته مطالعاتی بگیرند گروه‌های مطالعاتی تشکیل بدهند و خودشان کار بکنند. خیلی خیلی خیلی نیاز به مطالعه داریم. من یک وقت‌هایی با بچه‌ها سر کلاس مباحثه می‌کنیم مثل همین نمونه سیانوری که عرض کردم؛ مثلا یک ربع بیست دقیقه گفتگو می‌کنیم و بچه‌ها می‌گویند آخرش چی، بالاخره خودکشی کار درستی است یا نه؟ می‌گویم نتیجه مهم نیست؛ خود مباحثه‌مان موضوعیت داشت که ابعاد مختلف مسئله باز بشود.

ارتباط با اساتید نکته بعدی است؛ حتما استاد داشته باشند و زیرنظر یکی دو استاد برنامه‌هایشان را پی بگیرند؛ البته معمولا اساتید وقت زیاد نمی‌دهند و اینها باید رهنمودهای کلی بگیرند و بعدش راهشان را پیدا می‌کنند.



حلقه‌های اخلاقی و تربیتی [عام]

درگفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین کمال الدین مظلومی زاده

حجت الاسلام و المسلمین کمال الدین مظلومی زاده از مدرسان حوزه و دانشگاه می باشند. فعالیت های تحصیلی ایشان در خارج فقه و اصول و کارشناسی ارشد و دکتری در رشته اخلاق و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی بوده است. از آثار ایشان می توان به کتاب الگوی تربیت عرفانی مکتب نجف، دیدگاه تربیتی اندیشمندان مسلمان، جان شیفته و مقالات علمی اشاره نمود.

خلاصه: در این مبحث به بیان فقه معاصر و اقتضائات آن پرداخته و مهم‌ترین شاخصه‌های این عصر را شکل‌گیری مقیاس‌های کلان، نقش‌آفرینی شخصیت‌های حقوقی و ساختارها بر می‌شمارند و فقه معاصر را فقه تعیین فعل این ساختارها و مقیاس‌های کلان می‌دانند. در ادامه مهم‌ترین چالش را عدم درک فضای کلان در مقایسه با مقیاس‌های خورد در جامعه و تبعات و لوازم آن می‌دانند و علاوه بر موارد قبلی ایجاد نگاه روش‌شناسانه در طلاب و ایجاد مهارت طراحی استراتژی را از راه‌کارهای ایجاد و شروع فقه معاصر واقعی بر می‌شمارند.

رهنما: همانطور که در جریان هستید موضوع مصاحبه مکاتب اخلاقی و تربیتی از حیث عامش است. سوال اولم اینست که اصولا وقتی می‌گوییم مکتب تربیتی یا مکتب اخلاقی، در حوزه علم اخلاق منظور ما چیست؟ این مکاتب یا به تعبیر عامیانه‌اش حلقه‌ها به چه گفته می‌شود؟

استاد: ابتدای امر این سوال را اصلاح کردم که منظور از حلقه‌های تربیتی در حوزه اخلاق چیست؟ اینطوری بیان بشود خوب است که منظور از حلقه‌های تربیتی در حوزه اخلاق و عرفان چیست؟

به طور کلی در ابتدای امر من لازم می‌بینم که سه تا اصطلاح را تعریف بکنیم که خیلی در روند کار مهم است، بعد اگر از حلقه‌های کاذب به حقیقی سیر بکنیم این سه تا اصطلاح معنای حقیقیش را پیدا می‌کند: یکی معنای خود اخلاق، دوم معنای علم اخلاق و سوم معنای تربیت؛ بدین صورت که: اخلاق آن ملکات نفسانی هستند که شامل صفات و رفتار انسانی می‌شود و [ببینید من درصدد تعریف دقیق علمی نیستم چون می‌خواهیم از این تعریف‌ها استفاده بکنیم بیشتر تعریف‌ها اسمی است] یک علمی می‌خواهیم که این ملکات را نشان بدهد که آیا علمی داریم یا نداریم که فقط لیستی از این ملکات برای ما بدهد؛ ملکات یعنی بدون تأمل و درنگ فعل از شخص سر می‌زند در معنای لغوی اخلاق، که اخلاق جمع خُلق یا خُلُق است اساسا این پایداری و ثبات است که شخصی متخلق واقعی است که این صفات و رفتار آن قدر در او نهادینه شده باشد که از مرحله تکرار به مرحله عادت و از عادت به ملکه رسیده باشد که بدون درنگ آن صفات و رفتار ازش سر بزند. یک صفاتی بدهند که بگویند چه صفات و رفتاری است یک علم عهده‌دار شناسایی این ملکات است که علم اخلاق می‌شود.

پس علم اخلاق، فهرستی از آن صفات و رفتارها را به ما ارائه می‌دهد؛ لذا اگر بخواهیم یک تعریف از علم اخلاق بکنیم می‌گوییم: دانشی است که به بررسی و تبیین رفتار و فضایل و رذائل اخلاقی از جهت بینشی می‌پردازد [تاکید دارم از جهت شناختی و بینشی نه راهکار].

یک خلطی که الان در فضای علمی دانشگاهی ما زیاد شده این است که بین تربیت و علم اخلاق خلط می‌کنند که بحث راهکارها و تربیت را در ضمن علم اخلاق می‌آورند و این غلط است و این دو را باید از همدیگر جدا بکنیم که علتش را می‌گویم.

بنابراین علم اخلاق یک فهرست و لیستی برای ما معرفی می‌کند، اما راهکار نمی‌دهد؛ مثلاً نسبت به حسد و تواضع می‌گوید: حسد چیست؟ تعریفش چیست؟ چه روایاتی داریم؟ و چه نگاه عقلانی می‌شود به آن بکنیم؟

فقط برای شما تحلیل می‌کند و یک فهرستی از آن فضایل و رذائل برای شما معرفی می‌کند، ولی تربیت یک پله بالاتر است. تربیت، آن مجموعه فعالیت‌های هدفمندی است که با برنامه‌ریزی دقیق و پیوسته تحت نظر معلمی کارآزموده به منظور رشد و شکوفایی بینش، گرایش و کنش و توانمندی‌های فراگیران برای رسیدن به کمال مطلوب انجام می‌گیرد؛ لذا هفت عنصر در تربیت دخیل هستند و وقتی بعدا مکاتب را تطبیق می‌دهیم، می‌بینیم که کدام یکی از مکاتب واقعا کار تربیتی انجام می‌دهد.

هفت عنصر، مهم است:

یکی مجموعه فعالیت‌ها است، دوم هدف متعالی است هر فعالیتی یک هدفی برای رسیدن به کمال مطلوب است، عنصر بعدی اینکه طبق برنامه‌ریزی دقیق باشد، غیر از دقیق باید پیوسته باشد که از خود معنای لغوی تربیت که در قالب تفعیل است این را استخراج می‌کنیم؛ چون در باب تفعیل معنای تدریج وجود دارد، یکی دیگر اینکه از عناصر بسیار مهم در تربیت، معلم است و عنصر بعدی متربی است؛ حالا این معلم چه کار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد با این تربیت چه چیز را رشد بدهد؟ سه چیز را: بینش متربی، رفتار متربی و گرایش متربی و آن توانمندی‌ها و استعدادهایش را می‌خواهد بارور بکند.

رهنما: رابطه بین علم اخلاق و تربیت چی می‌شود؟

استاد: علم اخلاق می‌آید، پس هدف آن ملکات شد. برای رسیدن به ملکات، خود اخلاق فهرست می‌دهد و تربیت این فهرست را راهکار می‌دهد برای هر کدام راهکار می‌دهد که بتوانیم به ملکات راه پیدا بکنیم.

بحث بعدی من به عنوان مقدمه انواع تربیت است؛ طبق این ترتیب که پیش رفتیم، اگر بخواهیم تربیت را به طور دقیق بیان بکنیم یک تربیت بیشتر نداریم و آن هم «تربیت دینی» است و این تربیت دینی چهار شاخه طولی دارد که اگر بخواهیم به آن تربیت واقعی دینی دست پیدا بکنیم، قله تربیت دینی «قرب الهی» است که هدف غایی‌اش میباشد.

در آیـه شـریفه: «ما خلقت الجـن والانس الا لیعبدون» وقتی «لیعبـدون» را تجزیه و تحلیـل می‌کنیـم، در دل «لیعبـدون» عبودیت خوابیده اسـت، اوج عبودیت، قرب الهـی و فنای فی الله اسـت.
شـما می‌خواهیـد به قله اساسـی تربیـت دینی راه پیـدا بکنید، چـه کار باید بکنید؟ مراحـل تربیـت دینـی را پله پلـه بپیمایید تا به آن قله برسـید.
آن تربیت‌هایی که زیر مجموعه این تربیت دینی هستند چه هستند؟
چهـار تربیـت داریـم کـه مجموعه این ۴ تربیـت، تربیت دینی ما را شـکل می‌دهد و عبارتنـد از: [از ریشـه شـروع می‌کنـم،] مرحله اول تربیت اعتقادی اسـت، مرحله دوم تربیت عبادی اسـت، مرحله سـوم تربیت اخلاقی اسـت و مرحله چهارم تربیت عرفانی است.
برخـلاف فضـای موجـودی که در خیلـی از کتاب‌ها و فضای علمی اینها را قسـیم هـم قـرار می‌دهنـد و می‌گوینـد: تربیت اخلاقـی داریم و تربیـت دینی داریـم، این غلـط اسـت. بلکـه تربیـت عرفانـی داریـم و قسـیمش تربیـت اخلاقی داریـم، این هـم غلـط اسـت؛ زیرا مـا یک تربیت بیشـتر نداریـم و آن تربیت دینی اسـت و این تربیت دینی مقسـم قرار می‌گیرد و قسـمهایش ۴ مرحله طولی هسـتند و نه قسـیم همدیگـر؛ چهـار مرحلـه طولـی کـه از تربیـت اعتقادی شـروع می‌شـود، بعد بحث باورهـا اسـت و بحـث اعتقادی و بعد مرحله ارزش‌ها اسـت که یـک تربیت اخلاقی و عبـادی را شـکل می‌دهـد و قلـه تربیت هـم در تربیت عرفانی شـکل می‌گیرد.
یـک نکتـه‌ای را اینجـا عرض کنم و آن اینسـت کـه ببینید تربیـت حقیقی زمانی حاصـل می‌شـود کـه بـه مرحلـه تربیـت عرفانـی برسـد. بسـیاری از لیسـتی و آن فهرسـتی کـه علم اخـلاق به ما مـی‌داد بایـد با تربیـت اخلاقی محقق پیـدا بکند. آیـا تمامـاً در تربیـت اخلاقـی محقـق می‌شـود؟ نخیـر. یـک تعبیر دقیقـی علامه طباطبایـی دارنـد کـه می‌گوینـد در اخـلاق یک رفـع داریم یـک دفـع داریم. یک فهرسـتی شـما از اخلاق بواسـطه علم اخلاق دریافت می‌کنید و با تربیت اخلاقی، خیلـی از ایـن مسـائل را در درون خـودت نهادینه می‌کنـی و خیلی از رذایـل را دفع می‌کنـی، ولـی آیـا کاملاً دفع می‌شـود و تمامـاً فضایل در شـما نهادینه می‌شـود؟ علامـه می‌گوینـد نخیـر. زمانـی ایـن تربیـت اخلاقـی بـه معنـای واقعی شـکل می‌گیـرد کـه شـما ورود در تربیـت عرفانی پیدا بکنیـد. تربیت عرفانـی ویژگی رفع دارد، رذایـل را از ریشـه بـرای شـما می‌سـوزاند. بـه همیـن خاطـر الصـلاه تنظیـم الکبـر. اینکـه صـلاه آن ویژگی‌هـای کاملـش مراعات بشـود ناخـودآگاه در صفات رفتـاری شـما تاثیر می‌گـذارد. این کجا حاصل می‌شـود؟ در تربیـت عرفانی حاصل می‌شـود؛ تربیـت عرفانـی ناخـودآگاه ریشـه‌ها را درسـت می‌کنـد. شـاید در عمـر خودتـان توجـه بـه غـرور و حسـد خودتـان ندارید، ولـی یک آفـت اخلاقـی برای شماسـت، ولی تربیت عرفانی ناخودآگاه در اثر سـیر و سـلوکی که طی می‌کنید آن رذایـل را از بیـن می‌بـرد و فرمولهـای خاصی دارد به همین خاطـر می‌گوییم طولی اسـت. تربیـت اخلاقـی تمـام اخـلاق نیسـت. شـما را به ملکـه نمی‌رسـاند تربیت اخلاقـی، بلکـه آن تربیـت عرفانی اسـت که شـما را به ملکـه می‌رسـاند. پس باید این سـیر همینطـور ادامه پیـدا بکند.
حالا سریع یک تعریف را از این ۴ تربیت ارائه می‌دهم:
تربیت اعتقادی چیست؟
مجموعه فعالیت‌های تربیتی برای رشد اعتقادات و باورهای دینی.
تربیت عبادی چیست؟
مجموعـه فعالیت‌هـای تربیتـی بـرای پـرورش اعمـال عبـادی و تحقـق روحیـه عبودیـت در فـرد.
تربیت اخلاقی چیست؟
تربیـت اخلاقـی آمـوزش ارزش‌های اخلاقـی و ایجاد انگیزه و پـرورش فضیلت‌ها و از بیـن بـردن رذیلت‌های اخلاقی اسـت.
تربیت عرفانی چیست؟
و نهایتـاً تربیـت عرفانـی مجموعـه فعالیت‌های تربیتی اسـت که به منظور شـهود حضـرت حـق با طـی مراحـل و منازل تحت نظر یک اسـتاد شایسـته و وارسـته و در مبنای شـریعت شـکل می‌گیـرد. این ۴ تربیـت را عرض کـردم مجموعه تربیت دینـی را تشـکیل می‌دهد.
حالا رسالت حلقه و مکتب تربیت چیست؟
مـن بـرای اینکـه حلقـه تربیـت و مکتـب تربیتـی را معنـا بکنـم باید یـک مقدار عقب‌تـر بیایـم و مقدمـه‌ای بگویـم:
حلقـه یـا مکتـب تربیتـی برآمده از دیـدگاه تربیتی اسـت. مـا یک دیـدگاه تربیتی داریـم که مقسـم قرار می‌گیـرد و دیدگاه تربیتی خـودش دو قسـم دارد: آراء تربیتی و مکتـب تربیتـی؛ ایـن آراء و مکتـب تربیتی مجموعـه دیدگاه‌های تربیتـی را برای مـا شـکل می‌دهند. در سـیر مباحث تربیتـی و در فضاهای آموزشـی می‌بینیم یک عـده‌ای بودنـد کـه فقـط نظریه‌های تربیتـی اخلاقـی را می‌دادنـد و متوقف بر یک مکتـب نبـوده اسـت؛ مثـلا ابـن سـینا و ملاصـدرا و شـیخ اشـراق و فارابـی و ابن مسـکویه نظریـه اخلاقـی می‌دادنـد و ابـن مسـکویه اولین شـخصی اسـت که به صـورت آموزشـی و آکادمیـک برنامـه تربیتی اخلاقـی می‌دهد و منظم و منسـجم بـرای مـا می‌کنـد. اینهـا آراء تربیتی هسـتند کـه متوقف بر فرد اسـت.
در ایـن سـیر بـه تدریج که پیش می‌رویـم می‌بینیم یک مجموعه از افـراد و آراء که در یـک معاصـرت زمانـی هـم با هم داشـتند یک مبانـی و روش‌ها و بـه طور کلی یـک مؤلفه‌هـای تربیتـی منسـجمی را ارائـه می‌دهنـد؛ مثل مکتب نجـف که یک مجموعـه‌ای هسـتند که ۱۶۰ سـال اینهـا عمر دارند کـه یک مبانی واحـدی دارند، اصـول واحـدی و روش‌هـای واحـدی دارنـد و تربیت‌شـان به همین خاطـر تربیت واحدی می‌شـود.
بـا توجـه بـه مقدمـه فـوق الذکـر، در ایـن بیـن آنهایـی کـه آرای تربیتی داشـتند حلقه‌هـای تربیتـی را هـم تشـکیل می‌دادنـد؛ مثلا ابن مسـکویه یک رای اسـت و یـک مکتب نیسـت، ولـی خودش همـان موقع ها حلقـه تربیتی تشـکیل می‌دهد، جلسـات عمومی و خصوصی داشـته اسـت و همینطور که بعد این فضای آکادمیک و آموزشـی پیـش می‌رویـم مثـل خواجه نصیر طوسـی کـه وامدار همین مسـکویه اسـت براسـاس تهذیـب الاخـلاق آن اخـلاق ناصـری را نوشـته اسـت آنهـا هـم همینطـور و بـه عبـارت دیگر یعنی در حیطه خودشـان به عنوان یک اسـتاد اخلاق تربیـت، دسـتورالعمل و برنامـه به شاگردانشـان می‌دادند. اینکه متقن بـوده یا نبوده، سـیر داشـتند یا نداشـتند، ولی حلقاتی داشتند.
ایـن سـیر را اگـر ادامه بدهیـم می‌بینیـم کـه در بین حلقـات تربیتـی آن مکاتب تربیتـی اسـت کـه خیلـی نقش اساسـی دارنـد در یـک مجموعـه آرا و بـا تکیه بر انسـان‌های متفکـر و اندیشـمند اسـت، پـس اتقانـش بیشـتر از فرد اسـت.
در بیـن ایـن مکاتـب، خـب مکاتب مختلفـی داریم و اگـر بخواهیم یـک نگاه عام بکنیـم در ایـن سـیر وقتی دیدگاه‌هـا را به آرا و مکاتب تقسـیم کردیـم این مکاتب بـرای مـا نقش اساسـی دارند حـالا چه مکاتـب کاذب و منحرف و چـه مکاتبی که مثبـت و حقیقت‌گـرا هسـتند. مکتب خیلی در تربیت نقـش اساسـی دارد. آراء نقش آن چنانـی نـدارد چـون متکـی بر فرد اسـت و بعد معلوم نیسـت که بمانـد یا نماند.

رهنامـه: تلقـی بنـده این شـد کـه ضـرورت بحث مکتب‌شناسـی و حلقه‌هـای تربیتـی هـم از همیـن تاثیرشـان در مبحـث تربیـت می‌آیـد، درسـت اسـت؟
استاد: بله

رهنمـا: ایـن یکـی از شـاخصه‌ها اسـت، شـاخصه دیگـری کـه اهمیـت ایـن بحـث را نشـان بدهـد؟

اسـتاد: ضـرورت بحث بـه ضرورت خـود دین بر می‌گـردد که دین چـه ضرورتی دارد؛ دیـن می‌خواهـد مـا را بـه یـک هـدف عالی برسـاند. ضـرورت ایـن حلقات و مکاتـب کـه بـدون این‌هـا نمی‌شـود رسـید. یعنی فـرد خـودش بخواهد خـودرو و خودجـوش رشـد بکند تعبیـری که امام خمینی دارند که نمی‌شـود و چه بسـا اصلا منحرف بشـود و مطلوب نیسـت.

ایشـان می‌گویـد وقتـی به هدف متعالی رشـد بکنید خود خداوند یک حلقه درسـت می‌کنـد، حلقـه پیامبران را درسـت می‌کنـد؛ یعنی هر پیامبر بعـد از خودش حلقه‌ای اسـت بـرای تربیـت. ایـن «یزکیهـم و یعلمهم» که یـا در بعضی آیات اسـت تعلیم مقـدم شـده اسـت، تزکیـه مقدم شـده اسـت. در هر صورتـی تزکیه رسـالت اصلی پیامبـران اسـت و بـا ایـن حلقـه ایجـاد می‌شـود. وقتی حلقـه می‌گوییم بـه معنای تربیـت بـر می‌گردد؛ چـون تربیت دو رکن اساسـی دارد اسـتاد و متربـی می‌خواهد. یـک عنصـر تاثیرگـذار به نام مربـی و یک عنصـر تاثیرپذیر به نـام متربی.

رهنمـا: سـوال دوم را اینطور می‌پرسـم که آیا می‌شـود به صورت مشـخص بگوییم ایـن مکاتب یا حلقـات تحت عنـوان آراء و امثال ذلـک دقیقـا از چه زمانی شـروع شـدند و تـا به الان به چند دسـته تقسـیم می‌شوند؟

اسـتاد: اگـر بخواهیـم یـک نگاه بسـیار گسـترده و عامـی بکنیم خب ایـن طول می‌کشـد؛ یعنـی بخواهیـد بگوییـد اصـلا از ابتـدا بـه چـه صورتـی بـوده اسـت، تقسـیم‌بندی به این شـکل اسـت که مـا یک مکاتب و یـا حلقه‌های ادیان شـرقی داریـم، عرفان‌هـای کاذب داریـم و عرفان‌هـای نوظهـور داریـم؛ عرفان‌هـای ادیان شـرقی کـه شـاید به قبـل از اسـلام تاریخـش هم بـر می‌گـردد، بسـیاری از اینها عرفان‌هـای ادیـان شـرقی و عرفان‌هـای کاذب و نوظهـور هسـتند.

یـک قسـم عرفان‌هـای اسـلامی می‌باشـد کـه عرفان‌هـای اسـلامی دو قسـم می‌شـود: عرفان‌هایـی کـه در قالـب تصـوف هسـتند و عرفان‌هایـی کـه در قالـب عرفـان نـاب شـیعی هسـتند و خـود آن تصـوف مجددا دو قسـم می‌شـوند و طبق تعبیـری کـه شـهید مطهـری دارند تصـوف مثبـت و منفـی داریم.

یـک چنیـن تقسـیمی ابتدائـا می‌شـود انجـام داد و خیلی گسـترش پیـدا می‌کند و فراتـر از عرفـان اسـلامی می‌شـود. اگر در فضـای عرفان اسـلامی صحبت بکنیم تقسیم‌بندی‌های متعـددی کردنـد، تقسیم‌بندی‌هایی که آقـای امینی‌نـژاد در آن کتـاب مجموعـه آشـنایی بـا عرفـان اسـلامی کردنـد ۵ مرحلـه تقسـیم کردنـد یا آقـای یزدان‌پنـاه در کتاب مبانی و اصول عرفان اسـلامی سـه قسـم کردنـد این را می‌شـود بـه آن صـورت هـم دید.

اکنـون بـا یـک نگاه مکتب نجـف می‌خواهم تحقیقـی ارائه بدهـم نگاهی که مثل حضـرت علامـه و اینها تقسـیم می‌کنند. به این شـکل شـاید شـفاف نیسـت، ولی چیـزی را کـه از فرمایـش علامه و آقایان مکتب نجف اسـتخراج کردیـم اینها ادوار عرفان اسـلامی را به سـه دوره تقسـیم می‌کنند: یک دوره آغازین، دو دوره توسـعه و سـه دوره تصـوف؛ البتـه ایـن نامگذاری‌ای اسـت که ما اسـتخراج کردیـم، ولی از نگاه آنهاست.

دوره آغازیـن بـا ظهـور اسـلام و شـاگردان حضرت علـی ؈ در همان قـرن اول هجـری شـکل می‌گیـرد و کانه حلقات تربیتـی از آن موقع وجود دارد، مثل سـلمان فارسـی، اویـس قرنـی و میثـم تمار کـه اینها یک حلقـه‌ای بودند کـه تحت تربیت امیرالمومنیـن بودنـد و واقعـا در حد تربیت عرفانـی بودند و در اوج قرار داشـتند. این دوره اول است.

دوره دوم عرفـان اسـلامی در قـرن دوم هجـری شـکل می‌گیـرد توسـط طاووس یمانـی، مالـک بـن دینـار، ابراهیم ادهم، شـقیق بلخـی، با اینها شـکل می‌گیرد که هـر کدامشـان حلقـه تربیتی بـرای خودشـان داشـتند. ایـن دوره، دوره دوم ادامه راه همـان عارفـان دوره اول هسـتند بـدون اینکـه اصـلا به عرفـان و تصـوف و اینها تظاهر داشـته باشـند، بدون اینکه اصلا شـکل و شـمایل خاصی داشته باشند، بدون اینکـه مکانـی بـه نام خانقاه داشـته باشـند، نه، بلکه همـان سـبک امیرالمومنین و پیامبـر را داشـتند و بحث‌های اجتماعی‌شـان شـکل دینی داشـت.

ولـی در دوره سـوم می‌بینیـم کـه یک شـکل و شـمایل خاصـی پیـدا می‌کنند که اسـم دوره تصـوف را رویـش گذاشـتیم. در اواخـر قـرن دوم توسـط افـرادی مثـل معـروف کرخـی، بایزیـد بسـطامی، جنید بغـدادی و اینها ایجاد می‌شـود که مفصل تاریخچـه ابتدایـی اگر بخواهید ببینید در عرفان اسـلامی شـهید مطهری تاریخچه را بیـان کرده اسـت.

ویژگـی اینهـا تظاهر به تصوف اسـت و واقعا تظاهر می‌کنند. بعضـی از این افراد به آداب و رسـوم خاصی مثل خانقاه، سـماع، موسـیقی، خرقه‌پوشـی و اینها می‌پردازند، این گروه به علت بیان شـطحیات و سـخنانی که در باب کشـف و شـهود می‌زدند مـورد اعتـراض فقهـا قـرار می‌گیرنـد و فقهـا و متکلمیـن نسـبت به ایـن حرف‌ها عکس‌العمـل نشـان می‌دهنـد، ولـی در برابـر مخالفیـن مقاومت می‌کننـد و روز به روز بـه توسـعه طریقتشـان ادامـه می‌دهند تـا اینکـه در دوره هفتم هجری توسـط محـی الدیـن ابن عربی این سـیر به اوج خودش می‌رسـد که اتفاقـا در آن ادوار پنج گانـه آقـای امینی‌نـژاد اگر ببینید دوره هفتـم را دوره اوج شـکوفایی می‌داند که یک سلسـله عرفایـی بودنـد که کشـف و شـهوداتی داشـتند در قرن هفتم محـی الدین ابـن عربـی چـی کار می‌کند، آن کشـف و شـهودها را با زبان فلسـفه و عقل نظری می‌کنـد کـه آن کشـف و شـهودها را زبـان علمـی در مـی‌آورد و اسـمش را عرفان نظـری می‌گذارنـد و ایـن از آن موقع شـکل می‌گیرد.

از آن بـه بعـد سلسـله کـه بعـد از مکتـب محـی الدیـن شـکل می‌گیـرد که یک مکتـب نظـری اسـت، نـه مکتب عملی؛ مثل فیض کاشـانی که درسـت اسـت که برنامه عملی هم داشـتند، ولی در فضای آکادمیک و دانشـگاهی یک سـیر خودش را ادامـه می‌دهـد کـه ملاصـدرا و اینهـا هم وامدار همین سـیر می‌شـوند.

خـود علامـه طباطبایـی می‌گویـد: پس از ایـن دوره، اینهـا را گاهـی در اوج بودند و گاهـی در حضیـض و تاکنـون هـم به هسـتی خودشـان ادامـه دادند. خـود علامه معتقـد اسـت که اکثر مشـایخ عرفان کـه نامهایشـان در تذکره‌ها آمدند به حسـب ظاهـر مذهـب تسـنن دارنـد و طریقـت بـه شـکل امـروزه مشـاهده می‌شـود کـه آداب و رسـوم و خانقـاه و اینهـا در کتـاب و سـنت خبـری از ایـن چیزهـا نیسـت و همچنیـن جدایی شـریعت و طریقت، که اینهـا را از هم جدا می‌کننـد یادگار همین گروه‌هاسـت که متاسـفانه این آداب و رسـوم به شیعه سـرایت کرد و در میان خیلی از دراویش می‌بینیم، دراویش شـیعه تاثیرپذیر از همین فضای دوران سـوم هسـتند.

رهنما: اسـتاد شما بیشـتر دوره زمانی را تقسـیم‌بندی کردید، دوره آغازین، دوره توسـعه و شـکوفایی، ولـی آنچه که به نظـرم در این سـوال لازم شـد بگوییـد اینکه از نظـر اقوالـی، آراء و نظریاتی چند دسـته بودنـد؟ آیا همانطـور که در بحث تفسـیر می‌گوییم تفسـیر عرفانی و فلسـفی و روایـی داریم؟ آیا در این مکاتـب و حلقات این چنیـن رویکردهـا را می‌توانیم دسـته‌بندی بکنیم؟

اسـتاد: عرضـم بـه حضورتان کـه اگـر از جهـت رویکـرد بخواهید تقسـیم‌بندی بکنیـد بنـده چهار دسـته‌بندی کـردم در بحث رویکـرد که ما یک رویکرد فلسـفی

داریـم یـک رویکـرد نقلـی داریـم، یـک رویکـرد آدابـی و اخلاقـی و یـک رویکرد عرفانـی داریم؛ حالا این ۴ دسـته را بنده جمع‌بندی کردم وگرنه کتاب کتابشـناخت اخلاقـی کـه آقـای عالـم زاده جمـع‌آوری کردنـد ببینید ۴ قسـم کردنـد، ولی یک مقـدار متفاوت اسـت. یک تقسـیم‌بندی اسـت کـه بعضی آقایـان انجـام دادند و ۵ قسـم کردنـد و یـک مقـدار بـا این متفـاوت اسـت، ولی طبـق تقسـیم‌بندی که ما انجـام دادیـم در این ۴ رویکرد اسـت.

رهنامه: در دوران معاصر مصداق دارند؟
استاد: بله.

رهنامه: کدام قسم؟
اسـتاد: اگـر بخواهیـم در بحـث رویکـرد فلسـفی بگوییـم، آنهایـی که بیشـتر با رویکرد ارسـطویی، فارابی، ابن سـینا و مسـکویه، کتاب‌های جامع السـعاده و معراج السـعاده با رویکرد فلسـفی هسـتند که وامدار فضاهای ارسطو و مخصوصا مسکویه هسـتند. مسـکویه بنایش را بر قاعده طلایی ارسـطو گذاشت و براسـاس آن کتابی تدویـن کـرد و نراقـی هم تقریبـا در آن فضا قدم گذاشـت. کتاب‌هـای رویکردهای نقـدی مثـل مثلا فیض کاشـانی و علامه مجلسـی، رویکـرد آدابـی و اخلاقی مثل شـهید ثانـی یـا قابسـی، رویکـرد عرفانـی مثـل خـود امـام خمینی. مکتـب نجف کـه ملاحسـینقلی همدانی باشـد و مرحـوم ملکی تبریزی و سـید قاضـی و علامه طباطبایـی. حتـی در میـان شـعرا رویکـرد عرفانی مثل حافـظ و عطار اسـت؛ مثل عطـار کـه اصـلا به صورت خـاص آمده منـزل داده و معرفـی کرده اسـت. رویکرد تربیتـی خـاص نـگاه به مباحـث اخلاقـی و عرفانی کـرده اسـت. در ایـن ۴ حیطه می‌توانیـم جمع‌بنـدی کنیم.

رهنامه: آنچه مهمتر است این ٤ رویکرد است که بیان فرمودید؟
اسـتاد: بـه نظرم بحث زمانی مهـم اسـت. الان در جامعه امروزی ما آن سـه فضا کدامـش الان موجـود اسـت؟ بـا قاطعیـت خدمت شـما عـرض بکنم کـه آن دوره اول، دوره اولـی کـه فضـا فقط فضای کتاب و سـنت اسـت حتـی در فضای مکتب محـی الدینـی هـم مـا ایـن را نمی‌بینیم. چـرا، چون مکتـب محی الدین براسـاس دو چیـز شـکل می‌گیـرد تجـارب عارفانه و تجارب سـالکانه. عرفا یـک تجربه‌های سـالکانه‌ای داشـتند و یـک تجربه‌هـای معرفتـی داشـتند. آن عرفان محـی الدین براسـاس آن شـکل گرفت. خواجه عبدالله انصاری براسـاس تجارب سـالکانه منازل السـائرین را نوشـت. محـی الدین براسـاس تجـارب عارفانه فتوحـات و فصوص و کتاب‌هـای دیگـر را نوشـت. الان بحثـی که شـما می‌گوییـد عرفان اسـلامی، هر جایی در این مدرسـه ما بگویند رشـته عرفان اسـلامی، یعنی محی الدین خواندن، یعنـی تمهیـد خوانـدن، یعنی فصـوص خواندن، همیـن را منظورم اسـت. می‌گویم متاسـفانه از آن دوره اول مـا یـک مقـداری فاصله گرفتیم. یعنی همیـن الان وقتی اسـم عرفـان اسـلامی می‌گوید صریحا محـی الدیـن و قیصری تبـادر می‌کند.

رهنامـه: اگـر ویژگـی ایـن دسـته‌بندی‌ها را از حیـث زمانـی و رویکـردی دسـته بکنیـم چطـور اسـت؟ ویژگـی دوران آغازیـن را فرمودیـد مبتنـی بـر کتـاب و سـنت بـود. در دوره توسـعه چطور؟
اسـتاد: گفتـم ادامه راه همان مکتب اسـت. وقتی فضای مکتب نجـف را می‌آییم یعنی همین سـیر را شـما که ادامه می‌دهید این سـیر مرحله اول و دوم را، ادامه راه اینهـا یـک فضای فقاهتی اسـت که از شـیخ طوسـی شـروع می‌شـود و بعـد یواش یـواش صبغـه اخلاقـی و عرفانی پیدا می‌کنند، سـید ابـن طـاووس و ابن فهد حلی و سـید بحرالعلـوم، همینطـور ادامه‌دهنده راه هسـتند تـا ۱۵۰ ـ ۱۶۰ سـال قبل که یـک دفعـه در کنـار فضـای فقاهتـی و اخلاقی که با همین سـیر شـروع می‌شـود یـک مکتـب خـاص اخلاقـی عرفانی شـکل می‌گیـرد به نـام مکتب نجـف که از مرحوم سـیدعلی شوشـتری شـروع می‌شـود. اینها تماماً رویکردشـان عرفانی است در مبنـای کتـاب و سـنت. ایـن خیلـی مهم اسـت نـه بر مبنای محـی الدیـن و ...؛ درسـت اسـت کـه فتوحـات می‌خواندند و چه بسـا درس هـم می‌دادنـد، ولی اصلا در فضـای تربیتـی خاص و آن فضـای حلقه ای اصلا کاری به آن فضاها نداشـتند.

رهنامه: یک جورایی به دوره اول برگشتند؟
اسـتاد: اصـلا مبنـا را همان مبنـا قـرار می‌دهند به خاطـر اینکه ایـن مکتب ۱۵۰ سـال رشـد می‌کنـد و مبانـی‌اش و اصولـش کتـاب و سـنت اسـت و روش‌اش هم براسـاس همان شـکل می‌گیرد. از سـیدعلی شوشـتری شـروع می‌شـود که خوب اسـت یک سـیر تاریخی از اینها را بگویم، بعد سـیدعلی شوشـتری، ملاحسـینقلی همدانی اسـت که خودش ۳۰۰ شـاگرد سـلوکی و تربیتی و اخلاقی تربیت می‌کند کـه سـه تایشـان شـاخصند مرحوم ملکی تبریـزی، سـید احمد کربلایـی و مرحوم بهار. بعد از این سلسـله، مرحوم قاضی اسـت که شـاگرد سـید احمد کربلایی بوده و یـک مقـدار پیش مرحوم بهاری بوده اسـت. بعد مرحـوم قاضی، علامه طباطبایی اسـت و بعـد علامـه طباطبایـی کـه شـاگردان خاص تربیتـی علامه هسـتند مثل آقـای سـعادت‌پرور و آقـای خوشـوقت و دیگـران کـه شـاگرد خاص تربیتـی اینها بودند.

جالـب اسـت برایتـان بگوییـم کـه اینها حلقـات تربیتـی که داشـتند به دو دسـته تقسـیم می‌شـدند: یـک حلقـات خـاص داشـتند یـک حلقـات عـام داشـتند. خود ملاحسـینقلی همدانـی یک کتاب برای عموم داشـته و یک کتـاب برای خصوص داشـته اسـت. کلاسـی که برای افرادی بودند که خصوصی بودند دسـتورالعملهای خـاص داشـتند منـازل و مراحـل داشـتند واقعـا تربیـت بـه معنـای خاصـش بود؛ یعنـی مجموعـه فعالیت‌هایـی بـود کـه مرحله بـه مرحله طـرف را بـالا می‌بردند. مرحـوم ملکـی تبریـزی دو کلاس عمومی و خصوصی داشـته اسـت. خود علامه طباطبایی همینطور. آقای سـعادت‌پرور سـه کلاس مختلف داشـته که افراد خیلی از همدیگر خبر نداشـتند. مثلا دوشـنبه‌ها یک کلاس بوده چهارشـنبه یک کلاس بـوده و سـه شـنبه یک کلاس بوده اسـت به طور مثـال می‌گویم. بعد هـر کدام از اینهـا در یـک سـطحی بودند و تربیت می‌شـدند. حتی فراتـر از مکتب نجف، مثل مرحـوم انصـاری همدانـی کـه در مکتب نجف ایشـان نمی‌گنجـد. ایشـان را باید جـزو بحـث آراء بدانیـم نـه اینکه با این فضـا مخالفند ولی خود ایشـان دو سـطح کلاس داشـته اسـت مثـلا فکـر می‌کنـم روزهـای شـنبه و دوشـنبه و جمعه یک کلاس خصوصـی بـرای افـراد خـاص داشـته و یک روز فکـر کنم دوشـنبه برای عموم جلسـاتی داشـته است.

رهنامـه: نمونـه مکاتـب معاصـر را با توجه بـه مبتلابه بـودن بحث حلقـات و مکاتـب خصوصا بـرای طلابی کـه در پایه‌هـای پایین‌تر حضـور دارند و دغدغه بحث اخلاق بیشـتر در آنها اسـت در ابتدای راه هسـتند نمونه‌هایـی از این مکاتـب معاصر می‌توانیـد نام ببرید کـه مـورد تایید هـم باشـند کـه دسـتورالعمل‌هایشـان را اسـتفاده بکننـد؟ بـه عنوان مثـال خیلی از اسـاتید اخـلاق مراقبـات مرحوم میـرزا جـواد تبریـزی را توصیـه می‌کننـد به عنـوان دسـتورالعمل عملـی از آن دوران؛ آیـا در دوران معاصـر خودمـان هـم داریم؟
اسـتاد: طبـق تحقیقـی که بنـده انجـام دادم ما شـاید مکتبی مثـل مکتب نجف

نداشـته باشـیم. شـاید اصلا نتوانیم مکتبی هم عـرض، که بگوییـم آن مکتب هم اسـت این مکتب هم اسـت. اگر افرادی هم هسـتند متوقف بر اشـخاصند. آیت الله بهاءالدینـی، آقـای انصاری همدانـی، یا آقای خوشـوقت در فضـای تربیتی، مرحوم نخودکـی، آقای شـاه آبـادی یا مرحوم محمدرضای قمشـه‌ای، حکیـم صهبا، حتی شـاگردانی داشـتند، آیت الله تنکابنی یا جهانگیرخان شـاگرد مرحوم قمشـه‌ای بوده اسـت، ولـی اینکه مکتبی تشـکیل بدهنـد نبوده. مکتـب تعریف خاص خـودش را دارد هفـت تـا مولفـه دارد و بعـد معاصرت زمانی داشـته باشـد و خلاصـه عناصر و ارکان خـاص خـودش را دارد. تنهـا مکتبـی که شـاید بهش رسـیدیم مکتب نجف اسـت. ۱۶۰ سـال عمرش اسـت از یک جایی شـروع شـده و یک مبانی و روشـی دارد. وقتـی می‌گوینـد روش ما معرفت نفس اسـت همه‌شـان معرفت نفسـی دارد. وقتـی دسـتورالعمل می‌دهنـد یـک برنامـه و یـک دسـتورالعمل دارنـد. روش‌هـا و شیوه‌هایشـان هم واحد اسـت.

در تحقیقاتـی کـه مـا کردیم شـاید بشـود تنهـا مکتبی که بـه عنوان مکتـب ناب شـیعی کـه مبتنـی بـر آیـات و روایـات اسـت این خیلـی مهم اسـت؛ یعنـی اصلا کاری بـه فضاهـای تصـوف و دراویـش و حتی حتی مکتب محی الدینـی هم ندارد می‌گوییـم مـا مکتب محی الدیـن را نمی‌زنیم اینجوری تلقی نشـود، ولـی آن اصلا یک فضای دیگری اسـت و ریشـه دیگری داشـته اسـت. به همین خاطر بعضی‌ها در کتاب‌هایشـان گفتنـد مکتـب نجـف برآمـده از مکتـب محی الدینی اسـت غلط اسـت. یـک مکتبـی اسـت کـه با همـان سـیری کـه گفتم شـکل گرفته اسـت و مبانـی‌اش کامـلا براسـاس قـرآن و سـنت اسـت. بعـد در ایـن سلسـله روش‌های منظمـی دارنـد. امتحـان خودشـان را پـس دادند. یعنی در هر روشـی کـه می‌گوید یـک آیـه و روایتـی براسـاس آیـات و روایات اسـت. چرا این دسـتور مراقبـه یک را دادیـد. علـت دارد. چـرا مراقبه دو، منازل علتش چی اسـت. بـه همین خاطر فضایی هسـتند کـه همه اولا مجتهد مسـلم هسـتند. این مهم اسـت. در مرحلـه اول فقیه هسـتند. خیلـی از اینهـا مرجـع بودند یـا در مظان مرجعیـت بودند. خود سـید احمد کربلایـی اینهـا، خود مرحوم سـیدعلی شوشـتری، مرحوم آشـیخ مرتضـی انصاری سـر درس اخـلاق ایشـان می‌آمـد و برنامه می‌گیـرد. یعنی دلالـت این مکتب یک دلالت بسـیار قوی اسـت. این سلسـله مثل مرحوم قاضی و علامه طباطبایی اینها دانش‌آموختـه و سـالک ایـن راه هسـتند کـه جـواب داده اسـت و منظم هم اسـت. یعنـی سیرشـان دقیقا مشـخص اسـت یعنی صفر تـا صد کار معلوم اسـت.

در مکاتـب دیگـر ایـن را نداریـم و اسـم مکتـب نمی‌شـود گذاشـت و یـا اگر گفت حلقـات تربیتی اسـت که پایین‌تر از مکتب اسـت. مثلا آیـت الله بهاءالدینی برنامه و مجموعه‌هایی داشـتند. آقای انصاری همدانی مجموعه و حلقاتی داشـتند از دل آن افـرادی آمدنـد ولـی چیزی دارنـد که بتوانیم برویم مکتوب باشـد یا افرادش باشـند یـا چیـزی کـه برویـم دل بدهیم و اطمینان پیدا بکنیم نیسـت. اگر باشـد هم خیلی جزئی اسـت و دسـتورالعمل‌هایی هم اگر باشـد آقای انصاری همدانی به شـاگردان خاص‌شـان می‌دادند.

رهنامه: طلاب چه بکنند؟

اسـتاد: عـرض بکنـم آنچـه کـه بـا قاطعیت بگوییـم مکتبی فعـلا غیـر از مکتب عرفـای نجـف سـراغ نداریم.

رهنامه: چه راه دسترسی است؟

اسـتاد: دسترسـی با سلسله‌ای اسـت که اینها گذاشتند. شاگرد شـاخص علامه در ایـن فضایشـان که عینـا آن مکتب را ادامه بدهد آقای سـعادت‌پرور اسـت و در بین شـاگردان آقـای سـعادت‌پرور عده‌ای هسـتند که خود ایشـان اجـازه تربیـت را داده اسـت یعنـی به یک مرحلـه‌ای رسـیدند آنهـا را آدم رصد بکند که کی‌ها هسـتند و شـاخص هسـتند. چطـور در بحث مرجع تقلید بـه ما می‌گویند از یک نفـر یا دو نفر خبره و عادل بپرسـید و در مسـائل دینی اتخاذ بکنید. در مسـائل سـلوکی و عرفانی همینطـور اسـت کـه بپرسـیم از اهلـش کـه یک عمـری در ایـن مسـائل اخلاقی بودید، از علمایی که هسـتند کی را شـما فعلا می‌شناسـید در این زمان معاصر که واقعـاً خطری نداشـته باشـد یا بسـیار کم خطر باشـد. عرض کنم بـه حضورتان که مـا بتوانیـم در این سـیر موفق باشـیم. راهش هم همین اسـت. حـالا اینکه عرضم بـه حضورتـان آیـا اسـتاد لازم اسـت یـا نیسـت و راه رسـیدن به اسـتاد یک بحث مفصـل اسـت. مـا ۵ تا بحـث داریم کـه اولا ضرورت اسـتاد، چگونگـی راهیابی به اسـتاد، کارکردهای اسـتاد، جایگاه اسـتاد در مراحل تربیتی، و ویژگی‌های اسـتاد که یـک بحـث جداگانـه‌ای می‌طلبـد و از آن بحـث هم اسـتفاده کردم برای سـوالتان. حـالا در ایـن فضـا یـک طلبه می‌خواسـت کار بکند هسـت یـا نیسـت، می‌گوییم بـا ایـن فضایـی که دیدیـم و تحقیـق کردیم چند سـال، ظاهراً مکتبـی به منظمی این مکتب نباشـد.

رهنامه: سـوالی کـه ذهن خیلی‌هـا را درگیر می‌کند اینسـت که این مسـئله حلقـات کـه فرمودید یک مرتبـه پایین‌تر از مکتب هسـتند یقینـا یک فوایـدی دارند که در طول فرمایشـات شـما یـک مقدار اشـاره شـد که مکاتب نقش مهمی در فهمیدن دیـن و عمل کردن بـه دیـن دارد و ضرورتـی کـه دیـن دارد آن مکتب و حلقـه پیروی مکتـب دارد، منتهـی آن چیـزی که لازم شـد تهدیـدات و مضراتی اسـت کـه بعضاً به دنبـال خودش مـی‌آورد. چه آسـیب‌هایی را الان دنبـال ایـن بحـث رفتن بـرای شـخص طلبـه و آن هم مبتـدی به دنبـال می‌آورد؟

اسـتاد: اتفاقـا آفاتـش در اینجـا جـدی اسـت. هر چقـدر تربیـت به اوج می‌رسـد حساسـیتش هم بیشـتر می‌شـود. در تربیت اعتقـادی کلاس‌های اعتقـادی می‌رود در حـد خـودش حساسـیت‌هایی دارد. تربیت عبادی همینطور. تـا به تربیت عرفانی برسـد. گفتـم تربیـت دینـی تا بـه تربیت عرفانی نرسـد بـه حد کمالش نمی‌رسـد. ایـن تربیـت عرفانی شـکل بگیرد باید تحت نظر اسـتاد باشـد و یـک مکتب متقن خاص شـکل بگیـرد. ولی وقتی به مرحله تربیت عرفانی می‌رسـد حساسـیتش هم خیلی بیشـتر اسـت پس مـا واقعا اگر بـرای مرجع تقلید پیش دو نفـر می‌رویم برای تربیت عرفانی‌مان باید پیش ده نفر و بیسـت نفر برویم چون خیلی حسـاس اسـت. آقـای انصـاری همدانـی یک مثالی دارند جالب اسـت؛ شـخصی کـه داره زندگیش را می‌کنـد طبـق شـرع داره عمـل می‌کنـد یـک فایـده‌ای از ایـن شـرع می‌بـرد و یـک فایـده‌ای هـم مـی‌رود، ولـی اگر دسـت یک انسـان یا مکتـب منحرفی بیفتد هـم داشـته‌هایش از بیـن مـی‌رود و هم فایـده‌ای که بـرای اجتماع نـدارد مضر هم اسـت. مثـال می‌زنند ایشـان بـه تخم مـرغ. خیلی مثال قشـنگی اسـت. می‌گویند تخـم مـرغ تـا زمانی کـه زیر پای یـک مرغی قرار نگرفته اسـت هم خـودش واقعا ارزشـمند اسـت و هـم فایـده می‌دهد. اسـتفاده بکنند دیگـران، ولی اگـر یک تخم مرغـی به کامل نرسـید و واقعا نرسـید این خـودش هم می‌گندد و هم فسـاد ایجاد می‌کنـد اگر کسـی بخواهد اسـتفاده بکند.

بـه همیـن خاطـر عرض کردم خدمت شـما کـه باید در ایـن زمینه اگر قرار اسـت بـرای مرجـع تقلیـد نیاز بـه دو نفر اسـت. بـرای تحقیق مسـیر سـلوک و اخلاق و تربیـت بـه طور خـاص، تحقیق مفصلـی باید صـورت بگیرد.



اخلاق کاربردی و
چالش‌های آن در مقام عمل

درگفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین محمدتقی اسلامی

حجت الاسلام و المسلمین محمدتقی اسلامی با تخصص در زمینه اخلاق و عرفان و فلسفه به تدریس و تحقیق در موسسات و مدارس حوزوی مشغول می باشند. از ایشان آثاری چون کتاب شناخت اخلاق اسلامی، اخلاق کاربردی ... ، تساهل و تسامح از دیدگاه اسلام و مقالات متعدد اشاره نمود.

خلاصه: در ایـن مصاحبـه اسـتاد گرامـی در بیـان مسـائل اخـلاق کاربـردی و چالـش هـای آن بـه بیـان موضـوع و دو تعریـف عمـده از اخـلاق کاربـردی و سـیر تاریخـی رسـیدن بـه ایـن تعاریـف اشـاره کـرده و بـا بیـان مثـال هایی بـه شـرح دو شـیوه آموزشـی کـه روش مسـتقیم و فـردی (موعظـه) و دومـی روش غیـر مسـتقیم (سیسـتمی و سـازمانی) مـی پـردازد. در ادامـه ایشـان سـوال هـای مرتبط همچـون بومـی بـودن یـا نبـودن اخـلاق کاربردی و سیسـتمی، ضـرورت و اهمیـت اخـلاق کاربـردی در روزگار ما، چگونگـی تولید، ارتقاء و تکمیل این علم و سـختی های این راه پاسـخ می دهند و در پایان نیز آثار و مکتوبات مفید را به مخاطب معرفی می نمایند.

رهنمـا: موضـوع مصاحبه بنده بـا جنابعالی درباره اخـلاق کاربردی و چالش‌هـای آن در مقام عمل اسـت.
سـوال نخسـت این اسـت که اصـولا اخلاق کاربـردی چیسـت؟ و از چه موضوعی بحـث می‌کند؟

اسـتاد: اولا تشـکر می‌کنم از اینکه دوسـتان نشـریه رهنامه پژوهش بنده را قابل دانسـتند و از مـن نظر خواسـتند؛ نکاتی که عـرض می‌کنم صرفاً یافته‌هایی اسـت کـه از مطالعـات و پژوهش‌هایی که تا کنون در این رشـته داشـته‌ام به ذهن قاصرم رسـیده، هیچکـدام حـرف نهایی نیسـتند و هیچکدام صد در صد صحیـح یا صد در صـد خطا نیسـتند؛ چرا که کماکان خود را دانشـجویی بیش در این حـوزه نمی‌دانم.

اخـلاق کاربـردی مطابـق تعریف‌های اسـتاندارد جهانی، دو تعریـف دارد که از نظر تاریخـی یکـی مقدم بر دیگری اسـت:

یـک تعریـف را اول فیلسـوفان اخـلاق و عالمـان اخـلاق کاربردی مطـرح کردند؛ کسـانی که بیشـتر در عرصـه اخلاق هنجاری و بـا نظریات اخلاقـی کار می‌کردند دیدنـد کـه وقتـی می‌خواهیـم ایـن هنجارهـا را بـه کار ببندیـم، یـک عرصه‌هایی هسـت که به راحتی این هنجارها در آنها به کار بسـته نمی‌شـوند؛ به آن عرصه‌ها، عرصه‌هـای خاکسـتری گفتنـد. عرصه‌های خاکسـتری عرصه‌هایی هسـتند که نه سـفیدند (کـه شـما بـه سـهولت دریابیـد کـه کارتان درسـت اسـت) و نه سـیاهند (کـه بـه سـهولت دریابید کـه کارتان خطاسـت). مثلاً شـخص بی‌گناهی که شـما اطمینـان داریـد بی‌گناه اسـت، از ترس پلیس در خانه شـما پناه می‌گیـرد. پلیس به در خانه شـما می‌آید و از شـما می‌پرسـد که آیا چنین شـخصی در خانه شماسـت؟ اینجـا شـما به راحتـی نمی‌توانید بـه قاعده اخلاقی که شـما را ملزم به راسـتگویی می‌کنـد عمـل کنید. تصمیم شـما به راسـت گفتـن از طرفی درسـت اسـت، چون مطابـق وفـاداری بـه قانون اسـت و از طرفی نادرسـت اسـت، چون مخالـف قاعده حفـظ جـان یـک انسـان بی‌گناه اسـت. این یـک مثال بسـیار سـاده از عرصه‌های خاکسـتری اسـت. مثال‌هـای پیچیده‌تـری هـم در همـه حیطه‌هـای کار و زندگی انسـانی در متـون معاصر اخـلاق کاربـردی به وفور موجود اسـت.

اینجـا بـود که فیلسـوفان اخـلاق دریافتند کـه ما به یک رشـته مطالعـات دیگری نیازمندیـم کـه نـام آن اخلاق کاربردی اسـت و آن رشـته را اینگونـه تعریف کردند: رشـته‌ای کـه از کاربسـت نظریه‌هـای اخلاقـی در عرصه‌هـای خاکسـتری بحـث می‌کنـد تـا بـه حـل مسـئله‌های اخلاقـی موجـود در آن عرصه‌هـا دسـت یابـد. مطابـق ایـن تعریـف در واقع نظریه‌هـا و هنجارهای اخلاقی را به محک کاربسـت می‌گذاریـم. هـر هنجار اخلاقـی و هر نظریه اخلاقی که بیشـتر بتواند این مسـائل را بـرای مـا حـل بکنـد، نظریه و هنجاری درسـت اسـت و هر نظریه‌ای کـه در کار حـل مسـائل اخلاقـی کمتر موفق باشـد، کمتر درسـت اسـت.

تـا ۱۹۷۰ ایـن تعریـف ادامـه داشـت تا اینکـه برخی از فیلسـوفان اخـلاق دیدند در برخـی شـاخه‌های اخـلاق کاربـردی مثـل اخلاق پزشـکی پیچیدگی بیـش از این حرف‌هاسـت. فهمیدنـد که نظریه‌هایـی اخلاقی مثـل وظیفه‌گرایـی، نتیجه‌گرایی و فضیلت‌گرایـی اساسـاً انتزاعـی و ذهنی هسـتند و بـرای مقام عینیت و کاربسـت طراحـی نشـده‌اند. لذا نخسـتین پرسشـی که این فیلسـوفان مطرح کردنـد این بود کـه بـرای مقام کاربسـت اخـلاق و عمل بـه اخلاق، آیا بـه نظریـه و نظریه‌پردازی نیـاز داریـم یـا نـه؟ و اگر نیـاز داریم تا چه انـدازه نیـاز داریم؟ با این پرسـش مفهوم «کاربسـت نظریـه» در تعریف نخسـت را مخدوش دانسـتند؛ چرا کـه گفتند اینکه نیـاز بـه نظریـه داشـته باشـیم محـل کلام اسـت و بایـد در روش‌شناسـی اخلاق کاربـردی تکلیـف آن را روشـن کنیم و تا تکلیف آن روشـن نشـده نمی‌توانیم آن را در تعریـف بیاوریـم. حداکثـر می‌توانیـم بگوییم: کاربسـت انتقادی نظریه‌هـا و انواع شـیوه‌های دیگر فلسـفی بـرای حل مسـائل اخلاقی.

ایـن نکتـه اولـی بـود که توجـه فیلسـوفان اخـلاق کاربـردی را در دهـه ۱۹۷۰ به ایـن سـو بـه خـود جلـب کـرد. نکته دومـی کـه توجهشـان را جلـب کـرد مفهوم «حـل مسـئله اخلاقـی» بـود. آیا مسـئله اخلاقـی را باید حـل کرد؟ اصـلا آیا همه مسـائل اخلاقـی مـا قابل حل هسـتند؟ اگـر به مسـائلی برخـورد کردیم کـه قابل

حـل نبودنـد چـه بایـد بکنیم؟ انسـان ممکن اسـت در زندگی با سـوء تدبیر و سـوء اختیـار خـودش، بن‌بسـت‌هایی را برای خودش درسـت کنـد که قابل عبور نباشـد. بنابراین گاهی لازم اسـت به جای حل مسـئله از لزوم پیشـگیری در ایجاد مسـئله سـخن بگوییـم. ما قسـم نخورده‌ایم که هر مسـئله اخلاقی که به وجـود آمد حلّش بکنیـم، بلکـه ما می‌توانیم پیشـگیری را یاد بدهیم و بگوییم ایها الناس پیشـگیری بهتـر از درمان اسـت. قضیه مسـائل لاینحـل در اخلاق کاربـردی مثال‌های خیلی پیچیـده‌ای دارد کـه مـن در کارگاه‌هایـی کـه اجـرا می‌کنـم برخـی از مثال‌هـا را با شـرکت‌کنندگان در میـان می‌گـذارم. مطالعـه و درنـگ و تأمـل درباره پیشـگیری، فیلسـوفان اخـلاق کاربـردی را بـه بحـث بسترشناسـی و ریشـه‌یابی مسـئله‌های اخلاقـی سـوق می‌دهد. خیلـی وقت‌ها یک مسـئله اخلاقی ریشـه‌های پیچیده‌ای در نهادهـای دیگـر زندگی، مثل اقتصاد، سیاسـت، محیط زیسـت و مهندسـی دارد. بـرای مثـال در مطالعاتـی کـه درباره فاجعه کشـتی تایتانیـک انجام گرفـت به این نتیجـه رسـیدند که مهندسـانی که سـاخت دماغـه کشـتی را طراحی کـرده بودند، دچـار بی‌توجهـی یـا بی‌تفاوتـی اخلاقـی بوده‌انـد. اخـلاق کاربـردی به مهندسـان مکانیـک یـاد می‌دهـد که اگر شـما یک پیچ را نادرسـت طراحی کنید یـا آن کارگر مکانیـک در کارخانـه یـک پیچ را شـل ببندد، ایـن صرفاً یک خطای فنی نیسـت؛ بلکـه خطایی اخلاقی اسـت؛ چون ممکن اسـت مسـائل لاینحل اخلاقـی را برای کارخانـه و مصرف‌کننـدگان و جامعـه ایجاد کند.

در خبرهـا آمـده بـود کـه مقامـات دولتـی ژاپـن بـه ایـران آمده‌انـد و با شـهرداری تهـران قـراردادی زیسـت محیطـی امضـا کرده‌انـد و مبلـغ قابـل توجهـی را برای سـاخت تجهیزات سـنجش و پیشـگیری از آلودگی هوا در اختیار شـهرداری تهران گذاشـته‌اند کـه آلودگی را قبل از آمدن سـنجش بکنند و جلـوی آن را بگیرند. خوب ژاپـن پولـش را چـرا آورده و در تهـران خرج می‌کند؟ به خاطر اینکـه آلودگی تهران دیگر فقط آلودگی یک شـهر در یک کشـور خاص نیسـت. مطالعات محیط زیستی نشـان داده اسـت که آلودگی یک شـهر می‌تواند در سـطح جهانی اثر بگذارد. پس ژاپنی‌هـا در واقـع برای پیشـگیری از به وجود آمدن مشـکل زیسـت محیطی برای شهرها و کشـور خودشـان هزینه می‌کنند.

توجـه بـه این نکته سـبب شـد که عالمـان اخلاق کاربـردی مفهوم «حل مسـائل اخلاقـی» را در تعریـف حـذف کننـد و به جـای آن بر مفهـوم «مواجهه اساسـی با مسـائل اخلاقـی» تأکیـد کننـد. مواجهـه اساسـی اعـم از حل اسـت. اگـر مواجهه اساسـی ما به حل انجامید که بسـیار خوب، و اگر نیانجامید هم بسـیار مغتنم اسـت چـون دسـت‌آوردهای مفیدی در ریشـه‌یابی‌های فلسـفی، اجتماعی، روانشـناختی، سیاسـی و مانند آن دارد.

و بالاخـره نکتـه سـومی کـه فیلسـوفان و عالمـان اخـلاق کاربـردی از اواخر دهه ۱۹۷۰ بـه آن توجـه کردنـد این بود که روزگار ما یک روزگار سـازمانی شـده اسـت و لـذا مـا بیـش از آنکه با زندگی فردی افراد سـر و کار داشـته باشـیم، با سیسـتم‌ها و سـازمان‌ها و سیاست جمعـی و امثـال اینهـا سـر و کار داریـم. دیگـر نمی‌توانیم مطالعـات اخلاقـی را بـه حیطه زندگـی فـردی و خانوادگی افراد محـدود کنیم؛ چرا کـه زندگـی فـرد و خانـواده به شـدت تحـت تأثیر و بلکه تحت سـلطه سـاخت‌ها، سـازمان‌ها و سیسـتم‌های اجتماعـی در مقیاس جامعـه و جهان قرار گرفته اسـت. بنابرایـن مـا عالمـان اخـلاق کاربـردی بایسـتی وجهـه همـت خـود را بـه رصد و مطالعـه مسـائل در سـطح سـازمان‌ها و سیاسـت‌های کلان اجتماعـی و جهانـی معطـوف کنیم. فـرد البته می‌توانـد از محصول مطالعات ما برای مواجهه با مسـائل شـخصی و فـردی خـودش بهـره بگیـرد؛ ولـی مأموریت ما بـه عنـوان محققان و صاحب‌نظـران یـک رشـته علمی نبایسـتی مسـائل اخلاق فردی باشـد.

بـا عنایـت بـه این سـه نکتـه، تعریـف دومـی کـه از اواخـر ۱۹۷۰ شـکل گرفت و تـا امـروز طرفـداران بسـیاری دارد، این شـد کـه: اخلاق کاربـردی عبارت اسـت از کاربسـت انتقادی نظریه و انواع روش‌های فلسـفی برای مواجهه اساسـی با مسـائل اخلاقـی در سـطح کلان اقتصـاد، سـازمان‌ها و سیاسـت جمعی.

 ایـن دو تـا تعریفی کـه برای اخلاق کاربردی ذکر کردم، تعاریف اسـتاندارد هسـتند. منظـورم از اسـتاندارد این اسـت که متون بسـیاری بـا قبول یکی از ایـن دو تعریف تألیـف یافته‌انـد و یک اجماع نسـبی در میان اندیشـمندان رشـته اخـلاق کاربردی پیرامـون ایـن دو تعریـف شـکل گرفتـه اسـت. و گرنـه اگر شـما به انبـوه مقالات مختلـف مراجعـه کنیـد، تعاریـف بسـیار مختلفـی را نیـز می‌توانید ببینیـد؛ ولی هر تعریفـی بـه این معنا کـه عرض کردم اسـتاندارد نیسـت.

رهنامه: تعریف را فرمودید، اما موضوع اخلاق کاربردی چیست؟

اسـتاد: از دو تعریفی که گفته شـد می‌توانیم موضوع را هم به دسـت بیاوریم. هر دو تعریف در یک موضوع مشـترک هسـتند و آن عرصه‌های خاکسـتری اسـت که در آنهـا مسـئله‌های اخلاقـی پدید می‌آینـد. بنابراین می‌توانیم بگوییـم که موضوع اخـلاق کاربـردی در واقـع همـان مسـئله‌های اخلاقـی هسـتند. اخـلاق کاربردی از عـوارض ذاتـی مسـئله‌های اخلاقـی بحـث می‌کنـد. یعنـی اینکه این مسـئله‌ها چیسـتند و آیـا امـکان حل دارند یا نه؟ اگر آری؛ چگونه بایسـتی آنهـا را حل کنیم و اگـر نـه، چگونه بایسـتی با آنها روبرو شـویم یا مواجهه داشـته باشـیم؟

رهنامـه: اخـلاق کاربـردی با علـم اخلاقی کـه الآن در حـوزه علمیه رایـج اسـت و تحصیـل و تدریس می‌شـود، چـه نسـبتی دارد؟ آیا علـم جداگانـه‌ای اسـت کـه بگوییـم از مسـائل جداگانـه‌ای بحث می‌کنـد یـا اینکـه همان اخـلاق رایـج در حوزه اسـت بـا اضافات؟

اسـتاد: بـه نظر بنـده علم اخلاق بـه صورتی رسـمی در حوزه‌هـای علمیه جریان نـدارد. هـر چنـد مراکـز حـوزوی و دانشـگاهی در قم و مشـهد یـا شـاید در نجف، گروه‌هـای تخصصـی پراکنـده‌ای تشـکیل داده‌اند و بـه تحقیقات اخلاقی اشـتغال دارنـد؛ ولـی آنچه در سـطح حوزه‌هـای علمیه جاری اسـت حتی نام علـم اخلاق را نـدارد تـا چه رسـد به اخلاق کاربـردی. آنچه داریـم صرفاً مجالس وعـظ و موعظه اخلاقی اسـت.

رهنامه: پس دانش نیست؟

اسـتاد: البته موعظـه را می‌توانیم یک نحـوه روش آموزش و تعلیـم دانش اخلاق بدانیـم، ولـی بـه هیچ وجه آن هویت دانشـی را ندارد. حالا که بحث به اینجا رسـید بگذاریـد قدری دربـاره انواع روش‌های آمـوزش اخلاق توضیح بدهم.

امـروزه می‌گوینـد شـما اخـلاق را بـه دو روش می‌توانیـد آمـوزش بدهیـد. یکـی آمـوزش مسـتقیم و فردی اسـت که همـان روش موعظه مخاطبان اسـت. موعظه در همـه جـای دنیـا هنـوز هـم وجـود دارد و نـه تنهـا منسـوخ نشـده، بلکـه حتی کمرنـگ هم نشـده و پررنگ و پرقوت حضـور دارد. این روش اگـر در جای خودش و بـه انـدازه خـودش به کار گرفته شـود، بسـیار مفید و مؤثر اسـت. ولی مشـکل ما در ایـران و در حـوزه علمیه این اسـت که تمام شـأن دانش اخـلاق با همه جوانب و اضلاعـش را تقلیـل داده‌ایـم یا تحویـل برده‌ایم به موعظه. اگر ما به هویت دانشـی اخـلاق توجـه می‌کردیـم و پـا به پـای اقتضائات آن پیـش می‌رفتیـم، درمی‌یافتیم کـه همیشـه و همه جا این روش موعظـه کارایی ندارد. روش دومی در کار اسـت و آن روش سیسـتمی و سـازمانی اسـت؛ در این روش فرد را مستقیم مورد خطاب قرار نمی‌دهنـد. بلکـه او را وادار می‌کنند که به مسـئله و مسـائل اخلاقـی مربوط به کار و زندگـی خـودش فکر کند. او بایسـتی با این مسـئله‌های اخلاقی خـودش زندگی

کنـد و بـا آنهـا دسـت و پنجه نرم کنـد تا خودش به حـل آنها برسـد. راینهولد نیبور کتـاب مهم و تأثیرگذاری نوشـته به نام «انسـان اخلاقـی و جامعه غیراخلاقی» که بـه فارسـی هـم ترجمـه شـده اسـت. او در این کتـاب تـلاش می‌کند ایـن نکته را اثبـات کنـد که سـرمایه‌های عقلانـی و سـرمایه‌های دینـی و مذهبی افـراد، برای سـاختن فرد اخلاقی کافی هسـتند ولی در طول تاریخ این سـرمایه‌ها نتوانسـته‌اند جامعـه اخلاقی درسـت کننـد. این سـرمایه‌ها برای سـاختن جامعـه اخلاقی کافی نیسـتند و حتماً لازم اسـت که سـایر نهادهای زندگـی اجتماعی، از قبیـل قانون و سیاسـت و اقتصـاد بـه مـدد ایـن سـرمایه‌ها بیاینـد. باید همـه نهادهـای زندگی با یکدیگـر تعامـل و همکاری داشـته باشـند تـا جامعه اخلاقی سـاخته شـود. به این تعامـل و همـکاری می‌گوییم: آموزش غیر مسـتقیم و سیسـتماتیک اخـلاق. حالا چطـوری؟ مثـلاً فرض کنید برای اینکه انسـان‌ها صبـح زود و اول وقت و با نشـاط سـر کارشـان حاضر باشـند نیـاز دارند که شـب خـوب خوابیده باشـند و اسـتراحت کافـی کـرده باشـد. افراد بایسـتی یـاد بگیرند که شـب زودتـر به رختخـواب بروند. روش آمـوزش مسـتقیم و فـردی کـه گاهـی بـه آن روش سـنتی هـم می‌گوینـد، همیـن روشـی اسـت کـه مـا کمـاکان در ایـران داریـم. شـروع می‌کنیـم مـردم را موعظـه و نصیحـت کـردن و برایشـان روایات معصومـان علیهم السـلام را آوردن کـه حضـرات معصومـان چه سـبکی در تنظیـم سـاعات کار و زندگی داشـته‌اند یا حضـرت صدیقـه طاهره سـلام الله علیها کـی می‌خوابیده‌اند و کی فرزنـدان خود را می‌خوابانـده و بیـدار می‌کرده‌اند. این بزرگواران سـر شـب می‌خوابیده‌اند و پاسـی از شـب گذشـته، وقت بیداریشـان بوده است.

در حالـی کـه می‌بینیم خیلـی از این آموزه‌ها امروزه تحت‌الشـعاع لـوازم و اقتضائات سـازمان‌ها قـرار گرفته. خیلی سـاده مثلاً کارمند بایسـتی مثلاً رأس سـاعت هفت صبـح در اداره و سـازمان خـودش حاضر باشـد. کسـی که نیمه شـب بیدار شـده و نمـاز شـب خوانـده و مناجات کرده و بین‌الطلوعیـن را هم به ذکر گذرانـده، نیاز دارد که تازه سـاعت هفت صبح قدری اسـتراحت کند. سـازمان اجازه چنین اسـتراحتی را بـه او نمی‌دهـد. تـازه ایـن بـرای افـرادی اسـت کـه انگیـزه لازم را در عمـل به دسـتورالعمل‌ها و سـبک زندگـی اولیـای دیـن واجد هسـتند و سـعی می‌کنند آنها را در زندگـی اجتماعـی خـود هـم پیـاده کننـد ولی می‌بینیم که سـلطه سـازمان و سیسـتم بـر زندگـی، این اجـازه را به آنها نمی‌دهـد. در حالی که ما افراد بی‌شـماری را می‌بینیـم و حتـی می‌تـوان گفـت که نوع افـراد و تـوده افراد اینگونه هسـتند که وقتـی وارد جامعه می‌شـوند، چنان انگیـزه‌ای را ندارند.

اینجاسـت کـه نیـاز به آموزش اخلاق از نـوع دوم پیـدا می‌کنیم. این نـوع آموزش می‌گویـد انسـان امـروزی را دیگـر نمی‌تـوان صرفـاً بـا موعظـه هدایـت کـرد. او بایسـتی خـودش یـاد بگیرد که اول صبح با نشـاط سـر کارش حاضر بشـود. شـما بایسـتی سیسـتم‌ها و سـازمان‌ها را طـوری طراحی و هدایـت کنیـد کـه بـه ایـن یادگیـری منجـر شـوند. برای مثـال، این نوع آمـوزش به پلیس می‌گوید از سـاعت شـش بعـد از ظهـر بـه بعد که هـوا تاریـک می‌شـود امنیـت شـهروندان را صد در صـد تضمیـن نکـن. اعلام کـن که مثلاً چهـل درصد امنیت کسـانی کـه هنوز در خیابـان هسـتند و بـه خانه نرفته‌اند به عهده خودشـان اسـت و پلیـس در قبال این چهـل درصـد هیچ مسـئولیتی ندارد. البته مشـروط بر اینکه پلیس قادر باشـد که در خـارج از سـاعت مذکـور و بـرای افرادی که در خانه هسـتند، امنیت صـد در صدی را تضمیـن کنـد. همیـن باعـث می‌شـود کـه افـراد زود به خانه‌هـا برونـد. حالا که بـه خانـه رفتنـد، به نهـاد قانون می‌گوید بهـای برق را بـرای خانوارهایی کـه بعد از سـاعت ۹ شـب بیدار هسـتند و از برق برای روشـنایی اسـتفاده می‌کنند بالا ببر. از این قبیل اقدامات نهادی و سیسـتمی سـبب می‌شـود که همه آدم‌های حسـابی در ایـن سـاعت بـه خانه‌هایشـان بروند و از سـاعت ۹ شـروع به اسـتراحت کنند. هیچ شـهروندی که کار حسـابی داشـته باشـد و سـرش به تنش بیارزد دیگر از سـاعت ۱۰ شـب به بعد بیدار نیسـت. هیچ سـایتی هم فیلتر نیسـت، ولی هیچ کس دنبال سـایت نمـی‌رود؛ چـون فـردا صبح اول وقت باید سـر کار بـرود و کار جدی اسـت. اجـازه بدهیـد مثـال دیگـری بزنـم. یکـی از عوامـل و علـل مهـم رواج روغگویی، حـرص و طمـع انسان‌هاسـت. می‌گویند شـما اگـر می‌خواهید شـهروندانتان کمتر دروغ بگوینـد، کاری کنیـد کـه کمتـر حریص و طماع باشـند. مطالعات نشـان داده هر گاه مردم خیالشـان از تأمین نیازهای اساسـی و حیاتی زندگی‌شـان راحت نباشد وارد چرخـه حـرص و طمـع می‌شـوند. پس بایسـتی جامعـه را به گونه‌ای بسـازیم و مدیریـت کنیـم کـه نیازهای اساسـی مردم، یعنـی نیازهایی مثل نان و مسـکن و سـلامتی تبدیـل بـه کالای تجـاری و سـرمایه‌ای نشـود. از این به بعد اسـت که از موعظـه اسـتفاده می‌کنیم تا افراد قـدر قوانین و مقررات جامعه خودشـان را بدانند و اگـر احیاناً کسـانی هسـتند که با این اوصاف بـاز هم دروغ می‌گوینـد، دروغ نگویند. بی‌خـود نیسـت در برخـی جوامـع پیشـرفته دنیـای امـروز شـما می‌بینیـد مقررات سـاخت و سـاز سـاختمان و مسـکن را طوری تنظیم کرده‌اند که سـرمایه‌گذاری در بخش مسـکن چندان سـودآور نباشـد تا هم شـهروندانی که می‌خواهند سـرپناهی داشـته باشـند، یـک عمر سـرگردان برطـرف کردن این نیاز اساسی‌شـان نباشـند و هـم سـرمایه‌داران سـرمایه‌های خود را بـه بخش‌های کشـاورزی و صنعتی ببرند تا توسـعه اقتصـادی پایدارتر و مطمئن‌تـری برای کشورشـان ایجاد کنند.

رهنامـه: بـا توضیحاتـی کـه دادید معلوم شـد کـه به اعتقاد شـما یک نوع آموزش سیسـتماتیک و سـازمانی وجـود دارد که تفاوتش بـا آمـوزش اخـلاق رایـج در کشـور مـا همیـن سیسـتمی بودنش اسـت. نوعـی موعظه‌گرایـی بـر روش سـنتی مـا حاکم اسـت که بـا آموزش سیسـتماتیک اخـلاق فاصلـه دارد. اکنون پرسـش این اسـت که آیا اساسـاً مـا می‌توانیم این روش آموزش سیسـتماتیک را بومـی بدانیـم؟ یعنـی ایـن روش آموزشـی را که شـما از مطالعه در متـون و منابـع اخـلاق کاربـردی معاصر بـه دسـت آورده‌اید، آیا می‌توانیـم از منابـع خودمـان بدسـت بیاوریـم، یـا نـه و بنابرایـن اخـلاق کاربـردی را نمی‌شـود یـک علم بومـی نامید؟

اسـتاد: پرسـش بسـیار خوب و به‌جایی را مطرح کردید. برای پاسـخ، من شـما را بـه سـه نکته توجه می‌دهم: نکته نخسـت اینکـه مطابق نظریه عدلیه که مـا آن را قبـول داریـم، حسـن و قبـح اخلاقی حسـن و قبحی عقلی اسـت که عقل بشـر به آن دسترسـی دارد. بنابرایـن دسـت‌آوردهای اخـلاق مشـترک اسـت، یعنی اخلاقی کـه انسـان‌های متعهـد اخلاقـی آن را درک می‌کننـد و بـه رسـمیت می‌شناسـند، بومـی و غیـر بومـی ندارد. بـه این معنا ما اصـلاً اخلاق بومی که متفـاوت از اخلاق غیـر بومـی باشـد نداریم. هر چند ممکن اسـت مسـائل بومی داشـته باشـیم که با مسـائل جاهـای دیگـر دنیـا متفاوت باشـد؛ ولـی روش مطالعه این مسـائل و روش حل آنها محصول عقل مشـترک و اخلاق مشـترک انسـانی اسـت.

نکتـه دوم اینکـه لازم اسـت به یک تفاوت اساسـی میان فقـه و اخلاق توجه کنیم. فقـه می‌خواهـد حکم شـرعی را از منابع و متون دینی اسـتنباط کند. حکم شـرعی حکمـی اسـت کـه می‌خواهیـم آن را منتسـب بـه شـارع کنیـم و آن را بـه گـردن شـارع بگذاریـم. ایـن خیلی دقـت و احتیـاط می‌طلبد. در حالـی که اخـلاق لزوماً و دسـت‌کم در همـه جـا بـه دنبال کشـف حکـم شـارع نیسـت و نمی‌خواهد حکمی را بـه گـردن شـارع بگذارد. اخـلاق به دنبال کشـف حکم عقل اسـت. روی همین حسـاب قریـب به اتفاق مضامین اخلاقی موجـود در آیات و روایات، ارشـاد به حکم عقـل هسـتند و در قلمـرو اخـلاق، ما حکم مولوی شـرعی یـا نداریم یا اگر داشـته

باشـیم بسـیار نادر و کم‌یاب اسـت. از ایـن رو نباید در مطالعات اخلاقـی نگران این باشـیم کـه حکمـی کـه می‌کنیـم منتسـب با خـدا می‌شـود یا نمی‌شـود. اگـر این رویکـرد را بپذیریـم و بـا ایـن رویکرد به سـراغ متـون دینی برویم مضامین بسـیار زیـادی را می‌توانیـم پیـدا کنیم که مربوط به سـاختن دنیا و مدیریـت زندگی دنیای بشـر اسـت که بـه همین بحث مـا مربوط می‌شـود. مثلاً دوسـت عزیز مـا، فاضل ارجمنـد، جنـاب آقـای دکتـر سـید حسـین رکن‌الدینـی، رسـاله دکتری‌شـان را به موضـوع اخلاق محیط زیسـت در روایات اسـلامی اختصاص دادنـد و روایات حاوی نـکات نابـی را در آن رسـاله بـه دسـت آورده و بـه جامعه علمی ما معرفـی کرده‌اند. می‌توانیـم از ایـن روایـات الهـام بگیریـم و بـا تطبیـق آنها بـر شـرایط و اقتضائات زمـان و مـکان امـروزی خودمـان آموزه‌هـای مربـوط بـه آمـوزش غیر مسـتقیم و سیسـتماتیک اخلاق را به دسـت بیاوریم.

و خلاصـه نکتـه سـوم اینکه: ما اگر سیسـتم و سـازمان را از دنیای امـروز پذیرفتیم و آوردیـم بـر فضـای کار و کسـب و زندگی اجتماعی جامعه خودمـان حاکم کردیم، دیگـر نمی‌توانیـم بپرسـیم احکام، لـوازم و اقتضائات این سیسـتم و سـازمان بومی هسـت یـا نـه. یعنـی زمـان ایـن پرسـش دیگر گذشـته اسـت؛ همـان زمانـی که تصمیـم گرفتیـم سـازمان را وارد زندگی اجتماعی کنیم بایسـتی می‌پرسـیدیم آیا ایـن شـیوه با شـرایط فرهنگی بومی ما سـازگار هسـت یا نیسـت. چطـور آن زمان ایـن پرسـش را نکردیـم؟! خوب حالا که نکردیم و زندگی سـازمانی و تحت سـلطه سـازمان را بـه هـر دلیـل پذیرفتیم، به همان دلیل بایسـتی لوازم و احـکام آن را هم بپذیریـم و پـا بـه پـای دنیـا در تبدیـل کـردن تهدیـد این سـلطه به فرصـت برای زندگـی اجتماعـی مان قـدم برداریم و تـلاش کنیم.

مشـکل مـا اینسـت کـه هنـوز نهادهـا و سـازمان‌های غیـر اخلاقـی مـا، یعنـی سـازمان‌هایی کـه هویت اخلاقی ندارنـد و مثلاً هویت اقتصادی، سیاسـی، قضایی، بهداشـت و سـلامتی و زیسـت‌محیطی دارنـد و نیـز نهادهـا و سـازمان‌هایی کـه کارهای مهندسـی و عمران و شهرسـازی را انجام می‌دهند ربط کار خودشـان را با اخـلاق مطالعـه نمی‌کنند و اصلاً کارشـان را مسـتقل از اخلاق و بـی ارتباط با نهاد اخلاقـی زندگـی می‌بینند. به همین دلیـل هماهنگی لازم میـان نهادهای مختلف بـرای سـاختن و آمـوزش دادن یـک زندگـی اجتماعی تـوأم با اخـلاق در جامعه ما وجود نـدارد.

رهنامه: پرسـش بعدی ما این اسـت که اساسـاً ضـرورت و اهمیت اخـلاق کاربـردی را در عصر کنونی چگونه ترسـیم می‌کنید؟

اسـتاد: بـه نظر بنده همان اهمیـت و ضرورتی را کـه اخلاق و علـم اخلاق برای زندگـی انسـان معاصـر دارد، بـه اخـلاق کاربـردی هـم سـرایت می‌کند. جـدای از اینکـه اخـلاق کاربردی چون با مسـائل و معضلات عینی و ملموس انسـان‌ها سـر و کار دارد، هـم می‌توانـد دانـش اخـلاق را جذاب‌تر، خواندنی‌تر و دانسـتنی‌تر کند و هـم ایـن ظرفیـت را دارد که اخلاق را از حاشـیه زندگی به متن زندگی بیـاورد و آن را تبدیـل بـه یـک گفتمـان کند. این خیلی مهم اسـت. امروزه فیلسـوفان زبردسـت و کارکشـته اخـلاق معتقدنـد که اگر فلسـفه اخـلاق بتوانـد اندیشـه اخلاقی، فقط اندیشـه اخلاقـی و نـه حتـی عمـل بـه اخـلاق را در زندگی انسـان نهادینـه کند و آن را تبدیـل بـه گفتمـان کند، مأموریـت‌اش را به انجام رسـانده اسـت. گمان بنده ایـن اسـت که چنیـن ظرفیتـی در مباحـث و مطالعات اخـلاق کاربری بـه بهترین وجـه وجـود دارد. در همین باره چند سـال پیش مقاله‌ای نوشـتم و در مجله معرفت اخلاقـی منتشـر شـد، تحـت عنوان «نقـش اخـلاق کاربـردی در توجه به فلسـفه اخـلاق» در آن مقالـه توضیـح دادم کـه اخـلاق کاربری می‌تواند عطـش مطالعه و مباحثه در فلسـفه اخلاق را به وجود بیاورد و افزایش دهد و به این وسـیله به رونق و توسـعه فلسـفه اخلاق کمـک کند تا این دانـش عمیق و راه‌گشـا بتواند مأموریت خود را به سـرانجام برسـاند.

رهنامه: باید گفتمان‌سازی مبتنی بر اخلاق کاربردی باشد؟

اسـتاد: گمـان بنـده ایـن اسـت کـه ظرفیـت گفتمان‌سـازی اخـلاق در اخـلاق کاربـردی وجـود دارد. می‌دانیـد کـه بـرای گفتمان‌سـازی هـم ظرفیت علمـی و به اصطـلاح آکادمیـک لازم اسـت و هم ظرفیـت اجرایی و مدیریتـی. ظرفیت علمی مربـوط بـه مجامـع علمـی حـوزوی و دانشـگاهی اسـت. ما اگـر بخواهیـم دانش اخـلاق را و فلسـفه اخـلاق را، که اسـاس آن اسـت، در حـوزه و دانشـگاه به عنوان یـک رشـته علمـی بـه دانشـجویان آمـوزش بدهیـم، لابـد از مباحث فـرا اخلاق و اخـلاق هنجـاری شـروع می‌کنیـم و مثـلاً از ایـن بحث آغـاز می‌کنیم کـه معنای خـوب و بـد و حسـن و قبـح اخلاقی چیسـت. روشـن اسـت که چنیـن بحث‌هایی در ابتـدای کار بـرای اغلـب دانشـجویان و حتی اغلـب طلاب جذابیتی نـدارد و آنها در کلاس‌هـای فلسـفه اخـلاق بی‌حوصلگـی می‌کننـد و چـرت می‌زننـد. حق هم دارنـد؛ چـون فکـر می‌کنند اخلاق برای عمل کردن اسـت و این مباحـث انتزاعی و ذهنـی ربـط چندان مسـتقیمی به مقام عمل و رفتـار اخلاقی آنان نـدارد. ولی وقتی شـما بحث را از مسـئله‌های اخلاق کاربردی شـروع کردید و از دانشـجو خواسـتید کـه در فراینـد حل این مسـئله‌ها مشـارکت کنـد، در اثنـای این مشـارکت، خود به خـود ضـرورت مطالعـه فلسـفه اخلاق برایش روشـن می‌شـود و عطـش مطالعه و اندیشـه در آن مباحـث در وجـودش پدیـد می‌آید و کار شـما می‌شـود مصـداق این شـعر که:

آب کم جو تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست

لـذا عـرض بنـده این اسـت که ظرفیت علمـی گفتمان‌سـازی در اخـلاق کاربردی وجـود دارد و امـا از لحـاظ ظرفیـت اجرایی و مدیریتـی هـم امـروزه می‌بینیـم این اخـلاق کاربـردی اسـت کـه بـا تأسـیس شـاخه اخـلاق حرفـه‌ای، ربـط و اهمیت اخـلاق را بـه سـازمان‌ها و مدیـران آنهـا آمـوزش می‌دهـد و بـه این وسـیله توجه مدیـران سـازمان‌های ما و سیسـتم‌های زندگـی و نهادهای زندگی مـا را به جدیت اخـلاق جلـب می‌کنـد. در نتیجـه همین آموزش‌ها اسـت کـه می‌بینیم مدیـران و سـازمان‌های بسـیاری متقاعد شـده‌اند که موفقیت پایدار حرفه‌ای و سـازمانی بدون در نظـر گرفتـن ضـرورت و اهمیـت اخلاق و بـدون وارد کـردن اخـلاق در اهداف اساسـی و راهبردی سـازمان و حرفه ناممکن اسـت. این یعنی تبدیل شـدن اخلاق بـه گفتمـان در سـطح سـازمان و حرفه که سراسـر زندگی امـروزی مـا را فراگرفته است.

رهنامـه: اگـر بخواهیـم اخـلاق کاربـردی را بـه عنوان یـک علم و دانـش تولیـد بکنیم چـه مراحلـی را بایـد بگذراند و از چـه علومی اسـتفاده بایـد بکنیـم. از چـه علـوم دیگری اسـتفاده بکنیـم برای اینکـه مراحل تکمیل بشـود؟

اسـتاد: اخلاق کاربردی دانش مسـتقل نیسـت؛ بلکه یک رشـته یا شاخه منشعب از دانش اخلاق اسـت. پس اگر دانش اخلاق تولید شـود و شـکل بگیرد، شـاخه‌ها و انشـعابات آن هـم بـه دنبـال آن تولید می‌شـوند و شـکل می‌گیرند. ما و دوسـتان ما در پژوهشـکده اخلاق و معنویت پژوهشـگاه علوم و فرهنگ اسـلامی از بیش از یـک دهه گذشـته تا کنـون، تلاش‌های زیادی برای شـکل‌گیری دانـش اخلاق در ایـران کرده‌ایم. نخسـتین محصـول این تلاش‌ها بـه تولید کتاب مهـم و تأثیرگذار «کتابشـناخت اخلاق اسـلامی: گـزارش تحلیلی میـراث مکاتب اخلاق اسـلامی»

انجامید. این کتاب که به زبان عربی نیز ترجمه شد، برای نخستین بار پیشینه تاریخی آثار عالمان اخلاق اسلامی را به قصد بازیابی آنچه به هویت دانشی اخلاق مربوط می‌شود، کاوش کرد و در اختیار جامعه علمی ایران و جهان اسلام گذاشت. مطالعات و تحقیقات بعدی دوستان ما درباره چگونگی بازنگری و بازسازی دانش اخلاق به نگارش مقالات و آثار قابل توجهی منتهی شده است. مدیر دانشمند و زحمتکش و پرتلاش پژوهشکده ما، آقای دکتر مهدی علیزاده، تقریباً بر همه آثاری که به صورت کتاب از سوی پژوهشکده منتشر می‌شود، یک گفتار و مقاله اندیشمندانه و قابل مطالعه در همین موضوع نگاشته است. همکار دانشمند ما، آقای محمد عالم‌زاده نوری به کار روش‌شناسی استنباط حکم اخلاقی از سیره و روایات مشغول هستند که تاکنون دو مجلد ارزشمند به جامعه علمی تقدیم کرده‌اند و مجلدات دیگر از کارهای ایشان در دست نگارش و نشر است. بنده هم کتابچه‌ای تحت عنوان «اخلاق اسلامی و کاربست قاعده تسامح در ادله سنن: پژوهشی انتقادی» در همین زمینه بسترسازی تولید دانش اخلاق اسلامی نوشتم و البته پس از این اثر، بیشتر تمرکزم را روی مباحثات فلسفه اخلاق و اخلاق کاربردی گذاشته‌ام. تلاش دوستان ما برای بازیابی و تولید هویت دانشی دانش اخلاق کماکان ادامه دارد.

در زمینه اخلاق کاربردی به طور خاص، برای ایجاد یک رشته علمی به دانش‌های پیرامونی اخلاق، مثل جامعه‌شناسی و روانشناسی خیلی نیاز خواهیم داشت. دانش فقه اسلامی نیز که شباهت‌های زیادی با اخلاق کاربردی دارد، حتماً مورد نیاز است. ولی بیش از هر رشته‌ای به نظر بنده به فلسفه و فلسفه اخلاق نیاز داریم. باید در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی حوزوی ما رشته فلسفه اخلاق رسمیت پیدا کند و ما فارغ‌التحصیلان زبده‌ای در سطوح عالی این رشته داشته باشیم. در حال حاضر حرکتی بسیار کند آغاز شده و در دانشگاه قم رشته فلسفه اخلاق تأسیس شده است؛ ولی این خیلی ناچیز است و بایستی این رشته در دیگر دانشگاه‌های معتبر کشور راه اندازی شود و جدی گرفته شود.

افرادی هم که وارد این رشته می‌شوند، لازم است یک آمادگی‌هایی را در خودشان ایجاد و تقویت کنند. برای نمونه، چون دستور کار اصلی اخلاق کاربردی رصد و یافتن معضلات و مسائل اخلاقی است و این معضلات و مسائل مربوط به نیمه خالی لیوان اخلاقیات سازمان‌ها و جوامع هستند، ممکن است نوعی منفی‌نگری در پژوهشگر ایجاد کنند، به طوری که رفته رفته توان دیدن نقاط مثبت را از پژوهشگر بگیرند. این خطری است که در پژوهش‌های این رشته وجود دارد؛ ولی اگر افراد یک آمادگی پیشین یا به تعبیری، پیش‌آگاهی نسبت به این خطر داشته باشند، می‌توانند تا حدود زیادی از آن پیشگیری کنند. همچنین، چون اخلاق کاربردی عمدتاً رویکردی انتقادی دارد، در جوامعی مثل جامعه ما که نقد و انتقاد جایگاه ویژه خود را هنوز نیافته است، ممکن است مقاومت‌ها، خصومت‌ها و حتی انگ‌ها و برچسب‌هایی در مقابل عالمان اخلاق کاربردی به وجود بیاید. پژوهشگران این رشته بایستی برای مواجهه با این آسیب‌ها نیز آموزش ببینند و آمادگی پیدا کنند.

رهنامه: این آسیب‌ها را باید به عنوان مقدمه در فرایند تولید اخلاق کاربردی مورد توجه قرار داد و برطرف کرد. از حیث محتوایی چه کار باید کرد؟ باید به منابع خودمان مراجعه کرد؟ یا اینکه باز اینجا فرایند مجزایی اخلاق کاربردی دارد؟

استاد: از حیث محتوایی، پر واضح است که حتماً بایستی منابع و ظرفیت‌های خودمان را قبل از مراجعه به منابع و ظرفیت‌های دیگران به خوبی استحصال کنیم. توضیحی که درباره کارهای همکارانم در پژوهشکده اخلاق و معنویت دادم، ناظر به همین ضرورت بود. ولی اگر بخواهیم زمان را از دست ندهیم حتماً لازم است از تجربیات دنیا و راهی که مجامع و دانشگاه‌های معتبر دنیا در رشته اخلاق کاربردی پیموده‌اند، استفاده کنیم. برای این منظور بایستی یک نهضت ترجمه راه بیاندازیم و از ترجمه دوری و استیحاش نکنیم. ترجمه چیزی را از ما نمی‌گیرد؛ بلکه ما را بر دوش آورده‌های علمی دنیا سوار می‌کند. بنده مطالعه و فهم آثار اندیشمندان اخلاقی دنیا را مقدم بر نقد آنها می‌دانم؛ ولی اگر بخواهیم با این آثار با نگاه بدبینانه و انتقادی هم برخورد کنیم، چاره‌ای جز ترجمه آنها نداریم. بنده در تدریس‌هایی که دارم، خیلی مایل هستم که به جای وادار کردن دانشجویان و طلاب به ارائه تحقیقات جسته و گریخته، آنها را وادار کنم که اثری را در موضوعات مربوط، ترجمه و نقد کنند. این کار خیلی می‌تواند هزینه‌های مادی و معنوی ما را پایین بیاورد و سرعت تولید علم را نیز در مجامع علمی ما بالا ببرد.

رهنامه: آثار نوشته شده مفیدی در زمینه اخلاق کاربردی اگر در ذهنتان است معرفی بکنید.

استاد: بله. خوشبختانه آثار خوبی تاکنون تولید شده و آثار بسیاری نیز در دست انتشار است. اینجا از باب نمونه چند اثر از میان آثار شاخص را به صورت فی‌البداهه معرفی می‌کنم. کتاب «اخلاق کاربردی: چالش‌ها و کاوش‌های نوین در اخلاق عملی» اثر جمعی از همکاران بنده است که حدود ده سال پیش از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی منتشر شد و تاکنون چند نوبت تجدید چاپ شده است.

کتاب «جستارهایی در اخلاق کاربردی» که دانشگاه قم منتشر کرده است. کتاب «اخلاق پژوهش» که زیر نظر استاد، دکتر محسن جوادی، باز از سوی دانشگاه قم انتشار یافته است. کتاب‌های اخلاق کاربردی در ایران و اخلاق کاربردی در اسلام و ایران که به همت استاد، دکتر احد فرامرز قراملکی تدوین و منتشر شده است. و اخیراً «دانشنامه اخلاق کاربردی» که به همت دوستان محقق ما در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی وارد بازار شده است.



رابطه سلوک اخلاقی با علم اخلاق

در گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد رودگر

حجـت الاسـلام والمسـلمین محمـد جـواد رودگـر از دانش آموختـگان حـوزه و از مدرسـان حوزه و دانشـگاه مـی باشـند. تخصـص ایشـان در زمینـه اخـلاق و عرفـان، الهیـات و معارف اسـلامی می باشـد. از آثـار ایشـان مـی توان به ۳۰ کتاب از جمله سـیر و سـلوک در قرآن، مراحـل عرفان، عرفان عاشـورایی و مقـالات و پایـان نامه هـای متعدد اشـاره کرد.

خلاصه: ایـن مصاحبـه بـه بیـان چیسـتی و توضیـح سـلوک اخلاقـی کـه همـان اخـلاق عملـی باشـد و تفـاوت آن بـا علـم اخـلاق و همچنیـن تاثیـر و ارتبـاط شـناخت علـوم اخلاقی در سـیر و سـلوک اخلاقـی (همچـون شـناخت و قـدرت تبییـن) میپـردازد. در پایان نیـز دسـتورالعمل هـای سـلوک اخلاقـی را بـه دو دسـته عمومـی و اختصاصـی کـه باتوجـه بـه خصوصیات هر شـخص متفـاوت می باشـد تقسـیم کـرده و شـرح مـی دهـد.

رهنمـا: اساسـاً ماهیـت سـلوک اخلاقی چیسـت و به چـه چیزی سـلوک اخلاقـی می‌گوییم و این سـلوک اخلاقی چـه تفاوتی با علم و دانش اخـلاق دارد؟

اسـتاد: خیلی خوشـحالم که این توفیق نصیب ما شـد که در خدمت شـما باشـیم ان شـاء الله مفید فایده باشد.

مـا وقتـی کـه از اخـلاق حـرف می‌زنیـم اولاً و بالـذات مقصـود از اخـلاق، اخلاق عملی اسـت؛ که همان سـلوک اخلاقی اسـت، یعنی مکارم اخلاقی، یعنی سـجایا و کرایم اخلاقی و آن مکارم و سـجایایی که در مناسـبات رفتاری و کرداری انسـان بـه منصـه ظهـور می‌رسـد و نـگاه را بـه سـمت علـم اخـلاق و فلسـفه اخـلاق و فرااخـلاق و مباحثـی از این صنـف نمی‌بریم.

آنهـا مجموعـاً یـک دانش‌های بدوی و انتزاعی هسـتند و البتـه بنیادهای تئوریک اخـلاق را تشـکیل می‌دهنـد و در جایگاه خودشـان هـم مهم و ضروری هسـتند و هـم کارکردهـای معرفتی خـاص به خودشـان را دارند.

امـا فـرض کنیـد مثـلا می‌گوییم که فـلان آدم اخلاقی اسـت یا این کـه باید یک آدم اخلاقـی‌ای بـود یـا بایـد باشـد؛ یعنی یـا داریم خبـر می‌دهیم و إخبـار می کنیم یـا داریـم در واقع انشـا می‌کنیم.

اخبـار مـا هم در حقیقـت در درون خودش یک انشـائی دارد. طلبه یک آدم اخلاقی اسـت؛ یعنـی طلبه باید یـک آدم اخلاقی باشـد. در واقع ایـن توصیف‌ها و توصیه‌ها گاهـی کـه از توصیـف نشـات می‌گیـرد، توصیـه در درونش اسـت و وقتـی توصیه می‌کنیـد در واقـع یـک لفظ و توصیف هـم در درون خودش هسـت.

غـرض از ایـن کـه از اخـلاق حـرف می‌زنیـم مقصودمان این اسـت و آن سـلوک اخلاقـی اسـت. وقتـی کـه ذیل آیه ۴ سـوره قلـم: «انک لعلی خلق عظیـم» کتاب شـریف المیـزان را ورق می‌زنیـم، علامـه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه در ذیل ایـن آیـه ۴ از سـوره قلـم می‌فرمایـد: «الاخـلاق و الخُلُـق هنا ملکه نفسـانیه التی تبشـروا ان الافعـال بالسـوره»؛ یعنـی اخلاق ملکات نفسـانی اسـت؛ یعنـی اخلاق حـال نیسـت، عـادت نیسـت، بلکـه یـک ملکـه و خلـق اسـت؛ در واقـع تبدیل به شـخصیت و شـاکله شـده و این که قرآن در سـوره اسـراء (۵/۲۵) می‌فرماید: «قل کل یعمـل علـی شـاکلته»، آن هـم بـه نحو کلیـه، کل یعمـل علی شـاکلته، همه براسـاس شـاکله عمل می‌کنند، شـاکله یعنی سـجیه، سـجیه یعنی همان سرشت و بـه تعبیر روانشناسـان امروز شـخصیت، بـه تعبیری که الان مطـرح کردیم همان ملکات اسـت.

مرحـوم سـبزواری در بحـث حکمـت منظومـه خودشـان بخـش *الهیـات بالمعنی الاخـص* یـک جملـه‌ای دارد خیلـی نقـض و پـر مغز کـه می‌گوید: «لیـس هویاتنا الا بالملـکات العلمیـه و العملیـه»، هویـت مـا شـخصیت مـا و حقیقت وجـودی ما چیـزی جـز همـان ملکات، علمـی و عملی ما نیسـت؛ چـون خلقیـات و ملکات ما شـد، همـه حـالات و حرکات، سـخن و سـکوت و مجموعـه صـادرات و واردات ما بـر اسـاس آن شـکل می‌گیـرد و ایـن خیلـی مهـم اسـت و فـرض کنیـد کـه من چـه گـوش می‌دهـم و چـه گـوش نمی‌دهـم و چـه می‌بینـم و چـه نمی‌بینـم چه می‌نویسـم و چه نمی‌نویسـم؛ چطـوری قضـاوت می‌کنم، مثبت قضـاوت می‌کنم، منفـی قضـاوت می‌کنـم این قضـاوت مثبت مـن مدلـل و معلل هسـت، مطابق با واقـع اسـت، صادق هسـت یـا نه؟ و تصدیق‌هـای من و تکذیب‌هـای من مبتنی بر چـه هسـت؟ و این‌هـا را در آیـات و روایـات داریم.

حتـی مثـلاً مـا فراتر از این، نسـبت به ظواهـر در آیات مطالبی داریـم؛ مثلا فرض کنیـد کـه: «و لتعرفنـه فی لحن القول»، لحن قول یک معیار برای شـناخت اسـت، لحـن قـول از کجـا نشـات می‌گیـرد از شـاکله مـن، شـاکله یعنـی همـان ملکات وجـودی مـن یا مثلا فرض کنید که در «سـیماهم فی وجوههم من اثر السـجود»، یـا «یعرف المجرمون بسـیماهم» چرا؟

بـرای ایـن کـه از کوزه برون تـراود هر آنچه در آن اسـت؛ پس وقتـی ما می‌گوییم اخـلاق، یعنی سـلوک اخلاقی کـه در واقع همان اخلاق عملی اسـت.

پیامبـر ﷺ وقتـی فرمودند: «انما بعـث لأتمم مکارم»؛ الاخلاق مقصـودش اولا و بالـذات ایـن نیسـت که مـن اینجا آمـده‌ام؛ مثلا فرض کنیـد درس اخـلاق بگذارم

و بعـد بیایـم آموزه‌هـا و گزاره‌هـای اخلاقـی را برای شـما تبیین کنـم و به مفاهیم دسـت یابیـم. مثـلا بگویم خوب چیه بد چیه، حسـن چیـه قبیح چیـه ارزش چیه و ضـد ارزش من اینطوری بحـث نکرده‌ام.

اگـر دقـت کنیـد در حدیـث و روایـات مـا اینگونـه نیسـت کـه بیاینـد نشـانه‌ها و شـاخصه‌ها و صفـات و ویژگـی و مختصـات اخلاق حسـنه را بگوینـد؛ وقتی گفته می‌شـود فلانـی آدم متخلـق اسـت، یعنـی مثلا امین اسـت و وفادار اسـت و سـاده و راسـتگو اسـت، یعنی درسـت کردار اسـت، یعنی متواضع اسـت، یعنی عکسـش حسـود نیسـت، حرص ندارد بخیل نیست، متکبر نیسـت، خیانت در امانت نمی‌کند و مـواردی از ایـن قبیـل که مریـدان اخـلاق می‌گویند.

و اینهـا اون سـتون فقـرات می‌باشـند کـه در واقـع رشـد اخلاقی اسـت؛ ایـن باید همین‌طـوری آرام آرام مرحلـه بـه مرحلـه آهسـته آهسـته در متن وجـود من تعبیه شـود و اسـتقرار پیدا کند و در جان آدم، نهادینه شـود. باید در نهان انسـان نهادینه شود.

پـس ببینیـد اخـلاق خـودش اخلاق اسـت، ولـی خودش علـم اخلاق نیسـت؛ اما مـا بـرای ایـن کـه متخلـق بشـویم بـه اخـلاق فاضله، آراسـته بـه اخـلاق فاضله شـویم، بالاخره باید خودمان را بشناسـیم، نفس‌مان را بشناسـیم، ظرفیت‌های دینی خودمان را بشناسـیم، اسـتعدادها و سـرمایه‌های بالقوه و بالفعل وجودی خودمان را بشناسـیم؛ از آن طـرف بایـد بدانیـم کـه چـی بـد اسـت و چی خـوب اسـت، و چه فضیلـت اسـت و چه رذیلت اسـت، و چـرا یک چیز فضیلت اسـت و دیگری رذیلت اسـت، و اون فضیلـت چه آثار مثبتی دارد و این رذیلت چـه پیامدهای منفی‌ای دارد.

ببینیـد من اینجـا گفتم «آثار»، اینجا گفتـم «پیامدها»، اینها همه نکتـه دارد، خب اینهـا را بایـد مـن بدانم؛ لذا به تعبیر امیـر المؤمنین علی علیه‌السلام در کمیـل، فرمود: «یا کمیـل مـا من حرکةٍ الا و انت محتاج فیهـا الی معرفة؛ هیچ حرکتی نیسـت مگر آن کـه تـو در آن حرکت نیاز به شـناخت داری، نیاز بـه معرفت داری».

پـس وقتـی که مـن می‌خواهم یک حرکت اخلاقی داشـته باشـم سـلوک اخلاقی داشـته باشـم و حرکت اخلاقی داشـته باشـم و سـلوک اخلاقی دیگه، بسـیار خب مـن بدانـم چـی به چیه، چیکار بایـد بکنم و چیکار نباید بکنم و اینهـا را علم اخلاق می‌گویند.

یـک تعبیـری دارد اسـتاد شـهید مطهـری رحمه‌الله در کتاب *آشنایی با علوم اسلامی* در بخـش عرفـان که آنجا به مناسـبت در درس دوم و سـوم یک نکتـه‌ای را مطرح کـرده و بعـد در آن جلـد کـه جلـد چهـارم در واقع می‌شـود، آنجا یک نکتـه‌ای دارد و جاهـای دیگـر ایشـان در بحث اخـلاق جاودانگی، جاودانگـی اخلاقی، همین‌طور در جاهـای مختلـف یک نکته‌ای دارد که سـرجمعش این اسـت کـه می‌گوید: علم اخلاق، علم چگونه زیسـتن اسـت.

خـب خیلی‌هـا می‌گوینـد معلوم اسـت علم اخـلاق مربوط به نفـس و تجرد نفس، قـوای نفـس و ظرفیت‌هـای نفس، بعد چگونگی اکتسـاب به آن فضائـل و اجتناب از رذائل و مواردی از این قبیل اسـت که درسـت اسـت؛ یعنی اون هم هسـت و این هم هسـت، لـذا علم اخلاق به لحـاظ معرفتی نقش پایه و بنیـادی دارد.

علـم اخـلاق خـود اخلاق نیسـت، اخلاق هـم علم اخلاق نیسـت، ولـی مترتب و متقـوم بـه اون هسـت؛ اگـر مـن بخواهم سـلوک اخلاقی کنـم، اگـر می‌خواهم از ایـن سـطح عمومـی اخـلاق ارتقـا پیدا کنـم همان سـلوک اخلاقی، یعنی سـلوک اخلاقـی، یعنـی مـن بایـد دائمـا در حـال رشـد و بالندگـی باشـم تـا تعالـی اخلاق پیـدا کنـم، ولـی یک سـطح متعـارف به قول معـروف معمولـی نمانـم و درجا نزنم بـه همـان مقـدار بسـنده نکنـم بعـد در عین حـال ما وقتـی که می‌گوییم سـلوک اخلاقـی از ایـن خـود واژه سـلوک یـک معنـای خاصـی اراده می‌کنـد، نمی‌گوییم اخـلاق، می‌گوییـم سـلوک اخلاقی.

خـب علـم اخـلاق بایـد یک ظرفیتـی پیدا کند کـه بتواند سـلوک اخلاقـی من را حمایـت کنـد، دائما پشـتیبانی کنـد. در واقـع به تعبیر مثـلاً امروزی‌تر بایـد تئوریزه کنـد در حـوزه اخـلاق چه چیـزی را من نیاز دارم کـه این دو جور اسـت: یک موقع مـن یـک کاری انجـام می‌دهـم، کار اخلاقی درسـت انجـام می‌دهم، وقتـی که از مـن سـوال می‌کننـد کـه این یعنـی چی و چـرا انجام دادی، مـن قـدرت تبیین و توجیـه نـدارم یـا نمی‌توانم دفـاع علمی یا عقلانـی ازش بکنم و آنجاسـت که علم اخـلاق، و فلسـفه اخـلاق کـه البتـه این دو تا هسـتند بـه کمک مـن می‌آینـد و من را تصحیـح می‌کنـد کـه مـن بتوانـم از آن آموزه‌ها دفـاع بکنم.

یـک موقع هسـت کـه مـن از اول می‌دانم و خودم توجیه هسـتم و خیلـی از مواقع هسـت کـه مـا خودمـان هـم نمی‌دانیـم، بعد وقتـی که مثـلا می‌گوییم: خـب چرا اینطـوری اسـت؟ و چـرا ایـن کار را باید بکنیم؟ واقعـا می‌مانیم.

عـرض کـردم گاهـی از ایـن طـرف انجام می‌دهیـم کار خـوب را، اولـش را گاهی مشـکل داریـم و گاهـی نـه از اول مشـکل داریـم باید برای چـی ایـن کار را انجام بدهـم؟ چـرا اون کار را نبایـد انجـام بدهـم؟ ایـن بایدهـا و نبایدهـای اخلاقـی چه دلیلـی برایـش وجود دارد کجا بایـد حلش کنم؟ در علم اخلاق و فلسـفه اخلاق، در بخش عقلانی فلسـفی اسـتعدادی‌اش را فلسـفه اخلاق برده بودم و در علم اخلاق هـم بـه معنای عـام کلمه می‌شـود ایـن کار را کرد.

رهنامه: تلقی بنده از فرمایشـات شـما این شـد که وقتی می‌گوییم سـلوک اخلاقـی، مرادمان آن اخلاق عملی در معنای اولیه هسـت نه اون اخـلاق تئـوری و در مقابـل وقتی گفته می‌شـود دانـش اخلاق، مرادمـان تئوریهـا و نظریات اخلاقی هسـت که تفاوتشـان در این حیطـه می‌باشـد کـه ایـن در حـوزه شـناخت بـه کمک شـخصی می‌آیـد که می‌خواهد سـلوک اخلاقی داشـته باشـد.

سـوال دوم بنـده و همچنیـن سـوال سـوم بنـده ناظـر بـه ایـن فرمایشـات شـما اسـت که اگـر بخواهیم بـه صورت دقیـق تبیین بکنیـم ارتبـاط علم اخلاق بـا آن سـلوک اخلاقی چی هسـت؟ و در چـه حوزه‌هایی هسـت؟ و اصولا چطوری آن شـخصی که می‌خواهد سـلوک اخلاقی کنـد می‌تواند از این ارتباط اسـتفاده کنـد؟ حالا در یـک حوزه که حوزه شـناخت بود شـما بیان فرمودید و تبیین شـده و آیـا در حوزه‌هـای دیگر ارتبـاط دارد؟

اسـتاد: علـم اخلاق و فلسـفه اخـلاق دانش هسـتند، اصـلا دانش بنیاد هسـتند، مسـئله دارنـد، روش دارنـد، غایـت دارنـد، دانشـی هسـتند و در نتیجـه مـا بایـد کارکردهـای متناسـب بـا ماهیـت خودشـان را از آنهـا مطالبـه کنیم.

خب مهمترین کارکردشـان همین کارکرد شـناختی اسـت درسـت است، منتهی ما مـی توانیم این کارکرد شـناختی را در عرصه‌هـا و حوزه‌های مختلف تعمیم بدهیم؛ مثـلا از زوایـای دیگـر اون خیلی کمکـم می‌کند که اصلا من خودم را بشناسـم که چـه هسـتم و کـه هسـتم و معرفت به نفس پیـدا می‌کنم، علـم به اخلاقـم، به آن پرداخـت می‌شـود و بعد ارزش‌های وجـودی خودم را می‌گوییم؛ مثلا مـا در احادیث و روایـات داریـم امیـر المؤمنین فرمـود و ائمه دیگر فرمودند، کـه: «من کرمت علیه نفسـه، هانـت علیه شـهواته؛ کسـی مثلا خـودش را و کرامـت وجودی خـودش را بشناسـد به راحتـی می‌تواند از چنبره شـهوات و مشـتهیات نفسـانی، خواهش‌های نفسـانی عبـور کنـد»، چون برای خـودش ارزش قائل اسـت و رایگان خـودش را از دسـت نمی‌دهـد و ایـن معرفـت می‌خواهد و من بـه خودم معرفت پیـدا می‌کنم که قـدر و قیمـت مـن چه هسـت چقـدر ارزش دارم و آیـا ارزش من مثلا در این اسـت

که خودم را وارد مسائل شهوانی و حیوانی و امثال اینها بکنم.

مثلاً شهید مطهری یک بحثی در فلسفه اخلاق دارد که می‌گوید: گرایش‌های انسان بر سه نوعند: یکی گرایش‌های همسطح حیوانی است، یکی از گرایشات گرایش‌های مادون حیوانی است و دیگر گرایشات گرایش‌های مافوق حیوانی است؛ خب اگر همسطح حیوانی باشد، موجود حیوانی باشد، یعنی سقوط می‌کند: «ان شر الدواب عند الله الصم البکم ...، لهم قلوب لایعقلون بها، اولئک کالانعام بل هم اضل، یاکلون کما تاکل الانعام» آمده مثل چهارپایان زندگی می‌کند، دنبال خوردن و خوابیدن و آشامیدن است و گاهی همین‌طور، بلکه پست‌تر است، اگر کسی می‌خواهد به قول معروف از «ان الذین آمنوا و عملوا صالحات»، بشود این می‌خواهد فاصله بگیرد، این گرایشات و تمایلات و تمنیات خودش را فراتر از آن بُعد حیوانی‌اش تعریف می‌کند.

وقتی می‌خواهد فراتر تعریف کند و بعد تنظیم کند که خودش، خودش را مدیریت کند، هر چه به ارزش‌های وجودی خودش بیشتر معرفت پیدا کند، در ارتقاء وجودی خودش بیشتر تلاش می‌کند، این قدر نقش دارد، این در مقام حُدوث است، ولی این باید استمرار پیدا کند و خب باید قوام داشته باشد به قول شهید دکتر مطهری، این باید در گذرزمان باشد در گذر زمان یعنی باید علی الدوام آن بُعد معرفتی من، من را حمایت کند. هر جا که کم بیاورد خلائی به وجود بیاید.

این خلاء گاهی منشاءاش نفسانیات خود من است، ذهنیت‌های خود من است شک و تردیدهایی است که از ناحیه خود من ایجاد می‌شود و گاهی اینها از خود من نیست و از بیرون القاء و تزریق می‌شود. به‌خصوص در این فضاهای زمانه‌ای که ما داریم زندگی می‌کنیم اینقدر شبهات و شکوک و تشکیکاتی به وجود می‌آید که من را ممکن است زمین‌گیر کند از ادامه راه باز بدارد یا اصلا پشیمان و نادم کند که چی مثلا، تا الان به کجا رسیدی، خیلی ها اینطوری می‌شوند اینجا هست که اون بُعد اسلام شناختی و معرفتی من در این عرصه استمرار و تعهد و بقا، باید حامی من باشد؛ یعنی آن بعد شناختی بعد عرصه‌های دیگر؛ مثلا فرض کنید این نکته‌ای که دارم می‌گوید مهم‌تر است از یک جهتی مهمتر است، مثلا اخلاق در عرصه اقتصادی، اخلاق در عرصه سیاست، اخلاق در عرصه علم، تحقیق و تعلیم و تربیت و تدریس و تدرس، تحقیق و تحقق، به قول معروف عرصه‌های مختلف، به هر حال زندگی ما ابعاد مختلفی دارد ارتباط من با خانواده من، با همه گستره سببی و نسبی توسعه پیدا می‌کند، اینها عرصه ها است خب اخلاق من با آنها باید چطوری باشد اخلاق که فقط در سیر فردی و شخصی نیست که در ارتباط با دیگران معنا می‌شود.

اخلاق من در ارتباط با خدا، اخلاق من در ارتباط با خودم، من خودم با خودم چه معامله‌ای دارم؟ با چشم خودم با گوش و زبان و دست خودم و به قول معروف سلامتی جسمانی خودم، امنیت روحی و روانی خودم، همه اینها اخلاق است.

به عبارت امروزی می‌گویند: اخلاق کاربردی، این وقتی کاربردی‌تر می‌شود دامنه‌اش توسعه پیدا می‌کند. من آدم خیلی خوبی باشم همه من را به عنوان آدم خوب می‌شناسند، ولی همسر من چنین باوری نداشته باشد، فرزندان من چنین باوری نداشته باشند.

معلوم می شود که یک تضادی در شخصیت است یعنی چی؟ یعنی وقتی که در بیرون مثلا با کارفرما با کارگر و بالادستی‌هایم و پایین دستی‌های خودم، یا مثلا فرض کنید تاجر هستم بازرگان هستم و بنا هستم نجار هستم و مکانیک هستم و معلم هستم و طلبه هستم با هر کسی ارتباط دارم اینقدر خوش اخلاق هستم، کیف می‌کند، لذت می‌برند، جذب می‌شوند، ولی در خانه این‌طور نیستم و اتفاقا خانواده دوست دارند که نیایم اصلا، چرا؟ به خاطر این که بد رفتار و بد اخلاق هستم، رفتار من در خانه یک جور دیگر است، مثل خیلی‌ها که نماز می‌خوانند و در نماز جماعت داریم طرف که جماعت می‌خواند یکطوری یا بفهمد کسی دارد نگاه می‌کند یک جور نماز می‌خواند، ولی وقتی تنها است یک جور دیگری.

ما یک روایتی داریم از پیامبر عظیم الشأن اسلام است که می‌فرماید: کسی که ظاهرش بر باطنش ارجح است و هو منافق؛ این منافق، منافق سیاسی نیست منافق اخلاقی است، منافق شخصیتی است؛ یعنی همان نفاق شخصیتی دارد.

خب پس من ممکن است در خانه یک جور باشم و در جامعه یک جور باشم. فرض کنید حالا اخلاق سیاسی‌ام یک جور دیگر باشد، اخلاق اقتصادی‌ام یک جور باشد. اگر منظور از عرصه‌ها اینها هم باشد، حوزه‌های اخلاقی، خیلی قلمرو وسیعی پیدا می‌کند و بُعد معرفتی اهمیت فراوانی پیدا می‌کند؛ پس اخلاق می‌تواند قلمرو و دامنه وسیعی پیدا کند؛ در عرصه‌ها و آموزه‌های مختلف و هر جا متناسب با آن فضا، عالم سیاست متناسب با وقت.

ممکن است من زمانی که در عالم سیاست نرفته باشم، خیلی آدم خوبی باشم، ولی وقتی در عالم سیاست رفتم، یک تجربه است، یک میدان آزمون است، معلوم می‌شود آیا آن چیزی که من در بیرون عالم سیاست بودم در درون عالم سیاست همان‌طور هستم؟ اما زمانی که بازرگان نبودم تاجر نبودم در عالم اقتصاد نبودم یک جوری بود، اما وقتی حالا آمده‌ام، عملا آمده‌ام فرض کنید خرده‌فروش شده‌ام و عمده‌فروش بوده‌ام مثلا، درست یا در سطح مثلا بالاتر ملی، نمی‌دانم فراملی، و بین المللی آیا اخلاق من تغییر کرد یا نکرد؟

اینها خیلی مهم است اینی که ما مثلا داریم در بحث‌های علمای اخلاق می‌گویند تا خودتان را نساخته‌اید هیچ وارد جامعه نشوید، چون بودن در جامعه عرصه‌های مختلف دارد، رفتن در عرصه‌های مختلف جامعه قدرت می‌خواهد، استحکام خاصی می‌خواهد، اون استحکام که باید آنجا شکل بگیرد، عمدتا اخلاقی است.

رهنامه: یکی از سوالات مبتلا به که اغلب طلابی که وارد مباحث سلوک اخلاقی می‌شوند با آن مواجه هستند، این است که با نسخه‌های متفاوتی برای سیر و سلوک‌های اخلاقی در حوزه اخلاق عملی با آن مواجه می‌شوند؛ حالا سوال مهم این است که در باب اخلاق عملی یا همان سلوک اخلاقی که محل بحث ما است، آیا نظریات و نسخه‌های اجتهادی وجود دارد یا نه؟ و به عبارت دیگر آیا نسخه‌هایی که در این زمینه وجود دارند، بیشتر ذوقی و اخلاقی هستند؟

استاد: این سوال خیلی مهم است؛ ببینید ما یک دستورالعمل‌های اخلاقی و عام داریم، این عقل و آن عقل نمی‌شناسد، این طبقه و آن طبقه و این صنف و این صنف و این جنس و اون جنس نمی‌شناسد؛ مثال بزنم، فرض کنید هر مسلمانی باید واجبات را انجام بدهد و محرمات را ترک کند، منتهی واجبات و محرمات هر مسلمانی یک عموماتی دارد، خیلی مهم است فرض کنید نماز باید بخواند و روزه بگیرند در آن شرایط خاص خودش، درست؛ خب برای نماز باید وضو بگیرند، اما بعضی از احکام است که مبتلا به هر کسی نیست؛ مثلا ما تاجر نیستیم طبیعتاً با احکام تجارت سروکار ندارم الا اینکه ممکن است در یک جایی در یک مورد خاصی، لذا می‌گویند که احکام آن چیزی که مبتلا به آنها است بر آنها واجب است که یاد بگیرند؛ یعنی یک عموماتی دارد و یک

مبتلابه‌هایـی دارد کـه مـن برای خودم تعریف کـرده‌ام من نماز باید بخوانـم و روزه بایـد بگیـرم، امـا طلبه شـده‌ام، آمـدم در صنف طلبگـی، اینجا باید نماز مسـتحبی هـم بخوانم.
چـرا بـزرگان می‌گویـد: طلبـه بایـد نماز شـب بخواند؟ یک بایـد و نبایدهـای عام، اخلاقـی هسـت؛ مثـلا بایـد وفـای به عهـد کنیـم، اما همیـن را فـرض کنید یک طلبـه شـدید، همیـن را یک طلبـه‌ای یا طلبـه‌ای رهبر جایی شـده اسـت، فرماندار یـک جایـی شـده؛ مثـلا وکیل یـک عده شـده، وزیـر شـده، رئیس‌جمهور شـده و رهبـر شـده؛ آیـا شـما سـطح وفـای بـه عهد را متناسـب بـا سـطح اون جایـگاه او تعریـف می‌کنیـد یـا نه؟
مثـلا حلـم و صبر طلبه مسـجد بـا رهبر یک جامعـه فرق می‌کند. ایـن نکته خیلی مهمی اسـت که دسـتورالعمل‌ها نباید شـخصی و سـلیقه‌ای بشـه اصلا و ابداً، بلکه غیـر از آنهـا بایـد مطابـق بـا طبایـع و مزاجهـا باشـد طبیعـت مزاجها مهم اسـت. چطـور مثـلا می‌گوینـد فلانـی فرض کنیـد صفـراوی اسـت، فلانی b+ اسـت، و فلانـی o+، o-، A+، A- اسـت، نمی‌دانـم چیـه، اون میوه برای ایـن خوبه و برای اون بـد هسـت، ایـن میـوه بـرای اون یکی خوبـه و برای ایـن یکی بد اسـت چرا؟ ایـن را بایـد و نباید اسـت دیگه، یک پزشـک یک کسـی که در طب اسـلامی و یا سـنتی و یـا مـدرن و جدیـد کار می‌کند درسـت می‌فهمد و می‌شناسـد و یـا مثلا از علایـم و نشـانه‌ها می‌فهمـد و یا آزمایشـاتی می‌دهـد و می‌فهمد؟
مـا در روایـات داریـم افـرادی خدمـت پیامبر عظیم الشـان اسـلام می‌آمـد و دختر مـا یـک گرفتاری‌هـای اخلاقـی دارد، داریـم بیچـاره می‌شـیم، نمی‌دانیـم باید چه کار کنیـم طبیـب بود پیامبر، طبیـب روحانی بود و خدمتشـان می‌رفتند و می‌گفتند چـه کار کنیـم، پیامبـر بـه این می‌گفـت تـو دروغ نگـو، این می‌گفت مشـکل من دروغ نیسـت، مـن هـزار مشـکل دارم دروغ یکی از آنهاسـت، پیامبر گفـت تو دروغ نگـو بقیـه درسـت می‌شـه. این می‌رفـت اول بـاورش نمی‌شـد بعـد در حین عمل می‌دیـد هـر کاری می‌خواهـد بکند بـه این وصل اسـت، فرمـود پیامبـر دروغ نگو، دروغ نمی‌گفت. وقتـی می‌گویـد دروغ نگـو، یعنـی کلید شـر اخلاقـی دروغ بود.
یکـی دیگـر می‌آمـد و همیـن شـکوه را می‌کـرد و پیامبـر بهـش می‌گفـت تـو خشـمگین نشـو، متـن روایـت اسـت، ببینیـد دسـتورالعمل‌ها مهـم اسـت. مـا در بحث‌هـای اخلاقـی و عرفانـی اتفاقـا ایـن بحـث را داریـم معلم اخـلاق می‌خواهد یـا نمی‌خواهـد، چـی می‌خواهـد و نمی‌خواهد و خیلی بحث‌هـا وجـود دارد و فرض کنیـد اون کسـی کـه خـودش ایـن را طی کـرده و رفتـه و کار بلـد اسـت و راه بلد اسـت و آدم‌شـناس اسـت و وقتی یک نفر می‌آید پیشـش؛ مثلا فرض کنید که به میـرزا جـواد آقـا ملکـی تبریزی یک دسـتورالعمل می‌داد و به شـیخ محمـد بهاری همدانـی یـک دسـتورالعمل مـی‌داد در حالی کـه همه دسـتورالعمل عام داشـتند و همه باید متشـرع باشـند اون فونداسـیون کار و زیرسـاخت کار اسـت و اون را باید همه داشـته باشند.
دسـتورالعمل‌های عـام سـلوک اخلاقی‌مـان بعد خاص که می‌شـویم، خـاص ناظر بـه خـود فرد اسـت عمومیـت نـدارد، اونم کی باید بشناسـد کسـی که آدم‌شـناس اسـت، کسـی که مزاج‌شـناس اسـت و به قـول معـروف می‌خواهد این فـرد را بیاور در اعتـدال مزاجـش، پس خیلی مهم اسـت، پس این ذوقی نیسـت، اسـتحصالی و سلیقه‌ای نیست.
بلـه ممکن اسـت هر کسـی در اثر معرفـت به نفس به معنای عـام کلمه‌اش، بیاید اون خصوصیـات خودش را کشـف کند خوشـا بـه حالش، واقعا خـودش خودش را کشـف کنـد و گاهی ممکن اسـت آزمـون و خطایی برایـش بیاید، ولـی بالاخره به دسـت بیـاورد مثـل بعضـی موقع‌ها کـه آدم می‌فهمد که ایـن غذا بـرای من خوب نیسـت و دکتـر نرفتـه و تجربـه کـرده و یکـی دو بار خـورده و فهمیـده که حالش این‌طـوری شـده و بدنـش یک طوری شـده و سسـت شـده و کسـالت پیـدا کرده و دلیـل مـی‌آورد و بعـدا می‌فهمـد کـه امروز این غـذا را چنـد روز پیش ایـن غذا را خـوردم، معلـوم می‌شـود که این غـذا برای من یـا اینقدرش برای من مفید نیسـت و بعضـی چیزهـا بـه طبـع من سـازگار اسـت و بعضی چیزهـا نیسـت اینها ممکن اسـت در مسـائل معنـوی و اینهـا را تشـخیص بدهم ایـن خیلی خوب اسـت و بعد هـم بتوانم به یـک متخصـص مراجعه کنم.
پـس دسـتورالعمل‌ها عـام داریـم و خـاص داریـم، عـام بـرای عمـوم مـردم داریم خـاص بـرای آن طبقـات و سـلوک و جایگاه‌هـا داریـم. عـام داریـم بـرای همـه، و خـاص داریـم بـرای کسـی کـه شـخصیت و طبیعت و سـاختار زیست‌شـناختی وجودش یک اطلاعاتی دارد و همین‌طور سـاختار روانشـناختیش، زیست‌شناختیش هم هسـت روانشـناختیش هم هست و یک اطلاعات خاص خودش را دارد و باید براسـاس آن هـی بایدهـا و نبایدها شـکل بگیرد.



تاثیر اخلاق در فهم دین و توفیقات طلبگی

در گفت‌وگو با حجت‌الله آزاد

دانـش آموختـه حوزه علمیه قم، مشـغول به درس خارج، دانشـجوی دکتری مدرسـی معارف شـاخه اخـلاق؛ پژوهشـگر پژوهشـکده اخـلاق و معنویـت پژوهشـگاه علـوم و فرهنگ اسـلامی؛ تدریس: تدریس رشـته اخلاق اسـلامی در دانشـگاه المصطفی؛ تالیفات: کتاب تاثیر ایمان بر اخلاق فضیلت از دیـدگاه اسـلامی و دو طـرح پژوهشـی در موضـوع اخـلاق دینـداری و دروغگویی کـه در مراحل پایانـی اسـت؛ مقـالات: چند مقاله علمی پژوهشـی و تخصصـی در مجلات تخصصـی اخلاق.

خلاصه: در ایـن مصاحبـه بـه بررسـی تاثیـر اخـلاق چـه از جهـت متخلـق بـودن فـرد بـه فضایـل اخلاقـی و چـه از جهـت آشـنایی بـا مفاهیـم و ارزش‌هـای اخلاقـی در اجتهـاد پرداختـه اسـت بـه گونـه‌ای که در مورد تاثیر آشـنایی با مفاهیم بـا ذکر مثال‌هایی از جمله وجـوب شـکر منعـم و همچنیـن آیـه ۹۲۲ سـوره بقره کـه در مـورد طـلاق می‌باشـد و در مـورد اثـر متخلق بـودن فـرد در آگاهی و فهم درست دینی ذیل آیات ۹۲ سوره انفال و آیات ۱۰ تا ۲۱ سوره بقره به این امر می‌پردازد. در پایان مراقبه، محاسبه و کنترل تمایلات نادرسـت را کـه موجـب درک نادرسـت از قـرآن و احادیـث می‌گـردد را بـه خصـوص بـرای طلاب که به تبلیغ دین مشـغول میشـوند را مهم می‌شـمارد و توصیـه می‌نماید.

رهنامــه: بــا عرض ســلام و ادب و احتــرام، موضوع مصاحبــه امروز مــا دربــاره تاثیر فضایل و رذایــل اخلاقی در حوزه فهــم دین و حوزه توفیقات طلبگــی از جهت تهذیب و معنویت اســت.
مــن ســوالم را اینگونــه شــروع می‌کنــم کــه اصولا چــه رابطــه‌ای میــان فضایل و رذایــل بــا فهــم دیــن وجــود دارد؟ و ایــن تاثیــر تا چه حــد و میزانی اســت؟

اســتاد: ایــن ســوال را می‌تــوان عام‌تــر در نظــر گرفتــه و بگوییــم کــه اخــلاق به معنــای عــام کــه هم شــامل حــوزه دانشــی اخلاق و هم شــامل آراســتگی فــرد به فضایــل اخلاقــی اســت چــه تاثیــری بــر فهــم دیــن دارد؟ بنابراین، ســؤال شــما را می‌تــوان در دو ســاحت مطــرح کــرد.

ســاحت اول: آیــا مفاهیــم و ارزش‌هــای اخلاقی تاثیــری در فراینــد اجتهاد دینی دارنــد یــا نــه؟ در ایــن پرســش، مقصــود از اجتهاد نیز صــرف اجتهاد فقهی نیســت. اجتهــاد فقهــی بخــش عمده آن اســت؛ اما دیگــر اجتهادها مانند اجتهاد تفســیری و کلامــی هم مقصود اســت.

ســاحت دوم: آیــا متخلق بودن خود شــخص، نــه مفاهیم و ارزش‌هــای اخلاقی در فراینــد فهــم معــارف دینی(چــه فهــم فقهــی و چــه فهــم کلامــی و چــه فهــم تفســیری) تأثیــری دارد یــا خیر؟

اخلاق در هر دو حوزه تأثیر دارد:

تبییــن تأثیر اخلاق در ســاحت اول: ســاحت اول، ناظر به حوزه اســتنباط و مربــوط بــه عالــم و پژوهشــگر معارف دین اســت و افراد عادی را شــامل نمی‌شــود. پاسخ به ســؤال تأثیر اخلاق در فهم دین در این ســاحت مثبت است. برای نمونه بــه اختصــار مطالبــی را دربــاره دخیل بودن مفاهیــم اخلاقی در دو علــم کلام و فقه مطــرح می‌کنیــم. چنــان کــه می‌دانیم از جملــه مباحثی کــه در کلام قدمــا از جمله تمهید الأصول شــیخ طوســی مطرح بوده اســت و شــاید بتوان گفتن اولین مســأله مطــرح در علــم کلام، پرســش از «اولین باید» اســت. این پرســش کــه اولین باید و الــزام فرد چیســت، پاسخ‌های متعــددی را در آن علــم دریافت کرده اســت. یکی از آن پاسخ‌ها «معرفــت» اســت. پاســخ دیگــر « وجوب شــکر منعم» اســت که البته وجــوب شــکر منعم نیــز خود منوط بــه معرفت اســت. چنان که مشــاهده می‌کنیم، هم خود باید و هم پاسخ باید از جنس مفاهیم اخلاقی اسـت. برای روشــن شــدن بحــث، بــه پاسخ اول یعنــی «معرفــت»، نگاهــی می‌اندازیــم. چنان که گفته شــد «وجوب معرفــت»، اولیــن الزام و تکلیف فرد در مواجهه با دین اســت. پرســش این اســت کــه جنس ایــن باید و الزام یا تکلیف، چیســت؟ آیــا این الــزام، الزامی منطقی اســت یــا عــلاوه بر منطقی بــودن، اخلاقــی نیز هســت؟ در واقــع این الــزام، علاوه بــر الــزام منطقــی، الزامی اخلاقــی نیز می‌باشــد. ما اخلاقــا ملزم به کســب معرفت هســتیم و بی‌توجهــی بــه ایــن الــزام، نکوهــش را در پــی دارد و توجــه به ایــن الزام و عمــل بــدان، مــدح را پــی دارد. بنابراین مفاهیــم و ارزش‌های اخلاقی، خــود را در اولیــن مباحــث کلامی، نشــان می‌دهند.

در حــوزه فهــم فقهی نیز، نقش مفاهیــم و ارزش‌های اخلاقی را مشــاهده می‌کنیم. مــن ایــن مطلب را اســتناد می‌دهم به بحث‌هایی که علامه طباطبایــی در المیزان طــرح کرده‌انــد و بــدون ایــن کــه بخواهــم مباحث ایشــان را نظــر نهایی بدانــم؛ اما قصــد مــن اســت کــه با طــرح این مبحــث، پرســش‌هایی از ایــن دســت را در ذهن مخاطــب ایجــاد کنم که آیــا اخلاق، هیچ دخلی در اســتنباطات فقهــی دارد یا خیر؟ آیــا ارتباطــی بین احــکام اخلاقی و احــکام فقهی وجــود دارد یا خیر؟

مرحــوم علامــه، در تفســیر آیــه ۲۲۹ ســوره بقــره دربــاره طــلاق، به نگاهــی که در بحث‌هــای فقهــی تقریبــا شــایع اســت و احــکام فقهــی را از احــکام اخلاقــی جــدا می‌کننــد، اشــکال می‌گیرند. در نگاه ایشــان، تفکیــک توصیه‌های اخلاقــی قرآن از احــکام فقهــی و آن دو را در عرض هم دیدن، برداشــت نادرســتی اســت. در تفســیر ایــن آیــه که می‌فرماید: «الطَّـلَاقُ مَرَّتَانِ ۖ فَإِمْسَــاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْـرِیحٌ بِإِحْسَــانٍ ۗ وَلَا یَحِــلُّ لَکُمْ أَن تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَــیْئًا إِلَّا أَن یَخَافَــا أَلَّا یُقِیمَا حُدُودَ اللَّهِ ۖ فَإِنْ خِفْتُــمْ أَلَّا یُقِیمَــا حُــدُودَ اللَّهِ فَــلَا جُنَــاحَ عَلَیْهِمَا فِیمَا افْتَدَتْ بِــهِ ۗ تِلْکَ حُــدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَــا ۚ وَمَــن یَتَعَــدَّ حُــدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِــکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» ایشــان تحلیلــی دارند که می‌گوینــد در نــگاه فقهــا طلاق، بحتی فقهــی تلقی می‌شــود؛ امــا خوش‌اخلاقی و خوش‌رفتاری با همســر را امری اخلاقی و غیر الزامی می‌شــمارند. ایشــان می‌گوید، مــا آن دو را ظاهــرا از هــم جــدا کرده‌ایــم، ولــی به نظر می‌رســد حکــم اخلاقی هم الزامــی باشــد؛ چــرا که در انتهــای آیه، تعبیر«تلک حــدودالله» آمده اســت؛ یعنی آن

چـه در آیـه آمده (هـم طلاق: «الطلاق مرتـان» و هم خوش‌رفتاری با همسـر: «أو تسـریح بإحسـان») حـدود الهی اسـت و نباید از ایـن حدود تجاوز کـرد «و من یتعد حـدودالله فأولئـک هـم الظالمـون». در نـگاه علامه سـه جمله «تلک حـدود الله»، «فلاتعتدوهـا» و در نهایـت «و مـن یتعـد حـدود الله فأولئک هم الظالمـون»، ناظر بـه همـه آن چیـزی اسـت کـه قبـلا آمده اسـت نـه فقط حکـم فقهی طـلاق که نتیجـه آن تفکیـک و در عـرض هـم دیدن حکم طـلاق و خوش‌رفتاری با همسـر مـی باشـد. نتیجـه آن که مرزبنـدی میان احـکام فقهی و احـکام اخلاقی بـا قرآن سازگار نیست.

تبییــن تأثیر اخلاق در ســاحت دوم: حـوزه دوم، تأثیر آراسـتگی به فضایل و دوری از رذایـل در کسـب معـارف دینی اسـت. نـگاه ابتدایی بـه آموزه‌های دینی، ایـن تأثیـر را تأیید می‌کنـد. در کلام علمای اخلاق نیز به این مسـأله، بسـیار تأکید شـده اسـت؛ از جمله این سـخن امـام ﷺ کـه می‌گویند: «تهذیب بـر تعلیم مقدم اسـت». با مروری بسـیار سـریع بـه آیات و روایـات، تأثیر تحلی بـه صفات اخلاقی و در مقابـل آن آلـوده بـودن به رذیلت‌های اخلاقی در کسـب معرفـت را در خواهیم یافت.

رهنمـا: پـس خلاصـه ایـن شـد کـه سـوال کردیـم اصـولا چـه رابطـه‌ای میـان فضایـل و رذایـل بـا فهـم دیـن می‌تـوان در نظر گرفت. تلقی بنده از فرمایشـات شـما این شـد که در دو حوزه این سـوال را ترسـیم بکنیم: یک موقـع به معنای اجتهـاد دینی بگیریم بـه معنـای کل اخـلاق و نه فقـط فضایـل و رذایـل و در دو زاویه که مطرح شـد در قسـمت اول بگوییم کـه چه تاثیری فضایـل و رذایل در اجتهـاد دینـی دارند، آن هم نـه به معنای فقهـی، بلکه به معنای عـام خـودش که هـم کلام و فقه شـامل می‌شـود؟

اسـتاد: منظـورم مفاهیـم و ارزش‌های اخلاقی اسـت و با سـاحت دوم تفاوت پیدا می‌کند؛ در سـاحت نخسـت، بحث بر سـر این اسـت که دانش اخلاق و مفاهیم و موضوعات و محمولات اخلاقی در فرایند اسـتنباط فقهی یا کلامی دخیل هسـتند یـا خیر و در سـاحت دوم بحث بر سـر این اسـت که تخلـق به رذایل و آلـوده بودن بـه رذایـل چـه نقشـی در فهـم معـارف دیـن دارد. اکنـون، بعـد از بحث از سـاحت نخسـت بـه اختصار مطالبـی را در سـاحت دوم مطرح می‌کنم.

نگاهـی کوتـاه بـه آیات قـرآن و نیـز روایات مـا را متوجه دو دسـته آیـات و روایات می‌کند. دسـته نخسـت به تأثیر مثبت آراسـتگی اخلاقی در معرفت و دسـته دوم به تأثیـر منفـی رذیلت‌هـای خلاقـی در معرفت اشـاره می‌کننـد. در این مجـال کوتاه فقـط به دو مـورد از موارد بسـیار اشـاره می‌کنم.

اولیـن مـورد آیـه ۲۹ سـوره انفال اسـت: «*یـا أَیُّهَا الَّذِیـنَ آمَنُـوا إِنْ تَتَّقُـوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُـمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُـمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْـلِ الْعَظِیم*» با توجه به آیه شـریفه، فضیلت تقوا موجب شناسـایی درسـت از نادرسـت می شـود؛ یعنی هـم در باورهـای اعتقـادی و هـم در مقـام عمـل به شـناخت بـاور درسـت و عمل درسـت منجـر می‌شـود. در نتیجـه تقوا که امام علـی علیه السـلام در حکمت ۴۱۰ نهـج البلاغـه از آن بـه رئیـس اخـلاق تعبیر می‌کننـد (التقی رئیس الأخـلاق)، نه فقـط یـک فضیلت اخلاقی، بلکه عنصری شـناختی نیز هسـت و موجب شـناخت درسـت از نادرسـت در باورهـا و رفتارهـای فرد مؤمن می‌شـود.

دربـاره تأثیـر منفی رذیلت‌هـای اخلاقی بر معرفت به آیـات ده تا دوازده سـوره بقره اشـاره می‌کنـم: «فِـی قُلُوبِهِم مَّـرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضـاً وَلَهُم عَذَابٌ أَلِیـمٌ بِمَا کَانُوا یَکْذِبُـونَ وَإِذَا قِیـلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِـدُواْ فِـی الأَرْضِ قَالُـواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُـونَ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَـکِن لاَّ یَشْعُرُونَ».

با تأمل در این آیات چند نکته مهم را در می‌یابیم:

الـف) ابتـدا جملـه: «**فـی قلوبهم مرض**» اسـت کـه بر وجـود آلودگـی باطن افـراد بـه کژی‌های اخلاقـی اشـاره دارد.

ب) «**إِذَا قِیلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِـدُواْ فِـی الأَرْضِ، قالوا أنما نحن مصلحین**». نتیجـه آلودگـی قلبـی بـه رذیلت‌های اخلاقی این اسـت کـه وقتی بـه آن‌ها گفته می‌شـود در زمیـن فسـاد نکنیـد، با تاکیـد می‌گویند «**انما نحـن مصلحون**» به تحقیـق مـا و فقط ما افراد مصلح هسـتیم.

ج) جـواب قـرآن و خـدا به این ادعا چنین اسـت: «**الا انهم هم المفسـدون**»، در مقابـل تأکیـد آنـان تأکید قرآن قـرار دارد که آنان را مفسـد می‌داند.

د) و نکته نهایی: «**و لکن لایشـعرون**» احساس نمی‌کنند و نمی‌فهمند؛ یعنی تأثیـر بیمـاری اخلاقی این اسـت که فـرد، به فهمی نادرسـت از خود خواهد رسـید و امر بر او مشـتبه می‌شـود.

در حالی که دیگران او را فردی فاسـد می‌شـمارند، او خود را انسـانی پاک و مصلح می‌شـمارد. ایـن حقیقـت، حدیثـی از امـام علـی علیـه السـلام را بـه ذهـن متبادر می‌کنـد کـه می‌فرماید: «هر کسـی کـه به انحـراف و کـژی درونی گرفتار بشـود، نیکی نزد او زشـت و زشـتی نزد او نیکو می‌شـود»؛ یعنی کاملا برعکس می‌فهمد. اینکـه چنین افرادی فکر می‌کنند باورهایشـان صحیح و اعمالشـان اخلاقی اسـت، امـا از حقیقـت و اخلاق بسـیار فاصلـه دارند، قصه غم‌انگیزی اسـت.

بنابرایـن، هنگامـی کـه تأثیرات منفـی رذیلت‌های اخلاقـی تا این حد اسـت که در فهـم مـا از دیـن و از خودمـان کامـلا خلاف واقعیت می‌شـود، به اهمیـت مواظبت از نفـس و بـه تعبیر رایـج «تهذیب نفس» پـی خواهیم برد.

رهنمـا: حـوزه دوم اینسـت کـه اخـلاق به معنـای عام خـودش و نگوییـم فضایـل و رذایـل به تنهایـی، در توفیقـات و ارتقای معنوی طـلاب چه تاثیـری دارد؟

اسـتاد: به نظر می‌رسـد با توجه به آن چه در پاسـخ سـؤال نخسـت مطرح کردم، ایـن پرسـش نیز تا حدودی پاسـخ خـود را دریافت کرده اسـت. چنان کـه می‌دانیم، تحصیـل معـارف دینـی و تبلیـغ آن معـارف، دو وظیفـه مهـم یـک طلبـه اسـت. تحصیـل معـارف، یعنی تحصیـل در عرصه‌های مختلف از جمله فقـه، کلام، تاریخ و .... بـاز همـان بحثـی کـه در مطالب قبل طرح شـد در این جا نیز مطرح می‌شـود و آن نقـش مفاهیـم و ارزش‌هـای اخلاقـی در فرایند اسـتنباط معارف دیگر اسـت. اگـر در مباحـث علمـی و تحقیقـی طلبگی این پرسـش که نسـبت دانـش اخلاقی بـا دانـش فقهـی یا دانـش کلامی چیسـت، مطرح شـود و طلبه بـا اندیشـه درباره ایـن موضوعـات، بـه تحصیـل بپـردازد و به ایـن نتیجه برسـد کـه اخلاق(مقصود دانـش اخـلاق اسـت نه تخلـق به اخـلاق) در رونـد مطالعـات دیگر دخیل اسـت، بـه توفیقـات بیشـتری در تحصیل خواهد رسـید و برداشـتی واقع‌بینانه‌تـر از معارف کلامی و فقهی خواهد داشـت. این از یک سـو، از سـوی دیگر، آراسـتگی عملی به فضایـل اخلاقـی و دوری از رذایـل نیـز باعث می‌شـود، در جریان فهـم، به فهمی واقعـی از معـارف دینی دسـت یابد و تفسـیر بـرأی از او سـر نزد.

چنانکـه پیـش از ایـن بـا اشـاره بـه دو آیـه و احادیث بسـیار اندک بـه تأثیر مثبت فضایـل اخلاقـی و نیـز تأثیـر منفی رذیلت‌های اخلاقی اشـاره شـد، بـدون تهذیب نفـس و بـدون آراسـتگی اخلاقـی، شـناخت معـارف ناقـص خواهـد بـود بلکـه در مواردی به شـناختی غیر واقعی خواهیم رسـید که با هدف طلبگی در تضاد اسـت. بـرای ایـن کـه اهمیت تأثیـر تخلق عملـی در فهم را بهتـر دریابیم و بیشـتر درباره چنیـن آیـات و روایاتـی تأمل کنیم، بهتر است به مثالی که در کتابی با نـام «روان شناسـی ادراک» مشـاهده کـردم، اشـاره کنـم. در آن کتـاب، ایـن پرسـش، مطرح

شـده بـود کـه آیا تمایلات و خواسـته‌های شـخصی فـرد بـر ادراک او تأثیـر دارد یا خیـر؟ بـرای پاسخ به این پرسـش، یـک تحقیق تجربی انجـام شـد و آن تحقیق، واکنـش جامعـه آمریـکا نسـبت به مناظـره میـان کنـدی و نیکسـون در انتخابات ریاسـت جمهـوری بود. طرفداران نیکسـون فکـر می‌کردند، او مناظره را برده اسـت و طرفـداران کنـدی برعکـس. ایـن در حالی بود کـه هر دوگروه دقیقـا یک مناظره تلویزیونـی را مشـاهده کـرده بودند. نتیجـه این مطالعـه این بود کـه «تمایل قبلی یـک نظـر موجب می‌شـود فرد در هنگام مشـاهده یک صحنه یا بررسـی شـواهد یـک موضـوع، نکات تأییدکننـده نظرش را برگزینـد و بزرگ کند و شـواهد متضاد بـا نظـرش را نبیند یا تضعیـف کند.»

شـاید برخـی از آوردن چنیـن مثالـی تعجب کنند و از خود بپرسـند ایـن چه ربطی بـه اخـلاق دارد. واقعیـت ایـن اسـت کـه تلقـی از اخلاق بـه معنای داشـتن برخی ظواهـر خـاص و عمـل کـردن بـه شـیوه خاص و بـه تعبیـری مقدس مآبـی، فهم درسـت مـا از اخـلاق را آلـوده کرده اسـت. مثـال فـوق، از یک منظر، روشـن‌کننده مطالبـی اسـت کـه در مطالب قبلـی درباره نقش منفـی رذایل اخلاقی مطرح شـد. در آن جـا بـه آیـه‌ای از قـرآن و نیـز به ایـن حدیث از امام علی علیه السـلام اشـاره شـد: «هـر کسـی که به انحـراف و کـژی درونی گرفتار بشـود، نیکی نزد او زشـت و زشـتی نـزد او نیکـو می‌شـود». در این مثال نیز هرچند مسـتقیما بحـث از اخلاق مطـرح نیسـت، امـا به این نکتـه مهم اشـاره می‌کند که اگر فـردی از قبـل خود را از تمایـلات خـود خـلاص نکند، ممکن اسـت، یک واقعـه را به درسـتی فهم نکند و همیشـه دنبـال شـواهدی بگـردد که نظـر خـودش را تأیید کند و ایـن یعنی عدم رعایـت اخـلاق فهـم یک واقعه. ما اگـر می‌خواهیم چیزی را بفهمیم باید خـود را از خواسـته‌های شـخصی و نظرات شـخصی درباره آن آزاد کنیم وگرنه فهم ما از آن موضـوع، خـلاف واقع خواهد بـود. بنابراین اخـلاق، فقط منحصر بـه انجام اعمالی خـاص و شـرکت در مجلـس وعظ نیسـت کـه البته شـرکت در مجلـس وعظ نیز جزئی از فعالیت‌های اخلاقی شـخص اسـت.

بـا ایـن توصیـف، اگر تمایـلات خودمـان را در سـطوح اولیه طلبگـی کنترل نکنیم به مشـکل بـر می‌خوریم و برداشـت‌های نادرسـت از معارف دینی خواهیم داشـت. آن چـه بـا عناوین «مشـارطه»، «مراقبه» و «محاسـبه» در ادبیـات اخلاقی علمای دین آمده اسـت، وقتی تحقق پیدا می‌کند که اولا از اخلاق، فهمی درسـت داشـته باشـیم و سـپس در دروان طلبگـی بـا جدیـت تمـام این فرایند سـه‌گانه مشـارطه، مراقبـه و محاسـبه را در فهـم معـارف نیـز انجام دهیم تا مطمئن شـویم برداشـت درسـتی از قـرآن و احادیث کسـب کرده‌ایـم و این یعنی بزرگ‌تریـن توفیق در فهم معـارف دینی.

وظیفـه دیگـر طلبـه بعـد از تحصیل معـارف دین، تبلیغ معـارف دین اسـت. در این عرصـه نیـز فهـم درسـت اخـلاق و نیـز تخلق به اخـلاق، بـر توفیق طلبـه در این حـوزه خواهـد افـزود. چگونـه می‌تـوان تصـور کرد، فـردی که نـه فهم درسـتی از اخـلاق دارد و از فضایـل اخلاقـی تهی اسـت و بـه رذایل گرفتار، دسـتگیر دیگران باشد.

در اینجـا نیـز بهتر اسـت مثالـی مطرح کنـم. بعد از بیـان این مثال کـه یک نمونه واقعـی اخلاقـی اسـت چنـد پرسـش را طـرح می‌کنم تا مقـداری دربـاره نقش اخـلاق در تبلیـغ هـم تأمـل کرده باشـیم. در کتـاب فضیلت‌هـای فراموش شـده، شـرح حـال ملاعبـاس تربتی بـه قلم مرحوم راشـد فرزنـد آن عالم بزرگـوار، چنین آمـده اسـت: «ظاهـراً مرحوم ملاعبـاس تربتی بـا همراهانش داشـتند می‌رفتند به مکـه کـه یکی از همراهان ایشـان کـه جزو هم خرجها نبوده اسـت؛ یعنـی با اینها نبـوده و جـدا بـوده اسـت و فقـط همـراه اینها بـوده اسـت. اینها یک گـروه خاصی بودنـد ولـی همه‌شـان با هـم بودند. مقـداری تریـاک با خـودش داشـت و دیگران بـه کلـی بی‌خبـر بودند. اساسـا ایـن آدم بـا اینها نبـوده، ولـی در مجموع بـا هم در ایـن سـفر بودنـد. بعـد در بنـدر سـوئز که سـوار ترن شـده بودنـد که به اسـکندریه برونـد در موقـع تفتیـش تریـاک ایـن آدم به دسـت آمـده بـود و او را از تـرن پیاده کردنـد و بردنـد. هیـچ کـس از همراهان کمکی نکـرد. می‌گوید پدرم کـه به خاطر گرمـی یـک پیرهـن به تن داشـته و زیرشـلواری بـه پا و بـا عبای نازکـی به دوش همـه اثاثـش در تـرن بوده اسـت در حالی که لوکوموتیو سـوت کشـیده که حرکت کنـد، پیـاده شـده و همراه آن آدم رفت اسـت. خـودش می‌گفت: من دیـدم این آدم غریـب کـه زبـان هـم نمی‌داند ممکن اسـت از بین بـرود من گفتم کاری از دسـتم بـر نمی‌آیـد و گفتم اقـلا او را تنهـا نگذارم.

بـاری آن دو را می‌برنـد و در ضمن پرسـش از پدرم می‌پرسـند: شـما هم بـا این آدم همدسـت بوده‌ایـد؟ می‌گوینـد: نه. می‌پرسـند: چرا آمـدی؟ می‌گوید: بـرای این که او تنها نباشـد چون همسـفر من اسـت. می‌گویند: شما آزاد هسـتید بروید. می‌گوید: اگـر می‌خواسـتم بـروم کـه نمی‌آمـدم. ایـن گفـت و گـو باعـث می‌شـود کـه خود آن‌هـا پرونـده او را طـوری تنظیـم کنند کـه آزادش می‌کنند و با ترن بعـدی هر دو را می‌فرسـتند تا به رفقایشـان ملحق شـوند.»

ایـن یـک واقعه اخلاقـی از عالمی دینی در صحنه عملی اسـت. مـن در اینجا چند پرسـش مطـرح می‌کنـم؟ اگر مـا جـای او بودیم چـه می‌کردیـم؟ آیـا از کار چنین شـخصی ناراحـت نمی‌شـدیم(که البتـه مرحوم ملاعبـاس نیـز از ایـن کار ناراحت شـده‌اند) و از دسـتگیری او خوشـحال نمی‌شـدیم؟ و آیا اساسـا دسـتگیری او برای مـا ایـن قدر مهم بـود که خـود را در خطر بیندازیـم؟ چنان که می‌دانیم در گذشـته رفتـن بـه حـج با مشـکلات بسـیار و پـس از سـال‌ها توفیق کسـی می‌شـد، آیا در چنـان حالـی فقـط به فکر سـفر حـج بودیـم و بـدون توجه بـه گرفتاری ایـن بنده خـدا، بـه ذکـر و دعـا خواندن خود مشـغول بودیـم؟ و آیـا در ذهن خـود نمی‌گفتیم کـه ایـن فـرد چه آدم پسـتی اسـت که در این سـفر بسـیار مقدس دسـت به چنین کاری زده اسـت؟ و آیـا بـا خـود نمی‌گفتیم که سـزای چنین کسـی همین اسـت و او مسـتحق این سـفر نیسـت و چه خـوب که از این سـفر بازمانـد؟ و قضاوت های بسـیار دیگـر برای رهایـی خود از کمـک به آن بنـده خدا!

امـا ملاعبـاس، نـه اخـلاق را مقـدس مآبی تلقـی می‌کرد و نـه آن را صـرف انجام برخـی آداب ظاهـری تلقـی می‌کـرد. او در عیـن ایـن کـه می‌دانسـت کار چنیـن شـخصی خطاسـت، اما رها کردن او را در دیار غربت، اخلاقی و دینی نمی‌دانسـت و هرچنـد می‌دانسـت بـا ایـن کار ممکـن اسـت هم سـفر حـج را از دسـت بدهد و هـم ممکـن اسـت به زنـدان بیفتد بـه وظیفه اخلاقی خـود را در ایـن لحظه کمک به او می‌دانسـت.

اگـر اخـلاق را بـه درسـتی فهـم کنیـم و در تخلـق بـه آن تـلاش کنیـم، چنیـن صحنه‌هایـی را از خـود بـه عنوان مبلغ دینی برجای خواهیم گذاشـت که تحسـین همـه کـس را برخواهـد انگیخـت. بنابرایـن، تـلاش بـرای فهـم درسـت اخلاق و تـلاش عملـی بـرای تخلق به اخـلاق، تبلیغ مـا را عملا رهین توفیـق خواهد کرد، چنـان کـه در این ماجـرا مشـاهده کردیم.

بحث‌هـای جزئی‌تـری نیـز دربـاره تأثیر اخـلاق در تبلیغ قابـل طرح اسـت که اگر فرصـت دیگـری دسـت دهد دربـاره آنها گفـت وگو خواهیـم کرد.



مبناشناسی اخلاق مرحوم امام در کتاب اربعین حدیث

در گفت‌وگو با مجتبی رئیسی

خلاصه: موضوع این مصاحبه درباره مبناشناسی اخلاق مرحوم امام در کتاب اربعین حدیث و همچنین مقایسه بین مبانی اخلاقی ایشان و مبانی اخلاقی حاج آقا مجتبی تهرانی است. ابتدا چند روش متداول در تربیت اخلاقی را اشاره نموده و سپس روش حضرت امام ﷺ در کتاب چهل حدیث و تفاوتش را با نوشته های دیگر شرح می دهند. در ادامه ایشان به بیان ویژگی ها، اهداف و...... در کتاب چهل حدیث اشاره کرده و مفصل توضیح می‌دهند و در پایان مطالبی هم پیرامون عظمت علمی و اخلاقی حضرت امام ﷺ و همچنین نکات اخلاقی مطالبی بیان می نمایند.

رهنامه: موضوع مصاحبه امروز ما درباره مبناشناسی اخلاق مرحوم امام در کتاب اربعین حدیث و همچنین مقایسه بین مبانی اخلاقی ایشان و مبانی اخلاقی حاج آقا مجتبی تهرانی است. اولین سوال بنده اینست که لطف بفرمایید مبانی شاخص مرحوم امام در بعد اخلاق چیست؟

استاد: من فکر می‌کنم لازمه این بحث اینست که روش‌های اخلاقی کلا مطرح بشود و بعد بگوییم که مثلا امام این روش را داشتند.
ببینید ما یک نوع اخلاق داریم که بهش اخلاق تلنگری می‌گوییم. اخلاق تلنگری یعنی خیلی جاها همین‌طور بحث است مثلا مدرسه ما همین روش را دارد یک استادی را این هفته می آورند این استاد می‌داند یک ساعت اینجا هستم و تا آخر سال نمی آیم. یک چیزی می‌خواهد بگوید که بچه‌ها تحت تاثیر قرار بگیرند مثلا صحبت می‌کند یا اینکه از جوانیتان استفاده بکنید این جوانی خیلی زود می‌گذرد. اینجور روش در جلسه یک انرژی زیادی برای انسان ایجاد می‌کند البته استاد هم اگر صلاحیتش را داشته باشد چون استاد اخلاق با دیگر اساتید فرق می‌کند. این یک انرژی عظیمی در طلاب و مستمعین ایجاد می‌کند و اینها در جلسه تصمیمات مهمی را ممکن است بگیرند که از این به بعد این کار و آن کار را می‌کنم. ولی این روش ضعف‌های بزرگی دارد.

رهنامه: تقریبا تا یک حدودی مسکن است؟

استاد: تعبیر مسکن شاید خوب باشد. چون مسکن درد را علاج نمی‌کند. یک مدتی است. در آن جلسات اینطوری است که بیماری‌ها برطرف نمی‌شود. یک روش این است که به عقیده حاج آقا مجتبی این شیوه اهلبیت بوده است. من هم عقیده‌ام همین است که ما بیاییم فضایل اخلاقی را مطرح بکنیم. یک بخش رذایل اخلاقی را مطرح بکنیم. بعد رذایل اخلاقی را که مطرح می‌کنیم ریشه‌یابی بکنیم. ریشه‌یابی که کردیم بگوییم معلول‌های این رذیله چیست ؟ شمارش بکنیم که به آن مفاسد می‌گوییم. مثلا آدم اگر مبتلا به کبر است مفاسد و عواقب وخیمش چیست. یک بحث هم اینست که حالا من در خودم اگر کبر می‌بینم راه درمانش چیست. حاج آقا مجتبی می‌فرمایند شیوه اهلبیت این است. امام هم سبکش همین بوده است. حاج آقا مجتبی سبکش سبک امام بوده و شاگرد امام بوده و از بارزترین شاگردان اخلاقی امام بوده است و ظاهرا استاد اخلاق دیگری نداشته است.

رهنامه: این مقدمه را گفتیم که جواب به این سوال که مبانی فکری مرحوم امام در اربعین چیست پیروی بحث دوم یعنی مفهوم‌شناسی فضایل و رذایل است؟

استاد: حاج آقا مجتبی می‌فرمودند شیوه اهلبیت این بوده است. من در این مدت که با روایات اهلبیت زیاد کار کردم می‌دیدم شیوه‌شان این بوده است و ریشه‌ها و راه درمانش را می‌گفتند. یک سبکی جدیدا در این سال‌های اخیر

پیـدا شـده است. می‌گویند که یک سـبکی اسـت مـا رذایـل را معرفـی بکنیم اما ریـز واردش نشـویم. یعنـی مثال بزنـم راه درمان تکبر چی اسـت. راهی کـه امام یا دیگـران گفتنـد اینهـا را طولانی نکنیم. مثلا شـما همیـن قدر که نمـازت را خوب بخوانـی تکبـرت مـی‌رود. ایـن سـبکی اسـت که پیدا شـده اسـت و بنظرم سـبک درسـتی نیست.

رهنامه: چرا؟ چون حتما به عوامل و زمینه‌ها اشاره ندارد.
اسـتاد: یـا گسـترده‌اش نمی‌کننـد و می‌گوینـد وقـت کم اسـت و زود یک اشـاره بکنیـم و برویـم. ایـن را گاهـی اسـتناد می‌کننـد بـه بعضـی از علمای بـزرگ. که بنظر می‌رسـد این سـبک اشـکالات علمی دارد. چون زیاد به گوشـم خورده اسـت می‌گویم. سـبک مـورد تاییدی نیسـت.

رهنامـه: شـاید بشـود گفـت سـبک رایـج حـوزه در دروس اخلاق همیـن سـومی اسـت صـرف مطـرح کـردن اسـت. محوریـت کلاس‌هـای اخـلاق بـا همین اسـت. بـا این مقدمـه برویم سـراغ اصل سـوال که فرمودید شـیوه اهلبیت هم هسـت مبانی شـاخص مکتـب مرحـوم امـام در بعـد اخـلاق را می‌شـود اشـاره بفرمایید؟
اسـتاد: همیـن که اشـاره کردم. امـام هم اولا فضایـل و رذایل را مطـرح می‌کنند. در اربعیـن یـک حدیـث بـه ریا اختصـاص می‌دهد و بعد عجب اسـت. دانـه به دانه بررسـی می‌کند.

رهنامـه: چـه تفاوتـی با کتاب‌هایـی مثل جامـع السـعادات مرحوم نراقـی دارد. آن‌هـا هـم در ایـن سـبک و سـیاق تقریبـا کار کردند. قبـل از آن هـم محجـه البیضا یـا احیاء العلـوم غزالـی و آن مکاتب فکـری رایـج داخل حـوزه در این بعـد اخلاقی را می‌شـود بفرمایید چه تفاوتـی دارد؟
اسـتاد: اول کتـاب شـرح جنود عقـل و جهل کـه امـام دارد کتاب اخلاقی اسـت. آنجـا انتقـاد شـدید به کتاب‌هـای اخلاقی نوشـته شـده دارنـد. بارها دیدم کـه امام خـود غزالـی را می‌کوبـد. ولـی امـام بیـان می‌کننـد کتاب‌هایـی کـه نوشـته چـه مشـکلی دارد و در کتاب خودشـان سـعی می‌کنند این را برطرف بکنند. فرق کتاب امـام بـا دیگـران اینسـت که آیـا در مباحـث اخلاقی فرمـول بدهیم کافی اسـت یا نـه؟ مثـلا برای درمان حسـد ایـن کار را بکن. ایـن در کتاب‌های اخلاقی اسـت در مباحـث علمـای اخـلاق هم اسـت این که قطعا هسـت. خـود امام این قسـمت را دارد ولـی امـام می‌گوینـد ایـن اصـلا کافی نیسـت. شـما مثـل این اسـت که مثلا یک نسـخه بنویسـید بدهید بـه طرف و بگویید که بـرو این داروها را اسـتفاده بکن تـا درمـان بشـوی. امـام می‌گوید ایـن نسـخه اخلاقی، نسـخه را که خوانـدی باید درمـان بشـوی. دقـت می‌کنید. ایـن چیز عجیبی اسـت. امام می‌گوید اگر تو اسـتاد اخـلاق هسـتی کلاسـت باید درمـان بکند فرمول نـده که ایـن برود.
خـود آن کلاس و ایـن بیـان، بایـد بیانـی باشـد کـه بتوانـد درمـان بکنـد. البته آن فرمـول هـم سـر جـای خـودش هسـت. حـالا امـام چـه کار می‌کنـد. می‌گوید تو وقتـی مثـلا می‌خواهـی دربـاره کبـر بحث بکنـی، لابلای بحـث کبرت بگـو، که حـالا جـوان هسـتی و می‌توانـی درمان بکنـی و نگذار بـرای آینده. اگر کبر داشـته باشـی از چشـم خـدا و اولیـا می‌افتـی و بـرای قیامتت بد اسـت. یعنی توام با ارشـاد و انـذار اسـت و مباحـث اخلاقی باید با این توأم باشـد. در اربعین یک خـورده درس می‌دهـد و کلـی موعظـه اسـت. در کتـاب شـرح جنود عقـل و جهـل همینطوری اسـت. فـرق کتـاب امـام با دیگران اینسـت کـه موعظه زیاد اسـت. چیـزی عرض بکنم خدمت شـما، شـیوه اول که گفتم تلنگر اسـت. امام درست اسـت که در شیوه دوم بـوده ولـی از شـیوه اول غفلت نمی‌کند. لابـلای مباحث اخلاقی که تلنگر بزند و جمـلات را بیـاورد. دربـاره کبـر و حسـد بحـث می‌کنـد اینطوری اسـت. لابلای فرمـول تلنگر هم اسـت موعظه‌هـای تاثیرگذار هـم دارد.

رهنامـه: ایـن بُعد که امـام به آن توجه کردند آیا دارای فرمولی اسـت. آیا می‌شـود بـه صورت نسـخه به کسـی ارائـه داد یا اینکه باید صرفا شـخص به تقـوای درونی رسـیده باشـد تا بتواند تاثیر بگذارد؟
اسـتاد: توضیـح دادم کسـی کـه می‌خواهد اخـلاق درس بدهد و بنویسـد. فرمول نـدارد. خـودش تقوا دارد و صاحبنظر اسـت ولـی فرمول ندارد. بایـد لابلای مطالبی کـه می‌گویـد حتما مباحث موعظـه‌ای و تلنگری را اسـتفاده بکنـد که در شـخص تاثیر بگذارد. در کتابی مثل جامع السـعادت را مطالعه بفرمایید بنظرم همین سـبک و سـیاق را دارد. بعـد توضیـح فضیلـت و رذیلت که می‌گوید عاملش این اسـت و در دو سـه خـط یک تلنگـر و تذکری دارد ولـی در کتاب اربعین خیلی نمودش بیشـتر اسـت. خدمت‌تـان عـرض کردم خـود امام می‌فرماینـد تا حالا کتاب اخلاق نوشـته نشـده اسـت یعنی معراج السـعاده و جامع السـعادات را خواندند. گیری که می‌دهند اینسـت کـه مباحـث با ارشـاد و تنذیر باشـد. یعنی می‌گوینـد که آنها وافـی و کافی نبوده است.

رهنامـه: آیـا مرحـوم مجتبـی تهرانـی پیـروی ایـن بودنـد یـا کارهایشـان متفـاوت بودند. آیا ایشـان در مقابل امـام دارای مکتب اخلاقـی خاصـی بودند که به عنـوان وجه تمایز خاصی اشـاره کرد؟
یـک فرقی ایشـان داشـتند مـن این فـرق را می‌گویـم ولـی در اصـول مطالب نه، اینهـا یکـی بودند. حاج آقا مجتبی احترام خیلی خیلی شـدیدی به امام می‌گذاشـت و از همـان سـبک هم پیـروی می‌کرد. اگر بخواهیم بگوییم هم سـبک بودند دقیقا هـم سـبک بودنـد. حاج آقـا مجتبی همینطـوری پیش می‌رفتنـد فضایـل و رذایل را مطـرح می‌کردنـد حـاج آقا مجتبی مباحثشـان یـک جورایی اخـلاق عرفانی بود امـام هـم همیـن فکـر را می‌کردنـد. ولـی حاج آقـا مجتبی یـک فرقی داشـتند آن هم اینسـت کـه در مباحث اخلاقی اجتهـادی عمل می‌کردند و خیلی گسـترده کار می‌کردند.

رهنامـه: نمونـه‌ای می‌شـود برایـش بیاوریـد کـه اجتهـادی عمـل می‌کردنـد؟
اسـتاد: بلـه. یـک موضوع اخلاقـی را فـرض بگیرید. مثـلا راجع بـه همین تکبر را شـما نـگاه بکنیـد یـا راجـع بـه عجب، امـام یـک حدیـث را اختصـاص دادند به بحـث عجـب و بعد که شـما احادیث را بررسـی بکنید خودتـان، می‌بینید که خیلی احادیـث نیسـت. مثـل اینکه امام نمی‌خواسـتند زیاد مطالب را گسـترده بیان بکنند. ولـی حـاج آقا مجتبی اینطـوری نبودند و حسـابی اینها را مطالعه می‌کردنـد روایات را دسـته‌بندی می‌کردنـد و همـه را تقریبـا مـورد بحث قـرار می‌دادند.
حـاج آقا مجتبـی بالاخره خودشـان مرجع تقلید بودنـد فقیه بزرگی بودند. بسـیاری از مواقـع روایـات را کـه مطـرح می‌کننـد می‌گویند ایـن صحیحه اسـت یا ضعیف اسـت رجال‌شـناس قوی بودند صـرف خواندن حدیـث نبود. یعنـی اولویت‌هایی را کـه رعایـت می‌کردنـد و در حدیـث نبـود بیان می‌کردند فیلسـوف و عـارف بزرگی بـود. گاهـی از نگاه‌هـای مختلـف یک مسـئله‌ای را مورد بررسـی قـرار می‌دهد به ایـن اخـلاق اجتهـادی می‌گوییـم یعنی یـک جورایی به تمـام زوایای بحث اشـاره می‌کردند.

رهنامه: چه چیزی ایشان را متمایز کرد؟
استاد: شاید تاثیرگذاری عجیبشان. یک حدیث الصلاه عمودالدین بود که از دبستان این را می‌شنیدیم تا زمانی که حاج آقا مجتبی بگوید این را هزاران بار شنیده بودیم ولی نمی‌دانم چرا ایشان که می‌گفت در تمام وجودمان تاثیر می‌گذاشت. الگویش فرق می‌کرد. یک حدیث را می‌شنیدیم ولی تکان نمی‌خوردیم ولی ایشان که می‌گفت انگار در تمام وجود ما تاثیر می‌گذاشت. شاید علت اینکه بعضی‌ها در چند جلسه می‌آمدند عاشق می‌شدند. ما که اینطوری بودیم یعنی نمی‌توانستیم دیگه جلسه را ترک بکنیم. بچه‌هایی که آنجا می‌آمدند ثابت بودند و همیشه می‌آمدند. خیلی‌ها می‌آمدند. جلسه چهارشنبه‌ها بود، نه خود من بلکه این حس را بقیه هم داشتند. چهارشنبه که جلسه می‌آمدیم تا سه شنبه بعدش حس می‌کردیم توان داریم جلوی نفس بایستیم و مبارزه بکنیم. سه شنبه که می‌شد پنچر می‌شدیم. حس می‌کردیم واقعا این موقعش است که از بیانات حاج آقا استفاده بکنیم. این نشان‌دهنده اینست که استاد اخلاق نمی‌تواند صرفا علم در وجودش باشد. باید صاحب نفس هم باشد وگرنه نمی‌تواند درس بدهد تاثیرگذاری‌شان زیاد بود. یک سری رفتارها داشتند. به طلاب خیلی احترام می‌گذاشت. بارها پیش ایشان می‌رفتم سوال می‌پرسیدم جواب هم می‌دادند. یک بار رفتم که سوال بکنم یکی از کسانی که در مسجدشان بود گفت به حاج آقا برو بگو طلبه هستم. من نرفتم ولی آن بنده خدا رفت گفت ایشان طلبه است از شما سوال دارد. بعد دیدم چقدر فرق کرد حاج آقا خیلی خیلی احترام گذاشت. آن روز یادم نرفته است و یادم هم نمی‌رود. حاج آقا آن روز خیلی ما را تحویل گرفت. مثل پدر و پسر با من قدم زدن شروع کرد. ولی با بقیه اینطوری نبود. خیلی برای ما جذابیت شدیدی داشت. هنوز هم برایم سخت است که ایشان از دنیا رفته است. من واقعا در ذهنم نمی‌گنجید. فکر می‌کردم این را برای ما خدا نگه می‌دارد.

رهنامه: دغدغه امام در کتاب اربعین چی است و هدفشان چی است. چی را می‌خواهند تبیین بکنند؟
استاد: عمده کتاب اخلاقی است و تربیت انسان است یعنی می‌خواهد انسان‌سازی بکند. به خصوص که می‌دانید اربعین درس اخلاق امام بوده است یک مقدارش را در فیضیه درس دادند و یک مقدار مدرسه ملاصادق بوده است. بعد در منزل که می‌آمدند گفته هایشان را می‌نوشتند. بخصوص که خطاب به طلاب است امتیاز ویژه ای از این جهت است. بخصوص طلبه‌سازی است. شاید وجه اهمیتش این باشد که خطاب به طلاب است. یعنی اهمیت کتاب را شاید مضاعف بکند

حالا ویژگی‌های آن از نظر اخلاقیش را که خدمت شما گفتم شیوه اخلاقی امام در این کتاب چطوری بوده است. اما یک ویژگی که این کتاب دارد ما یک سری علوم هستند که این علوم را می‌گوییم اولویت‌دار و برتر. خود حاج آقا مجتبی و امام می‌گویند در صدر علوم، علومی که در قرآن و روایات و در همه کتاب‌های آسمانی و در کلام انبیاست در صدر علوم، علم توحید است. این را اسمش را توحید می‌گذارند. بعد می‌گویند علم اخلاق است. علم فقه است. بعد ما مثلا معادشناسی داریم. اینها از علوم اولویت‌دار است یا امام‌شناسی داریم، نبوت‌شناسی داریم، هستی‌شناسی داریم

این علوم را شما دیدید حالا کتاب عظمتش در اینست که وقتی به شما درس می‌دهد که ریا را چطوری بکشی بیرون، هم زمان توحید ناب خالص را به شما تزریق می‌کند. این کتاب را فوق العاده می‌کند. همزمان امام‌شناسی است به بهترین وجه ممکن. نبوت‌شناسی است به بهترین وجه ممکن. نماز و حضور قلب به بهترین وجه ممکن است. شما نمی‌دانید این چه کتاب با عظمتی است که بدست بشر بوده است. اینقدر عالی است که همزمان با تدریس اخلاق، توحید درس می‌دهد. اینجا از اربعین برای شما بیاورم و بخوانم.

رهنامه: اینجور استفاده کردم قسمت موعظه که شما در اول فرمایش‌تان داشتید امام امور اهم را که مباحث توحید و اینها باشد ضمن مباحث اخلاقی به شخص منتقل می‌کرد و از این حیث کتاب را شاخص کرده است.
چرا امام این چهل حدیث را انتخاب کردند آیا خصوصیت خاصی در این چهل حدیث است؟ یعنی وجه اشتراکی این چهل حدیث دارند؟ چه مزایایی این احادیث داشتند؟
استاد: سوال خوبی است. آن حدیث اول، امام یک طرح کلی می‌دهند که جهاد با نفس لازم است. حدیث اول درباره این است. جریانش این بوده که یک عده ای از جنگ برگشتند و پیامبر فرمودند جهاد اکبر را. گفتند این جهاد اصغر شما بود و بر شما جهاد اکبر باد. حالا آنجا امام می‌آید تبیین می‌کند که مبارزه با نفس در سه بُعد است. بعد آن صفحات اولش که درباره همین ترک معصیت است اولین قدم برای سیر و سلوک ترک معصیت است. همه علما همین را می‌گویند. به هر کسی بگویید از کجا شروع بکنم می‌گویند ترک معصیت. امام در صفحات اولیه‌شان، شاید کسانی که مطلع نباشند متوجه نشوند. مثلا بحث تفکر را دارند. اولین بحث امام تفکر است. تفکر برای چی؟ تفکر برای اینکه این تفکر در شما اراده‌ای پدید می‌آورد که گناه را ترک بکنید. بحث مشارطه و مراقبه و محاسبه برای اینکه ترک معصیت بکنید. بحث بعدی تذکرات ثلاثه است. تذکر نسبت به نعمت‌های خدا، عظمت خدا و حضور خدا. برای چی این تذکرات است؟ باز اینکه نتیجه‌اش این بشود که در مقابل خدا بی ادبی و گناه نکنی. بعد می‌فرمایند که ببینید این جهاد نفس در بعد ظاهری است. با چشم و گوشت گناه نکن، با زبان و دست و شکمت گناه نکن. بعد می‌فرمایند جهاد نفس در مقام دوم همین است که به جنگ بیماری‌های اخلاقی بروی. حالا این دومی را چی کار می‌کنند، این را در احادیث بعدی موضوعی وارد می‌شوند. در جنگ با نفس در مقام دوم آن خطرناکترین بیماری که می‌توانید تصور بکنید ریا است. از ریا بدتر نداریم در بیماری‌های اخلاقی. شاید به ذهن امام این بوده که بعد از ریا بدترین بیماری عجب است، بعد از عجب، تکبر است. لذا اینها را به ترتیب آوردند. بعد مثلا غضب، خشم، عصبانیت. بعد اینها را مطرح کردند. حسد، تعصب را مطرح کردند. در فضایل اخلاقی بحث صبر را آوردند که رأس فضایل اخلاقی است. یا بحث توبه را آوردند که به شدت بحث ملازمی است. بنظرم مهمترین مباحث که در ذهنشان بوده است آوردند

جهاد نفس را سه مرتبه می‌گویند. مرتبه اول، ترک معصیت. مرتبه دوم، کارهای اخلاقی است. مرتبه سوم را امام در حدیث مطرح نمی‌کند. ولی ظاهرا در مرتبه سوم اینست که ما عقل و روح خودمان را از شرک و بیماری‌های اعتقادی نجات بدهیم.

رهنامه: چرا مطرح نکردند؟
استاد: چون حدیث خیلی بزرگ شده است. یکی از خصوصیات امام این بود که اصرار داشتند مطالب بیخودی گسترده نشود. دایما گفتند اینجا طولانی می‌شود. چون حدیث اول خیلی طولانی شد دیگه این را ادامه ندادند. خودشان آخرش می‌گوید جهاد نفس در مقام سوم را من دیگه بیان نمی‌کنم.

رهنمـا: در بخـش دوم جهاد بـا رذایل که امام از ریا شـروع کردند. آیا این ترتیب از خودشـان اسـت یـا برگرفته از دیگران اسـت. آیا ابداعی در این قسـمت وجود دارد؟

اسـتاد: ایـن را نمی‌دانـم. بـه ذهن من می‌رسـد که ریا چـون به قـول آقا مجتبی یک ویژگی منحصر به فرد دارد هم مفسـد عامل و هم مفسـد عمل است. رذایل دیگـر اینجـوری نیسـت. آدمـی باشـید که بـه نمـازت عجب پیـدا کـردی، نمازت باطـل نیسـت ولـی قبـول نیسـت. ولی اگـر در نمـاز ریـا بکنـی باید تکـرار بکنی اصـل نمـاز باطـل است. بدترین رذیلـه و بیمـاری می‌شـود. قیامت ریـا هم خیلی وحشـتناک اسـت. امام می‌فرماینـد روز قیامت ریـاکار می‌گویـد ای کاش اهل گناه کبیـره بـودم ولـی اهـل ریا نبـودم. به عقـل آدم این می‌آیـد که اگر کتـاب اخلاقی بنویسـی از بدتریـن بیماری شـروع بکنـی. به ذهنم این بـوده که امـام روی اصول این کار را کردند. برای خودشـان اسـلوبی داشـتند.

رهنمـا: در مورد کتاب اربعین نکته دیگری اسـت که من نپرسـیده باشم و شـما بیان بفرمایید؟

اسـتاد: ببینیـد کتـاب اربعیـن انتقاداتـی هم نسـبت بهش داریـم. حدودا ده سـال پیـش بـود کـه در مدرسـه‌مان درس دادم متوجه شـدم انتقـاد و ناقص زیـادی دارد. چنـد تایـش را بگوییـم. یکـی این بـود که ایـن مطالبی که امـام می‌گویـد ادبیاتش سـنگین اسـت ثقیـل اسـت. کلماتـی کـه بـه کار می‌بـرد و مطالبـی کـه می‌گوید یـک نفـر در اوج عرفـان و فلسـفه کلماتـی کـه بـه کار می‌برد یک مقدار سـنگین اسـت و بـه درد طـلاب خصوصـا پایـه یک کـه آنجا آوردیـم دور هم جمـع کردیم ایـن مسـئله سـنگین را بخوانند. صفحـات اول، درسـت صفحه اول که امام شـروع می‌کنـد سـنگین‌ترین مطالب اسـت. خیلـی جاهـا می‌خواهم درس بدهـم می‌بینم شـرایط آمـاده نیسـت صفحـه اول و دوم را نمی‌دهم. از بحث تفکر شـروع می‌کنم. اینجاهایی که وارد موعظه می‌شـود سـاده اسـت ولی جاهای علمیش سـخت است و اسـتادی کـه درس می‌دهـد بایـد واضـح بکنـد. اشـکال دومش اینسـت که این کتـاب از اول تـا آخـر همـه‌اش از مـرگ و معاد اسـت و آخر و عاقبت را می‌ترساند. آدم را دچـار یـاس و ناامیـدی و تـرس می‌کنـد. این اشـکال که خیلـی خنده‌دارتر از اول اسـت. اگـر بخواهیـم از معاد فرار بکنیم شـما به طلاب بفرمایید نصـف قران را نخواننـد چـون دربـاره مرگ و معاد اسـت. یک سـوم آیات قـران درباره معاد اسـت. مرحـوم آیـت الله صدر یک جمله درباره امام دارند در خمینی ذوب بشـوید همانگونه کـه او در اسـلام ذوب شـده اسـت. حـرف هم کـه می‌زند آیـه یا روایت اسـت. ولی محـو در قـران و روایـات شـده اسـت از آیـه و روایت می‌گویـد. امـام نابغه عجیبی بـوده اسـت. بنظـرم هنوز زمانش نرسـیده اسـت که مردم عاشـق امام بشـوند. یک زمانـی می‌رسـد کـه مردم درک و معرفتشـان اینقدر بالا می‌رود که خیلی‌ها عاشـق و دلباختـه می‌شـوند. در طـول تاریخ این چنین شـخصیت بی نظیری اسـت.

ایـن درسـت نیسـت. بـه ذهنـم میآمد که یـک احتمالـی هـم بدهیم که چـون در کشـور مـا توطئه زیاد اسـت دشـمن خیلـی کار می‌کند. گاهـی در ذهنـم میآید که چـرا یکهویـی مبـارزه با فلسـفه مد می‌شـود. یـک جاهایی مثـلا مبارزه بـا عرفان گفتـه می‌شـود. بعـد در ذهنـم میآیـد کـه ممکن اسـت این یـک طرحی باشـد که مـردم را می‌خواهنـد از امـام جـدا بکننـد ولی روی هـر زمینه کار می‌کننـد. یک جا می‌گوینـد فلسـفه بـد اسـت وقتـی اثبـات کردنـد فلسـفه بد اسـت می‌گوینـد امام فیلسـوف بـود. یـک جـا می‌گوینـد عرفان بـد اسـت وقتـی مستمع‌شـان را توجیه کردنـد بعـد می‌گوینـد امام سـبکش همین اسـت. حالا ایـن یک چیزی اسـت که در حوزه‌مـان عجیـب دیدیـم. بعضی‌هـا می‌گوینـد اگـر ایـن کتـاب عرفانی اسـت نمی‌خواهـم بخوانـم. می‌خواهـم کلاس اخـلاق بروم؛ وقتـی طلبه در حـوزه میآید بنظـر شـما بـرای چـی می‌آیند یقینـاً بـرای وظیفه‌شـان می‌آیند.

دنبـال تربیـت دینـی می‌آینـد. یعنـی ایـن طلبـه نمیآیـد کـه اسـتاد ادبیات بشـود. نگاهـش اینسـت که یک طوری باشـم که بـه اهلبیت و خدا نزدیک بشـوم. تربیت دینـی بشـوم. حـالا شـما طلبـه را در حـوزه آوردیـد و بعـد صـرف و نحو گذاشـتید جلویـش، صـرف سـاده و سـیوطی گذاشـتید. اولـش کـه شـور و شـوق دارد خیال می‌کنـد خبـری اسـت. بعد نیمسـال می‌گذرد یکسـال می‌گـذرد دو سـال می‌گذرد بعـد بـه خـودش مراجعـه می‌کنـد می‌گوید نگاهـم به حـوزه یک چیز دیگـری بود آنـی که می‌خواسـتم این نبود. من ده سـال اسـت در حـوزه مشـاورم. در یک اتاقی می‌رویـم طـلاب درد دلشـان را می‌گوینـد. در ده سـال در حـوزه ایـن را زیـاد دیدم. بچه‌هـا بعـد یـک نیم سـال، یک سـال یـا دو سـال می‌گوینـد آنچه می‌خواسـتیم ایـن نبـود و الان افسـرده هسـتند نا امید هسـتند.. آن خلاءشـان را چـی پر می‌کند همیـن اربعیـن. ایـن کار را کردیـم یـک طلبـه‌ای بـود کـه بعد شـش مـاه گفت از حـوزه مـی‌روم. بعد که با او صحبـت کردیم دردش همین بـود. گفتیم بیایید اربعین بخوانیـم. ایـن طلبـه مانـدگار شـد و الان معمـم اسـت. خلایـی که طلبـه بخاطر پـر کـردن آن بـه حـوزه آمـد ادبیات پـر نمی‌کنـد ولی اربعیـن می‌خوانید احسـاس می‌کنید دسـت من پر اسـت. وقتی در جمعی با اسـتاد دانشـگاه و دانشـجویی قرار می‌گیـرد احسـاس می‌کنـد بـا موضوعاتی که در اربعین مطرح شـده اسـت دسـتم پـر اسـت. ولی صـرف ادبیات دسـت آدم را بـرای تربیت جامعه پر نمی‌کنـد. ادبیات بحث‌هـای تخصصی اسـت که اگـر من در آینده اگـر بخواهم از اسـلام دفاع بکنم بایـد تخصـص داشـته باشـم. آن تخصـص می‌طلبـد کـه از الان شـروع بکنـم به ادبیـات خوانـدن و اینهـا را بخوانم و بعد ده سـال متخصص بشـوم. ولـی این طلبه کـه سـنش پایین اسـت همیـن الان نیاز بـه اخلاق و مباحـث توحیـدی دارد. الان ارجـاع نـده بـه آینده. سـن که گذشـت دیگه نمی‌توانـی خیلی خلاءهـا را پر بکنی. امـام در مطالبـش ایـن را فراوان دارند. در سـنین بالا اخـلاق را می‌خواهی بپردازی، سـخت اسـت، نمی‌شـود. امـام دقیقـا ایـن مثـال را می‌زند کـه مباحـث اخلاقی تا نهـال اسـت قابـل تغییر اسـت. ایـن نهـال را می‌توانی بـه راحتی بکنـی ولی وقتی رشـد کرد و تنومند شـد چطـوری می‌توانی. دیگران هم بـه کمکت بیایند تاثیراتش کم اسـت.



معنویت و عرفان‌های نوظهور

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین حمید رضا مظاهری سیف

حجـت الاسـلام والمسـلمین حمیـد رضا مظاهـری سـیف از دانش آموختـگان و مدرسـان حوزوی بـا گرایـش اخـلاق و عرفان می‌باشـند. از کارها و سـوابق ایشـان می‌تـوان به بنیان‌گذاری موسسـه علمـی- فرهنگـی بهداشـت معنوی، عضـو هیئت مدیـره انجمن علمی اخلاق اسـلامی و.... اشـاره نمـود. کتاب‌ها و مقالاتی چون خودشناسـی عرفانی، آسیب‌شناسـی شـبه جنبش‌هـای معنوی، آیین عاشـقی، نگـرش نویـن به اخلاق اسـلامی و.... از آثار ایشـان می‌باشـد.

خلاصه: بشر مـدت زمانـی طولانـی و مدیـدی است کـه بـا جریانـات مدعی عرفان و معنویت روبرو بوده است بـه خصوص زمان حاضر کـه تعـداد ایـن مدعیـان رو بـه فزونـی است. در ایـن مصاحبـه در پـی ایـن هسـتیم تا به سـوالاتی در مـورد معنای معنویت ـ عرفـان و حیطـه هـای آنهـا، نحـوه ارتبـاط اخـلاق بـا معنویـت و عرفـان، نسـبت عرفـان و معنویـت هـای نو ظهـور با عرفـان و اخلاق اسـلامی و آسـیب ها و خطرات، ضرورت شـناخت و مقابله با معنویت های کاذب پاسـخ دهیم.

رهنمـا: با عرض سـلام و ادب، موضوع مصاحبه مـا درباره معنویت و عرفان‌هـای نوظهـور اسـت؛ معنویت بـه چه معنایی اسـت و چه حیطه‌هایی را شـامل می‌شـود؟

اسـتاد: معنویـت یـک نیـاز بشـری اسـت کـه در سـال‌های اخیـر بیـش از پیش محسـوس شـده اسـت. اندیشـمندانی در رشـته‌های مختلف علمی تلاش می‌کنند ایـن نیـاز و دغدغـه بشـر را درک و تعریف کننـد و بعد هم تلاش‌هایی برای پاسـخ بـه این نیـاز و حـل این دغدغـه صورت گرفته اسـت.

طبیعتـاً تعریـف موضوعـی مثـل معنویـت بـه باورهـا و پیش‌فرض‌هـای هر کس بسـتگی دارد؛ در جوامـع مختلف تعاریف گوناگونی از معنویت پدید می‌آید. رسـیدن بـه یـک تعریف مشـترک بین‌المللی کاری نیسـت که خیلی سـریع اتفـاق بیفتد و نیاز بـه مرور زمـان دارد.

امـا تعریفـی کـه به نظر مـا رسـیده و در بعضی مقـالات و کتاب‌ها مطـرح کردیم ایـن اسـت کـه معنویـت «اسـتعداد روحـی نامحدودی اسـت کـه در ارتبـاط با خدا شـکوفا می‌شود».

ایـن تعریـف مبتنـی بـر نظریـه خاصـی دربـاره انسـان اسـت کـه آن را نظریـه «سـازه‌های روحـی» می‌نامیـم. بـر اسـاس این نظریـه انسـان مواجهـه‌ای ازلی با خداونـد داشـته اسـت و در آیـات قـرآن از او تحـت عنـوان عالـم ذر یـاد می‌شـود. آیـه فطـرت را داریـم و آیـه امانـت هـم داریـم؛ آیـات مختلفـی اسـت که بـه این مضمـون خیلـی نزدیک می‌شـود و نشـان می‌دهـد که مـا در آن افق مـاوراء مادی وجودمـان کـه به زبان سـاده می‌گوییم در سـاختار روح ما بینش‌هـا و انگیزش‌هایی شـکل گرفته اسـت که منشاءشـان تجربه معنوی نخسـتین اسـت.

آن تجربـه معنـوی نخسـتین در درون مـا یـک سـری بینش‌هـا و انگیزش‌هایی را ایجـاد کـرده کـه بحـث تفصیلی مربـوط به آیـه «ذر» نـکات دقیـق و عمیقی به دسـت می‌دهـد، آیـه هـم البتـه متشـابهاتی دارد و محکماتـی بحـث مـن بر سـر محکمـات ایـن آیـه ۱۷۲ سـوره اعـراف اسـت، کـه می‌فرمایـد: «و إِذْ أَخَـذَ رَبُّکَ مِـنْ بَنِـی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْـهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِـهِمْ أَ لَسْـتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلـی شَـهِدْنا أَنْ تَقُولُـوا یَـوْمَ الْقِیامَـةِ إِنَّـا کُنَّا عَنْ هـذا غافِلِینَ» آنچه بدون شـک و تردیـد از ایـن آیـه شـریفه می‌فهمیـم این اسـت که همـه فرزندان آدم که پشـت سـر او بـه ایـن دنیـا می‌آینـد، در محضر الهی حاضـر شـده‌اند و با پروردگارشـان گفتگـو داشـته‌اند و این گفتگو دربـاره ربوبیت خداوند بوده و همه فرزنـدان آدم این ربوبیـت را فهمیده‌انـد و رب‌شـان را شـناخته و بـر آن شـهادت داده‌انـد. این اولین تجربـه معنـوی فرزنـدان آدم در ارتبـاط با خدا بوده اسـت کـه آن را تجربه معنوی نخسـتین می‌نامیـم. همچنیـن در پایـان آیـه بیـان می‌کند کـه این گفتگـو اتمام حجتـی بـوده تـا در قیامـت کسـی نگوید کـه ما غافـل بودیم و پـروردگار خـود را نمی‌شناختیم.

بنابرایـن گفتگـو بـا خـدا درک او، دریافـت پیام او، اذعـان به ربوبیـت او بینش‌هایی را در افـق معرفـت روحانی نشـان می‌دهد. همچنیـن خداوند با ایـن تجربه معنوی از فرزنـدان آدم انتظـار دارد کـه در راه بندگـی او حرکـت کنند. پـس انگیزش‌هایی نیـز در اثـر تجربـه معنوی نخسـتین ایجاد شـده اسـت. این بینش‌هـا و انگیزش‌ها سـازه‌های روحـی هسـتند، که بـر زندگی مـا اثـر می‌گذارند.

سـازه‌های بینشـی و انگیزشـی کـه از منظـر آن زندگـی را تجربـه می‌کنیـم و حقایقـی کـه در جهان مواجه می‌شـویم، تفسـیر می‌کنیم و قصدهـا و اراده‌های مـا و گرایش‌هـای مـا براسـاس همیـن سـازه‌های روحـی شـکل می‌گیـرد کـه حـالا بحـث مفصلی اسـت در بحث‌های حکمی هـم اشـارات و توجهاتی به این موضـوع شـده اسـت، ولـی آنچـه کـه در عرفـان بوده اسـت، سـطح بـالای این تجربـه معنـوی مـورد نظر اسـت و آنچه کـه در معنویت از آن سـخن می‌گوییم، سـطح عمومـی و فراگیـر این تجربـه معنوی و ایـن ارتباط با خدا اسـت که همه انسـان‌ها از آن برخوردارنـد.

رهنامه: در قالب همان استعداد؟

اسـتاد: بلـه؛ این اسـتعداد روحـی مربوط به همه اسـت و حـالا تاکیدی کـه ما در تعریـف داریـم به این جهت اسـت که حتی انسـان‌های دور افتاده از وادی سـیر الی الله و بی‌توجـه بـه خـدای متعـال هم این اسـتعداد نامحـدود را دارند، ولـی چون به بیراهـه می‌رونـد و معطوف به دنیا و مادیات شـده‌اند، اسـتعداد روحی نامحدودشـان بـه صـورت ویژگـی هلـوع تجلی می‌کنـد. به صـورت حـرص و زیاده‌خواهـی بروز پیـدا می‌کند.

بنابراین آیه شـریفه که می‌فرماید: «خلق الانسـان هلوعا»، منظورش این نیسـت کـه خداونـد انسـان را ذاتـا منحرف و ضـد اخلاق آفریده اسـت، بلکه اشـاره به این حقیقـت وجـود انسـان دارد که اگـر در ارتباط بـا دنیا قـرار بگیرد و خـدا را فراموش کنـد، در دنیـا سـیر نمی‌شـود و هیـچ چیـز در دنیـا دلـش را پـر نمی‌کنـد، از این رو حریـص و هلـوع می‌شـود. خب خدا انسـان را ناقص نیافریده اسـت، خدا انسـان را کامل آفریده اسـت: «الذی خلق فسـوی»، یا در آن آیه سـوره می‌فرماید: «و نفس و مـا سـواها فالهمهـا فجورهـا و تقویهـا»، پس یـک اسـتعدادی در خلقت انسـان اسـت و آنجایـی کـه می‌فرمایـد: «خلـق هلوعـا» برداشـت مـا ایـن اسـت کـه به اسـتعداد و قابلیت ویژه انسـان اشـاره دارد که وقتی در راه درسـت نباشـد به صورت زیاده‌خواهـی و سـیری‌ناپذیری در امـور دنیـوی بـروز پیـدا می‌کند.

گویا خدا همین جور انسـان را سـیری‌ناپذیر آفرید و اگر بداند چه اسـتعدادی اسـت و در چه مسـیری قرار بگیرد تا شـکوفا بشـود آن وقت هلوع بودن بد نیسـت و این را می‌شـود به صورت «السـابقون السـابقون اولئـک المقربون» بروز بدهـد و اثرش بـه صـورت قـرب الهی جلوه پیدا می‌کنـد؛ بنابراین این قابلیت در وجود همه اسـت.

رهنامه: می‌شود بگوییم استعداد فطری است؟

استاد: اصلا فطرت الله همان فطرتی است که عهد بسته با خدا.

علامـه طباطبایـی ﷺ خوب این آیات را با هم تفسـیر می‌کنند و البتـه در روایاتی کـه هـم تحـت عنوان فطـرت در کتاب ایمـان و کفر اصـول کافی آمده اسـت این آیـات را بـا هـم تفسـیر می‌کند؛ یعنـی وقتی دربـاره آیه فطـرت سـوال می‌کنند از امـام صـادق ﷺ ایشـان با آیـه ذر پاسـخ و توضیح می‌دهنـد، وقتی دربـاره آیه ذر سـوال می‌شـود از پیامبـر ﷺ نقـل می‌کننـد که ایـن همین فطرت الهی اسـت. بنابرایـن آیـات وجـوه مختلـف یـک حقیقت را بیـان می‌کننـد، وجـوه مختلف این اسـتعداد روحـی ماسـت کـه آیـات مختلـف از منظرهای گوناگـون و بـه بیان‌های متنـوع سـعی کـرده این را به ما معرفـی بکند و ما را با خودمان آشـنا بکند. معنویت ایـن اسـت، اختصـاص به آدم‌هـای متدین هم نـدارد.

البته انسـان‌های متدین زمینه شـکوفایی معنوی را دارند و انسـان‌های غیر متدین آمادگی و شـرایط مسـاعدی را برای تباهی این اسـتعداد معنوی دارند، ولی معنویت اختصـاص بـه انسـان‌های متدین نـدارد؛ لـذا معنویت یک امر عام اسـت، کسـانی کـه بـه آن قابلیت معنوی توجه می‌کنند، آمادگیشـان برای اسـتقبال از دین و برای پذیرش دین بیشـتر است.

از آن طـرف انسـان‌های دینـداری کـه ایـن قابلیـت معنـوی را خـراب می‌کننـد آمادگیشـان بـرای خـروج از دین خیلی بالاسـت و لذا خـروج و ورود به دین با پدیده معنویـت و شـکوفایی معنـوی یا تباهـی معنوی قابل تبیین اسـت.

رهنامـه: ایـن معنویتـی کـه تعریـف کردیـد در کجای علـم اخلاق قـرار می‌گیـرد؟ آیـا کسـوت اخـلاق بندگـی بـه صورت خـاص به معنویـت می‌پـردازد؟ یـا اینکـه کل مسـائل علـم اخـلاق در حـول محـور معنویـت می‌چرخـد؟

اسـتاد: رابطـه معنویـت و اخـلاق رابطـه تبایـن اسـت؛ معنویـت غیـر از اخـلاق اسـت و اخـلاق غیـر از معنویت اسـت، ولی معنویت پشـتوانه اخلاق اسـت، اخلاق نشـانه‌های رشـد معنـوی می‌تواند باشـد. معنویـت این اسـتعداد روحی اسـت و اگر حتـی بـه تباهی برود هنـوز معنویت اسـت، اما معنویتی کـه از شـکوفایی بازمانده و بـه سـوی تباهـی رفتـه اسـت. بـه همین علت مـا از آسـیب‌های معنوی سـخن می‌گوییـم. آسـیب‌های معنـوی به معنـای نبودن معنویت نیسـت، بلکـه به معنای تبـاه شـدن معنویـت و به بی‌راهـه رفتن اسـتعداد روحی اسـت.

آن کسـی هـم کـه در مسـیر شـکوفایی اسـتعداد روحیـش حرکـت می‌کنـد، این شـکوفایی اسـتعداد روحـی را فـارغ از رفتارهـا و خصلت‌هـای اخلاقیـش می‌توانیم بررسـی بکنیـم؛ مثـل اینکـه بگوییـم در دوره‌هـای سـنی مختلف چـه موقعیتی از شـکوفایی فراهـم اسـت؛ لذا مقوله رشـد معنـوی به میـان می‌آید؛ مثـلا ما بگوییم اقتضای این اسـتعداد روحی در سـن چهار تا هفت سـالگی چیسـت؟ در سـن هفت تا یازده سـالگی چی اسـت؟ در هفت سـاله اول، دوم، سـوم زندگی هر کدام از این دوره‌هـا ایـن اسـتعداد چه موقعیـت و زمینه‌هایـی برای شـکوفایی دارد؟

ایـن حرف‌هـا فـارغ از اخـلاق اسـت و می‌تواند یک بخش توصیفی مفصل باشـد، البتـه دربـاره معنویـت هـم می‌شـود وارد بحث‌هـای هنجـاری شـد، ولـی مباحث هنجـاری معنویـت نیـز با مباحـث اخلاقی متفاوت اسـت؛ مثـلا ما از بلـوغ معنوی می‌توانیـم صحبـت بکنیـم از هـوش معنـوی صحبت کنیـم؛ هوش معنـوی یعنی کسـی که به درجه‌ای از خودشناسـی رسـیده و در شـرایط مختلف زندگی می‌تواند ایـن اسـتعدادش را همچنـان در مسـیر شـکوفایی پیش ببـرد. در جنـگ و صلح و آرامـش و وسـعت رزق و روزی و تنگنـای رزق و روزی ایـن اسـتعداد را در شـرایط مختلـف تطبیـق بدهد و همچنان در مسـیر شـکوفایی پیش بـرود. این یک بحثی اسـت که در قلمـرو معنویـت می‌گنجد.

اخـلاق از یـک سـری فضیلت‌هـا صحبـت می‌کنـد یـا رفتارهـای خـوب و بـد را تعریف می‌کند معنویت پشـتوانه اخلاق اسـت؛ یعنی اگر کسـی التزامات اخلاقیش مبتنـی بـر معنویت باشـد پیش‌بینی می‌کنیم و انتظار می‌رود رفتارهـای اخلاقیش پایدارتـر باشـد و در بحران‌هـا و شـرایط مختلـف بتوانـد بـه صـورت موقعیتـی تصمیمات اخلاقی مناسـب‌تری بگیرد و اگر پشـتوانه معنوی ضعیف باشـد، ممکن اسـت اخلاق مادی‌گرایانه و بده بسـتانی باشـد، من راسـت می‌گویم که تو راسـت بگویـی، مـن خیانـت نمی‌کنـم بـه تو کـه تو هـم خیانت نکنـی، پشـتوانه دیگری ندارد؛ چنین اخلاقی که مبتنی بر معنویت نیسـت، سسـت و ناپایدار اسـت و زمانی کـه شـخص به قدرت برسـد و دیگر احسـاس تهدیـد از طرف مقابل نکنـد، دلیلی بـرای التزام بـه اخلاق نخواهد داشـت.

رهنامـه: پـس معنویـت ولـو بیراهه بـرود، بـاز عنـوان معنویت ولو کاذب برایـش صـادق اسـت؟ حـالا سـوال بعـدی ایـن اسـت که عرفان‌هـای نوظهور چه هسـتند؟ آیـا از همین بحـث معنویت‌های کاذب شـکل می‌گیرنـد؟

اسـتاد: عرفان‌هـای نوظهـور کـه گاهـی عرفان‌هـای کاذب هـم گفته می‌شـود، جریان‌هایی مدعی رسـاندن بشـر به عرفان هسـتند که البته در ادعاهای خودشـان صادق نیسـتند. البته من ترجیح می‌دهم از تعبیر شـبه جنبش‌های معنوی اسـتفاده کنـم. الان فرصت نیسـت تا درباره مفهوم «شـبه جنبش» توضیح دهـم. اما درباره «عرفـان» بایـد عرض کنم کـه بسـیاری از جریان‌هایی که عنـوان عرفان نوظهور یـا کاذب را بـه کار می‌بریم، واقعا عرفان نیسـتند و باورها و برنامه‌های‌شـان مربوط بـه اسـتعداد روحی اسـت، بنابراین بهتر اسـت کـه از تعبیر معنویت‌هـای نوظهور یا

کاذب استفاده کنیم. البته تعبیر نوظهور هم تعبیر شفافی نیست. زیرا ممکن است عرفان نوظهور صادق و سالم داشته باشیم.

رهنامه: مثالی بزنید.

استاد: کاذب که زیاد است، ولی اگر نمونه صادقش را بگوییم؛ فرض بفرمایید که روش حضرت امام ﷺ برای ارتباط با نسل جوان و برانگیختن شور معنوی در وجود آنها مثال خوبی است. حضرت امام ﷺ خیلی سطح بالا صحبت نمی‌کرد، اصطلاحات عرفانی را به کار نمی‌برد، بلکه با کلمات ساده و ادبیات روشن و واضحی و البته عقبه معنوی و نفس قدسی، جوانان خیلی کم سن شانزده تا بیست شش سال را به یک مرحله‌ای از این شکوفایی معنوی می‌رساند که شاه‌کارهایی را در صفحات تاریخ بشریت رقم زدند که این معنویت نوظهوری بود.

امام از مفاهیم مثل اعتماد به نفس استفاده می‌کنند و زیاد به کار می‌برند؛ یا اینکه در تقابل با دنیای مدرن غرب قرار می‌گیرند و با همین بحث‌های معنوی غرب را به چالش می‌کشند.

رهنامه: این اصطلاح عرفان‌های نوظهور و اطلاق آن به صورت خاص به عرفان‌های کاذب و بعضاً به عرفان‌های صادق اصطلاحی می‌گویند که ما از عرفان‌های نوظهور تلقی می‌کنیم؟ یا اینکه عرفان‌های نوظهور نزد خودشان تعریف‌های دیگری دارند؟

استاد: اگر دقیق صحبت بکنیم، باید بگوییم معنویت نوظهور؛ رابطه عرفان و معنویت رابطه عام و خاص مطلق است و به این معنا که هرچه عرفان است، می‌تواند معنویت باشد و در سطح بالایی از معنویت بنشیند؛ ولی هر چی معنویت است و هر موضوعی و مبحثی که در معنویت می‌آید، لزوما عرفان نیست و در قلمرو ادبیات عرفانی و قلمرو دانش عرفان موجود نمی‌گنجد؛ لذا به جای اینکه بگوییم عرفان‌های نوظهور بهتر است، بگوییم معنویت نوظهور، جریان‌های معنویت‌گرا چه صادقش و چه کاذبش، وقتی که به شاخصه‌هایی نظیر وحد وجود یا فنا می‌رسد، در واقع به مرز عرفان رسیده و به قلمرو ویژه‌ای از معنویت که آن را عرفان می‌نامیم وارد شده است.

رهنامه: نسبت این عرفان‌ها به تعبیر شما معنویت‌های نوظهور با عرفان اسلامی و اخلاق اسلامی خودمان چیست؟ آیا جایی با هم تلاقی دارند که از نقطه تلاقی منحرف شدند؟

استاد: بله؛ اینها همه در آن استعداد روحی مشترک می‌شوند با عرفان و معنویت حقیقی و از آن منشعب می‌شوند. حتی ممکن است چند قدمی درست بروند و بعد انحرافی به وجود بیاید؛ چون وقتی می‌گوییم معنویت یک استعداد نامحدود روحی است که در ارتباط با خدا شکوفا می‌شود ممکن است ارتباط با خدا در مراحل اول ایجاد بشود و بعد جلوتر که می‌رود این قطع بشود و فردی دچار عجب بشود و دچار تصمیمات مختلف بشود برای کسانی که در مسیر سیر و سلوک و شکوفایی معنوی خیلی پیش رفتند شیطان برای آنها هم راه‌کار دارد و دستش پر است. می‌تواند در آنها راه‌هایی پیدا بکند.

رهنامه: از آنجایی که فرمودید در آن استعداد روحی اینها با هم مشترکند و جایی شاید با هم جلو بیایند و معنویت‌های نوظهور راهشان را جدا می‌کنند، فکر کنم نقطه آسیب اینجا باشد. لطف بفرمایید چه آسیب‌ها و خطرهایی این معنویت‌های نوظهور به دنبال خودشان دارند؟

استاد: بزرگترین آسیبش این است که استعداد روحی را تباه می‌کند؛ یعنی بزرگترین سرمایه انسان و ویژگی‌ای که انسان را از سایر مخلوقات متمایز می‌کند این استعداد روحی است.

والا اینکه بعضی‌ها می‌گویند ویژگی انسان عقل اوست جن‌ها هم دارند. حالا شاید در این سطح نه، ولی بالاخره عقل دارند و خدا ازشان عبودیت را خواسته است و در مقابل خیر و شر امتحانشان می‌کند. آن چیزی که انسان را از سایر موجودات متمایز می‌کند و باعث می‌شود انسان‌ها از مقام فرشتگان بالاتر برود، همین استعداد روحی نامحدود است همین که به تعبیر حضرت امام ﷺ انسان را به مقام بی‌حدی می‌رساند.

در مورد ملائکه داریم که: «ما منّا الا و له مقام معلوم»؛ بزرگترین فرشتگان هم مقام و مرتبه مشخص و معلومی دارند، ولی این انسان است که یک وجود ناآرام و پویا دارد، یک خلقت بی‌قرار دارد که به حدی محدود نیست، اگر یک اوج وهمی را تصور بکند، سقوط را تجربه می‌کند.

رهنامه: برای خود شخص آسیبش اینست که فرصت استعداد روحی را از شخص سلب می‌کند؛ در بُعد اجتماعی چی؟

استاد: در بعد اجتماعی باعث می‌شود ساختارهای اجتماعی اولا ظالمانه شکل بگیرد. بحث سازه‌های روحی را عرض کردم.

مهمترین سازه روحی که در تجربه معنوی نخستین شکل گرفته است، سازه روحی ربوبیت و در کنار آن مکمل آن عبودیت است که این ربوبیت یک مفهوم متضایف است؛ هر وقت رب می‌گویید عبدی هم باید باشد که رب و عبد با هم معنی‌دار می‌شود. اگر شهادت دادیم به ربوبیت خداوند؛ یعنی ما عبد هستیم؛ یعنی این شهادت که به ربوبیت او نسبت به خودمان دادیم در واقع شهادت به عبودیت ما نسبت به او است؛ لذا ما در این نظریه سازه‌های روحی دو تا سازه اصلی داریم که بقیه سازه‌ها را از دل این به صورت هرمی می‌توانیم تحلیل بکنیم، آن سازه‌ها عبودیت و ربوبیت است. در اثر غفلت از خدا سازه‌های ربوبیت به غیر خدا فرافکنی می‌شود و در ساختارهای اجتماعی، اثر می‌گذارد.

انسان‌ها در امور دنیایی سیری‌ناپذیرند. به تعبیری که امام ﷺ دارند در چهل حدیث می‌گویند انسان کمال طلب است؛ یعنی هر چیزی بدهید بیش از آن را می‌خواهد تا بی‌نهایت. اگر به یک درجه از قدرت رسید بیشتر می‌خواهد اگر به یک درجه از ثروت رسید بیشتر می‌خواهد، اگر به بیشتر برسد بیشتر از آن را می‌خواهد.

یک امور محدود دنیوی پیش اوست و یک میل نامحدودی در درون او است؛ این میل فرافکنی به امور دنیوی می‌شود و نتیجه‌اش این سیری‌ناپذیری است. تا جایی که چشمش می‌بیند می‌خواهد، وقتی به آن مرز رسید فراتر می‌خواهد، باز هم جلو می‌رود، نتیجه‌اش این می‌شود انسان‌هایی که امکان قدرت را پیدا می‌کنند این بی‌نهایت طلبی‌شان به صورت سلطه‌طلبی بروز پیدا می‌کند و می‌خواهد همه چیز مال آنها باشد و حتی آدم‌های دیگر آدم آنها باشند. دارایی‌های آنها مال اینها باشد؛ اینگونه است که نظام اجتماعی به صورت سلطه‌گرانه شکل می‌گیرد و حالا از آن طرفش هم است یعنی آن آدم‌های تحت سلطه هم وقتی با یک قدرت دنیوی مواجه می‌شوند که بالاخره از اینها قدرتمندتر است و فعلا از او قدرت بالاتری نمی‌شناسند و از قدرت رو گردانند و در مسیر شکوفایی معنوی نیستند. برای اینها چه اتفاقی می‌افتد؟

اینها آن سازه روحی عبودیت را فرافکنی می‌کنند به ابرقدرت‌ها. نتیجه‌اش این

می‌شـود کـه قرآن می‌فرمایـد: فرعون قومش را به اسـتخفاف کشـید و آن قومش هـم ایـن عبودیت را پذیرفتنـد و تمکیـن کردنـد و سـلطه او را گردن نهادنـد و در برابـرش کاملا تخفیف شـدند.
این مکانیسـم سـازه‌های روحی ما اسـت که عملا سـازه روحـی عبودیت فرافکنی می‌شـود برای کسـی که قـدرت الهی را در نظـر نگرفته اسـت و قدرت‌های دنیوی خـدای او می‌شـوند حـالا کدخدایـش را بگیریـد یـا هـر چـه که اسـت. اینها اسـم اسـت، ولـی سـازه روحی عبودیت اسـت که فرافکنـی به قدرت برتر می‌شـود و فرد زیـر سـلطه مـی‌رود و از ایـن سـلطه هم خوشـحال اسـت و انتظـار دارد او کمکش بکنـد، همـان نسـبتی که بندگان خـدا با خدا برقـرار می‌کنند این آدمی که اسـتعباد و اسـتبداد را پذیرفتـه و زیـر سـلطه ایـن سـلطه‌گران رفته اسـت همان‌هـا را از این قدرت‌هـای مسـلط می‌خواهد.

رهنامـه: آیـا معنویت‌هـای نوظهـور آسـیبی بـرای خـود اخـلاق و عرفـان هـم دارند؟

اسـتاد: بلـه در اخـلاق اسـلامی دسـت به تحریـف می‌زننـد؛ مثلا فـرض بکنید اخـلاق می‌گویـد عشـق و محبـت بـه عنـوان یـک فضیلـت اخلاقـی در روابـط اجتماعـی اسـت که انسـان‌ها با محبـت رفتار بکننـد. اینها ایـن را تحریف می‌کنند و بـر یـک شـالوده هوس‌مدارانـه تفسـیر می‌کننـد و در بعضـی از ایـن عرفان‌های نوظهـور به توجیه مسـائل جنسـی هـم می‌رسـد و روابط آزاد جنسـی را بـه عنوان شـکوفایی معنـوی معرفـی می‌کند.
اگـر بخواهیـم کلـی و فراگیـر بگوییـم ایـن اسـت کـه در معنویت‌هـای نوظهور و کاذب، بعضـی از آموزه‌هـای اخلاقـی کـه مبتنی بر صلـح و آرامـش و بهره‌مندی از امکانـات خلقـت و طبیعـت و نعمت‌های الهی اسـت را مطرح می‌کننـد و آن بخش آموزه‌هـای الهـی کـه مبتنـی بر تقـوا و پاکدامنی و جهـاد با نفس و ظلم سـتیزی و ... اینهـا را کنـار می‌گذارنـد؛ یعنی آموزه‌های سـخت را حذف می‌کننـد و آموزه‌های نـرم و لطیفـی کـه معطوف بـه خوشـی و هماهنگ با ارزش‌های لیبرالیسـم اسـت توجیه و توصیـه می‌کنند.
خیلـی از معنویت‌هـای نوظهـور کاذب در عرصـه جهانی روی صلح تاکیـد دارند به خاطر اینسـت که وقتی قرار اسـت جلوی ابرقدرت‌ها بایسـتید چه پیشـنهادی دارند بـه شـما بگوینـد. جـز اینکه چرا همـه می‌خواهیـد جنگ بکنیـد و مرگ بـه این و آن بگوییـد؟ از زندگـی و صلـح صحبت بکنید، این نسـخه جهانی‌اش شـده اسـت. بخشـش را خیلی مطـرح می‌کنند.
آموزه‌هـای اخلاقـی مـورد تاکید معنویت‌های نوظهور عشـق و بخشـش و آرامش و مقولـه برداری اسـت، گذشـت و مهربانی و اینجور موارد اسـت کـه همه اینها به صورت نادرسـتی اسـتفاده ابزاری می‌شود.
ایـن تفسـیرهای معنـوی و ماورایـی و غیر واقعی کـه کاملاً بـه ظلم‌پذیری منتهی می‌شـود و فرافکنـی آن سـازه عبودیـت را بـر ابرقدرت‌ها توجیـه می‌کند.

رهنامـه: علـم اخـلاق به صورت مشـخص منظـورم همیـن اخلاق موجود اسـت، آیا علم اخـلاق موجود توانایی مقابلـه با معنویت‌های نوظهور و اشـکالات آنها را دارد؟

اسـتاد: مـا اگر می‌خواهیـم با معنویـت نوظهور مقابلـه بکنیم، نمی‌توانیـم با یک علـم دیگـر و در یـک چارچـوب و پارادایـم متفـاوت مقابلـه بکنیـم. می‌خواهیـم با معنویـت نوظهـور مقابله بکنیـم باید با معنویت حقیقـی با آن مقابله بکنیـم، باید با معنـای حقیقـی بـه مصـاف معنویت‌هـای نوظهـور کاذب برویم، نمی‌شـود حتی با اخـلاق و علـم کلام رفت.
او بحـث انگیزشـی جذابـی را ارائـه می‌دهـد و روی اسـتعدادهای روحی دسـت می گـذارد. حـالا می‌خواهید چی بگوییـد درس‌های اخلاقی بدهید که این خوب اسـت یـا بد اسـت؟ می‌گوید تو در سـطح هسـتی، خـودش را در عمق می‌بیند کسـی که در مسـیر انحرافـی پیـش می‌رود. ما باید در همان سـطح شـروع بـه گفتگو بکنیم.

رهنامـه: ضـرورت و اهمیـت مقابلـه بـا عرفان‌های نوظهـور و حتی شـناخت معنویت‌هـا و عرفان‌های نوظهـور و آگاهـی و راهکارهای مقابلـه بـا آنها برای طـلاب چه ضـرورت و اهمیتـی دارد؟

اسـتاد: برداشـت مـن از رسـالت طلبگی اینسـت کـه هر طلبـه یک رسـالتی در زندگـی شـخصی‌اش دارد کـه به آن کمال معنوی برسـد. یک رسـالتی هم در قبال جامعـه دارد؛ در قبـال جامعه رسـالتمان این نیسـت کـه صرفاً انسـان‌ها را با تکلیف شرعیشـان آشـنا بکنیم. خود این تکالیف شـرعی راه‌هایی هسـتند برای شـکوفایی آن اسـتعداد معنـوی؛ مـا بـه عنوان طلبه رسـالتمان اینسـت کـه مردم را در مسـیر شـکوفایی روحـی قرار بدهیـم و راهی هم که خـدا معرفی کرده بـه عنوان بهترین و مسـتقیم‌ترین راه بـرای شـکوفایی ایـن اسـتعداد روحـی همین دین و شـریعت و اخـلاق دینـی و اعتقـادات دینی اسـت با اینهاسـت که می‌شـود به اوج شـکوفایی رسـید. بـدون اینهـا اگـر انسـان خیلی خوش اقبـال باشـد و خیلی صادقانـه زندگی بکند به بخشـی از شـکوفایی اسـتعداد روحی خواهد رسـید.
حالا شـما حسـاب بکنیـد راه‌هـای بدیلی که آمدنـد می‌خواهنـد این اسـتعداد را به تباهـی ببرنـد. اینها دقیقـا در برابر دیـن صف‌آرایی کردند و طلبه و رسـالت طلبگی اقتضـا می‌کنـد مردم را در این مسـیر شـکوفایی ببریـم و به اخـلاق والای معنوی برسـانیم؛ پـس بـا موانـع و انحرافاتش مقابلـه بکنیم و بـه مردم آگاهـی بدهیم که ایـن انحـراف و بیراهه اسـت و راه این مسـیر دین اسـت.



اخلاق در قرآن

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین مهدی فصیحی رامندی

حجت الاسـلام والمسـلمین مهدی فصیحی رامندی از دانش آموختگان حوزه و دانشگاه و همچنین محقق پژوهشـگاه علوم و فرهنگ اسـلامی و متخصص در زمینه های روانشناسـی اخلاق و اخلاق کاربردی می باشـند. از آثار و تحقیقات ایشـان می توان به فرهنگ نامه فلسـفه اخلاق دانشـجویی، بررسـی مقایسـه ای اصول تربیت اخلاق و تربیت عرفانی و موارد دیگر ... اشـاره نمود.

خلاصه: در این گفتگو استاد گرامی بعد از مقدمه ای درباره ضرورت نگارش متون درسی اخلاق. با توجه به نگاه های مختلف و از جهات متفاوتی که به بحث اخلاق وجود دارد پرداختن و دریافت معارف قرآنی در این جهات را مهم و بنا به مسائلی مهم‌تر از فقه در قرآن و یا فلسفه در قرآن می دانند. در ادامه ایشان به مباحثی چون اولویت اخلاقی کردن فرد یا جامعه از نگاه قرآن، نظام مندی اخلاق در قرآن و کیفیت این نظام اشاره نموده و سه دسته سبک و آثاری که در ارتباط با نظام اخلاقی قرآن بوسیله دانشمندان علم اخلاق اجرا شده را نام می برند که شامل ۱. مبتنی بر معناشناختی. ۲. مبتنی بر روابط اجتماعی. ۳. فرا اخلاق می شود. در نهایت ایشان به بیان نقاط ضعف وضعیت کنونی این علم از جمله عدم وجود متون و نیروی انسانی متخصص اشاره کرده و توصیه هایی برای طلابی که قصد ورود به این حیطه را دارند بیان می کنند.

رهنامه: با این سوال آغاز می‌کنم که اصولا تعریف اخلاق در قرآن چیست؟ و چه جایگاهی را در میان آموزه‌های قرآنی دارد؟

استاد: بنده اولا تشکر می‌کنم از پرداختن شما به این بحث مغفول و بسیار مهم.

من قبل از اینکه پاسخ سوال اول شما را بدهم باید اشاره‌ای داشته باشم به این مطلب که شاید از سال ۹۴ تا کنون یک درسی تحت عنوان «اخلاق در قرآن ۱ و ۲ و ۳» در رشته تخصصی اخلاق و تربیت حوزه که مصوب شورای عالی حوزه بوده و در دو یا سه واحد طراحی شده است در حوزه‌های علمیه دایر می‌باشد.

من تجربه تدریس اخلاق در قرآن یک و دو و سه، را تا حدود دو، سه دوره داشته‌ام؛ لذا بخشی از آسیب‌شناسی و بایسته‌شناسی من به آن تدریس‌هایی که داشته‌ام بر می‌گردد.

عرضم این است که یک مقداری از روی تجربه‌های زیسته و عینی صحبت می‌کنم هر چند که ممکن است در برخی از موارد در واقع درد دل‌هایی نسبت به اینکه چرا از این درس غفلت شده است نیز بیان می‌کنم.

در آن درس‌ها یک مسئله بسیار مهم این بود که ما یک متن منقح و درست و تدوین شده از این درس نداریم؛ یعنی آن متونی که نگارش شده است، چند مورد ایراد دارد: اول آنکه یا متن خیلی پژوهشی بوده و متنی درسی و برای آشنایی اولیه نیست و ایراد دومش این است که این متن‌ها ناظر به مشکلات عصر ما و به عبارت دیگر ناظر به مسائل امروز ما نیست، بلکه این متون معمولا مربوط به دو یا سه دهه قبل است و بحث‌ها اصطلاحا یک خورده بیات شده‌اند و این مساله موجب فرار دانشجویان از تحصیل آن و اساتید از تدریس این درس شده است.

این مساله برای من خیلی ناراحت کننده بود که به من خبر دادند که «اخلاق در قرآن ۳» را بگویید [اینها شاید قابل انتشار نباشد] و من گفتم یک و دو را هر کسی گفته قاعدتا ادامه‌اش را هم باید همان شخص بگوید؛ اما گفتند: کسی حاضر به تدریس اخلاق در قرآن ۱ و ۲ نمی‌شود و این برای من خیلی ترسناک بود که اخلاق در قرآن، استاد ندارد.

بعد که وارد درس شدم دیدم این درس متن آموزشی ندارد و در واقع به همین خاطر هم جذابیتش را از دست داده است و هم برای دانشجو و طلبه و استاد انگیزه‌ساز نیستند.

بنابراین می‌خواهم بگویم قبل از اینکه بحث اخلاق در قرآن را تعریف بکنیم باید به ضرورت نگارش یک متن درسی در این زمینه، نه فقط برای طلاب مشغول به رشته تخصصی، بلکه برای همه طلبه‌ها باید یک متن منقح و تر و تمیز در زمینه اخلاق در قرآن داشته باشیم.

این نکته که گفتم مقدمه بود؛ اما اخلاق در قرآن به چه معناست؟

من اولا می‌خواهم دو تا بحث را اینجا تفکیک بکنم که: در واقع ما یک واژه به نام «اخلاق» داریم و یک واژه به نام «تربیت» و یا «تربیت اخلاقی» داریم که ممکن است گاهی اوقات اقتضائات اینها بر هم تاثیر بگذارند و تاثراتشان در کنار هم باشد، منتهی اخلاق جوهرا به معنای تربیت نیست و تربیت جوهرا به معنای اخلاق نیست، این را باید دقت بکنیم.

در حوزه اخلاق اگر بخواهیم این دو واژه را از دید اخلاق در قرآن نگاه بکنیم اولا باید ببینیم منظورمان از اخلاق چیست؟ در اخلاق یک تعریف واژگانی داریم و دانش اخلاق، در واقع شاید به این چند رشته تفکیک بشود و جدا بشود؛ یکی بحث‌های انتزاعی و فلسفی اخلاق است.

یعنی با این اصطلاح و با این تعبیر اگر می‌گوییم اخلاق در قرآن، یعنی مباحث انتزاعی و اخلاقی و دیدگاه و موضع‌گیری قرآن در قبال این که خودش به چند قسمت تقسیم می‌شود.

دیدگاه اول اخلاق به معنای انتزاعی که در واقع تقسیم می‌شود به حوزه اخلاق هنجاری و فرا اخلاق؛ یعنی واژه‌شناسی اخلاق که اصلا چی هست، قاعده‌های معیار درستی اخلاق و یکی هم اخلاق توصیفی و یکی اخلاق کاربردی؛ لذا چهار تا شاخه دارد.

اگر گفتیم اخلاق در قرآن و منظورمان مباحث انتزاعی بود، باید به این چهار

معنا برسـیم؛ مثلا فرض بکنید، [بیشـتر تاکیدم روی دیدگاه هنجاری اسـت] اینکه معیار درسـتی یا نادرسـتی عمل، از دیدگاه قرآن چیسـت؟ آیا فضیلت‌گرایی اسـت؟ یـا از آن طـرف بحث‌هـای اخـلاق کاربـردی؟ که خـودش یک بخش مشـخصی دارد و در ایـن زمینه‌هـا می‌شـود کار کرد.

پـس ایـن یک بخـش اسـت و آن بحث‌هـای انتزاعـی و بخـش دوم بـر می‌گردد بـه اخـلاق بـا آن تعبیر سوشـال سـاینس یـا اخلاق در نسـبت یـا تعریف بـا علوم اجتماعی اسـت که دو بخش را شـامل می‌شـود: یکی «روانشناسـی اخلاق» که به فرایندهـای شـکل‌گیری، فرایندهای روانی شـکل‌گیری رفتار اخلاقی می‌رسـد که یکی انسـانی که حسـد دارد ریشـه‌ها و انگیزه‌ها و رفتار و این چه در واقع فرایندی را طـی می‌کنـد و این هم یک بحث اسـت کـه امروزه به آن «روانشناسـی اخلاق» می‌گوینـد و دربـاره اراده و انگیـزه بحـث می‌کنـد و بـه این نسـبت اخـلاق با علوم اجتماعی می‌گویند.

از آن طرف نسـبت با جامعه‌شناسـی اسـت؛ یعنی اینکه شـما بگویید نسبت اخلاق با سـاختارهای اجتماعی چیسـت که البته خـودش بحث‌های مفصلـی دارد؛ به این صـورت کـه اگـر گفتیـم اخلاق در قـرآن که یـک منبع را بـاز معرفـی می‌کنم که تقریبـا یـک جوریـی جامـع به ایـن بحث‌ها پرداخته اسـت یـک مقاله‌ای اسـت از آقـای؟؟؟ که ترجمه هم شـده اسـت بحـث اخلاق و قرآن اسـت که ظاهـراً تلاش کـرده بـه همه این ابعـاد در قرآن بپـردازد.

یـک بخـش دیگـر را در بحث‌های انتزاعـی فراموش کردم اخلاق توصیفی اسـت. اخـلاق توصیفی هـم مولفه‌های تمایزبخش اخلاق اسـلامی از اخلاق دیگر اسـت کـه مـا اگـر می‌گوییـم مولفه‌هـای اخلاق اجتماعـی و اخلاق فـردی و فـلان، این دیدگاه‌هـا و مولفه‌هـا را اخـلاق اسـلامی دارد و توصیفش می‌کند.

اگـر می‌گوییـم اخـلاق در قـرآن الان نیاز اسـت و تعریف این اسـت کـه یک نیاز جامـع و کلـی بـه همه ایـن مباحث از منظر قرآن اسـت کـه حداقل ورودی داشـته باشـیم. ایـن نکتـه در تعریـف اخـلاق در قرآن اسـت؛ اما از نظـر جایگاه اگـر ما در واقـع بعضـی از فرمایشـات بزرگان‌مـان را و بعضـی از آیـات و روایـات را کنـار هم بگذاریـم احسـاس می‌کنـم شـاید اهمیـت پرداختـن بـه این بحـث اگـر از فقه در قـرآن و فلسـفه در قرآن بیشـتر نباشـد، کمتر نیسـت؛ بـه دلیل اینکـه معضلات ما معضـلات اخلاقـی اسـت و مـدل حل معضلات مـا باید اسـلامی و از قرآن باشـد؛ مثـلا فـرض کنیـد براسـاس ایـن روایت، [البتـه بعضـی روایت می‌گوینـد و بعضی می‌گوینـد مضمونـی از روایـت اسـت]: «انمـا بعثت لاتم مـکارم الاخلاق»، نشـان ایـن می‌دهـد کـه بـه هـر حـال اصلی‌تریـن منبع مـا منبـع قـرآن اسـت، بنابراین جایگاهش شـک و شـبهه و بحثـی ندارد.

از سـوی دیگـر ممکن اسـت وقتـی می‌گوییم اخـلاق در قرآن، بحث‌هـای تربیتی اخـلاق در قـرآن بـه عنـوان ذیـل اخلاق در قـرآن پرداخته بشـود، منتهـی ضرورتا بـه لحـاظ اصطـلاح آکادمیک وقتـی اخلاق در قـرآن می‌گوییم لازم نیسـت بحث تربیتـی بیاید، چـون دانش جدایی اسـت.

ایـن آقایـی که عرض کردم اخلاق در قرآن را نوشـته اسـت در دایـره المعارف قرآن کـه اخـلاق را در آن جـدا کـرده و بحث‌هـای تربیتـی را نیـاورده اسـت، بحث‌های جامعه‌شناسـی اخـلاق و یک سـری بحث‌های روانشناسـی محدود و کـم را دارد و بحث‌هـای مفاهیـم و بحث‌های نظریه هنجـاری را هم دارد؛ پـس جایگاه و تعریف از نگاه من تقریباً مشـخص می‌شـود.

رهنامـه: حالا به صورت مشـخص در بحث جایگاه اخـلاق در قرآن تلقـی بنـده این شـد کـه ایـن بحـث اولا چیـزی کمتـر از مباحث فقهـی و مباحـث دیگـر در قرآن نـدارد و ثانیـا دومین نکتـه‌ای که بیـان فرمودیـد ایـن اسـت چـون راهـکار حـل معضلات امـروزی اخلاقـی اسـت، راهکارهـای حل معضلات مـا راهکارهای اسـلامی باید باشـد؛ پـس از ایـن دو بُعد جایـگاه ویـژه‌ای دارد؟

استاد: بله.

رهنامـه: بفرماییـد آثـار فـردی و اجتماعی اخـلاق از دیـدگاه قرآن چگونـه اسـت؟ و آیـا اصلا چنیـن دیدگاهـی داریم؟

اسـتاد: این مسـاله احتیاج به یک تحقیـق دارد یعنی اینکه باید ببینیـم آثار فردی و اجتماعـی و نگاهـی کـه قـرآن بـه ایـن آثـار دارد چیسـت؟ منتهـی در واقع یک نزاعـی در ایـن زمینـه وجـود دارد که بـه لحاظ آکادمیـک که آیا فرد مقدم اسـت یا جامعـه، در واقـع یک جورایی از اول میل روانشناسـان و جامعه شناسـان بر اسـاس همیـن بوده اسـت که قطعا یک سـری آثار روانشناسـی فـردی و اجتماعی از منظر قـرآن داریـم چون قـرآن ادبیات اجتماعی مثل امـت را دارد و خیلی‌هـا تاکید کردند کـه نـگاه قرآن نـگاه اجتماع و جامع فارغ و مسـتقل از فرد را دارد کـه برای خودش خـواص خاصی دارد.

در ایـن زمینـه بـه نظـرم مهمتر این اسـت که قـرآن تحول فـرد و جامعـه را مقدم می‌دانـد؛ یعنـی یـک بحـث کامـلاً فنی اسـت کـه اخـلاق بالاخـره آثار فـردی و اجتماعـی دارد و مـا برای تحول جامعه، باید از فرد شـروع بکنیم؟ یا از سـاختارهای اجتماعـی؟ یـا هـر دو را با هـم به شـکل موازی پیـش ببریم؟

از ایـن منظـر بـه نظرم می‌رسـد که باز یـک جورایـی فردگرایی غلبه کرده اسـت، بـر خـلاف دیـدگاه قـرآن کـه هر دو تـا را بـا هـم دارد؛ یعنی هـم اصلاح سـاختار اجتماعـی و هـم آمـوزش و تربیـت فـرد، هـر دو تـا را قـرآن بـا هـم می‌گویـد که پیـش ببریـد، ولـی در واقع در نگاه‌های اسـلامی و سـنتی مـا ظاهراً فـرد غلبه پیدا کرده اسـت.

البتـه شـاید بـه دلیل غلبـه نگاه فـردی در فقه بوده اسـت و شـاید به خاطـر اینکه مـا خیلـی قدرت دسـتمان نبـوده اسـت و خیلی شـخصی و فـردی نـگاه کردیم و سـاختارها دسـتمان نبوده اسـت و یا نسبت به سـاختارها آشنایی نداشـتیم و ناتوان بودیـم، اینگونـه شـکل گرفتـه اسـت، ولـی نـگاه قرآنـی ایـن اسـت که احسـاس می‌شـود مـوازی پیـش ببرید بـه دلیل تاثیـر و تاثراتی که بـر هم دارنـد و اینجوری نیسـت کـه قـرآن بگوید فـرد را بسـاز جامعه خودش سـاخته می‌شـود.

رهنامـه: آیا ایـن تفکری که می‌گویـد: «تربیت افـراد تربیت جامعه اسـت» از منظر قرآن درسـت نیست؟

اسـتاد: این شـاید براسـاس آن مبنا اسـت که مثلا آیت الله مصباح این مبنا را دارد کـه هویت مسـتقل به نام اجتمـاع و جامعه نداریـم و افراد جامعه را می‌سـازند، ولی امروزه در اثر مطالعات مفصل جامعه‌شناسـی نشـان داده شـده که ساختار و سیستم اجتماعی ممکن اسـت مسـتقل از فرد کار بکند و شـما باید سـاختار و سیسـتم ات را اصـلاح بکنـی؛ یعنـی در سـازمانی مثل اینجـا می‌آیی یک نظام پـاداش و حقوق دهی و تنبیه داری و این یک سیسـتم و یک سـاختار اسـت.

شـاید یکـی از دلایلـی کـه یـک مقـدار در ایـن حـوزه ناموفـق بوده‌ایـم ایـن بوده اسـت کـه یـک سـاختاری از افراد درسـت کردیم و یک فـرد را در این سـاختار فرو می‌کردیـم در حالـی کـه خـود سـاختار فرد را خـراب می‌کنـد و باعث می‌شـود که بـه مرور آن فرد فاسـد بشـود.

ایـن مطالعـات امـروز و ایـن کـه می‌گویم مـا باید اخـلاق در قـرآن را بـه صورت مـداوم بـا مسـائل روز چـک بکنیـم کـه امـروز سـوال مـا چی اسـت و این سـوال را از قـرآن بپرسـیم؛ ممکـن اسـت در زمـان آیـت الله مطهـری و آیـت الله مصباح

بزرگـواری کردنـد و جهـاد کردند این کتاب سـه جلـدی اخلاق در قرآن را نوشـتند، امـا آن زمـان مسائل‌شـان فـرق داشـت؛ به عنـوان مثال ایشـان خیلـی روی بحث فمنیسـم آنجـا تاکیـد دارد و نقد فمینیسـم و همچنیـن بحث تعدد زوجـات و اینها اسـت، ولـی آن مسـئله مـال دهه خودش بـود و الان مسـائل دیگـری داریم؛ مثلا الان این سـوالی که من دارم این اسـت که در مباحث اخلاقی فرد مقدم اسـت؟ یا جامعـه؟ یـا مطالعات نشـان داده هر دو تایش با هم باشـد؟ در نـگاه قرآنی می‌گوید کـه سـاختار و فـرد را بـا هم نگاه بکنیـد وگرنه اینها یا همدیگـر را خنثی می‌کنند و یـا آثارشـان را از بیـن می‌برند.

اسـتاد: مهمترین سـوالی که الان داریم این سـت که آیا اخلاق در قرآن نظام‌مند اسـت؟ آیـا می‌توانیم بگوییـم همانند اینکـه در فقه چند نظام فقهی مسـتقل داریم در اخـلاق در قـرآن نظـام مسـتقل داریـم؟ یـا خـودش یـک نظـام واحـدی دارد و کیفیتش چطور اسـت؟

ایـن سـوال هم به نظرم پاسـخش بـه چند مولفه بـر می‌گردد: یکـی اینکه تعریف و تعبیـر مـا از نظـام چیسـت؟ و دیگری آیا نظـام را به معنای مـدل می‌گیریم یا نه؟ در واقـع اینکـه آیـا ما بیـن نظام و اصـول و چارچوب‌هـای در واقع نگاه سیسـتمی یکـی می‌گیریم نظـام را یا نه؟

روش‌هـا و متدهـا بـه دلیـل اینکه کاملا وابسـته بـه اقتضائات عینی زمان هسـتند خیلـی بعید اسـت که قـرآن به آن معنا یـک روش و متد مشـخصی را بخواهد ارائه بدهـد؛ لـذا آن چیزهایـی کـه بـه متغیرهـای زمانـی و مکانی بـر می‌گـردد درآنجا قـرآن مدل‌هـا و متدهـا و روش‌های مسـتقیم نمی‌دهد؛ چون قرآن قرار نیسـت که مقیـد بـه یـک زمان خاصی باشـد، لکه در آنجا به شـما اصـول و قواعد کلـی را یاد می‌دهـد، آنجـا بـه شـما می‌گوید که مدل شـما باید بـه اراده فـرد احتـرام بگذارید، شـما نمی‌توانید مدل و روش جبرگرایانه داشـته باشـید.

از ایـن منظـر فکـر می‌کنـم بعضـی از روش‌هایـی کـه در رفتارگرایی اسـت، اینها نمی‌توانـد در قـرآن تاییـد اولیـه را بگیـرد، در ایـن زمینه‌هـا اصول خاصـی دارد.

امـا اگـر منظـور در اینجـا هـم «مـدل اخلاقـی» باشـد، مـدل هم تـا زمانـی یا به میزانـی کـه وابسـته بـه اقتضائـات دوران و زمـان اسـت و آن شـرایط دوران اقتضا می‌کنـد مـدل هـم را نمی‌توانیـم داشـته باشـیم.

بنابرایـن منظـور مـا بیشـتر ناظر بـه این اسـت که نظام اخـلاق در قـرآن متکی به چـه ارکانی اسـت؟ به عنـوان نمونه [بلاتشـبیه] مرحوم کلینی در اصـول کافی کل مباحـث اصـول را کـه اختصاص بـه اخلاق هـم دارد، در قالـب ایمان و کفـر آورده اسـت کـه یـا به صـورت ابواب و یـا شـاخه‌های ایمان و یا شـعب کفر اسـت؛ حال آیـا در قـرآن هم چنین اساسـی داریم کـه آیات قرآن روی محورهایی مشـخص در بحث اخلاق متمرکز بشـوند؟

در جـواب بایـد بگوییـم کـه دقیقاً همینطور اسـت و یـک کاری که تا حـالا در این زمینـه حـدوداً انجـام داده شـده، مفاهیم اخلاق در قرآن نوشـته آقای مصباح اسـت که از متد معناشناسـی اسـتفاده کرده اسـت.

معتقـدم نظـام بـه ایـن معنـا در قرآن نظـام اخلاقی اسـت؛ بـه این معنا کـه وقتی وارد فضای ادبیات قرانی می‌شـوید اولا یک سـری مفاهیـم کلان اخلاقی در قرآن وجـود دارد کـه ایـن مفاهیـم یک ارتبـاط معناداری با هـم دارند؛ یعنـی این مفاهیم همدیگـر را می‌گیرنـد و یک شـبکه از مفاهیم هسـتند و ثانیا مفاهیـم کلانی وجود دارند و اینها به صورت شـبکه‌ای هسـتند؛ به این معنا که ناظر به یکدیگر هسـتند؛ چنانکـه در دیدگاه‌هـای عصب‌شناسـی می‌گوینـد کـه وقتـی یکـی از نورون‌هـای عصبـی مغزتـان فعال می‌شـود به صورت اتوماتیـک تمام مفاهیم مرتبـط با آن نیز فعـال می‌شـود؛ و لـذا یـک حافظه برای شـما شـکل می‌گیـرد که دقیقا یـک نگاه شـبکه‌ای بـه مفاهیـم در قرآن اسـت و این شـبکه مفاهیـم هم به صـورت هرمی اسـت؛ یعنـی ما یک سـری مفاهیم هسـته‌ای و یـا تـاپ داریم؛ یعنی ایـن مفاهیم کـه شـما می‌فرماییـد همیـن ایمـان و کفـر، دو مفهـوم پایه و مـادر اسـت که این شـبکه بـه صورت شـبکه‌ای بـه اینها وصـل می‌شـوند و هر جایی صحبـت از علم و جهـل و یـا اراده داریـد، همـه مفاهیـم بـه نوعـی بـا ایـن دو مفهوم مـادر مرتبط می‌شوند.

بـه ایـن معنا ما نظـام اخلاقی‌ای داریـم که طبق آن قرآن مفاهیـم خاصی را مطرح می‌کنـد و جالب اسـت کـه اغلب زمانی که شـما می‌خواهید یک مفهـوم را ترجمه بکنیـد، مثـلا علم و جهل، شـاید با کتاب لغت نتوانید مفهـوم آن را بفهمید؛ به دلیل اینکه این در شـبکه‌ای از مفاهیم و داخل خود قرآن اسـت.

مـا علیرغـم اینکه باید مفاهیم مخاطبـان آن دوران را بفهمیم که یک معیاری برای تسـت و راسـتی آزمایی اسـت، باید ببینیم چه مفاهیم و راهبردهایی را بیاوریم؟

راهبردهـای ترابـط و تناقـض و جانشـینی و در یک تعبیر قرآنی که دقیقـا در دو تا آیـه کامـلاً یـک معنـا بـا دو واژه بیان شـده اسـت کـه معمـولا اینها با هـم ترادف دارنـد و باید ببینیم تمایزشـان در چیسـت.

مفاهیـم قرآنـی، بـه قـول غربی‌هـا مفاهیم کانسـپت هسـتند، اما تـرم و اصطلاح نیسـتند، بلکـه یـک مفاهیمی هسـتند که پشتشـان مفاهیم دیگـری وجـود دارد و ارتبـاط شـبکه‌ای با هـم دارند.

و سـوم اینکـه ایـن مفاهیـم کانونـی و پیرامونی هسـتند؟ یا هرمـی و یک مفهوم پایـه و مادر می‌باشـند؟

تقریبـا تـا حدودی ایزوتسـو سـعی کرده ایـن کار را انجـام بدهـد و علارغم کاری کـه آقـای مصباح انجام داده اسـت که اخلاق را براسـاس ارتباطات سـه گانه بحث می‌کنـد کـه ارتبـاط انسـان بـا خود، بـا خـدا، این یک نـوع نـگاه ارتباطاتی اسـت؛ یعنـی نگاه کاملا ارتباطی اسـت در ارتباطـات اجتماعی نظام‌سـازی می‌کند و آیات قـرآن را تقسـیم می‌کنـد بـر ارتباطات سـه گانه انسـان، منتهی آنجـا ارتبـاط را در کاری که ایزوتسـو انجام می‌دهد معناشـناختی اسـت؛ یعنی نظام و شـبکه معنایی را در می‌آورد.

البتـه اینهـا بـا هم تکامـل می‌یابند و جبـران نقص کار ایزوتسـو، کاری اسـت که آقـای مصبـاح انجـام داده اسـت و چه بسـا نقصی که در اخـلاق در قـرآن آیت الله مصبـاح وجـود دارد این اسـت کـه قبل از اینکـه بخواهید ایـن کار را انجـام بدهید بایـد نظـام معناییـات را در نظر بگیرید که با هم هماهنگ بشـوند؛ چـرا که مقداری حالـت پراکندگـی و یک مقدار تشـتت وجـود دارد؛ بـه خاطر اینکه نظـام معنایی با هم تکمیل بشـوند.

حـالا ای کاش یـک کسـی مثـل آقـای قائمی‌نیا تلاش کنـد و نگاه‌های ایزوتسـو کـه بحث شـبکه معنایـی اسـت را ادامه بدهد؛ بـه این معنا می‌خواهـم بگویم نظام اخلاقـی در قـرآن به لحاظ نظـام مفاهیم و ارزش‌های اخلاقـی که با هم هماهنگ می‌شـوند، وجود دارد.

رهنامـه: در بحـث نظـام اخلاقـی در قـرآن یـک سـوال مهمی که وجـود دارد ایـن اسـت کـه ایـن نظـام بـه ایـن شـکل اسـت که بگوییـم تمـام آیـات قرآن بـا رویکـرد اخلاقی هسـتند؟ یـا اینکه همانطـور کـه در بحـث روایـات می‌گوییم سـه هـزار تا پنـج هزار تـا یا فلان عدد حدیـث اخلاقی داریـم، در قرآن هم آیـات الاخلاق داریـم؟ آیـا نظام طوری اسـت کـه کل آیات قرآن کریـم بر رویکرد اخلاقی باشـد؟

ایـن ادعایـی اسـت کـه آقای ایزوتسـو کـرده و البته مـن بـا آن مخالفـم؛ او این را می‌گویـد کـه قـرآن یک کتـاب اخلاقی اسـت و لذا شـما توقـع فقه از آن نداشـته

باشید. قرآن نگاه اخلاقی داشته است و اینکه اگر احکامی را برای حجاب و هر چیزی مطرح کرده است از مجموع حرف‌های ایزوتسو این بر می‌آید که اگر قرآن سیستم حقوقی و فقهی داده است و باید و نبایدهای رفتاری‌ای که داده است مربوط به زمان خودش بوده است و آن اقتضائات عوض شده است، بلکه آنچه که جهان شمول می‌باشد اخلاق است؛ لذا در اخلاق قرآن یک سری حرف‌های ابدالدهری وجود دارد که تا ابد هستند، منتهی سیستم حقوقی با زمان است و قرآن متناسب با آن گفته است.

پس اینکه می‌گوید: استنباط فقهی و حقوقی از قرآن نکنید، این حرف درستی نبوده و ناشی از ناآشنایی جامع ایشان با علوم اسلامی است؛ لذا من معتقدم که ما یک سری آیات فقهی و حقوقی خالص داریم که اینها ناظر به تنظیم روابط اجتماعی است و اصول تنظیم روابط اجتماعی را می‌گوید، نه موقعیت‌ها و روش‌ها و اینها؛ یعنی در تنظیم روابط اجتماعی، اسلام حجاب را می‌آورد، بله نمی‌گوید چه چیزی بپوشید، کما اینکه زمان پیامبر ﷺ پوشش فرق داشت، می‌گوید خودت را بپوشانی این قاعده کلی است و حالا اینکه چطوری باشد و افراد را چطوری تربیت بکنیم، مربوط به زمان خودتان است و باید ببینی مخاطبت فوق دکترا دارد یا عرب بادیه‌نشین است که هر کدام را یک مدلی باید مجحبه کرد؛ این را باید سیستم باورهایش را تنظیم کرد و سیستم اعتقاداتش را درست کرد، ولی عرب جاهلی را ممکن است با ترساندن هم بشود چون آدمها متفاوتند.

چه اینکه مثلا در زمان حاضر مسئله حجاب به سیستم باورها بر می‌گردد؛ کسی که تحصیلات عالیه دارد و روسری‌اش را بر می‌دارد و کنار خیابان می‌ایستد و در باب انکار حجاب سخن میگوید، در واقع می‌گوید در سیستم باورها و ارزش‌هایم یک اختلالاتی است.

البته جلوگیری و کار کوتاه مدت قضایی و انتظامی لازم است، ولی باید ببینیم چرا این سیستم به هم ریخته است و باید سیستم ذهنی او را درست بکنیم تا به خودش بر می‌گردد که روش بلند مدتش این است چون مخاطب شما عوض شده است.

در قرآن یک سری اصول کلی و قواعد ناظر به تنظیم روابط اجتماعی داریم که لزوما به این معنا نیست که اخلاقی باشد، اما آنجایی که بحث اخلاق در قرآن مطرح می‌شود [که حالا بگذریم یک تعداد آیات خاصی است] این نظام و قواعد در آن قرار دارند؛ لذا آن تشتت و پراکندگی در قرآن است؛ یعنی اگر از اخلاق صحبت می‌کنیم، یک سیستم و نظام اخلاقی خاصی صحبت می‌کند که این دینی است و سکولار نیست، بلکه باید در اخلاق و پایه اخلاقش یک سیستمی از اعتقادات و باورها و ایمان وجود داشته باشد و بعد بر اساس آن، ایمان ساخته می‌شود.

در آن آیاتی که ناظر به اخلاق است دو شکل داریم: یک جاهایی به صورت صریح دستور و توصیه است و یک جا توصیفاتی است که از آن استنباط اخلاقی می‌شود و کاملا غیر مستقیم بوده و یک بحث دیگری را مطرح می‌کند و شاید یک بحث حقوقی باشد و لابه‌لایش و ذیلش نکات اخلاقی بگوید؛ بنابراین اگر از اخلاق در قرآن صحبت می‌کنیم از نظام اخلاقی خاصی صحبت می‌کنیم، اما اینکه ایا همه آیات ما یا کلیت قرآن یک کلیت اخلاقی به معنایی که ایزوتسو می‌گوید است؟ می‌گوییم نه؛ زیرا در قرآن سیستم حقوقی داریم و سیستم تنظیم روابط اجتماعی داریم که شامل فقه و حقوق می‌شود و اگر از اخلاق در قرآن صحبت می‌کند، در واقع از یک نظام اخلاقی خاصی صحبت می‌کند.

رهنما: سوال بعدی ما این است که این نظام اخلاق در قرآن را علمای علم اخلاق به چه سبک‌هایی اجرا کرده‌اند؟ آیا صرفا روابط اخلاقی را در قرآن تطبیق کردند؟ و یا اینکه با سبک و سیاق خاصی که مربوط به دانش اخلاق است پیاده شده است؟

استاد: به نظرم می‌رسد سه دسته آثار و سبک داریم؛ البته نمی‌شود گفت سبک، بلکه سه تا اصطلاحا جرقه بحث وجود دارد:

۱. مبتنی معناشناختی

یکی بحث‌های معناشناختی است که آقای ایزوتسو انجام داده است که دنباله‌روها کسانی که در بحث سمانتیک در قرآن کار می‌کنند و از مجموعه حوزوی آقای قائمی‌نیا تقریبا همان بحث‌های معناشناختی و سمانتیک را ادامه می‌دهد و بحث خوبی است.

۲. مبتنی بر روابط اجتماعی

در واقع یکی از اصلی‌ترین بحثی که الان هم در مورد آن کار می‌شود، بحث‌های اخلاق در قرآن آیت الله مصباح است که مبتنی بر روابط اجتماعی است؛ یعنی یک اخلاقی است که ناظر به ضوابط اجتماعی است و تقسیم بندی و چارچوبش آنجاست، ولی آنجا مشکل تشتت را می‌بینیم که مقدمات و موخرات بحث خوب تبیین نشده است؛ البته آثاری از آیت الله مکارم شیرازی است و آیت الله جوادی هم وجود دارد که شامل مباحثی همچون اخلاق و روابط اجتماعی، اخلاق در خانواده و اخلاق در محیط کار می‌شود.

رهنما: آیا دسته دوم صرفا تطبیقی بر آموزه‌های اخلاقی هستند ؟

استاد: یک جوراییی مستقیما از قرآن استنباط می‌کنند و در روابط اجتماعی به کار می‌روند که این مدلی است که تشتت در آن وجود دارد؛ مثلاً وقتی یک کتاب اخلاقی را باز می‌کنید احساس می‌کنید که همچون دانه‌های تسبیح بدون نخ است، همه بحث‌ها قشنگ و عالی است، ولی چطوری آنها را به هم مرتبط می‌کنید؟ یعنی یک چارچوب نظری که آنها مرتبط بکند فقط چارچوبش اخلاق ارتباطات است؛ یعنی اینها رفتند روابط اجتماعی را بررسی کردند، محتواهای قرآن را چیدند مثل یک کتابخانه‌ای در این ساختار که این اشکالات خاص خودش را دارد.

باز ذیل این نکته‌ای است که اخلاق در محیط زیست کار نشده است؛ یعنی این ارتباطات را اگر بگوییم ارتباط انسان با خودش، اخلاق فردی، ارتباط انسان با خدا اخلاق بندگی می‌شود و ارتباط انسان با جامعه خودش که جامعه و فلان و فلان می‌شود؛ یعنی اولا این دو تا اشکال اینجاست که اخلاق محیط زیست مطرح نشده است که الان این را نیاز داریم، بحث محیط زیستی اتهامات را متوجه دین و قرآن کرده است که وقتی شما می‌گویید: «سخروا لکم ما فی الارض جمیعا»، خب «سخروا لکم» یعنی پدر این زمین را در بیاورید، یعنی هر چی می‌توانید استفاده بکنید؛ در حالی که اینطوری نیست.

از آن طرف این آیات را هم داریم که: «کلوا واشربوا ولاتسرفوا» که بیانگر یک نگاه محیط زیستی است.

همچنین از مباحثی که خیلی به آن اهمیت داده نشده است، مصرف آب میباشد که الان بحران آب را داریم؛ آیا نحوه تعامل من با این منبع طبیعی در قرآن هست یا نه؟ این بُعد باید کار بشود و پایان‌نامه‌هایی هم نوشته بشود.

نکته بعدی این است که سیستم و نظام ارتباطات چهارگانه مشخص نیست؛ یعنی کاملا ارتباطات مجزایی در واقع تنظیم کردید و این نوعی سکولاریزم است؛ ارتباط انسان با خدا را از ارتباط با جامعه جدا کردید که این تفکیک مشخص نیست و شاید این تفکیک شاید دقیق نیست؛ مثلاً شما در آیات قرآن

خیلـی مـوارد هسـت کـه میگویـد که شـما همان لحظـه‌ای که بـه پدر مـادر نگاه می‌کنیـد، عبـادت می‌کنیـد و عبـادت ارتبـاط انسـان با خداسـت؛ لـذا مبانی نظری ارتباطـات بایـد مـورد بازبینی و کار دقیق قـرار بگیرد. البته فکر کنـم مرحوم علامه جعفـری ایـن را در یکـی از کتاب‌هایش آورده اسـت، ولی باز باید کار نظری بشـود.

۳. مباحث فرا اخلاقی

یـک مـدل دیگـر در جهـان اسـلام کـه فکـر کنـم مربـوط به اهل سـنت اسـت، کارهـای فـرا اخلاقـی از قبیـل حـوزه معنـا و مفاهیـم می‌باشـد.

رهنامه: این مورد چه تفاوتی با اولی دارد؟

استـاد: دقـت کنیـد آن مـورد اول فـرا اخـلاق اسـت؛ یعنی معنـای خـوب و بد که بـه نوعـی معانـی اخلاقی و شـبکه معنایی اسـت و یکی سـمانتیک اسـت و یکی متـا اتیکـس اسـت و یکی کامیونیکیشـن اتیکس اسـت؛ در واقع اخـلاق ارتباطات و ارتباطـات اجتماعـی، یکـی سـمانتیک و یا معناشناسـی اسـت و یکی فـرا اخلاق یعنـی مفهـوم شناسـی اخلاق کـه مورد سـوم ناظر به همیـن مورد اخیر می‌باشـد.

رهنامـه: بـا توجـه بـه اینکـه اکثـر مخاطبیـن مـا طلاب هسـتند، مخصوصـا طلابـی که بـرای بـار اول می‌خواهنـد وارد ایـن مباحث بشـوند، آنچـه که به عنوان سـوال آخر بنـده اهمیـت دارد وضعیت موجـود ایـن بحـث به معنـای نقـاط ضعف ایـن بحـث و وضعیت مطلـوب که چـه اهـداف و پایه‌گذاری‌هایـی می‌توانیم بکنیـم برای پیشـرفت در ایـن قضیه؟

اسـتاد: وضعیـت موجـودش را مـن بـه نظـرم اشـکالاتش تقریبـا بـه نحـوی در همـه صحبت‌هایـم گفته شـد؛ امـا جمع‌بندی مشـخص بـه صورت تقسـیم‌بندی بایـد بگوییـم: مـا یـک اثـر جامـع و بـه روز در بحث‌هـای قرآنـی نداریـم، مـا یک کار تفسـیری در خصـوص اخـلاق در قرآن، یک کار تفسـیری اخلاقی که تفسـیر الاخـلاق باشـد در قـرآن نداریم که این کار تفسـیر باید جدی انجام بشـود؛ حتی ما یک سـری شـخصیت‌هایی کـه ممحض اخـلاق در قرآن باشـند نداریـم؛ یعنی ما یـک سـری بحث‌هـای «فقه الآیـات» یـا «الآیات الفقهـی» داریم یـا حتی بحث حکمـت و فلسـفه و اینهـا را در قـرآن داریـم، ولی کسـی کـه نیروی انسـانی مبرز و اسـتاد اخـلاق در قرآن باشـد تربیـت نکرده‌ایـم؛ یعنی کسـانی کـه در این زمینه تدریـس می‌کننـد و فعالیت می‌کنند ممکن اسـت شـما به عنوان طلبـه مراجعه به فـردی بکنیـد، کـه متاسـفانه این را هـم نداریم؛ لذا متن و تفسـیر و نیروی انسـانی در ایـن زمینـه لازم اسـت و الان نقـص داریم.

اما وضعیت مطلوب ما دو سطح پیدا می‌کند:

سـطح اول: اینکـه بـه سـمت تولید آثـار برویـم و پایان‌نامه‌ها را به شـکل دقیق بـه سـوی خصـوص موضوعـات خـاص سـوق بدهیـم؛ مثلا بحـث انگیـزش که بحـث روانشـناختی اسـت، یـا فـرض بفرماییـد یک سـری موضوعات هسـتند که موضوعـات تربیتی اخلاقی در قرآن اسـت و یک سـری موضوعات جامعه‌شناسـی اسـت؛ لـذا طلابـی کـه جامعه‌شناسـی خواندنـد بـه سـمت جامعه‌شناسـی اخلاق ببریـم کـه بحـث هـای جـدی دارد و همین بحث سـاختارها اسـت که نـگاه قرآن بـه سـاختارها چیسـت؛ این سـاختارها و گروه‌هـای اجتماعی که تحت عنـوان واژه «امـت اسـلامی» اسـت چـه اقتضائـات و لوازمـی دارد، پس تولیـد آثار در این سـه حـوزه یکـی از وضعیت‌ها اسـت.

سـطح دوم: منتهـی یک وضعیت مطلوب‌تـری در ذهنم هسـت و آن اینکه این را تبدیل به یک دیسـیپلین و رشـته آکادمیک بکنیم که کسـی را داشـته باشیم که تخصصـی ایـن را گذرانـده باشـد و دکترای اخـلاق در قرآن داشـته باشـد و این در دنیای امروز ممکن اسـت خیلی خیلی اسـتقبال بشـود.

رهنامه: آیا رشته ای تحت عنوان این داریم؟

اسـتاد: نه، هنوز رشـته اخلاق هم نداریم؛ منتهی جا دارد یک رشـته مسـتقلی با واحدهایـش باشـد؛ یعنـی ارشـد و دکترایی برایـش تعریف بکنید کـه ابعاد مختلف اخـلاق در قـرآن را یـک کسـی بیایـد ابعـاد اجتماعـی، فـردی، جامعه‌شناسـی و روان‌شناسـی، معنـوی و فـلان و فـلان را یک کسـی در یک رشـته که متخصص اخـلاق در قـرآن باشـد تدوین بکند، این آقا دیگه متخصص اسـت و دکتـرا دارد؛ یا لااقل گرایشـی تعریـف بکنیم، مثلا در رشـته‌های مختلف گرایـش تعریف بکنیم.

رهنامـه: اسـتاد توصیه شـما بـه طلابـی کـه می‌خواهنـد وارد این عرصه بشـوند چیسـت؟

اسـتاد: یـک توصیـه عمومـی بـه طلابـی کـه بـه هـر حـال رشـته اخـلاق را نمی‌خواهنـد پیگیـری بکننـد تأمـل در آیـات در ابعـاد اخلاقـی آیـات اسـت؛ در خواندن‌هایتـان بـا جهت‌گیـری بخوانیـد، منتهـی کسـانی کـه می‌خواهنـد در این زمینـه کار تخصصـی بکننـد، دو تـا توصیـه مشـخص دارم:

اولا: اینکـه بـا مسـئله اخلاقـی وارد فهـم آیـات بشـوید نه اینکـه انتزاعی باشـد؛ مثـلا مـا الان دوسـتان پایان‌نامـه دارند کـه مثلا می‌گوید حسـد یا تکبـر در قرآن، ایـن نـگاه موضوعـی اسـت و نـگاه مسـئله‌ای نیسـت. شـما مثـلا بیا به مـن بگو کـه شـکاف شـناخت و رفتـار یـک مسـئله جدی اسـت بیـن اینکـه مـن می‌دانم کـه اخـلاق چیسـت، خـوب و بد چـی اسـت و اینکه چطوری رفتـار می‌کنم یک شـکافی اسـت؛ چـه اتفاقـی می‌افتـد کـه همـه ابعـاد را دقیـق می‌دانـم؟ این یک مسـئله اسـت. چطور اتفاق می‌افتد که یک کسـی مثل شـیطان شـش هزار سـال عبـادت می‌کنـد و معرفـت اخلاقـی دارد، ولـی در رفتار نـه؟ چه اتفاقـی می‌افتد که بلعـم باعـورا شـکل می‌گیرد؟ شـما با یک مسـئله وارد فهـم آیات بشـوید چون در غیـر ایـن صـورت یـک جـوری دلزدگـی ایجـاد می‌شـود؛ زیـرا آیـات را می‌خوانید و بالاخـره ادبیـات آیـه مربـوط بـه فاصلـه زمانـی طولانی اسـت و شـما احسـاس می‌کنیـد نکتـه خاصی نـدارد.

ثانیـاً: یـک نکتـه دیگر اینکه تفاسـیری وجود دارند کـه نگاه‌های اخلاقـی دارند و مـا به اینها بیشـتر توجه بکنیم؛ مثـلا مرحوم علامه طباطبایی نـکات اخلاقـی آیات را دارد؛ لـذا انـس گرفتـن با کتاب‌های تطبیقـی که نکات اخلاقی دارند لازم اسـت؛ مثـلاً یـک کتـاب که در اهل سـنت اسـت، ولی خیلـی نمی‌خواهـم تبلیغش بکنم، کتاب تفسـیر قرطبی نکاتی دارد، یا در بعضی از کتب تفسـیری اهل سـنت ممکن اسـت یک جاهایی باشد.

خلاصـه بروند بـه سـمت مطالعه تفاسـیری که تفاسـیر اخلاقی هسـتند و نکات اخلاقـی دارنـد که خیلی بهشـان کمـک می‌کند؛ به عـلاوه آنکه ذهن مسـئله‌مند می‌توانـد در حـل مجهولات کمـک بکند.



فقه الاخلاق

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمد عمومی

حجت الاسـلام والمسـلمین محمد عمومی از دانش آموختگان و مدرسـان حوزه می باشـند. از آثار ایشـان می توان به ضمان طبیب، موسـوعه کلمات امان سـجاد(علیه‌السلام)، رسـاله ای در مورد زکات فطره و مقالاتـی چون توکل در ازدواج و.... اشـاره نمود.

خلاصه: با توجه به نو پدید بودن مبحث فقه اخلاق به بررسی این مبحث در این مصاحبه پرداخته ایم. استاد گرامی ابتدا چند مورد از معانی ای که از فقه الاخلاق اراده می شود اشاره می نمایند از جمله ۱ ـ استنباط روشمند حکم فقهی موضوعات اخلاقی. ۲ ـ استنباط روشمند دیدگاه های دین در حوزه پرسش های مختلف اخلاقی. ۳ ـ مجموعه کل دیدگاه های دین در موضوعات اخلاقی. ۴ ـ مجموعه احکام غیر الزامی دین. سپس سوابق و پیشینه این دیدگاه ها، ضرورت فقه الاخلاق، دشواری ها و مقدمات در هر یک از این معانی و دیدگاه ها را بیان می نمایند. در ادامه ایشان به ارزیابی وضع کنونی و تبیین وضع مطلوب پرداخته و تعدادی از آثار موجود که با بعد آموزشی نگاشته شده را معرفی می نمایند. در پایان نیز ایشان به افرادی که قصد ورود به این حیطه را دارند سه توصیه می نمایند. ۱. انس با آیات و روایات ۲. افزایش قدرت استنباط حداقل در حد اجتهاد در تجزی .۳. انجام مطالعات بین رشته ای کمک کننده در بحث فقه الاخلاق.

رهنامه: موضوع مصاحبه ما درباره فقه الاخلاق و یا مباحث روش فقاهتی در اخلاق است. فقه اخلاق به چه معناست و بر چه چیزهایی اطلاق می‌شود؟

استاد: تشکر می‌کنم از شما که وقت گذاشتید و به این موضوع مهم پرداختید. واژه فقه اخلاق به حسب مقداری که مطلع هستیم از جهت استعمال با این ترکیب فقه اخلاق سابقه زیادی ندارد؛ شاید مثلا در طول ده پانزده سال اخیر دقیقاً مبداء کاربردش را نمی‌توانم مشخص بکنم. بعضی از موارد در ذهنم است، ولی مطمئن نیستم. به هر حال فقه اخلاق یا فقه الاخلاق این واژه تقریبا نوپدیدی است و طبیعتاً جا دارد به دقت آن را بررسی کنیم مخصوصا اگر ما بخواهیم به صورت مباحث علمی وارد بشویم نه مباحث خطابی و مباحث مثلا تبلیغاتی و ژورنالیستی.

اگر به صورت علمی وارد بحث بشویم در تعریف و تعیین حدود و ثغور واژگان، نیاز به یک دقت زیادی دارد؛ خب همان‌طور که شما مستحضرید، در این‌گونه امور تعاریف یک تعاریف حقیقی که ما بخواهیم جنس و فصل و امثال اینها را کنار هم بگذاریم نیست و لذا قرارداد و اعتبار است.

آنچه که من عرض می‌کنم بیشتر ناظر به معنایی است که فقه اخلاق در آن به کار رفته است و از این لفظ احیاناً این معنا اراده می‌شود. از فقه اخلاق معانی متعددی در نوشته‌هایی که فعلاً در دسترس است –خصوصا سال‌های اخیر – می‌شود به دست آورد که نویسندگان این معنا را اراده کرده باشند، ولی بیشتر به دو سه تایش اشاره می‌کنم:

معنای اول: معنای اول فقه اخلاق در واقع عبارت است از استنباط روشمند حکم فقهی موضوعات اخلاقی؛ یعنی ما به موضوعاتی بر می‌خوریم که اینها از یک طرف رنگ و بوی اخلاقی دارند؛ چون به اختیار انسان مربوط می‌شوند ولو اینکه حالا به شکل جوانحی باشند و درونی باشند. فعل قلب باشند یا فعل جوارح و اعضاء باشند، ولی در هر حال رنگ اخلاقی دارند. چون یک فعل اختیاری هستند طبیعتاً موضوع حکم فقهی قرار می‌گیرند. یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفی دینی، یک فعل قلبی اختیاری می‌تواند واجب باشد و می‌تواند حرام باشد مستحب یا مکروه باشد و یا فعل ظاهری مربوط به اعضا و جوارح یکی از این احکام را می‌تواند داشته باشد.

آن بخش از موضوعات که بوی اخلاق می‌دهد و رنگ اخلاقی دارند این را بیاییم حکم فقهیش را بررسی بکنیم. استنباط روشمند که هم گفته می‌شود اشاره به همان روش اجتهادی دارد که ما باهاش آشنا هستیم و در حوزه‌ها است. اینجا چند تا نکته قابل بحث است که یک قدری این بحث شکافته بشود.

یکی اینست که موضوع اخلاقی چیست؟ چه موضوعاتی را موضوع اخلاقی می‌گوییم. ما اگر بخواهیم در بین موضوعات، موضوعات را دسته‌بندی بکنیم و بررسی بکنیم که حکم فقهیش را در فقه اخلاق بررسی بکنیم کدام موضوعات را آری بگوییم و کدام موضوعات را نه. چند تا معیار می‌شود گفت [البته ابتدایش عرض بکنم که این معیارهایی که عرض می‌کنیم شاید خالی از مناقشات علمی نباشد] ولی اجمالا برای اینکه یک قدری بحث منضبط بشود این را عرض بکنم. یک، موضوعات اخلاقی که گفته می‌شود منظور آن دسته از افعال اختیاری قلبی یا ظاهری یا بگوییم جوانحی و جوارحی است که نشأت گرفته از یک فضیلت و یا رذیلت اخلاقی است. این یکی از موارد آن است؛ مثلاً اگر گفتیم که فرض کنید غیبت مومن این نشأت گرفته از یک رذیلت به نام حسد است. غیبت داخل در همین موضوعات است. یا فرار از جنگ اگر گفتیم که فرار از میدان جنگ ناشی از یک رذیله به نام جُبن است که در این حیطه باز قرار می‌گیرد و امثال آن.

شاخص دوم را بگوییم موضوعی در این دایره می‌گنجد که فعل اختیاری قلبی جوانحی یا جوارحی که زمینه‌ساز پیدایش یک فضیلت و رذیلت است. مثل اینکه مثلا من در هر جلسه‌ای وارد می‌شوم بروم بالای جلسه بنشینم. خب این نشستن در هر جلسه‌ای در بالای جلسه این زمینه پیدایش یک صفت تکبر است. اگر اینجوری نگاه کردید در این حیطه بحث ما می‌آید. یا نه، اینکه من به هر کسی رسیدم سلام بکنم این زمینه پیدایش یک صفتی به نام تواضع است و یک فضیلت اخلاقی به نام تواضع است. بنابراین باز موضوع حکم ما قرار می‌گیرد. این هم شاخص دوم که این فعل جوارحی یا جوانحی زمینه‌ساز یک صفت است.

شاخص سوم این است که فعل جوارحی یا جوانحی باعث تقویت یا تضعیف یک فضیلت یا رذیلتی بشود. این هم باز در بعضی موارد است؛ مثلا فرض کنید که پرخوری زمینه تقویت یک صفتی به نام قساوت می‌شود. یا پیدایش یا تقویتش است. امثال اینها است که چه در ناحیه فضایل یا رذایل می‌شود مثال زد. ما با این شاخصه‌ها بیاییم فهرستی از موضوعات را ردیف بکنیم و بگوییم مثلا احکام تحیت و التسلیم، سلام کردن، احکام صله رحم، احکام غیبت، احکام کذب، احکام تجسس و افشای سر و فهرستی اینطوری با شاخص‌هایی که

عـرض کـردم. فقـه اخلاق در معنـای اولی که عـرض می‌کنیم در واقع این اسـت و وقتی دقت بکنیم می‌بینیم سـنخ مسـائل اینها از سـنخ همین مباحثی اسـت که در فقـه احـکام ما الان رایج اسـت.

بنابرایـن فقـه اخـلاق بـه ایـن معنـا زیـر چتـر فقـه احکام اسـت؛ لـذا فقـه اخلاق مثـل فقـه القضـا اسـت، مثل فقه الصـلاه اسـت، مثل فقه الحج اسـت، مثـل دیگر فقه‌هاسـت، بـه لحـاظ اینکـه مـا موضوعاتـش را با یک معیـار اخلاقی دسـته‌بندی کردیـم بـه آن گفتیـم فقـه اخـلاق. پس ماهیـت مسـائلش از همان سـنخ مباحث فقهـی اسـت. اسـتخراج حکم در اینجا از سـنخ همـان دغدغه‌های یک فقیه اسـت. طبیعتـاً روش اسـتنباط هم و منطق فهم هـم همان اصول فقه احکام رایجی اسـت کـه مـا داریـم؛ یعنی همـان مباحث الفـاظ و عقلـی و اصول عملیه و همـان مباحث تعـارض ادلـه اسـت همـه آنهایی کـه در اصول فقـه داریم اینجـا همان‌هـا را به کار می گیر یم.

رهنامه: در معنای اول؟

اسـتاد: بلـه در معنـای اول؛ البتـه اینجا یک نکته فقـط دارد و آن نکته اینسـت که شـاید در بیـن ادلـه اربعـه که مـا در مباحث دیگری بهش تمسـک می‌کنیـم در این نـوع مباحـث یک مقداری میزان تمسـک به دلیل عقل بیشـتر باشـد کـه البته این روش اسـتنباط را تغییـر نمی‌دهـد؛ اینگونه نیسـت که روش جدید بگوییـم. یا اصول فقـه را جدیـد بکند، اینطوری نیسـت؛ لکـن اینجا یک مقدار تکیه بـه عقل به خاطر موضوعـات ماهیتـش که اخلاقی اسـت بیشـتر اسـت که شـاهدش را در مکاسـب مرحـوم انصـاری می‌بینیـم در بحث‌هـای ایـن سـنخی از جملـه بحث‌هـای کذب و غیبـت و ... کـه از نـوع اخلاقـی اسـت میـزان تمسکشـان به دلیل عقل بیشـتر از جاهـای دیگـر اسـت. ایـن معنـای اول از فقه اخلاق اسـت که در واقع پرسـش ما و دغدغـه مـا در معنای اول اینسـت که برسـیم به یک حکم فقهی. حکمـی از احکام پنجگانـه. البتـه بـاز در پرانتـز عرض کنیم اینهایـی که گفتیم حکم تکلیفی بـود. آیا حکـم وضعـی هـم در اینجا قابل طرح اسـت. بلـه در بعضی مـواردش احکام وضعی هـم می‌تواند باشـد. این معنای اول اسـت.

معنـای دوم: امـا معنـای دومی کـه از فقـه اخلاق می‌شـود اراده کرد اینسـت که مـا بـا پرسـش‌های زیـادی در حـوزه اخـلاق روبرو هسـتیم مثـل اینکـه مثلا یک فهرسـتی از رذایـل و فضایـل اخلاقی را بخواهیم تهیه بکنیم یا نسـبت بین فضایل و رذایـل را بسـنجیم کـه چـه نسـبتی با هـم دارنـد. آیا در مسـیر تخلق مثـلا مانع حسـد خطرناک‌تـر اسـت یا مانع کبر؟ کدامش اسـت؟ یـا از این جهـت در تخلق به فضایـل اول مثـلا زهـد مقدم اسـت یا فرض کنیـد صبر مقدم اسـت؟ اینکه فضایل و رذایل را بدانیم چی اسـت و نسبتشـان با هم چه اسـت؟ علایم‌شـان چه اسـت؟ علایـم فـلان فضیلـت و فلان رذیلت. اسـباب و عللی که می‌شـود ایـن رذیله یا آن فضیلـت بـه وجود بیاید چیسـت؟ راه علاج آن رذایل چیسـت و اصـلا نظام اخلاقی، نظام فضایل اسـت؟

اینهـا مجموعـه‌ای از پرسش‌هاسـت که اگر ما خواسـتیم پاسـخ این پرسـش‌ها را از نـگاه دیـن بدهیـم اینجا با یـک بحثی به نـام فقه اخـلاق روبرو هسـتیم به معنای دوم نـه معنـای اول؛ لـذا تعریفی کـه در فقه اخلاق ممکن اسـت ارائـه بدهیم [البته فـارغ از موشـکافی‌ها و ان قلت‌هایـی کـه در مـوردش باشـد] اجمـالا اینسـت کـه فقـه اخـلاق عبارتسـت از اسـتنباط روشـمند دیدگاه‌هـای دیـن، نظر دیـن در حوزه پرسـش‌های مختلـف اخلاقی.

رهنامه: نظرات شرعی است؟

اسـتاد: بلـه. ایـن قابل انتسـاب بـه دین اسـت.که البتـه با ایـن نگاهی کـه داریم عـرض می‌کنیـم یک مقـدار دایـره را وسـیع دیدیـم؛ یعنی بحث‌های حتی فلسـفه اخـلاق را هم اگر شـما خواسـتید از نگاه دینـی بهش بپردازید، اخلاق هنجـاری را از نـگاه دین خواسـتید بپردازیـد، می‌توانیـد در این بگنجانید.

در مـورد ایـن تعریـف کـه ما گفتیم اسـتنباط روشـمند، به نظر ما اینگونه اسـت که هـر کسـی در هـر زمینه‌ای بخواهـد از زبـان دین سـخن بگوید چه در روانشناسـی و جامعه‌شناسـی و اقتصـاد و علـوم سیاسـی، اخـلاق، عقاید. باید مجتهد باشـد. باید روشـی کـه به کار می‌گیـرد روش فقیهانه باشـد.

براسـاس همین مطلب اگر کسـی قرار اسـت این پرسـش‌هایی را که مطرح کردیم و ده‌هـا و صدهـا پرسـش از این سـنخ را پاسخ بگوید و پاسـخش منسـوب به دین باشـد از زبـان دیـن باید روشـمند به این پاسـخ برسـد، اجتهـادی و فقیهانـه باید به این برسـد.

بر این اسـاس کتاب‌هایی که مثلا اخلاقی اسـت و بعضی از نویسـندگانی نوشـته‌اند کـه ایـن روش را نیاموختند؛ یعنـی دانش‌آموختگان نظام حوزه نیسـتند. هر چند این کتاب‌هـا بـا اینکه ممکن اسـت مطالـب جالبـی لابه‌لایش پیدا بشـود، ولـی از نظر اعتبـار علمـی فاقـد اعتبـار اسـت. اینکـه آقای فلانـی به صـرف اینکـه عربی یک کـم بلـد اسـت و روایـات نهج البلاغـه و صحیفـه و اصول کافـی و غـرر را جفت و جـور بکنـد و یـک بحـث اخلاقـی بیـاورد و اینها را کنـار هم بچینـد و بحثی بگوید دربـاره ایمـان و زهـد و صبر اسـت اینها به لحـاظ علمی فاقد اعتبار اسـت. علتش را می‌گویـم که چـرا می‌گوییـم فاقد اعتبار اسـت.

وقتـی گفتیـم اسـتنباط روشـمند خود بخود یک سـوال پیـش می‌آید کـه این روش چیسـت؟ یـک منطق فهم اینجـا نیاز داریم. یـک اصول فقه اخـلاق. در معنای اول، اصـول فقه‌مـان همـان اصـول فقـه رایج اسـت، ولی در معنـای دوم مـا یک منطق فهمـی می‌خواهیـم ویـژه پاسـخگویی بـه ایـن نوع سـوال. ایـن منطق فهـم البته بخـش زیـادی‌اش مخصوصا در حیطه مباحث الفاظ مشـترک با اصـول فقه ما رایج اسـت بخش زیادی از آن اینطور اسـت که با آن مشـترک اسـت، ولی وجوه افتراقی پیـدا می‌کنـد و ممکـن اسـت به صورت حدسـی بگوییم اگـر چنین اصولـی تدوین بشـود نسـبتش بـا اصول فقـه رایج عـام و خاص من وجه باشـد. وقتـی می‌خواهیم شـروع بکنیـم به اسـتنباط روشـمند آموزه‌هـای اخلاقـی دین، خب با پرسـش‌هایی روبـرو هسـتیم؛ مثـل اینکه آیـا ظواهر حجت هسـتند در ایـن عرصه یا نـه. آیا خبر واحـد حجـت اسـت یا حجت نیسـت؟ آیا آن دقت‌های سـندی که مـا در بحث‌های فقهی‌مـان داریـم اینجا هم باید داشـته باشـیم یا نه؟ آیا تسـامح در ادله سـنن اینجا اسـت و می‌شـود بهـش اتـکا کـرد یـا نمی‌شـود؟ و سـوالاتی از این قبیل اسـت که پاسـخ بـه این سـوالات در واقع یـک علمی را برای ما شـکل می‌دهد به نـام اصول فقه اخلاق.

خـب بعضـی دوسـتان در این زمینه زحمت کشـیدند و یکی دو سـال اخیـر کتاب و مقالـه نوشـتند. یکـی از این عزیزان جناب اسـتاد حـاج آقای عالمزاده نوری هسـتند کـه زحمـات خیلـی خوبی کشـیدند و حداقـل دو جلد کتـاب در این زمینه از ایشـان منتشـر شـده اسـت و جلد دیگری در دسـت انتشـار است که بعضی سـوالات که در اصـول فقـه اخـلاق بـرای ما مطرح می‌شـود آنجا جـواب می‌دهند. خـب یک کمی دقـت بکنیـم می‌بینیـم پیچیدگی‌هایـی داریـم و بـرای همین اسـت کـه می‌گوییم یـک تحصیلکـرده غیـر حـوزوی کـه یک قـدری عربـی بلد اسـت نمی‌توانـد بیاید اسـتنباط ایـن گزاره‌هـای اخلاقـی را از متـون دینـی انجـام بدهـد. اگـر آنجا بحث سـندی شـد که سـند روایت چه اسـت، کدام سـند معتبر اسـت و کدام سـند معتبر نیسـت. تعارضات را چی بکنیم، اصل تسـاقط اسـت و ... همه بحث‌های تخصصی فنی اجتهادی اسـت.

البتـه این برای ما روشـن اسـت و نیاز به گفتن نیسـت تعصبی نداریـم که عمامه به

سر باشد، ولی این روش استنباطی را باید بلد باشد و براساس این پاسخ بدهد. این معنای دوم فقه اخلاق است که در یک دید خیلی جامعش گفتیم.

معنای سوم: البته همین جا یک معنای سومی را می‌شود تعریف کرد که جامع بین معنای اول و دوم باشد و آنکه ما اگر یک دایره خیلی گسترده را در نظر گرفتیم و گفتیم آقا مجموعه کل دیدگاه‌های دین در موضوعات اخلاقی، خب یک بخشی‌اش اخلاق به معنای اول است؛ چون دین آنجا واجب و حرام و مستحب و مکروه در موضوعات اخلاقی دارد.

یک بخشی از آن نظام اخلاقی ترتیب فضایل و رذایل و علایم و راه علاج و اینها در آن می‌گنجد و این به عنوان یک معنا ممکن است باشد.

معنای چهارم: یک معنای دیگری که در بعضی از نوشته‌ها احیانا است و می‌شود ازش استفاده کرد این است که ما استنباط احکام غیر الزامی دین را و مجموعه احکام غیر الزامی را بهش بگوییم فقه اخلاق که این البته جای بحث و گفتگو دارد و خیلی تفاوت دارد با معانی‌ای که عرض کردیم. در آثار مرحوم شهید محمد صدر آنجا ممکن است چنین معنایی را ببینیم، ولی روی این زیاد تأمل نمی‌کنیم و عمدتا مباحثمان را در معنای اول و دوم پیش می‌بریم و قراردادی کردیم فقه اخلاق به معنای اول و معنای دوم و بدانیم منظورمان چیست با هم مخلوط نشود.

رهنامه: از فرمایشات شما این‌طور تلقی کردم که واژه فقه اخلاق با توجه به سه معنایی که وجود دارد پیشینه خیلی گسترده و عمیقی ندارد و تقریبا به دوران معاصر بر می‌گردد؛ سوال دوم این است که پیشینه از چه قرنی و با چه رویکرد و چه تفکری به وجود آمد؟

استاد: در معنای اول ما نمی‌توانیم بگوییم پیشینه نداریم. ممکن است واژه فقه اخلاق به کار نرفته باشد، ولی ما پیشینه داریم؛ یعنی فقهایی که از احکام کذب و غیبت و نمیمه و ... امثال اینها بحث کردند. طبق تعریفی که عرض کردیم برای موضوع اخلاق، بسیاری از این موضوعات می‌گنجد و لذا مباحث آنها را اگر بخواهیم دسته‌بندی و چینش بکنیم در زمره مباحث فقه اخلاق به معنای اول می‌گنجد.

رهنامه: مثل چه؟

استاد: مثلا خود مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب و خود ایشان هم بعضی‌هایش را از آثار قدما آوردند. به این میزانی که مباحث اخلاقی در کتاب‌های اخلاقی آمده و احکامش استنباط شده است پیشینه مباحث ما است و شاید خیلی پیشینه قدیمی برایش پیدا بکنیم به مناسبت‌هایی که بزرگان ما در این موضوعات بحث کردند؛ مثلا اگر از احکام نیت بحث کردند و گفتند یک فعل اختیاری قلبی است از سنخ بحث‌های اخلاقی می‌شود. فقه اخلاق به معنای اول است. ولو اینکه این واژه در داخلش به کار نرفته است. در معنای دوم آن هم باز نمی‌توانیم بگوییم بدون پیشینه است.

من مجددا در مورد معنای اول یک تکمیلی بکنم و موید ما از این عرض بنده که در معنای اول پیشینه داریم چون ما فهرست وسایل الشیعه، بحث کتاب جهاد نفس را که ببینیم می‌بینید که در بسیاری از موارد مرحوم صاحب وسایل به همان شکلی که در صلاه و حج و امثال اینها باب‌ها را اینطوری اسم گذاشتند؛ مثلا باب وجوب السجده، باب وجوب الرکوع، باب الاستحباب قنوت و..... همین سبک را در جهاد نفس داریم. مثلا باب وجوب حسن ظن به خدای متعال، باب حرمت فلان و خود همین یکی از پیشینه‌ها می‌شود در تبویب و تدوین که موضوع سنخش اخلاقی است؛ و لکن مرحوم صاحب وسائل از روایات حکمش را استنباط کرده و می‌گوید باب حکم فلان و باب وجوب فلان.

در معنای دوم باز ما نمونه آثار از بزرگان داریم، لکن ملاحظاتی اینجا است. یکی اینکه این واژه به کار نرفته است. دوم اینکه خیلی بیش از اینها انتظار می‌رود و می‌رفته است که ما کار انجام شده در این زمینه دوم داشته باشیم و خیلی کمتر از حد انتظار است. خیلی کمتر از حد انتظار است. بله، در بین آثار مرحوم فیض کاشانی ممکن است دیده بشود در ضمن بعضی از آثار دیگر هم ممکن است بشود نمونه‌هایی را پیدا کرد، ولی کمتر از حد انتظار است و بیش از اینها انتظار می‌رود که با روش فقیهانه در حوزه اخلاق بیاییم استنباط بکنیم. در بین معاصرین، یک قدری آن هم نه کامل، شاید سبک مباحث مرحوم آقا مجتبی تهرانی نزدیک به این روش باشد. ولی یک وادی بسیار بسیار گسترده است.

رهنامه: به نظرم اول ضرورتش را تبیین بکنیم که این فقه الاخلاق با این معنا و پیشینه‌ای که طبق معنای اول می‌گویید از علمای سلف تا به حال وجود داشته است الان ضرورتش چی است که به فقه الاخلاق به عنوان یک رشته مجزا بپردازیم؟

استاد: بدون اینکه تعصب داشته باشیم یک دانش جدیدی تاسیس بکنیم. این بحث مقدماتش اینقدر گاهی به درازا می‌کشد که اصلا مانع می‌شود ما به اصل بحث بپردازیم. اینکه بگوییم یک دانش جدید است یا نیست و نسبتش با اخلاق چه است، گرچه مباحث بدی نیست و فلسفه علم اخلاق می‌شود، ولی در جای خودش باید باشد؛ اما در خصوص ضرورتش اگر خواستیم از زبان دین سخن بگوییم برای ما یک قدری ضرورت فردی است که کسی می‌خواهد یک دیدگاه جامعی نسبت به آموزه‌های دین در حوزه اخلاق داشته باشد آن هم طوری که بتواند به دین نسبت بدهد؛ یعنی بگوید از منظر دین این چنین است یعنی به تعبیر دقیق فقهی بگوییم حجت برای اسناد به دین داشته باشد اگر اینجور باشد نیاز به استنباط روشمند دارد.

دوم اینکه اگر ما بخواهیم به جهت تربیت اخلاقی برنامه‌ریزی بکنیم چه در نظام‌هایی مثل نظام حوزه که دغدغه تربیت و تهذیب خیلی جدی است. یا در خود نظام تربیتی آموزش و پرورش‌مان برنامه‌ریزی بکنیم و در مقیاس کلان در کل جامعه، این نیازمند به اینست که این نظام را دقیقا به صورت روشمند استنباط و تدوین بکنیم و براساس آن عمل بکنیم. باز اگر خواستیم دین را به عالم و جهان عرضه بکنیم یکی از جهات مهم مباحث اخلاقی است. ما بایستی یک تصویر روشنی از دیدگاه دین در حوزه مباحث اخلاقی به دنیا عرضه بکنیم.

اگر خواستیم مطالعات تطبیقی داشته باشیم باز نیاز داریم که نظام دین را استخراج کرده باشیم و نظام اخلاقی دینی را به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای با نظام‌های دیگری کار بکنیم و احیانا ضرورت‌های دیگری که در این زمینه است. از این طرف غنای منابع ما در این زمینه شگفت‌آور است چه هزاران آیات و روایاتی که به ما رسیده است و از آن طرف دیگر بهره‌ای که باید می‌بردیم نبردیم. همه اینها زمینه شکل‌گیری یک عطش و شوق زیاد است که در این حوزه کار بشود؛ لکن در این زمینه یک دشواری‌هایی و موانعی ممکن است که وجود داشته باشد که عرض می‌کنم.

یکی از دشواری‌های این مسیر اینست که ما پیشینه‌ای با این نام نداریم و از این جهت یک آسیبی و آفتی ممکن است سر راه‌های بحث‌های فقه اخلاق باشد و آن تشتت در تعاریف است؛ یعنی کسانی که دغدغه پژوهش در این حوزه را دارند ولو به صورت قرارداد، توافقی نکنند که منظورمان این معناست یا این دو معناست. اگر گرفتار مباحث طولانی بر سر تعریف شویم، این بحث‌ها، فرسایشی می‌شود که مانع رسیدن به اصل کار می‌شود. بله مشکلی نیست یک مدتی بحث بکنیم و زوایا و حدود و ثغورش فی‌الجمله روشن بشود، ولی همان‌طور

کـه عـرض کـردم این نـوع تعاریف، تعاریف حقیقی نیسـت و یـک قـرارداد و اعتبار دخالـت دارد و یـک جایـی توافق بکنیـم و اگر قرار اسـت کوتاه بیاییم سـر یک واژه و تعریفـی، تـا آن بحث‌هـا راه بیفتد ولو یک اسـم دیگری رویش بگذاریـم. در هر دو معنـا، بـا اینکـه در معنای اول پیشـینه داریم ولـی موضوعات بسـیاری داریم که کار رویـش صـورت نگرفته اسـت. در معنـای دوم یک حجم عظیمی از منابع دسـت ما اسـت کـه با نگاه فقیهانه سـراغش نرفتیم که یـک نظـام از آن در بیاوریم. اگر اینجا روی اسـم‌هایش بـه توافـق نرسـیدیم تاکیـد این اسـت که بـه آن برسـیم. این هم یکی از دشـواری‌ها اسـت.

یکی از دشـواری‌های دیگر در این مسـیر اینسـت که متاسـفانه منابع ما با این نگاه، دسـته‌بندی و تبویـب و باب‌بنـدی نـدارد. مـا به نگاه فقهی کـه داریـم از کتاب‌های گذشـته‌مان تـا مثـلا وسـائل که اسـتفاده می‌کنیـم، مقدمات عبـادت معلوم اسـت، طهـارت، صـلاه، صوم، زکات و همه اینها ترتیباتش مشـخص اسـت، ولی در زمینه بحـث اخـلاق مخصوصـا معنای دوم تبویـب اینجـوری نداریم و یک قـدری کار ما را دشـوار می‌کنـد. یعنی کار ما شـبیه کسـانی می‌شـود کـه یک دسـتگاه پیچیده را می‌خواهنـد بسـازند و قطعاتش موجـود نیسـت و مجبورند خودشـان طراحی بکنند و بسـازند. بلـه مـا مـواد خـام داریـم از آیـات و روایـات، ولـی نحـوه شـکل‌دهی و باب‌بنـدی اینهـا را نـه، یکـی از کارهـای ضروری برای کسـانی کـه دغدغه مباحث فقـه اخـلاق دارند اینسـت که به این باب‌بنـدی توجه بکنند. این یک مطلبی اسـت که مهم اسـت.

یـک جهـت دیگـری کـه باید دقت شـود این اسـت که گاهـی در برابـر واژگان نو و مباحـث نـو یـک مقاومت‌هـای بی‌جایی می‌شـود که شـاید خیلی‌هایش هم ناشـی از سـوء تفاهم‌هاسـت. اینکـه مثـلا کسـی تصور بکنـد آقا ما یـک علم جدیـدی را می‌خواهیـم درسـت بکنیـم کـه جا را بـرای علـوم دیگر تنگ بکنـد یا مثـلاً از نظر اسـتدلال پایـه‌اش خیلـی قوی نباشـد یا هر تصـور و توهم دیگری که باعث بشـود یـک نـوع مقاومتـی شـکل بگیـرد که آقـا چه نیـازی اسـت اصلا، مـا که بـه اندازه کافـی علـوم داریـم و اینگونـه شـبهه‌ها ممکن اسـت یک مقداری مسـیر را دشـوار بکنـد. ولـی آن مـواردی که اول عـرض کردم اهمیتـش از جهت مانع بودن بیشـتر اسـت و بیشـتر باید توجه بشود.

رهنمـا: یـک سـوال مهمی که مطرح اسـت اینسـت کـه وضعیت موجـود ایـن بحث‌هـا به عنـوان یـک دانش چگونـه اسـت اعم از کتبـی کـه نوشـته شـده و یـا حرکت‌هایی که انجام شـده اسـت و وضعیـت مطلوبی که به دنبالش هسـتیم چیسـت و چطوری محقق می‌شـود؟

اسـتاد: یـک نکتـه‌ای را اگـر توجه بکنیم ارزیابی ما از شـرایط بیشـتر می‌شـود. ما بـا فقـه و اصـول رایجی مواجهیم که سـابقه هزار و چنـد صد سـاله دارد. این فقه ما در طـول سـالیان سـال چکش خورده اسـت تا اینکه شسـته رفتـه الان در اختیار ما اسـت، کمـا اینکه اصـول فقه ما بیش از هزار سـال سـابقه دارد.

طبیعتـا مـا یـک مقـداری بایـد واقـع بینانـه به مسـائل نـگاه بکنیـم و بلندپـروازی بی‌جایی نداشـته باشـیم مثـل افرادی کـه تـازه در بـازار کار می‌رونـد و به بعضی‌ها نـگاه می‌کننـد کـه وضعشـان خـوب اسـت و یـک شـبه می‌خواهنـد ره صد سـاله را برونـد و زمیـن می‌خورنـد. طبیعتـا در ایـن مسـیر نمی‌توانیـم عجـول باشـیم و با روش‌هـای علمـی و صبـر و حوصلـه و اسـتقامت بـه ایـن مسـائل بپردازیم.

فی‌الجملـه اگـر عرض بکنم وضعیت خوبی اسـت و دوسـتان دغدغه‌منـدی در این زمینه سـراغ داریم و می‌بینیم و به این مسـائل فکر می‌کنند و مباحثاتی از اسـاتید و دوسـتان را داشـتیم. آثاری که در این زمینه در قالب مقاله و کتاب بعضی‌ها نوشـتند شـاید اول کار همیـن طور اسـت کـه آرام آرام یـک فضایی ایجاد بشـود و یک عده بیشـتری را بـه خـودش جلـب بکنـد، ولی بله مـا نباید قانع باشـیم و تـلاش بکنیم برای رشـد و گسـترش‌اش. انشـاءالله این اتفاق خواهد افتاد.

در پرانتـز عرض بکنم یکی از انگیزه‌های شـکل‌گیری مدرسـه عالـی فقه دارالهدی که الان هسـتیم اینسـت که افرادی تربیت بشـوند که در درازمدت قدرت اسـتنباط و اجتهـاد داشـته باشـند و به سـمت حوزه‌های پژوهشـی و اجتهـادی در فقه اخلاق سـوق داشـته باشـند. همه افراد این چنین گرایشـی پیـدا نخواهند کـرد ولی تلاش ما این اسـت که این قسـمت پررنگ بشـود. ممکن اسـت یک سـرمایه‌گذاری الان بشـود و ده بیسـت سـی سـال دیگه آرام آرام نتایج آشـکارتری داشـته باشـد. طرح ایـن مباحـث در مجامع و مدارس و پژوهشـگاه‌ها میمون و مبارک اسـت و می‌شـود امیـدوار بـود اگـر موانعی که عرض کـردم در دامش نیفتیم این بحـث را پیش ببریم.

رهنمـا: این آثـاری که وجود دارد چند شـاخصه‌اش را می‌شـود نام ببرید که بیشـتر بُعد آموزشـی داشته باشد؟

اسـتاد: یـک کتابـی به نـام درآمدی بـر فقه اخلاق آقـای غنوی زحمت کشـیدند. یـک کتابـی حضـرت آیـت الله اعرافـی دارنـد به نام فقـه تربیتـی که جلـد اول آن چنـد صفحـه‌اش به معرفـی فقه اخلاق اختصاص داده شـده اسـت و قابل اسـتفاده اسـت. دو تـا کتـاب آقای عالم زاده دارند یکی بحث اسـتنباط حکم اخلاقی از سـیره معصومیـن اسـت که این فقه اخلاق نیسـت و اصـول فقه اخلاق اسـت. یک کتاب دیگری که جدیداً از ایشـان اسـت اسـم دقیقش خاطرم نیسـت بحث استنباط حکم اخلاقـی در بعضـی مباحـث الفاظی کـه در این زمینه اسـت را بحـث کردند و پیش درآمـد ورود بـه ایـن بحث‌هـا اسـت. البتـه جـزوه و مقالـه در این زمینه اسـت. یک نشسـت علمی یکی دو سـال پیش در قم برگزار شـد و آن نشست یک جزوه برایش آماده شـده بود فقه اخلاق، تا آنجایی که مطلع هسـتم یکی از اسـاتیدی که الان در حال آماده کردن کتاب هسـتند جناب آقای حبیبی هسـتند که در زمینه فقه اخلاق سـال‌ها مشـغول هسـتند و کار می‌کنند. باز دقیقاً به نام فقه الاخلاق دو جلد کتاب از مرحـوم شـهید محمـد صدر که عرض کردیم چاپ شـده اسـت که بـا این معانی کـه گفتیـم متفـاوت اسـت و معنای دیگری که ایشـان گفتنـد ولی اسـم کتاب فقه اخلاق اسـت. اینها بحث‌های شـاخصی اسـت کـه در این زمینه وجـود دارد.

رهنمـا: اسـتاد آخرین سـوال ما توصیه به کسـانی اسـت کـه وارد مباحـث فقـه اخلاق بشـوند بـا توجه بـه نوپدیـد بودن ایـن دانش چیست ؟

استاد: این است که:

اولا: قـدرت استنباطشـان را حداقـل به حد اجتهـاد در حد تجزی برسـانند؛ یعنی اگر طلاب جوان مخاطب این بحث ما باشـند تاکید بسـیار بسـیار و شـدید ما این اسـت که عالی درس بخوانند همین فقه و اصول رایج و رسـائل و مکاسـب را عالی بخوانند نـه خـوب. بعـد درس خـارج هم با رعایـت شـیوه‌های درس خارج حقیقی چند سـالی شـرکت بکنند. خلاصه از نظر توان به یک توان نسـبی برای اسـتنباط برسـند

ثانیـا: انـس بسـیار زیادی بـا آیـات و روایات داشـته باشـند. گاهی تعبیـر بعضی از دوسـتان اینسـت کـه اینها خوراک معنوی یک طلبه اسـت که روایـات و آیات مکرر دیـده بشـود. ایـن مـواد خامی اسـت کـه قرار اسـت رویـش کار اسـتنباطی اخلاقی صـورت بگیرد.

ثالثا: نکته سـوم اینسـت کـه از مطالعات بین رشـته‌ای در حوزه اخـلاق، مطالعاتی را انجـام بدهنـد کـه انشـاءالله حاصل اینهـا بتوانـد در خدمت بحث فقه اخـلاق قرار بگیرد و باعث رشـدش بشـود.



اخلاق در روایات

در گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین کاظم دلیری

حجـت الاسـلام و المسـلمین کاظـم دلیـری از دانـش آموختگان و پژوهشـگران حوزوی اسـت که در زمینـه فقـه و اصـول، حدیـث و اخـلاق تخصـص دارد. از آثـار ایشـان مـی توان به کتـاب هایی همچـون درآمدی بر سـبک بندگی، درآمدی بر سـبک بخشـندگی، عبادت در آیینـه اعتدال، تکامل اخـلاق در پرتـو ازدواج، فقـه اخلاق، اخـلاق اجتماعی، تاریخ علم اخلاق و مقـالات و مصاحبه هایی در زمینـه اخلاق اشـاره کرد.

خلاصه: در این مصاحبه استاد گرامی در ابتدا جایگاه اخلاق در روایات و کتب حدیثی را تبیین نموده و اخلاق با رویکرد دینی و وحیانی را دچار غربت و کم‌توجهی می داند و دلیل آن را نوع نگاه به علم اخلاق، سلطه علوم دیگر در فضای علمی حوزه‌ها می داند. پس از این مقدمه در ضمن شرح نظام اخلاقی در احادیث شیعه به بیان الگوی اخلاقی ارائه شده در کتاب شریف کافی می پردازد و برای طرح فضایل و رذایل در این کتاب مزایایی برمی‌شمارد مثل سبک بدیع، تقدم زمانی، محتوای کامل‌تر و غنی بودن کتاب نسبت به کتاب های مشابه اهل سنت در آن دوره. در ادامه به منابع اخلاق روایی و دوره های تاریخی آن اشاره می‌کند و در پایان ویژگی ها و ظرفیت‌های دست‌یافتنی اخلاق دینی را برمی‌شمارد.

رهنامه: مصاحبه امروز ما درباره اخلاق در روایات و جایگاهش در احادیث شیعی است. با این سوال آغاز می‌کنم اصولا اخلاق در روایات ما چه جایگاهی دارد هم از حیث تعداد احادیثی که در باب اخلاق داریم و هم بیشتر این احادیث در چه موضوعاتی هستند و چه مقداری بهشان توجه شده است؟

استاد: درباره جایگاه اخلاق در روایات ابتدائا یک مقدمه‌ای عرض کنم. این حدیث معروفی که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. این حدیث مفهومش اینست که اخلاق در سیره نبوی و با بعثت پیغمبر به مرحله تمام رسیده است. یعنی قبل از این نقص‌هایی وجود داشته است و با بعثت پیامبر خاتم این نقص‌ها و خلل‌ها برطرف شده است. درست است که در همه ادیان آسمانی اخلاق است. در دین مسیحیت، دین یهودیت، ولی تمامیت اخلاق در دین اسلام است. بعضی در سند این حدیث و یا اعتبارش خدشه می‌کنند ولی این حدیث مؤید به آیه شریفه قرآن کریم است که می‌فرماید *(هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه)*. در این آیه شریفه هم هدف از بعثت را تزکیه بیان می کند. تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت. از جهت واقع خارجی هم که نگاه می کنیم می‌بینیم که آن ظرافت‌های اخلاقی و آن کمالات اخلاقی به آن شکلی که در اسلام آمده است به آن نحو کمال و تمام در ادیان دیگر نیست. حالا متون اخلاقی اسلامی را وقتی مقایسه بکنیم آیات اخلاقی اسلام با آیات کتاب مقدس و یا روایات اخلاقی با آن متونی که آنها دارند و تفاوت آشکاری را ما حس می‌کنیم همانطور که قرآن فرمود و مهیمن علیه، قرآن مصدق تورات و انجیل است و مهیمن بر آنهاست. اخلاق اسلامی در عین اینکه تصدیق فضایل اخلاقی در همه ادیان است مهیمن بر آنها هم است. در مورد جایگاه علم اخلاق در میان احادیث اگر یک نظری بکنیم به مثل کتاب شریف کافی که تشکیل شده است از سه بخش روایات اعتقادی، روایات اخلاقی و روایات فقهی. بحث کتاب التوحید، کتاب الحجه، اینها بحث‌های اعتقادی است و بحث کتاب ایمان و کفر و چند تا کتابی که بعد آن آمده است مثل کتاب ...، کتاب العشره و کتاب القرآن اینها روایات اخلاقی هستند.

بعد از آن یک فروع فقهی است کتاب‌های فقهی کافی شروع می‌شود. ما می‌بینیم مثل این محدث جلیل القدر که اخلاق را بین اعتقادات و فقه قرار می‌دهد و از جهت اهمیت در قسمت اصول می‌آورد ایشان. روایات فقهی را کلا در فروع می‌آورد و این را در اصول می‌آورد و خود همین نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه اخلاق است و خود بحث ارتباط اخلاق با ایمان و کفر را که حالا انشاءالله در ادامه توضیح می‌دهیم خود همین هم جایگاه اخلاق را نشان می‌دهد. ولی در کل یک مقداری علم اخلاق غربت دارد در میان و یک مقداری کم توجهی بهش شده است.

اینکه در حوزه تدریس و بحث بیاید و کارهای عمیق علمی روی اخلاق انجام بشود متاسفانه این اتفاق نیفتاده و کارهایی که است معمولا کارهای فردی است و با فاصله‌های تاریخی معمولاً ما در هر قرنی یک کتاب، دو کتاب معمولا بیشتر نداریم آثار اخلاقی که آن هم خیلی‌اش ساختار علمی ندارد.

رهنامه: یعنی مبنای مشخصی را که طی بکند.

استاد: به عنوان یک علم معمولا نگاه نشده است. ما در اخلاق دو تا رویکرد کلی داریم از جهت دسته‌بندی در علم اخلاق. یک اخلاقی است که عقل‌گرا است که به عنوان اخلاق فلسفی شناخته می‌شود. خب این روش‌اش عقلی است فلسفی است و با این شیوه گزاره‌های اخلاقی را به دست می‌آورد. یک تاریخچه‌ای دارد که ریشه‌اش به اخلاق یونانی بیشتر بر می‌گردد و آثار ارسطو و افلاطون و سقراط و یک مقداری جالینوس و پیشتر از آن تا یک حدی به بقراط طبیب بر می‌گردد و بعد در عالم اسلام می‌آید یک مقداری تحولاتی پیدا می‌کند یک سری آثاری که در این زمینه است مثل تهذیب اخلاق مسکویه و فصول منتزعه فارابی، تهذیب الاخلاق ابن حدیث، یک سری آثاری است که به اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی می‌رسد. آن چیزی که به عنوان علم مطرح شده است آن هم باز تا حدود کمی در حالت آکادمیک پیدا کرده است و در مدارس به عنوان یک متن درسی بعداً باهاش برخورد می‌شود و همین اخلاق فلسفی است. ولی اخلاق وحیانی و اخلاق نقلی متاسفانه کمتر پرداخته شده و در دوران معاصر تا حدودی توجه شده و راه پیدا کرده به عنوان رشته علمی در حد کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا بحمدالله مطرح شده ولی باید یک مدتی طول بکشد و مسیری را برود تا به نقطه‌های مطلوبی برسد انشاءالله.

رهنامه: استاد علت این بی‌توجهی‌ها چی بوده است؟ علت اینکه اخلاق نقلی جایگاهش را پیدا نکرده است در کنار این مکاتب مثل اخلاق فلسفی و عرفان و ...

استاد: علت‌های مختلف دارد یکی اینست که بعضاً نوع نگاهی که به اخلاق

داشـتند مثـلاً اخلاق را بیشـتر جنبه فضایل و چیزهایی که انسـان اگـر انجام بدهد بهتـر اسـت یـک نوع نـگاه اینگونه بـه اخلاق بـوده اسـت. یک علت هم اینسـت کـه فضـای غالـب و رایـج در حوزه‌های علوم دینی چه شـیعه و اهل سـنت معمولاً رشـته‌های دیگـر بـوده اسـت. در اهـل سـنت هـم همیـن مشـکل اسـت مثلا یا فقـه و اصـول بـوده اسـت یـا مثـلا کلام بـوده اسـت کلام حتـی وارد می‌شـود به عنـوان یـک رشـته و بهش توجـه می‌شـود و خیلـی در دوران‌هایی بالاتـر می‌رود. تـا حدودی حدیث اسـت، فلسـفه در بعضی دوران‌هـا در بعضی حوزه‌هـای ما رونق پیـدا می‌کنـد ولـی متاسـفانه اخـلاق وارد نمی‌شـود و لازمـه‌اش این بـوده که یک عـده از بـزرگان وارد بشـوند و حوزه‌هایـی تشـکیل بدهند و آن شـاگردان بـاز آن را بسـط بدهند و کار بکنند. متاسـفانه این کمتر وارد شـده اسـت.

رهنامه: و در حاشیه فقه قرار گرفته است.
استاد: بله می‌شود گفت در حاشیه کل علوم اسلامی.

رهنامـه: اسـتاد شـما تقریبـا جایـگاه اخـلاق در روایـات را خاصتا کتـاب اصـول کافی کـه گفتیـد مرحـوم کلینـی در قسـمت اصول گفتـه کـه بیانگر اخـلاق اسـت مضافـا رابطه اخـلاق با ایمـان که بـه اهمیتـش می‌افزایـد. اما اشـاره نکردید کـه چه مقـدار احادیث را در میـان احادیث شـیعی درباره اخـلاق داریم و اصـولا درباره چه موضوعاتی هسـتند.
اسـتاد: دربـاره تعـداد احادیـث آمار دقیقـی نداریم چـون احادیث اخلاقـی پراکنده هسـتند. در ضمـن روایـات فقهی روایـات اخلاقی فـراوان داریم. در ضمـن روایات اعتقـادی روایـات اخلاقـی داریـم. در کتب تاریخی، اخبـار و روایات اخلاقـی داریم. همیـن قسـمت کـه در کافـی آمـده اسـت فقط قسـمت اخلاقـی‌اش در جلـد دوم حـدود ۲۰۲۳۰۰ حدیـث اخلاقـی اسـت که بـاز در ابـواب دیگر کافی فراوان اسـت یعنـی اگـر کل روایـات اخلاقی کافی را اسـتخراج بکنیـم بنظرم بالای سـه هزار و پانصـد و الـی چهار هـزار روایت می‌توانیـم به عنـوان روایت اخلاقی بشناسـیم. در کتـاب مثـل جهـاد النفـس و ...؛ لذا حـدود ۱۸۰۰ حدیـث به عنـوان حدیث اخلاقی آمـده اسـت و در کتاب‌های مفصل‌تر باز بیشـتر اسـت مثلا در همـان جامع احادیث الشـیعه در ابـواب جهـاد النفـس و احکام العشـره باز این آمـار خیلی بالاتـر می‌رود. لازمه اش اینسـت که کل میراث اسـلامی را یک سـری بازخوانی بکنیم و روایات اخلاقـی را اسـتخراج بکنیـم آن موقع بدسـت می‌آید تا شـاید هشـت هـزار الی ده هزار روایت باشـد.

رهنامـه: موضوع‌بنـدی چطـور اسـت؟ بـا توجه بـه اینکـه پراکنده هسـتند موضوع‌بنـدی نشـدند کـه بدانیـم احادیـث اخلاقـی ما در چنـد موضوع هسـتند؟
اسـتاد: موضوعـات در خـود کتاب‌ها که اصول کافی موضوع‌بندی شـده اسـت یا در رسـائل در قسـمت جهـاد النفس و احکام العشـره اسـت ولی اختصـاص به اینها نـدارد. اگـر مـا بخواهیم روایاتـی که در مـورد اخلاق زمامداری و سیاسـی اسـت را اسـتخراج بکنیم که از جهت روایات شـیعه من ندیدم کسـی این کار را کرده باشـد کل روایـات در مورد اخلاق سیاسـی اسـت مثلا نهج البلاغه خـودش یکی از منابع اسـت. خیلـی از روایـات اخلاقـی‌اش بحـث اخلاق زمامداری اسـت. جاهـای دیگر هـم پراکنـده اسـت. اینها احتیاج بـه کار و زحمات و تلاش‌های خیلی بیشـتر از این مقـداری دارد کـه تـا حالا انجام شـده یا می‌شـود.

رهنامـه: پـس پراکندگـی را دارنـد و بـا توجـه بـه این بـه صورت مشـخص موضوع‌بنـدی دقیـق نشـدند کـه بگوییم تقسـیم‌بندی مشـخصی دارند؟
استاد: کارهایی شده ولی خیلی فنی نیست. یعنی در دوران معاصر دقت بکنید.
رهنامه: الان می‌توانید کتابی را در این زمینه به عنوان نمونه اشاره بکنید؟
اسـتاد: *میزان الحکمه* آقای ری شـهری ابواب اخلاقی فراوان دارد ولی آن حالت فنی و تخصصی علم اخلاق نوشـته نشـده اسـت حالت موسـوعه دارد و مجموعه ای از روایـات اهل شـیعه و سـنت اسـت. آقای رضـا مختاری یـک کاری به عنوان الاخـلاق در سـه جلـد انجـام دادنـد ولـی بـاز نگاه‌هـای تخصصی به علـم اخلاق چـون کمتـر بوده اسـت نتوانسـته اینها خیلـی جا پیدا بکنـد به عنوان علـم اخلاق در حوزه.

رهنامه: پس هنوز جای کار دارد؟
استاد: فراوان.

رهنامـه: اسـتاد بـا توجه بـه اینکه یـک بیوگرافـی کلـی از جایگاه اخـلاق در احادیـث را بیـان فرمودیـد سـراغ سـوال دوم بیاییم که تقریبـا مـادر سـوال مصاحبـه امـروز این اسـت کـه اگـر بخواهیم نظـام اخـلاق را در احادیـث شـیعی بازخوانـی بکنیـم و از حیـث محتوایـی تشـریح بکنیـم چطوری اسـت؟
اسـتاد: در مـورد نظـام اخلاقی یـک الگویی در کتـاب کافی آمده اسـت در همان جلـد دوم اصـول کافـی اسـت کـه ایشـان نظام اخلاقـی را براسـاس ایمـان و کفر می‌ریـزد. شـیخ کلینـی وقتـی در کتـاب ایمـان و کفر دقـت می‌کنیم هفت دسـته کلـی روایـت دارد. ایشـان در دسـته اول ابـواب مرتبـط بـه طینت و خفـت مومن و کافـر را مـی‌آورد. ایـن هشـت بـاب ابتدایـی کتاب اسـت که بـه گونه‌ای بـه مبانی علم اخـلاق مرتبط اسـت.

رهنامه: چطور؟
اسـتاد: مبانی انسان‌شـناختی اخلاق می‌شـود. دسـته دوم ابواب مرتبط به تفسـیر ایمان و اسـلام اسـت. حقیقت ایمان و اسـلام، نسـبت آنها، نسـبت یقین و ایمان، پایه‌هـای ایمـان، درجـات ایمان. ایـن هم از بـاب الاخلاق تا بـاب الحقیقه الایمان و الیقیـن شـامل هفـده باب اسـت. چون ایشـان می‌خواهـد اخلاق را بـر پایه ایمان و کفـر بریـزد بایـد اول ایمان و اسـلام را تعریف بکند. دسـته سـوم از روایات ابوابی هسـت کـه مرتبـط بـه شـاخه‌های ایمـان اسـت که خـود آن هم بر سـه قسـمت اسـت و در ادامـه انشـاءالله توضیح می‌دهیم. دسـته چهـارم از روایـات ابواب مرتبط بـا جایگاه مومن و شـدت ابتلای آن اسـت.
ایشـان براسـاس ایمـان و کفـر می‌ریـزد یکـی از چیزهـای مطـرح دربـاره مومن منزلـت مومن در نزد خداسـت و ابتلائاتـی که برایش پیش می‌آید. ایـن دوازده باب اسـت در کافـی، از بـاب سـلامت الدین تا باب فضل الفقراء المسـلمین اسـت. یک دسـته پنجم داریم که ابواب مرتبط به شـناخت منشـاء گناهان و پیامدهای گناهان و شـناخت کبائـر و ریشـه‌های کفـر اسـت. این هم شـامل هفت باب اسـت از باب نخسـت تا باب فی اصول الکفر شـامل می‌شـود. دسـته ششـم ابواب رذایل اسـت. خـود رذایـل را یکـی یکی ایشـان معرفی می‌کند به عنوان شـاخه کفر و گنـاه. اول کفـر و گنـاه را بـه عنـوان منشـاء گناهـان معرفـی می‌کند و بعـد تک تـک رذایل را معرفـی می‌کنـد. ایـن شـامل ۴۵ بـاب اسـت کـه از بـاب الریاء شـروع می‌شـود؛ دسـته آخـر ابـواب کلی اسـت در بـاب شـناخت معاصی و کفر و شـرک و شـک و

ضلال و استضعاف، ... احوال قلب و گناهان. این هم حدود ۵۰ باب آخر کتاب می‌شود. این تلفیق از مباحث اخلاقی و اعتقادی است به عنوان زیربناهای مباحث اخلاقی است.
در آن دسته سومی که عرض کردم در مورد شاخه‌های ایمان باز خود آن هم سه تا دسته‌بندی نسبتا منظم دارد. ایشان ابتدا فضایل و رفتارهای عام اخلاق بندگی را مطرح می‌کند که در رابطه با بنده مومن با پروردگار مطرح می‌شود. این از باب التفکر تا باب الشکر اختصاص داده که ۲۱ باب است. دوم فضایل و رفتارهای اخلاق بندگی مثل دعا و قرائت قرآن، نماز، روزه، حج، عمره و زیارت است که این در جلد دوم و کتب فقهی مثل صلاه و صوم و حج آمده است. قسم دوم فضایل اخلاق فردی است که رابطه مومن با خودش است و همینطور فضایل عام اخلاق اجتماعی که رابطه او با عموم مردم است. این هم حدود ۲۳ باب است. باب حسن الخلق تا باب اضلال الکبیر است. علاوه بر اینها در خصوص اخلاق اجتماعی ایشان یک کتابی دارد به نام کتاب العشره که خیلی از بحث‌های اخلاق اجتماعی را دارد. یک سری فضایل خاص اجتماعی داریم.

رهنامه: قسم سوم؟

استاد: بله. که این در دایره اخوت ایمانی مطرح می‌شود رابطه مومنان با یکدیگر. این هم ۲۴ باب است از باب اخوت المومنین بعضهم لبعض تا باب فی ترک دعاء الناس. وقتی ما در ساختار کافی دقت می‌کنیم می‌بینیم ایشان به تناسب زمان خودش خیلی زحمت کشیده است و تقریباً یک ساختار خیلی منسجمی از اخلاق ارائه داده است. اولاً آمده اخلاق را براساس ایمان و کفر تفسیر کرده است. خود مبانی اخلاق را بیان کرده است خود مبانی که مربوط به ایمان و کفر است گفته است. خود رذایل و فضایل را باز به شکل منظم و به عنوان شاخه‌های کفر و شاخه‌های ایمان معرفی کرده است.
و خود همین یک نظام اخلاقی است ولو اینکه ایشان خیلی حرف نزده است و به ندرت شیخ کلینی توضیح می‌دهد. ولی خود این گزینش شان، کتاب کافی کتاب گزینشی است نحوه گزینش و تبویب و ساختار کلی و جزئی، ولو که اسم نبرده است و عناوین فرعی و اصلی ندارد و ابواب پشت سر هم آورده است ولی بین‌شان نظم است و دسته‌بندی که عرض کردم ترتیب است و دقت می‌کنیم روایات به ترتیب آمده است مثل فیض کاشانی در الوافی که می‌آید دسته‌بندی می‌کند روایات کتب اربعه را از همین الگو پیروی می‌کند ولی ایشان عنوان می‌زند و عناوین اصلی و فرعی می‌زند. این یک نظامی است که به هر حال می‌شود ازش دفاع کرد اگر کسی دقت بکند ممکن است باز نظام‌های اخلاقی کامل‌تری و دقیق‌تری و براساس دیگری

رهنامه: الگوی اولی که شما معرفی فرمودید بر مبنای ایمان و کفر بود و بر کتاب کافی تطبیق کردید، در سایر کتب چطور؟

استاد: عرض کردم فیض هم در الوافی مثل این الگو پیش می‌رود. در کتاب‌های دیگر نه، مثلا در جوامع و موسوعه، یک توضیح می‌دهم در مورد خود دوره‌هایی که داشتیم در اخلاق روایی، خیلی در بند این نبودند که نظام و ساختار منسجمی ارائه بکنند.

رهنامه: خود روایات چطور، اصول کافی بر مبنای ایمان و کفر یک نظام اخلاقی را پیاده کرد. اگر خود احادیث را بما هو نگاه بکنیم سوای کتاب‌هایی که در این زمینه کار شده است آیا در خود روایات این چنین نظامی وجود دارد؟

استاد: در تک تک روایات.

رهنامه: در احادیثی که مرتبط اخلاق است اگر مجزای از کتب نوشته شده به خود احادیث نگاه بکنیم آیا داخل خود احادیث این چنین نظام‌بندی است و آیا می‌توانیم بگوییم نظامی که شیخ کلینی در کافی پیاده کرده است برگرفته از خود روایات است؟

استاد: اخلاق اسلامی در یک منظومه قرار دارد از معارف دینی. مثلا مبانی انسان‌شناختی همان مبانی انسان‌شناختی خود اسلام است. خیلی از روایات که از جنبه اخلاقی دارد در این منظومه مطرح می‌شود. حالا بگذریم ممکن است بعضی روایات ضعیف هم وجود داشته باشد ولی همسو است یعنی مثلاً آن اهدافی که اسلام به دنبالش است سعادت و کمال انسان، در آن مسیر است. یعنی چه عرض کنم ما احتیاج به تلاشی داریم که بیاییم اینها را فقط معرفی بکنیم و بگوییم در این نظامی که اسلام از انسان و سعادتش شناخته است این مسیر است. این مسیر اخلاق و تربیت به عنوان نمونه در کتاب‌های اخلاق عرفانی می‌بینیم که یک تلاشی شده است فضایل و رذایلی که در حوزه رابطه انسان با خدا مطرح می‌شود این را در قالب یک نظام سلوکی ارائه بکنند. می‌گویند انسان که می‌خواهد به خدا برسد این یک برنامه دارد و از اینجا شروع می‌شود اولین مرحله این است دومین این است. یک قسمتی از تلاش‌هایی که در جهت همان نظام‌سازی شده است در کتاب‌های اخلاق عرفانی می‌بینیم مثل کتاب اللمعه فی التصوف، کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی که بخش‌هایی از این کتاب‌ها معمولا به بیان مقامات و منازل سلوک اختصاص دارد.
اینها از چی استفاده کردند؟ از آیات و روایات. می‌گویند ما با تأمل در آیات و روایات یک برنامه سلوکی در می‌آوریم که منازل به ترتیب گفته بشود. مثل خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین خیلی تلاش می‌کند کل مراحل سلوک را صد مرحله بکند و ادعایش هم اینست که اینها به ترتیب است. بعد در هر منزلی باز سه تا مرتبه بیان می‌کند. مرتبه برای سالکان عادی، سالکان متوسط و سالکانی که در مرحله بالاتر هستند. این قسمت بله، می‌توانیم بگوییم تلاش‌هایی شده است و نظام‌هایی، بعد در بحث عرفان شیعی مثل کتاب رساله سیر و سلوک سید بحرالعلوم را داریم. ایشان باز تلاش می‌کند که یک برنامه سلوکی ارائه بدهد با استناد به یک حدیث، کسی که چهل روز خودش را برای خدا خالص بکند خدا چشمه‌های حکمت را به دلش باز می‌کند. در قسمت عرفانی‌اش و اخلاق بندگی یعنی فضایلی که رابطه انسان با خدا مربوط است تلاش‌های خوبی شده است ولی در بعضی قسمت‌های دیگر کمتر تلاش شده است که آن حالت نظام‌مند اخلاق را ارائه بکنند.

رهنامه: استاد این نظامی که الان از کتاب اصول کافی بیان کردید این منابع اصلی استخراج همچین نظام‌های اخلاقی برگرفته از روایات منحصر به خود اصول کافی است یا ما منابع دیگری هم داریم؟

استاد: اجازه بدهید من یک مروری داشته باشیم به خود دوره‌هایی که وجود داشته در شیعه نسبت به علم اخلاق روایی. یکی از سوالات شما منابع اخلاق روایی بود، در ضمن این سوال هم منابع را توضیح می‌دهم و هم دوره‌هایی که در اخلاق روایی بوده است. ما یک دوره‌ای داریم اولین دوره‌ای که در مورد اخلاق روایی است دوره تدوین مصادر اولیه است. مثل کتاب رساله المومن حسین بن سعید که از معاصران ائمه است. ایشان معاصر سه امام بوده است،

امـام رضـا و امام جـواد و امام هادی. اینهـا حداقل آن منابع خام اخـلاق را در اختیار مـا قـرار می‌دهنـد یعنی مصـادر اولیه. بعد بـه جلـد دوم اصول کافی می‌رسـیم که در عصر غیبت صغری نوشـته شـده اسـت.
همچنیـن کتـاب محاسـن برقـی را داریم که بـاز قبل از اصول کافی نوشـته شـده اسـت و اگر اشـتباه نکنـم ۱۳ کتابش به ما رسـیده که از میـان اینها معظمش یا به اخـلاق اختصـاص دارد یـا عادات. موضـوع این کتاب‌هایی که به ما رسـیده اسـت از آن مجموعه بزرگ محاسـن که بوده بیشـتر آداب و اخلاق اسـت. بعد می‌رسـیم بـه مثل شـیخ صـدوق و یک کمی متاخـر از کلینی اسـت. کتاب‌های ایشـان مثل مصادقـه الاخـوان در خـود موضوع اخلاق دوسـتی اسـت. کتاب‌هایـی مثل خصال و ثـواب الاعمـال و عقـاب الاعمـال ایـن هم در خصـوص اخلاق نیسـت. مثلا در خصـال بـه روایـات اعتقادی هم اسـت که روایات علمـی و طبی و اینها هم اسـت ولـی صبغـه غالـب اینها اخلاقی اسـت. خصوصیتی کـه این کتاب‌هـا دارند معمولا غیـر یکـی دو تـا مثـل رسـاله المومن حسـین بن سـعید و مثـل مصادقـه الاخوان اسـناد روایـات هـم بـه صـورت کامل میآورنـد و خـود این دسـت ما را بـاز می‌کند بـرای اینکـه بخواهیـم از جهـت اعتبـار سـندی اینهـا را بررسـی بکنیم و پشـتوانه سـندی را دارنـد و همـه را ایـن مشـایخ غیـر از محاسـن برقـی کـه یـک کمی در بحـث اعتبـار کتـاب و سـند حرف‌هایـی اسـت در بقیه کتاب‌هـا ما اطمینـان داریم که این بزرگان سـند را دقیق و کامل به شـکلی که از مشـایخ خودشـان احادیث را تلقـی کردنـد بـرای ما نقل کردند. ایـن دوره اول اخـلاق روایی اسـت. دوره دوم که می‌اینـد دوره‌ای اسـت کـه حکمت‌نامه‌های عملی نوشـته می‌شـود. تحـف العقول مال ابن شـعبه حرانی اسـت. نهج البلاغـه، غرر الحکم عاملی، تنبیـه الخواطر ورام، ارشـاد القلـوب دیلمـی، اعلام الدیـن دیلمی. اینها همـه حالت حکمت‌نامـه‌ای دارد.

رهنامه: به چه معنا؟
اســتاد: هـدف اینسـت که یک سـری حکمت‌هایـی که در عمـل بـه کار میاید و جنبـه ارشـاد و وعـظ را دارد اینهـا را ارائه کنند. یعنی اندرزنامه هسـتند اینها و دنبال معـادل فارسـی‌اش تقریبا اندرزنامه اسـت. اینها دنبال ارائه سـاختار علمی به اخلاق نیسـتند. هـدف بیـدار سـاختن مخاطب اسـت و متنبه کـردن مخاطـب از غفلت‌ها بیدارش بکند.

رهنامه: در این دوره دیگه بحث رشد علمی دیگه مطرح نیست.
اســتاد: بلـه ولی خود همین مجموعه باز ارزشـمند اسـت یعنی خیلـی از مواد خام اخـلاق را در اختیـار مـا می‌گذارد که در اخلاق دینی و اسـلامی بخواهیم کار بکنیم می‌توانیـم از اینهـا اسـتفاده بکنیـم. چـرا کـه مثلا بعضـی از ایـن کتاب‌هـا روایاتی دارد کـه جاهـای دیگر ممکن اسـت پیدا نکنیـم. متن‌های زیبا مثـل تحف العقول، بعضـی از متن‌هـای نهـج البلاغـه و مطمئنیم اینهـا از مصادری که دستشـان بوده اسـت روایـات را آوردنـد در وثاقت اینها هیچ شـکی نداریم و از بزرگان ما هسـتند و از یـک طـرف هم خود ایـن کتاب‌هـا دارای اعتبار و وثاقت هسـتند.
یـک نکته می‌خواسـتم بگویم یـک دفعه از ذهنم رفـت. حالا دوره سـوم را عرض کنیـم دوره تدویـن مصـادر روایـی متوسـط. حـالا اسـمی کـه فعـلا یک مقـدار با تردیـد برایـش انتخـاب کردیـم مـا مـکارم الاخـلاق و مشـکات الانـوار را داریـم مـال طبرسـی‌ها اسـت. در حقیقـت اینها مـکارم الاخلاق نوشـته حسـن بن فضل طبرسـی اسـت و مشـکات الانـوار فرزند ایشـان علی بن حسـن اسـت. ولـی خود مشـکات الانـوار را هـم گـردآوری روایاتش توسـط خود پدر اسـت و ایشـان تدوین کـرده اسـت. یکـی از ویژگی‌هایـی کـه اینجـا دارد و در قسـمت قبـل هـم گفتیم اینجـا خیلـی پررنگ‌تـر اسـت خیلی روایاتی که به دسـت ما نرسـیده اسـت در این کتاب‌هـا اسـت. خیلـی روایـات کتـاب محاسـن برقـی که به دست ما نرسـیده در کتـاب مـکارم الاخـلاق و مشـکات الانـوار اسـت و برخـی کتاب‌هـای دیگـر مثل شـیخ صـدوق کـه بـه مـا نرسـیده در اینجا اسـت یـا از ... عیاشـی در اینجا اسـت. ولـی معمـولا مرسـل نقـل می‌کننـد مصـادر خودشـان را نقـل می‌کنند ولی سـند روایـات را حـذف کردنـد ولـی در هـر حـال مجموعه ارزشـمندی اسـت. اینها یک مقـدار سـعی کردنـد که قالب علمـی به اخلاق بدهنـد. مکارم الاخـلاق در موضوع آداب اسـت و مشـکات در موضـوع علم خود اخلاق اسـت. تلاش‌هایی شـده برای دادن سـاختار علمـی بـه علم اخـلاق. بعد این یک مرحلـه دیگری داریـم در دوران متأخـر کـه تدویـن جوامـع و موسوعه‌های روایی متأخر اسـت. یک دفعـه از حدود اواخـر قـرن دهـم یـا فکر کنـم اواخر قـرن دهم می‌شـود بـا تدوین کتـاب ایمان و کفر و الموسـوعه الوافی شـروع می‌شـود. در الوافی بخشـی ایمان و کفر اسـت. این بـه تنهایـی یک موسـوعه اخلاقی هم اسـت. کتاب ایمـان و کفر از کتـاب وافی، یا ابـواب جهـاد النفـس و یا ابـواب احکام معاشـرت در ضمن رسـائل آمده اسـت ولی خـودش حالت موسـوعه روایـی اخلاقی هـم دارد.

رهنامه: حتی خود کتاب آداب معاشرت که شیخ حر می‌نویسد؟
اســتاد: بله. آن آداب معاشـرت را فکر کنم از رسـائل جدا کردند و مسـتقل اسـت. ولی بخشـی از آن رسـائل/ وسـائل اسـت. مجلدات اخلاقـی بحارالانوار حـدود ۱۳ جلـد اسـت از جلـد ۶۷ تـا ۷۹. این هم یک موسوعه اسـت.
یـک رویکـرد دیگـری هم باز مـا در اخلاق اسـلامی و اخلاق روایـی داریم رویکرد دعـا و توسـل اسـت. این هـم خودش همزمـان با تدویـن روایات و تلخیـص و آن تاریخـی کـه حدیـث دارد رویکرد دعـا هم وجود داشـته از همان ابتـدا و همین‌طور پیـش آمـده اسـت مثـل شـیخ طوسـی، مصبـاح المتهجـد را می‌نویسـد. صحیفه سـجادیه کـه مـال خـود امام سـجاد ﷺ اسـت و ابـن فهد کـه جلوتر می‌آییـم. تا دوران معاصـر هـم توجـه بـه این رویکرد اسـت. این هـم به عنوان یکـی از منابعی کـه در اخـلاق ازش می‌توانیـم اسـتفاده بکنیـم. حداقل مواد خـام را اگر بـاز فراتر از ایـن نباشـد و خیلی گزاره‌هـای پخته اخلاقی نباشـد حداقل مواد خامـی که رویش می‌توانیـم کار بکنیـم و در تدویـن اخلاق اسـتفاده بکنیـم در این بدسـت می‌آید.

رهنامـه: اسـتاد منابع به صـورت کامل بیان کردید. نکتـه‌ای که یک مقـدار بهـش بپردازیـم روند اسـتخراج شـان اسـت کـه چطوری بوده اسـت اینهـا. آیا روند خاصی داشـتند که مـا الان بتوانیم از آن رونـد الگوبـرداری بکنیم بـرای اسـتخراج خود احادیث اسـتخراج خود علـم اخلاق.
اســتاد: بلـه؛ تا حـدود زیادی ذوقی اسـت. در مثـل حکمت‌نامه‌ها کـه گفتم دنبال سـاختار علمـی نبودنـد و بیشـتر هـدف اینسـت کـه همان که عـرض کـردم بیدار سـاختن مخاطـب اسـت. بخاطـر همین خود سـید رضی هـم تصریـح می‌کند که شـما از ایـن کتاب توقع دسـته‌بندی چیز را نداشـته باشـید من دنبال کلمـات زیبا و اندرزهای زیبای امیرالمومنین هسـتم که اسـتفاده بکنیم. دنبال اسـتفاده‌های عملی بیشـتر بودنـد. بعـد مثل کافی یـک الگویی اسـت که ایشـان براسـاس آن ایمان و کفـر تعریـف می‌کنـد. در کتاب مثل مکارم الاخلاق این تلاشـی شـده اسـت مثلا در قسـمت مـکارم در آداب کـه اسـت دسـته‌بندی کـرده اسـت ایـن را مثـلا آداب شـخصی، آداب نظافـت مثـلا جـدا می‌شـود. آداب مربـوط بـه آرایـش و اینهـا جدا می‌شـود، آداب سـفر. نظـام موضوعـی خودش نظـام قابل قبولی اسـت هر چند که قابل انتقاد اسـت و نقدهایی دارد. در مشکات الانوار باز تلاش کرده که انسـجامی بدهـد هـر چند بـاز نقدهایـی دارد. در این موسـوعه‌ها هم کـه زیاد نـه، دنبال نظام

و اینها نبودند. لذا یکی از کارهایی که ما در آن نگاه آرمانی به اخلاق اسلامی داریم همین است که بتوانیم نظام‌ها را هم استخراج بکنیم از روایات.

رهنامه: که به عنوان الگو بتوانیم ارائه بدهیم.
استاد: بله. ببینید در دوران معاصر کتب متعددی نوشته شده است

رهنامه: با همین رویکرد؟
استاد: در موضوع اخلاق وحیانی، اخلاق دینی. مثلا کتاب اخلاق الهی حاج آقا مجتبی تهرانی که دو تا از شاگردان ایشان رویش کار کردند حاج آقای جباران و شریف‌زاده است. نظام خوبی است یعنی خیلی زحمت کشیدند و سعی کردند که هم در قسمت مبانی اخلاق بحث‌های منسجمی ارائه بکنند و هم در معرفی فضایل و رذایل. در هر فضیلت اخلاقی اینها شاید در هفت محور هشت محور مقید هستند که تک تک فضایل و رذایل را در این هفت هشت محور بحث بکنند. بحث مفهوم‌شناسی و رابطه مفهومی و راهکارهای ایجاد آن فضیلت و خیلی بحث‌های دیگه. بنظرم یکی از نمونه‌های خوب و موفق اخلاق روایی که قالب علمی پیدا کرده است همین اخلاق الهی است در دوران معاصر.

رهنامه: برداشت بنده از فرمایشات شما اینست همانطور که در جواب سوال اول هم فرمودید توجه آن چنانی به موضوع اخلاق وحیانی خصوصا اخلاق در بُعد روایت و احادیث ما نشده است. وضعیت موجود مشخص است اما وضعیت مطلوب در این قضیه چی کار بکنیم که از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب برسیم. اولا وضعیت مطلوب چی است و ثانیا چه بکنیم برای مخاطب ما که طلاب هستند؟
استاد: ببینید من برای اینکه یک مقداری ذهنیتمان ایجاد بشود نسبت به این موضوع. اخلاق وحیانی یک سری ویژگی‌هایی دارد. یک ویژگی است که بحث اسناد است این خودش قابل بررسی است اعتبارسنجی حجم قابل توجهی از حوزه‌های اخلاق وحیانی در بحث اسناد است ولی ما در بحث روایات اخلاقی، یک مقدار دستمان باز است با جمع کردن شواهد و قرائن و روایات متعدد خیلی وقت‌ها می‌توانیم به نتایجی برسیم و مخصوصا با توجه به اینکه روایات اخلاقی خیلی گستره عظیمی دارد. یک بحث، بحث ویژگی‌های زبانی و بیانی اخلاق روایی است اعم از آیات قرآن و روایات. چون هر دو منبع شان یک منبع است و هر دو از منبع علم لایزال الهی سرچشمه گرفته اند ظرفیت‌های معنایی عجیب غریبی وجود دارد در آیات و روایات و در همه روایات از جمله روایات اخلاقی. اینکه پیغمبر اکرم فرمود اوصیت جوامع الکَلِم. این جوامع الکلم یعنی کلمات جامع. آن کلماتی که خیلی آن ظرفیت را دارد که فرع‌هایی از آن‌ها استخراج بشود. یعنی وقتی ببینید مثلا علوم امروزی را که نگاه می‌کنیم در روانشناسی خیلی بحث هایش تربیتی اخلاقی است. خیلی وقت‌ها در جزئیات خرد می‌شوند. ما در اخلاق دینی‌مان آیات و روایات مان یک ظرفیت‌هایی است یک وقتی مثلا صد تا از این جزئیاتی که روانشناس زحمت کشیده است و بهش رسیده است گاهی با یک جمله بیان می‌شود و یک سری بطون معنایی است در مورد آیات داریم که قرآن کریم بطون دارد. این بطون معنایی احتیاج به تخصص و کارشناسی دارد و احتیاج به صفا و نورانیت قلبی دارد که آن نوری که در آن کلام است از آن دل نورانی کشف بشود و آن پرتو بر آن دل بتابد و کشف و منعکس بکند برای ما. این ویژگی در کلمات بشری نیست. از اختصاصات وحی است به این جامعیت و به این شمول. نه اینکه امکانش نیست، بله در کلمات بشری امکانش است ولی به این گستردگی اختصاص به وحی دارد. این سبب جذابیت کلام می‌شود سبب گسترش دامنه مخاطبان می‌شود. اخلاق فلسفی همیشه یک عده مخاطبان خاص خودش را داشته و هیچ وقت به عموم مردم راه پیدا نکرده است و یکی از دوستان طلبه می‌گفت من اخلاق التهذیب مسکویه را برای دانشجویان تدریس می‌کردم به عنوان متن درسی، هر چی پیش می‌رفتم ملالت اینها بیشتر می‌شد ولی بر عکس متون روایی و از آیات و روایات باشد جذابیتش چنان است که انسان را به وجد می‌آورد.

این حکمت‌هایی که در روایاتی است اصلا ملالت را از انسان دفع می‌کند و خودش جذابیت دارد و به شکلی است که هم ما می‌توانیم ظرفیت‌های بیانی را در عموم مردم به یک شکلی مطرح بکنیم و همان‌ها را با شرح‌ها و توضیحات و ارائه قالب علمی برای مخاطب خواص هم مطرح بکنیم. یکی دیگر از ویژگی‌های اخلاق وحیانی وسعت دامنه عناوین اخلاقی است. یعنی آن بحث فضایل و رذایل را ما می‌بینیم آنچنان توسعه پیدا می‌کند. آن بحث تتمیم مکارم که عرض کردیم هدف از بعثت بوده است تحققش را انسان عملاً می‌بیند تا ریزترین رفتارها، از آداب و اخلاق بهش توجه شده است در روایات ما. خود سیره معصومین یک منبعی است برای استنباط گزاره‌های اخلاقی. این وسعت دامنه را ببینید در کتاب اخلاق الهی که عرض کردم، شما ببینید تعداد فضایل و رذایلی که اینها اصطیاد کردند محدود به این هم است. در کتب اهل سنت کتاب موسوعه ... النعیم داریم. اینقدر اینها دقت کردند در سیره نبوی و کلمات پیغمبر اینقدر چیزهای جزئی و ریز فضایل را هم در آوردند این در اخلاق فلسفی نیست. در اخلاق فلسفی حتی از غیبت اثری نمی‌بینیم با اینکه اینقدر اهمیت دارد در بحث مانع شدن از رشد اخلاقی اسمی از غیبت نیامده است ولی در اخلاق اسلامی یک کتاب فقط در مورد غیبت بحث شده است و آیه و روایت داریم. یک سری هم ویژگی‌های مبنایی اخلاق اسلامی است که ببینید فضایل و رذایل اینجا بر محور ایمان به خدا و تقوا بنا شده است که محکم‌ترین و استوارترین تکیه گاه بشر است. اخلاق اسلامی در همان مسیر فقه قرار دارد یعنی وقتی که اسلام می‌آید می‌گوید هدف خُلق خداست و توحید است. بگذریم از اینکه ممکن است گزاره‌های ضعیفی باشد که از جهت سندی قابل خدشه باشد ولی چیزهایی که مستند به دین قطعی است آن گزاره‌های اخلاقی دین در همین مسیر انسان را قرار می‌دهد.

همانطوری که فقه انسان را به طرف توحید و قرب خدا می‌برد اخلاق هم همین است. قوانین اسلام با فطرت و طبیعت انسان هماهنگ است. خود وحی به ماهو وحی از خطا و لغزش بدور است. تبدل وحی در وحی نیست. بهترین و میانبرترین راهها را در اختیار انسان قرار می‌دهد و پایدارترین راهها است و خیلی ویژگی‌های متعدد دیگری که در این اخلاق است ضرورت توجه به آن را بیشتر می‌کند. ما اگر بخواهیم آن نگاه آرمانی که داشته باشیم با ویژگی‌هایی که فقط سه چهار موردش را شمردم آنجایی که باید برسیم. اینجایی که قرار داریم اوایل کار هستیم این کارهایی که شده است که چه در حوزه اخلاق عرفانی، میراثی که داریم مثل جامع السعادات، محجه البیضاء و کتاب‌های دیگر، هنوز جای کار خیلی داریم و اگر ما کار نکنیم این علوم غربی روز، همین روانشناسی و علوم تربیتی می‌آید جای خودش را می‌گیرد.

یعنی اگر ما کار نکردیم و گزاره‌های اخلاقی مستند دین ارائه ندادیم مردم به هر حال برایشان سوال است و خلاء‌هایی وجود دارد و اگر دست مردم را نگرفتیم سراغ آنها می‌روند همینطور که رفتند. یعنی ما در مشاوره دادن به مردم، در اختلافات زناشویی، در بحث تربیت فرزند، در بحث آموزش و پرورش، اگر به

دسـت آوردیـم یک چیز علمی و معقـول و منطقی از دین ارائـه دادیم جای خودش را بـاز می‌کنـد. آن چیـزی که علم باشـد و سـاختار خـوب و منطقی و متین داشـته باشـد جایـش را باز می‌کند و اگر آن نبود شـبیه آن مطلبی اسـت کـه مرحوم نراقی در جامـع السـعادات نقـل می‌کنـد ذهـن یـک ظـرف خالی اسـت که باید همیشـه پـر بشـود اگـر بـا نـور و حکمـت پـر نکردید بـا کلمـات باطل پـر می‌شـود. یعنی دنیای امروز دنیای متفاوتی اسـت و روز به روز و سـال به سـال متفاوت با گذشـته اسـت نیازهـای علمـی و عملـی خیلی بیشـتر می‌شـود و مـا در صورتـی می‌توانیم پاسـخگوی نیازهای بشـر باشـیم که در علم اخـلاق کار بکنیم.

رهنامـه: اسـتاد خیلـی ممنـون و متشـکر از اینکـه وقـت تـان را اختصـاص دادیـد.

اسـتاد: یـک نکتـه دیگـر اگر می‌خواهیـد بـاز اضافه بکنیـد به بحث‌هـا در بحث طـرح فضایـل و رذایل که عـرض کردیم کلینـی دارد.

رهنامه: بله.

بعـد نیسـت یک تعریفی اینجا بکنیم. ببینید ایشـان را گفتیم در قالـب ایمان و کفر فضایـل و رذایـل را تعریـف می‌کنـد. خب کلینی مـال قرن چهارم اسـت. این نحوه چیدمـان فضایـل و رذایـل با فاصله زمانی کمتـر از یک قرن و همین‌طور بیشـتر از یک قرن توسـط دو تن از بزرگان اهل سـنت هم پیاده شـده اسـت. یکی حسـین بـن حسـن حلیمی اسـت در کتـاب المنهاج شـعب الایمان. ایشـان هفتـاد و هفت شـعبه برای ایمان برشـمردند. بعد از کلینی اسـت. بعد از آن احمد بن حسین بیهقی از محدثـان بـزرگ اهل سـنت اسـت در کتاب شـعب الایمـان با اسـتناد حدیثی از پیغمبـر اکـرم کـه ایمان را متشـکل از هفتاد و چند یا شـصت و چند شـعبه می‌داند فضایـل ایمـان را مطـرح کرده و خـودش می‌گوید پیرو حلیمی اسـت. مزیت کتاب کافی، اولا اینکه متقدم اسـت یعنی این محدث شـیعی بدون اینکه الگویی داشـته باشـد بـه ذهنـش می‌رسـد که روایـات اخلاقـی را در ایـن قالـب ارائه بکنیـم. این خـودش یـک ابـداع و نوآوری اسـت. بـاز اینها با اینکه بعد از شـیخ کلینـی ما بودند و یکـی کمتـر از یـک قرن و یکی بیشـتر از یک قرن، شـیخ کلینی اضافـه بر این، ایـن مزیـت را دارد که آنها فقط فروع ایمان را برشـمردند و کلینـی فروع کفر را هم برشـمرده اسـت. رذایـل را به عنوان فـروع کفر و فضایل را بعنوان فـروع ایمان. بعد مباحـث زیربنایـی ایمان و کفر را باز ایشـان با تفصیل بیشـتری مطـرح کردند. پس مـا اگـر در ایـن زمینـه باز از اهل سـنت جلو هسـتیم. ولی خب متاسـفانه کمتر کار شـده اسـت؛ اسـتعدادهای خودمـان را به کار بگیریـم و به هر حال همه رشـته‌های علـوم اسـلامی در حـوزه باشـد ولـی بـی توجهی که بـه اخلاق اسـت بایـد به هر حـال کنار گذاشـته بشـود یعنی بـه عنوان یک علم و یک رشـته رسـمی وارد حوزه بشـود تـا کار بشـود تا در آینده شـاهد متون غنی و متن‌های قـوی علمی آکادمیک در ایـن حوزه باشـیم. یـک نکته دیگه دربـاره کتاب کافی عـرض بکنم. بحث‌های اخلاقـی را عـرض کردیـم یک سـری در جلـد دوم کتـاب کافی آمده اسـت. خیلی بحث‌هـای اخلاقـی داریـم خـلال مجلدات دیگـر آمده اسـت مـن چنـد نمونه را عـرض بکنم کتـاب کافـی از این جهت چقدر غنی اسـت.

یکـی ابتـدای کتـاب الاصول کافی با چی شـروع می‌شـود با عقل والجهل اسـت. بعـد کتـاب العلـم داریم. بحـث کتاب عقل و الجهـل یک نوع بحث انسان‌شناسـی اسـت و بعنـوان مبانـی انسان‌شناسـی اخلاق اسـتفاده می‌شـود. بحث کتـاب العلم خیلـی از اخلاق تعلیـم و تعلم در آنجا آمده اسـت.

اخـلاق سـوگواری یکـی از موضوعـات اخلاقـی اسـت. در ضمن جلد سـوم کتاب کافـی، در ابتـدا و انتهـای کتـاب ... داریـم. اخـلاق بندگـی در ضمن کتـاب الصلاه و الصـوم و الحـج آمـده اسـت. اخلاق اقتصـادی، اخـلاق و آداب اقتصـادی، این در جلـد دوم ایشـان خیلـی متعـرض نشـده اسـت و خیلـی روایات کـم در ایـن زمینه داریـم. ایشـان در کتـاب الزکات بـرده اسـت.... در جلد چهارم کافـی خیلی از بحثها را آورده اسـت. عـلاوه بـر ایـن بحث‌هـای مربـوط به فضیلـت کار، تلاش، کسـب درآمـد، تامیـن نفقـه عیـال را در جلـد پنجـم بـرده اسـت در بحث کتاب المعیشـه. خیلـی از بحث‌هـای اخـلاق جنسـی، اخـلاق خانـواده را ایشـان در کتـاب النکاح و الطلاق آورده اسـت. خیلی از آداب اسـلامی را در کتاب الاطعمه و الاشربه، بحثهای آداب خوردن و آشـامیدن را آورده اسـت. بحث‌های آداب فردی مثل آداب پوشـش، آرایش، نظافت، بهداشـت و مسـکن در کتاب مسـتقلی آورده اسـت.

رهنامه: اینها مصادیقی از آن بخشـی اسـت که فرمودید نمی‌توانیم بگوییـم به طور مشـخص چه تعـداد حدیـث داریـم. اینها مختلف و پراکنده است

اسـتاد: بلـه. بـاز در وسـط روایات فقهـی، خیلی از روایاتـی که دارد فـروع فقهی و احـکام واجـب و حرام و احکام خمسـه را بیان می‌کند بحث‌هـای اخلاقی در ضمن همان‌هـا هـم اسـت. نمونه مثالی را من بزنم. روایتی اسـت بحث نماز شـب پیغمبر اکـرم را بیـان می‌کند. دو تا روایت اسـت. یک روایت از حلبی اسـت. یـک روایت از معاویـه بن ... (۱:۱:۲۸) اسـت. من خیلی سـریع روایتـش را چی کنم. ببینید حضرت می‌فرمایـد، بحـث نماز شـب پیغمبر مطرح شـده بوده اسـت. ظرف آب را کنار سـر پیغمبـر می‌گذاشـتند و ایـن ظـرف بـه صـورت سرپوشـیده بود. خود سـر پوشـیده بـودن ظـرف آب یـک نکتـه دارد کـه در بحـث آداب دارد. بعد می‌گوید مسـواکش را کنار بسـتر می‌گذاشـت که اینکه انسـان همیشـه بحث نظافت دهان و دندان را توجه داشـته باشـد که همیشـه کنارش باشـد. ثم ینام ماشـاءالله. می‌گوید حضرت مقـداری می‌خوابیـد کـه خدا می‌خواسـت. ماشـاءالله نمی‌گویـد که زیـاد می‌خوابید. آن مقـداری می‌خوابیـد که خـدا می‌خواهد.

رهنامه: اراده می‌کند.

اسـتاد: این برگشـتش بـه بحث تـوکل و تفویض اسـت. یعنی پیغمبـر به مقامی رسـیده بـود کـه خوابش را دسـت خدا سـپرده بود.

رهنامه: این نمونه عملی است.

اسـتاد: در بحث توکل و تفویض کاری بکنیم و گشـتی بزنیم و اینها را اسـتخراج بکنیـم و به بحث خودمـان اضافه بکنیم.

رهنامه: شاید استاد اهمیت اینها کمتر از آن نباشد؟

اسـتاد: بلـه. چون بحث سـیره اسـت. خیلـی جذابتـر اسـت؛ راوی می‌گویـد امیر المؤمنین وقتی که می‌نشسـت دیدگانش را در آسـمان می‌گرداند و بعد آیات سـوره آل عمـران را می‌خوانـد. ان فـی خلـق السـموات والارض و خـلاف اللیـل والنهـار. می‌گویـد حضـرت بحث تفکـر را مطرح می‌کنـد. از این اسـتنباط می‌کنیم تفکر در دل شـب و بعـد از نیمه شـب خـودش یک موضوعیتـی دارد. یکـی از فرصت‌های مناسـب بـرای تفکـر آن وقت اسـت چون هـم حالتش بسـیار حالت زمـان معنوی اسـت و هـم آرامشـی به زمین حاکم اسـت و به مـردم و جامعه و اینها. انسـان یک تمرکـزی دارد و فرصتـی دارد. همین‌طـور روایـت پیـش مـی‌رود در حد پنج شـش خـط اسـت. ببینیـد هـر تکـه از روایـت را دقـت بکنیم می‌بینیـم یک جایـی ازش می‌شـود اسـتفاده کـرد. در اخـلاق کار بکنیم همینطوری اسـت یک گشـتی بزنیم جایـی کـه مظانش را داریم اسـتخراج بکنیم و به نتایج جالب و جدید حتی برسـیم.



گزارش اهم طرح‌ها، برنامه‌ها و فعالیت‌ها معاونت تهذیب و تربیت

خلاصه: در این گفتگو استاد گرامی بعد از مقدمه ای درباره ضرورت نگارش متون درسی اخلاق. با توجه به نگاه های مختلف و از جهات متفاوتی که به بحث اخلاق وجود دارد پرداختن و دریافت معارف قرآنی در این جهات را مهم و بنا به مسائلی مهم‌تر از فقه در قرآن و یا فلسفه در قرآن می دانند. در ادامه ایشان به مباحثی چون اولویت اخلاقی کردن فرد یا جامعه از نگاه قرآن، نظام مندی اخلاق در قرآن و کیفیت این نظام اشاره نموده و سه دسته سبک و آثاری که در ارتباط با نظام اخلاقی قرآن بوسیله دانشمندان علم اخلاق اجرا شده را نام می برند که شامل ۱. مبتنی بر معناشناختی. ۲. مبتنی بر روابط اجتماعی. ۳. فرا اخلاق می شود. در نهایت ایشان به بیان نقاط ضعف وضعیت کنونی این علم از جمله عدم وجود متون و نیروی انسانی متخصص اشاره کرده و توصیه هایی برای طلابی که قصد ورود به این حیطه را دارند بیان می کنند.

الف. آثار و محصولات اخلاقی و تربیتی منتشر شده:

۱. مجموعه سه جلدی «قله‌های تهذیب» (امام خمینی، آیت‌الله میرزا علی‌آقا قاضی و آیت‌الله بهجت قدس سرهم)؛
۲. «۲۱۳ راهکار تقویت و ارتقاء انگیزه طلبگی»؛
۳. «هفت روش مهار غریزه جنسی»؛
۴. «فرایند همسرگزینی»؛
۵. «روش تربیتی تحمیل بر نفس در منابع اسلامی»؛
۶. «مشق عشق؛۱۵۱ خاطره از سیره خانوادگی بزرگان دین»؛
۷. «پاسداشت حریم همسر»؛
۸. «از تفاوت تا تفاهم» (آشنایی با تفاوت‌های شناختی عاطفی زن و مرد)؛
۹. «مدیریت خشم در خانه»؛
۱۰. اخلاق اسلامی، جلد اول (آداب بندگی): با همکاری مرکز تدوین متون حوزه؛
۱۱. اخلاق اسلامی، جلد دوم (آداب فردی): با همکاری مرکز تدوین متون حوزه؛
۱۲. «لباس روحانیت؛ در نبرد نمادها»؛
۱۳. «الگوی اخلاقی برای خانواده»؛
۱۴. «زبان؛ بایدها و نبایدهای آن» (یکصد خاطره از بزرگان در مراقبت از زبان)؛
۱۵. مجموعه سه جلدی «میثاق طلبگی»؛
۱۶. «سخنی صمیمانه با والدین طلاب»؛
۱۷. اخلاق اسلامی، جلد اول (آداب بندگی): با همکاری مرکز تدوین متون حوزه؛

۱۸. «نقش تربیتی مدیران در مدارس علمیه»؛
۱۹. «نقش تربیتی اساتید در مدارس علمیه»؛
۲۰. «همسران همراه» (سیره خانوادگی همسران علما و بزرگان دین)؛
۲۱. «مشق مهر» (سیره خانوادگی علما و بزرگان)؛
۲۲. «بر بال فرشتگان»؛ ارزش طلبگی و بایدها و نبایدهای آن؛
۲۳. «فرهنگ حجره‌نشینی»؛
۲۴. «ظرفیت‌های تربیتی مدرسه علمیه مطلوب» (آماده انتشار)؛
۲۵. «فرازها و فرودها» (عوامل صعود و سقوط اهل علم)» (آماده انتشار)؛

ب. مجموعه نرم‌افزارهای تولید شده:

۱. مکارم ولایت (رهنمودهای اخلاقی تربیتی رهبر معظم انقلاب اسلامی مدظله العالی)؛
۲. طراوت بندگی (شرح احادیث اخلاقی رهبر معظم انقلاب اسلامی)؛
۳. قله‌های تهذیب (زندگی‌نامه، وصایا و سفارش‌های اخلاقی حضرات آیات امام خمینی، سید علی قاضی، محمدعلی شاه‌آبادی علامه طباطبایی و بهجت قدس سرهم)؛
۴. جرعه‌های معرفت (شامل ۶۷۰ فایل صوتی از سخنان اخلاقی و تربیتی اساتید اخلاق)؛
۵. خوشه‌های معرفت(شامل ۲۴۷۶ قطعه فایل صوتی mp۴از سخنان اخلاقی و تربیتی اساتید اخلاق)؛
۶. رسم تقواپیشگان (برگزیده سخنرانی‌های اخلاقی آیت‌الله خوشوقت قدس سره)؛
۷. گزیده‌های ناب اخلاقی (زندگی‌نامه و کلیپ‌های تصویری و متن دروس اخلاق آیت‌الله بهجت قدس سره)؛
۸. تهذیب الاخلاق (برگزیده سخنرانی‌های اخلاقی آیت‌الله مجتبی تهرانی قدس سره)؛
۹. مجموعه نرم‌افزارهای با ره‌پویان (متن دروس اخلاق حضرات آیات بهاء الدینی، احمدی میانجی، بهجت، حق‌شناس، اشتهاردی، مشکینی، علما، سید روح‌الله خاتمی قدس سرّهم، حائری شیرازی و ممدوحی)؛
۱۰. کیمیای وصال (برگزیده سخنرانی‌های اخلاقی آیت‌الله شجاعی قدس سره)؛
۱۱. مکارم خوبان (برگزیده سخنرانی‌های اخلاقی مرحوم حجج الاسلام و المسلمین شیخ اسدالله روحانی و محمد حسین بهجتی)؛
۱۲. مجموعه نرم‌افزارهای مشاوره‌ای (مشاور موفق، استاد موفق، ازدواج موفق، زندگی موفق و طلبه موفق)؛

ج. مجموعه‌های نمایشگاهی:

۱. مجموعه پوسترهای نسیم رحمت (شامل ۴۰ پوستر از آیات اخلاقی)؛
۲. مجموعه پوسترهای طراوت معرفت(شامل ۴۰ پوستر از احادیث اخلاقی)؛
۳. مجموعه پوسترهای قنوت دل(شامل ۴۰ پوستر از آیات، احادیث و کلام بزرگان در خصوص نماز شب و تهجد)؛
۴. مجموعه پوسترهای مشق عشق (شامل ۳۸ پوستر در خصوص سیره خانوادگی علما و بزرگان)؛
۵. مجموعه پوسترهای اقتصاد مقاومتی (شامل ۳۵ پوستر از سیره علما و بزرگان در رابطه با اقتصاد مقاومتی)؛
۶. مجموعه پوسترهای لباس آسمانی (شامل ۴۰ پوستر از کلام بزرگان در اهمیت و جایگاه لباس مقدس روحانیت)؛
۷. مجموعه پوسترهای منشور روحانیت (شامل ۴۰ پوستر از فرمایشات حضرت امام ره در منشور رحانیت)؛
۸. مجموعه پوسترهای فضاسازی معنوی مدارس علمیه (شامل ۸۷ پوستر از آیات، روایات و کلام علما و بزرگان متناسب با فضاهای مختلف مدارس علمیه) .

د. طرح‌های تهذیبی اجرا شده و در دست اجرا:

۱. تدوین نظام نامه جامع تهذیبی حوزه‌های علمیه؛
۲. انجام طرح آسیب شناسی اخلاقی و تربیتی طلاب (مرحله اول)؛
۳. تدوین و تصویب «کلیات طرح تأسیس رشته مدیریت امور تهذیبی» در شورای تخصصی تهذیب و تربیت؛
۴. انجام طرح گزینش متقاضیان ورود به حوزه علمیه؛
۵. تدوین و بازنگری آیین‌نامه استفاده از گوشی همراه در مدارس علمیه؛
۶. تدوین «کلیات طرح تأسیس رشته تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی» و ارائه آن به معاونت آموزش؛
۷. تدوین و انجام طرح ترویج و گسترش تهجد در بین طلاب؛
۸. تدوین منشور اخلاقی و تربیتی طلاب و فضلای حوزه؛
۹. تدوین و تصویب طرح «تأسیس شورای نظارت بر اخلاق اجتماعی و زی طلبگی طلاب و روحانیون»؛
۱۰. تدوین و تصویب «سند چشم انداز معاونت تهذیب و تربیت» در شورای عالی حوزه‌های علمیه؛
۱۱. تدوین و تصویب طرح «آشنایی طلاب با تاریخ حوزه‌های علمیه و روحانیت» در شورای تخصصی تهذیب و تربیت؛
۱۲. تدوین و تصویب «آشنایی طلاب با سیره سلف صالح»؛
۱۳. تدوین و تصویب «ظرفیت‌شناسی تهذیبی و تربیتی سایر معاونت‌ها و مراکز حوزوی»؛
۱۴. تدوین و تصویب «ارتقای اخلاقی و معنوی کارکنان حوزه»؛
۱۵. در حال تدوین طرح «شناسنامه تهذیبی و تربیتی طلاب»؛
۱۶. در حال تدوین «برنامه ۵ ساله اول تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه»؛
۱۷. آغاز اجرای طرح جامع تربیتی در مدارس علمیه سراسر کشور؛
۱۸. تدوین و اجرای طرح «تأسیس مراکز مشاوره» در تعدادی از مراکز استانی؛
۱۹. برگزاری دوره‌های مهارت‌آموزی و دانش‌افزایی تهذیبی ویژه مدیران، معاونان تهذیب، اساتید و طلاب مدارس علمیه؛
۲۰. برگزاری دوره‌های تربیت مشاور ویژه اساتید و طلاب سطح دو به بالا؛
۲۱. برگزاری کارگاه‌های آموزشی تلبس برای طلابی که قصد تلبس دارند؛
۲۲. برگزاری کارگاه‌های«ردای بهشتی»ویژه طلاب تازه ملبس و خانواده‌ها؛
۲۳. برگزاری طرح مطالعاتی شهید مطهری در سراسر کشور؛
۲۴. برگزاری «طرح کوثر» (دوره‌های معارفی ویژه همسران طلاب و روحانیون) در سراسر کشور؛
۲۵. اعزام اساتید اخلاق و مشاور به مدارس علمیه و مراکز حوزوی سراسر کشور؛
۲۶. تدوین و تصویب طرح «استعدادسنجی تحصیلی طلاب»؛
۲۷. تدوین و اجرای طرح «مشاوره پیش از ازدواج» برای طلاب؛
۲۸. تدوین و اجرای طرح قرآنی اقوم (سبک زندگی قرآنی)؛
۲۹. ... و چندین طرح اخلاقی، تربیتی و قرآن دیگر.

مدیریت مطالعات و برنامه ریزی تهذیبی
معاونت تهذیب و تربیت
آذر ماه ۱۳۹۶



بررسی کتب اخلاقی و حرکت‌های فردی و سازمانی آیت الله مصباح رحمه‌الله

در گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا موسوی نسب

حجت الاسـلام و المسـلمین محمدرضا موسـوی نسـب از اسـاتید حوزه و دانشـگاه می باشند که به صـورت ویـژه بـه تدریس و تحصیـل در زمینه مسـایل تربیتی ـ اخلاقی، روانشناسـی و.... مشـغول بـوده انـد. از آثار ایشـان مـی توان به اصول و روشـهای تربیـت عرفانی، راهکارهـای ایجاد تثبیت و تقویـت طلبگـی، اقتصاد و معیشـت، تاثیر ایمـان بر بر مبانی رفتار، زمینه سـازی بـرای انتقال ارزش هـا و ... اشـاره نمـود. در کنـار فعالیـت هـای اشـاره شـده عضویت در گـروه علوم تربیتـی، عضویت گـروه تربیـت مربی اخلاق موسسـه امام خمینـی رحمه‌الله، همکاری با شـورای تهذیب و اخـلاق، کانون طلـوع، آمـوزش مرکـز جامـع علوم، و همـکاری با برخی از مراکـز برای آموزش هـای ضمن خدمت نیـز در برنامه کاری ایشـان بوده اسـت.

خلاصه: این مصاحبه به سیر، روش، سبک و نحوه تلاش حضرت آیت ا... مصباح یزدی (دام عزه) در گسترش و غنای بخشیدن به علم و عمل اخلاقی در حوزه و جامعه در طول سالیان متمادی می پردازد و سعی می گردد که شرح مختصری از زحمات و سبک اخلاقی ایشان ارائه شود.

رهنامه: همانطور که در جریان هستید موضوع صحبت امروز ما درباره بررسی کتب اخلاقی آیت الله مصباح و همچنین حرکت‌های فردی و سازمانی ایشان در حوزه علم اخلاق است؛ سوال اول این است از نظر روش‌شناسی کتب ایشان در حوزه اخلاق به چه صورتی است؟

استاد: در بحث روش‌شناسی حوزه اخلاق روش‌هایی داریم. اگر منظور سبک‌های عالمان اخلاق باشد که در حوزه اخلاق کار کردند. چند سبک و روش پژوهشی اخلاقی داریم: یکی سبک فلسفی و عقلی است که در آثار اندیشمندان یونان مثلا ارسطو و دیگران دیده می‌شود و تا امروز هم ادامه داشته است. بسیاری از کتاب‌های اخلاقی ما متاثر از این سبک است؛ یکی سبک نقلی است که مبتنی بر گزاره‌های دینی و آیات و روایات است. در اسلام در اکثر آیات قرآن و روایات گزاره‌ها محتوای اخلاقی دارند و نقل و بیان این آیات خودش یک سبک و روش نقلی را به وجود می‌آورد. یکی هم سبک تجربی در حوزه اخلاق است که به روش‌های مختلف سبک‌های تجربی اخلاقی را انجام دادند یا با درون کاوی خودشان یا با کمک گرفتن از روانشناسی، که امروزه روانشناسی اخلاق مطرح است. یا به سبک‌های اخلاق تجربی می‌پردازند.

آثار حضرت علامه را که مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که یک اشرافی بر همه این سبک‌ها دارند. بعضی جاها خیلی عقلی مباحث اخلاقی را دنبال می‌کنند. بعضی جاها از آیات و روایات و شرح آنها به خوبی استفاده می‌کنند. در درون کاوی و تجربه درونی هم بحث‌هایی دارند که نمودِ خیلی جدی‌اش در بحث هرم نفس است که در بحث اخلاق، که به تحلیل نفس می‌پردازند گزارشی در قالب هرم نفس انسان مطرح می‌کنند. اخلاق عرفانی هم داریم که بعضی جاها حضرت علامه اشاراتی به این بحث‌ها در مباحث‌شان می کنند. بنابراین به نظر می‌رسد که سبک علامه یک تلفیقی از این روش‌ها است و به علت تسلطی که تقریباً بر حوزه نقل و هم در حوزه عقل دارند و بهره‌هایی که در حوزه شهود داشتند از اینها به خوبی توانستند در مباحث‌شان استفاده بکنند. یعنی روش‌شناسی ایشان در کتب تلفیقی از این سه روش است.

البته در بعضی از مباحث‌شان به خاطر ویژگی موضوع اخلاقی گاهی انسان می‌بیند که یک روشی چیرگی بیشتری دارد. مثلا در بحث‌هایی که مربوط به فلسفه اخلاق می‌شود ظهور و بروز سبک عقلی به خاطر ماهیت موضوع، ظهور و بروز بیشتری دارد. آنجاهایی هم که مشغول شرح و تفسیر آیات و روایات هستند سبک نقلی بیشتر خودش را نشان می‌دهد. البته آنجاها هم خالی از تأملات عقلانی ایشان نیست. منتهی نوع پردازش اطلاعات هم در آثار مختلف حضرت علامه متفاوت است:

در اخلاق در قرآن، حضرت علامه در کنار استفاده از روش‌های عقلی و نقلی و تجربی، پردازش‌شان به روش تفسیری موضوعی است که شاید بتوانیم بگوییم جزو اولین آثاری است که به این صورت تفسیر موضوعی اخلاق در قرآن را طرح و بحث کرده‌اند که حالا اگر جایگاهش برسد و سوال بشود آنجا توضیح خواهم داد که حضرت علامه در تفسیر اخلاق در قرآن چگونه به موضوع می‌پردازند و شاید اکثر موضوعاتی که در اخلاق در قرآن مطرح می‌شود نوآوری است.

رهنامه: با توجه به تبیین سبکی که بیان فرمودید سوال بعدی اینست که هدف و رویکردی که ایشان با این سبک به دنبال تببینش هستند چیست؟

استاد: به نظر می‌رسد که دغدغه حضرت علامه در مباحث اخلاقی یکی

تربیـت جامعـه دینی اسـت و قصـد دارند که فـرد و جامعه از حداقل‌هـای اخلاقی و تربیتـی بهره‌منـد بشـود و بـه دین‌داری منجر بشـود و به تقـوا منجر بشـود. در این راه حضـرت علامـه تـلاش می‌کنند که انگیزه حرکت به سـوی مسـائل اخلاقی را در یادگیرنـدگان و طالبـان اخلاق برانگیزند.

در کنـار ایجـاد انگیـزه، حضـرت علامـه تـلاش کرده‌انـد کـه به شـبهاتی کـه در حـوزه اخـلاق چـه در گذشـته و چه امـروز وجود دارد به روز پاسخ بدهند. شـبهات یـا مشـکلاتی کـه در حـوزه اخـلاق مطرح بـوده اسـت رصـد بکنند و پاسخ‌های محکـم و جـدی به این حوزه‌هـا داده‌اند. ترویـج مباحث اخلاقی که در سـبک‌های آموزشـی اخـلاق بوده اسـت حالا چه در قالـب اخلاق در قرآن، چـه در قالب اخلاق در روایـات، هدفـی بـوده که حضرت علامه خواسـتند ایـن گزاره‌ها را بـرای جامعه دینـی و طالبـان از ابهـام در بیاورنـد و توضیح بدهند، تا زوایـای مختلف این مباحث کاملاً روشـن بشود.

یـک کلام و یـک روایـت ممکن اسـت از زوایای مختلفـی قابل ارزیابی و بررسـی باشـد کـه ایـن ارزیابی‌ها و بررسـی‌ها حاصل تفکـر عمیق و دقیـق حضرت علامه در آثارشـان اسـت و کامـلاً مشـهود اسـت و قابـل دیـدن اسـت. تحلیل‌هایـی که حضـرت ایشـان در شـرح و تفسـیر دارند شـاید بتوانیم بگوییم که حضـرت علامه دنبـال ایجـاد انگیزه اخلاقـی، بردن جامعه به سـوی دینـداری و تقوا، پاسـخگویی بعضـی از شـبهات و تحلیـل و تفسـیر گزاره‌های اخلاقی می‌باشـند.

رهنامـه: منظور از شـبهات مسـائلی بـوده که در علـم اخلاق تحت عنوان تزاحمات و تعاضدات مطرح اسـت و یا شـبهات روز اسـت؟

اسـتاد: حضرت علامه ویژگی‌شـان در حـوزه اعتقـادات و اخلاقیـات و... این بوده اسـت کـه مقـداری فراتـر از تکرار مکـررات رفتنـد و مباحثی را مطـرح می‌کنند که نیـاز بیشـتر جامعـه بوده اسـت که ایـن مطلب در معـارف قرآن حضـرت علامه به صـورت جدی مشـهود اسـت. در حـوزه اخلاق هم چـه از نظر موضوعات فلسـفی اخـلاق، مبانـی‌اش، اصـول اخلاقـی و قواعد و احـکام اخلاقی که به اعتبار فلسـفه اخـلاق مطـرح می‌شـده اسـت حضـرت علامـه ناظـر بـه شـبهاتی کـه از سـوی اندیشـمندان غربـی مطـرح می‌شـده اسـت و در جامعـه دینـی ما هم مطرح شـده اسـت گاهـی صحبت می‌کردند؛ مثلا وقتی شـما بحـث جایـگاه ارزش در اخلاق را در فلسـفه اخـلاق دنبـال می‌کنید آنجا اندیشـمندان متعـدد نظریاتـی در این حوزه دارنـد و حضـرت علامـه می‌آیند نظر اسـلام را دربـاره ارزش اخلاق مطرح می‌کنند و انگیـزه و نیـت را بـه عنـوان مهمتریـن ارزش اخلاقـی مطرح می‌کننـد، اینجا در حقیقت پاسخ بسـیاری از مکتب‌های اخلاقی اسـت و یا وقتی سـوال می‌شـود که آیـا ایمـان اهمیـت دارد یـا عمـل صالح، بـه خوبی حضـرت علامه اینهـا را تحلیل می‌کننـد آیـات را کنـار هـم می‌گذارنـد و جایـگاه ایمـان را در حوزه اخـلاق و رفتار انسـان کامـلا مشـخص می‌کنند تا این شـبهه کـه عمـل می‌تواند بـدون ایمان و دین برای کمال باشـد پاسخ می‌دهند. گوشـه گوشـه مباحث اخلاقی پاسـخی به بسـتری از پرسـش‌هایی است که در حـوزه اخلاق مطرح اسـت.

رهنامـه: این دو سـوال تقریبـا حکم مقدمه را داشـت برای سـوال اصلـی که فکر کنم بیشـتر صحبت‌های مـا را در بگیرد. بـا توجه به سـبک و هدفی که ایشـان در نوشته‌هایشـان و بیانات شـان دنبال می‌کننـد تفـاوت مکتـب آیـت الله مصباح با مکتـب رایـج در حوزه چطـور اسـت. آیا بیـن اینها تفاوتـی وجـود دارد یا اینکه هـر دو در یـک مسـیر هسـتند یا اینکـه بالاخـره ایشـان تحولـی را در حوزه اخـلاق ایجاد کردنـد و قابل کتمان نیسـت؟

اسـتاد: ایـن جـای سـوال دارد کـه رویکرد رایـج در حـوزه چیسـت؟ در حوزه‌های علمیـه مـا رویکردهـای بـه اخـلاق الان متفـاوت اسـت؛ بعضـی از اسـاتید عزیـز حـوزه مـا فقـط یک رویکـرد موعظه گونـه‌ای از اخـلاق دارنـد. اخـلاق را در قالب یـک سـری موعظه‌هـا و نصایـح مطـرح می‌کنند. حـالا بخشـی از اینها کامـلاً با مباحـث سـلوکی و عرفانی و فلسـفی کامـلاً مخالفند و بلکه ضد هسـتند. بعضی‌ها اساسـاً هنرشـان در اخـلاق، اخـلاق عرفانـی اسـت و سـیر و سـلوکی اسـت. حالا اینهـا خودشـان مکتب‌هایـی دارنـد. بعضی‌هـا در حوزه اخـلاق اساسـاً علاقمند به بحث‌هـای فلسـفی اخلاق هسـتند. فلسـفه اخـلاق، فرا اخـلاق، رویکردهـای این چنینـی دربـاره اخـلاق را دارند. حالا اخـلاق تجربی چنـدان در حوزه‌های علمیه ما پیگیری و دنبال نشـده اسـت.

بنابرایـن مـا در حـوزه یـا مثلا همـان قالب اخلاق نقلـی به شـکل‌های مختلف در حـوزه، سـبک و رویکـرد و روش وجـود دارد؛ اگر منظور این باشـد کـه عرض کردم علامـه یـک تلفیقی از اینهاسـت؛ امـا اگـر منظور این باشـد کـه چـون در بحث مکتب‌هـا و رویکردهـای اخلاقـی، بحث رویکـرد معرفتی و محبتـی خیلی معروف اسـت؛ مثـلا می‌گوینـد علمای نجـف رویکرد محبتـی دارند، مکتـب نجف، مکتب علامـه و مکتـب مرحـوم آسـیدعلی قاضی یـا مکتب‌هـای دیگر محبتی هسـتند؛ حضرت علامه اساسـاً معتقدند این تقسـیم‌بندی یک تقسـیم‌بندی درسـتی نیست. بلکـه مـا هیـچ گاه نمی‌توانیـم محبـت را از معرفـت جدا بکنیـم. اینها بـا همدیگر تلفیـق شـده‌اند. محبـت حاصل معرفت اسـت. هر آنچه که معرفت انسـان بیشـتر بشـود محبـت انسـان هـم افزایـش پیـدا می‌کنـد. محبـت کـه افزایش پیـدا کرد معرفـت انسـان هم بیشـتر می‌شـود؛ منتهی خـب یک عده از انسـان‌ها به واسـطه تفاوت‌هـای فـردی و شـخصیتی کـه افـراد دارنـد یک عـده‌ای خیلـی علاقمندی ذهنـی و فکـری و شـهودی نسـبت بـه معرفـت دارنـد و اینهـا برایشـان معرفت و شـناخت خیلی مهم اسـت و یک گروهی هم هسـتند که برایشـان عشق و محبت و اینها مهم اسـت.

تفاوت‌هـای فـردی باعـث می‌شـود کـه گرایش‌های انسـان بـه ایـن دو معرفت و محبـت متفـاوت باشـد والّا هیچ محبتی بـدون معرفت و هر معرفتـی محبت را به دنبـال خـودش مـی‌آورد؛ البته ایشـان قائلنـد همواره اینطور نیسـت کـه معرفت‌ها همیشـه بـه دنبالـش محبت باشـد، ولی هیـچ محبتی بـدون معرفت برای انسـان حاصـل نمی‌شـود. حضـرت علامه تاکید بیشـتر بـر حوزه معرفـت دارنـد و بخاطر ویژگی‌های فردی و شـخصیتی ایشـان، مباحث معرفتی را بیشـتر ترجیح می‌دهند و بنظر می‌رسـد که بحث فناء فی الله را همینطوری تفسـیر می‌فرمایند که انسـان بـه یـک معرفتـی و شـناخت حضـوری نسـبت بـه خداوند می‌رسـد که شـناخت و معرفـت را، حقیقت شـناخت و معرفت را شـناخت خـدا می‌داند. این حدیث شـریف کنـت کنـزا مخفیـاً فاحببـت ان اعـرف فخلقـت الخلـق لکی اعـرف دلیل بـر این می‌گیرنـد کـه خداونـد خلـق کرده اسـت کـه معرفـت ایجاد بشـود و خداشناسـی حاصل بشـود.

اگـر بخواهیـم اینجوری تقسـیم‌بندی بکنیم تاکیـد حضرت علامه بـر این معرفت اسـت کـه حـالا از معرفت‌هـای آرام حصولـی یا گنگ فطری شـروع می‌شـود و به معرفت‌هـای حصولـی تفسـیری تفصیل پیـدا می‌کنـد و معرفت‌های حضـوری بر اثـر مداومـت در بعضـی مسـائل سـلوکی و تزکیـه نفـس دسـت پیدا می‌کنـد. این آنچـه اسـت که برداشـتم از رویکـرد حضرت علامـه در مباحث اخلاقی اسـت. اگر سـوالی باشـد من توضیح بیشـتری می‌دهم.

رهنامـه: می‌توانیـم بگوییـم وجـه تمایزی کـه پررنگ‌تر اسـت در حـوزه معرفتی بـودن حضـرت علامه در آثارشـان اسـت؟ حتی در

مباحث نقلی؟

استاد: در نقلی‌ها هم شرحی که علامه می‌دهند دنبال این هستند که معرفت‌افزایی بشود. وقتی معرفت‌افزایی بشود حضرت علامه در بحث ایمان مفصل بحثی را دارند که ایمان از دو رکن و مولفه اساسی تشکیل شده است یکی آگاهی است و یکی بینش و گرایش است. آنجا می‌فرمایند که البته معرفت صرف لازمه‌اش عمل نیست و حتماً باید محبت و گرایش هم باشد؛ «و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم» آنها که یقین دارند انکار آگاهانه می‌کنند عمل نمی‌کنند. معرفت است یقین هم است اما چرا عمل نمی‌کنند؟ بخاطر اینکه گرایش‌ها و تمایلات و محبت‌شان به جای دیگری کشیده شده است؛ لذا این گرایش و محبت هم جهت داده بشود در مسیر معرفت انسان تا نتیجه‌اش عمل انسان بشود. پس این دو مورد توجه حضرت علامه است معرفت و محبت بدون عمل به نتیجه نمی‌رسد. این گرایش نقش مهمی دارد، محبت نقش مهمی دارد. حضرت علامه غافل از این نیستند و می‌فرمایند مقدمه و آغاز راه از این آگاهی است.

رهنامه: اگر ممکن است حرکت‌های فردی و سازمانی حضرت آیت الله مصباح را در پیشبرد اهداف و سبک خاصی که بیان فرمودید به صورت شاخص اشاره کنید.

استاد: حضرت علامه در جمله انسان‌هایی هستند که در کنار همه جنبه‌های هوشی‌شان، هوش معنوی بالایی داشتند. آنچه که برداشت حقیر است اینست که در همان آغاز طلبگی‌شان توجه به مسائل اخلاقی برایشان جزو مهمترین مباحث بوده است. فعالیت‌هایشان نشان می‌دهد که حضرت علامه بیش از فقه و اصول، عرفان و فلسفه و بیش از هر موضوعی، برایشان بحث‌های اخلاقی جدی است. از همان دوران طلبگی‌شان چه در دوره‌ای که در یزد بودند و دوره کوتاهی در نجف بودند و در قم بودند از اساتیدی استفاده می‌کنند که جنبه‌های اخلاقی در اینها بالا است. با کسانی دوست می‌شوند و حتی مباحثه می‌گذارند که توجهات اخلاقی داشته باشند. در دوران طلبگی‌شان با افرادی همچون اقای سعادت‌پرور رفاقت دارند، در همان دوران با آیت الله محمدجواد انصاری همدانی رفت و آمد دارند. نمی‌دانم ایشان راضی هستند یا نیستند. ایشان همانند بعضی از بزرگان اخلاق دیگر شاگردی مفصل و طولانی حضرت علامه آیت الله آسید محمدحسین طباطبایی را چه در حوزه تفسیر و چه در حوزه فلسفه را دارند. مراوده طولانی با ایشان داشتند. این دغدغه فردی ایشان در مباحث اخلاقی است.

رهنامه: اگر ممکن است یک نمونه را بفرمایید.

استاد: ایشان می‌فرمایند من با دوستانمان حاج حسن آقا و شیخ علی آقای پهلوانی (سعادت پرور) مشهد بودیم و متوجه شدیم مرحوم انصاری همدانی آنجا است. پیش ایشان رفتیم یک صحبتی شد. من دو تا سوال از ایشان کردم. یکی اینکه برای حرکت اخلاقی و تربیتی‌مان چه کار بکنیم. ایشان کتاب لقاء الله مرحوم آشیخ جواد ملکی تبریزی را گفتند. ایشان می‌گویند من دقت ایشان را گفتم یک دستورالعملهایی است که نمی‌دانم عمل بکنیم یا نکنیم. ایشان دلیل آوردند که اینها دلیل قرآنی دارد و عمل کردنشان خوب است. ایشان بواسطه آن دقت نظری که داشتند هر کاری را عرضه بر آیات و روایات معصوم می‌کردند. در مباحث اخلاقی و عرفانی، همانطور که در مباحث احکام باید عرضه بکنیم به روایات و آیات، موارد اخلاقی هم همینطور است. اگر مخالفتی نکند عمل بکنیم تا برسیم به راه. با گمان و ظن این مسیر طی نمی‌شود. من از ایشان سوال کردم گویا چشم باطنی دارید می‌شود به من هم یک تذکری بدهید.

ایشان فرمودید تا نفس است مشکل است. مراقب نفس باشید. ایشان فرمودند ما خیلی تلاش کردیم مراقب نفسمان باشیم و هر چی پیرتر می‌شویم خودمان ضعیف می‌شویم آن نفس ما روز به روز قوی‌تر می‌شود. نشان می‌دهد ایشان پیگیری برای رشد اخلاقی و کمال نفس خودشان را همواره داشتند و دارند.

این دغدغه باعث می‌شود سال‌هایی که وارد حوزه علمیه قم می‌شوند یکی از اقداماتشان اینست که نامه‌ای تهیه می‌کنند و از طریق آیت الله مشکینی به حضرت آیت الله بروجردی می‌رسانند و از ایشان تقاضا می‌کنند که یک فکری برای بحث اخلاق در حوزه بکنیم و به عنوان یک مسئله مهم حوزه‌های علمیه ترویج اخلاق و اهمیت دادن به اخلاق را متذکر می‌شوند که فعالیتی انجام بگیرد. حالا نمی‌دانم نتیجه داده یا نداده، ولی بعدها که در مسند تدریس در حوزه قرار می‌گیرند یکی از تلاش‌هایشان اینست که با طلاب خودشان رفت و آمد جدّی داشته باشند و طلاب به خانه حضرت علامه رفت و آمد بکنند و زندگی علامه را می‌بینند و ارتباط با طلاب را، در نسل‌های اول که علامه سر حال‌تر و جوان‌تر و توانمندتر بودند مراوده جدی با طلاب دارند و محل مشاوره طلاب قرار می‌گیرند و انس جدی با طلاب می‌گیرند؛ تا اینکه وارد بحث‌های تفسیر قرآن می‌شوند.

همینطور عرض کردم شاید یکی از مبتکرترین تفسیر موضوعی این سبک مفصلش حضرت علامه مصباح باشد که حاصلش معارف قرآن است. سال ۶۲ ـ تا ۶۴ تقریبا دو سال بحث اخلاق در قرآن را برای طلاب مطرح می‌کنند که همینطور عرض کردم سبک اخلاق در قرآن موضوعات جدید و متناسب با آن زمان بود که هنوز هم نو است. دیگران هم بعد از ایشان اخلاق در قرآن نوشتند. فکر نکنم قبل از علامه مصباح کسی داشته باشیم که این را گفته باشد و این از نوآوری‌های ایشان است و در این کتاب نوآوری کردند. بعدها هم به مناسبت‌های مختلف وارد بحث اخلاق در روایات و ادعیه شدند. می‌بینیم علامه دیگر حضوری در فقه و اصول خیلی ندارند وخیلی علاقمند به بحث‌های فلسفی و... نیستند، اما بحث اخلاق را رها نمی‌کنند.

حاصل این بحث‌های اخلاق کتاب‌های بسیار متعددی در اخلاق روایی می‌شود که شرح دعای افتتاح است، شرح خمسه عشر است، شرح حدیث معراج است، شرح حدیث و کتاب‌های متعددی است که همچنان به برکت این ادعیه و دعاهای روایات عظیم بحمدالله توسط ایشان توسعه پیدا می‌کند و ترویج و تبلیغ می‌شود.

حضرت علامه احساس کردند این کار هم صرف یک سخنرانی و موعظه کردن نتیجه نمی‌دهد. به دنبال این یک برداشتی کرده بودند از یک حرکتی در دانشگاه حجاز لندن بود گفتند آنجا من دیدم که در آن دانشگاه برای هر دانشجویی یک استادی قرار دادند که به امورات مختلف دانشجویان و به مسائل اخلاقی آنها رسیدگی می‌کند. این کار را در سال‌های هشتاد در موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی راه اندازی کردند و برای هر دانش پژوه یک استاد اخلاق گذاشتند. این مسئله با یک مشکلی مواجه شد که اساتید اخلاق ما هر کسی به یک سبکی و سیاقی و به یک موضوعی می‌پرداختند و آنچه که هدف علامه بود اتفاق نیفتاد؛ لذا یک شورای تربیت و اخلاقی در مدرسه راه افتاد که همفکری بشود و موضوعات و مباحث روشی اخلاقی یک سبک واحدی بگیرد. برکات زیادی داشت و منشورات و جزوات متعددی در این زمینه تولید شد. نیازسنجی طلاب شد که طلاب چه نیازهایی در حوزه‌های اخلاق دارند و براساس آن جزوات متعددی منتشر شد که موجود است، منتهی باز این مسئله که حضرت علامه احساس کردند هر ده طلبه یک استاد، این مقدار طلبه را برایشان استاد نداریم طرحی مطرح شد به عنوان تربیت مربی اخلاق.

مرکـزی بـه عنوان مرکز تربیت مربی اخلاق وابسـته به موسسـه تشـکیل شـده و دوره‌هـای متعـددی از طـلاب حـوزه را جـذب کردند به انـدازه‌ای که شـاید ۲۴۰ ـ ۲۵۰ طلبـه در پنـج شـش دوره از خواهـران و بـرادران در این مرکـز آمدند و زیرنظر بعضـی از اسـاتید از جملـه حضـرت اسـتاد آقا تهرانی با یک مباحثی آشـنا شـدند تا یـک حـدودی بتواننـد خـلاء حـوزه را پر بکننـد اکثر دوسـتانی کـه ایـن دوره‌ها را گذراندنـد در معاونت‌هـای مختلـف تهذیـب و اخـلاق در جاهای مختلف مشـغول بـه کار هسـتند. واحدهـای ایـن دوره ۲۰ واحـد بود احسـاس شـد توانمندی علمی خوبـی ایجـاد نمی‌کند رفتند به دنبال اینکه تبدیل به یک دوره کارشناسـی و ارشـد و دکتـرا بشـود و طـلاب را در ایـن مراحـل بگیرند. حضرت علامه پیشـنهاد کردند بـرای اینکـه ایـن کار رونـق جدی‌تـری پیـدا بکند لازم اسـت که مباحـث اخلاقی را بـرای طلاب‌مـان از دوران آغازیـن طلبگـی ایجـاد بکنیم لذا این کار به تاسـیس مدرسـه رشـد کشـیده شـد. حوزه علمیه رشـد که تاسـیس شـد هدف اصلیش این بود که طلاب ما در پنج شـش سـالی که در مدرسـه هسـتند علاوه بر دروس فقه و اصـول و ادبیات‌شـان بیشـتر با مباحث اخلاقی آشـنا بشـوند و در ایـن حوزه قوی بشـوند و ایـن خـلاء حوزه را در مباحـث اخلاقی بتوانند پر بکنند کـه این حوزه‌های مدرسـه رشـد نه سـال فعالیت کرده و دو سـه دوره ای از دوستانی که مدرسه رشد را سـپری کردند در دوره عمومی موسسـه در حال حاضر مشـغول تحصیل هستند که بعـد از دوره عمومـی در دوره تخصصی اخلاق بتوانند وارد بشـوند. این مرکز تربیت مربـی اخلاق شـاید جـزو اولین مراکـز اخلاق در حوزه باشـد که بـه ابتکار حضرت علامـه شـکل گرفـت و حمایـت شـد و بعدها دارالهـدی به یک سـبک خاصی که زیرنظـر حضـرت آقای ناصری عزیز اسـت شـروع بـه کار کرد.

آنجـا هـم از طلاب برای کارشناسـی ارشـد و دکتری می‌گیرنـد و مجموعه موفقی اسـت. مرکـز اخلاق و تربیـت را بعدها حضرت آقـای دکتر حجت الاسـلام زارعان تاسـیس کردنـد کـه خـود ایشـان از دانش‌آموختگان موسسـه و شـاگردان حضرت علامـه بودنـد. در حقیقت می‌توانیم حضرت علامه سـرمایه عظیـم و هزینه زیادی را در راه توسـعه و تبلیـغ و ترویـج اخـلاق انجـام دادنـد منتهی بـه دلایل مختلفی کـه تمـام مراکز پژوهشـی و علمی مـا دچارش هسـتند امکان اجرایش نیسـت. در حـوزه دایـره المعـارف اخلاق یک دیدگاه ایشـان دارند که متاسـفانه اگـر این اتفاق بیفتـد یک پروژه بسـیار بزرگـی در حوزه اخـلاق خواهد بود کـه نیازمند نخبه‌هایی اسـت که متاسـفانه در فضـای فرهنگی و عـدم حمایت‌هایی که وجـود دارد امکان اجرایی شـدن آنها فعلا متاسـفانه نیسـت. همچنان دنبال ایده‌هایی هسـتند که در بحـث اخـلاق یـک تحـول جدی‌تری در حـوزه و جامعه به وجـود بیاوریـم و از این کار هـم خسـته که نشـدند، هـر روز گروه‌های مختلفـی را وادار بـه تحولی و تبدلی می‌کننـد. در حـال حاضـر هم جمعی از اندیشـمندان و پژوهشـگران در حال تدوین مکتـب اخلاقـی حضـرت علامـه با توجه بـه آثـاری و منابعی کـه از ایشـان وجود دارد هستند.

رهنمـه: لطـف بکنیـد بیـان بفرماییـد ضـرورت ایـن رویکردها در حـوزه اخـلاق را که هم سرمشـقی برای طلاب باشـد و هم سـبک و سـیاق حضـرت آیـت الله مصباح هم روشـن بشـود.

اسـتاد: بـه گمانـم اینطـور می‌دانم، همـه طـلاب اینطور هسـتند وقتی مـا برای حـوزه آمدیـم تمـام هـدف ما از حـوزه آمـدن، امـام را می‌دیدیم آیـت الله بهجت را می‌دیدیـم می‌آمدیـم کـه متخلق بشـویم و به قول خودمـان آدم بشـویم. طلاب با این انگیزه وارد حوزه می‌شـوند و متاسـفانه در حوزه در اثر تشـویق و ترغیب بعضی از مباحـث و مسـائل اندکـی بحـث اخـلاق مـورد غفلت قـرار می‌گیـرد و فراموش می‌شـود. ماها آنقـدر درگیر بحـث و درس می‌شـویم که اساسـاً گاهـی خودمان را فرامـوش می‌کنیم که چیسـتیم و کیسـتیم و کجـا آمدیم طلبه بشـویم و برای چی طلبـه شـدم آمدیـم ضرب ضربـا یاد بگیریـم یـاد بگیریـم نمـاز و روزه را. اینها که اکثر بلد هسـتیم.

طـلاب مـا در فضـای حـوزه می‌آینـد و می‌آمدنـد بـرای کسـب ایـن توفیقـات اخلاقـی و حرکـت بـه سـوی کمال نفسـانی. عرض کردم متاسـفانه یـک مقداری اگـر ایـن خواسـته و ایـن انگیـزه از سـوی مدیـران و مسـئولین حوزه کـم توجهی بشـود خـود بـه خـود در طلاب هم تاثیـر خودش را می‌گذارد و مشـغول به مسـائل فـردی می‌شـویم کـه ایـن مسـئله فـردی از یـاد ما مـی‌رود. بـه نظر می‌رسـد که فضـای حـوزه در کنـار همـه دروس ارزشـمندی که به طـلاب داده می‌شـود بحث انسان‌شناسـی و خودشناسـی باشـد کـه یکی از بحث‌هـای علامه مصبـاح این بود کـه از قدیم‌هـا مطـرح کردند بحث خودشناسـی بـود. این کتاب خودشناسـی برای خودسـازی از حضـرت علامه یک سـبک و سـیاق دیگـری دارد و دقت‌های خیلی خوبـی در این کتاب شـده اسـت.

طـلاب بایـد در کنار همه دروسـی کـه می‌خوانند انسان‌شناسـی و خودشناسـی را بداننـد. اگـر انسـان درک بکند که خودش یک موجود بسـیار عظیم و مهمی اسـت کـه امیرالمومنیـن فرمودنـد معرفه النفـس انفع المعـارف. آن نافع‌تریـن معرفت که معرفـت نفـس اسـت در حوزه یـک مقـداری بهش بی‌توجهی شـده اسـت. ادبیات یـاد می‌گیریـم البتـه عقاید و توحید هم یـاد می‌گیریم ولی خودمان را نمی‌شناسـیم کـه کیسـتیم. از وسـط کار می‌خواهیم انسان‌سـازی بکنیم. حضـرت علامه یکی از کارهـای مهم شـان ایـن بود که از انسان‌شناسـی و خودشناسـی شـروع می‌کردند. اگـر بـه طلاب‌مـان از همـان آغـاز ایـن بحث را متناسـب بـا هر سـن و جایگاهی ا درسـت مطـرح بکنیـم زمینه‌سـازی خوبـی بـرای ایجـاد انگیـزه در طـلاب برای پرداختـن بـه مباحـث علمی و نظـری و عملی اخلاق می‌باشـد.



سیر مطالعاتی اخلاق در سطح کارشناسی

ترتیب مباحث در سیر مطالعاتی اخلاق اسلامی

۱- آشـنایی با کلیات اخلاق اسـلامی ۲-خودشناسـی۳- اخلاق بندگی ۴- اخلاق فـردی ۵- اخـلاق اجتماعـی ۶- اخـلاق جنسـی ۷- فلسـفه اخـلاق ۸- اخـلاق کاربردی۹- سـبک زندگی

۱- آشنایی با کلیات اخلاق اسلامی

أ- کتابشـناخت اخـلاق اسـلامی: (ص۲۹-۳۲- اخـلاق فلسـفی و مبانـی انسان‌شـناختی آن)-(ص۳۶- اخـلاق عرفانـی، ص۳۹-۴۰- تـا ابتـدای مراحل و ادوار رشـد عرفـان عملـی)-(ص۴۲-۴۳- هـدف مکتـب اخلاق عرفانـی و مبانی انسان‌شـناختی مکتب اخلاقـی عرفا)-(ص۴۸-۵۴- مقایسـه مکتب‌هـای اخلاق فلسـفی و عرفانی(بایـد خلاصه شـود))- (ص۵۴-۶۰- اخلاق نقلـی و تلفیقی(باید خلاصه شـود))

ب- رساله لب اللباب: ص ۱-۵۶، نمونه اخلاق بندگی

ج- علـم اخـلاق اسـلامی (خلاصـه جامـع السـعادات): نمونـه اخـلاق تلفیقـی (ترکیبـی از اخلاق فلسـفی و نقلی)- (ص۵۷-۶۲- تحقیق در حد وسـط- اجناس و انـواع رذایـل)- (ص۷۱- ۷۳- راه حفـظ اعتدال فضایـل و ...)- (ص۱۱۱- ۱۲۷- بحـث خـوف، خوف نکوهیده، عـلاج خوف‌هـای نکوهیده، خوف پسـندیده، خوف و رجـاء و ...)(یـک بحـث از جامع السـعادات بـه صورت کامل ارائه شـده تا مربیان بـا روش این کتاب ارزشـمند آشـنا گردنـد و در مواقع لزوم بـدان مراجعه نمایند.)- (ص۱۸۵- ۱۹۳- دنیا دوسـتی)- (ص۲۴۵-۲۵۳- حسـد)- (ص۲۷۱- ۲۷۳- قهر بـا برادر مؤمـن)- (ص۲۸۰- ۲۸۱- عیب‌جویی و لغزش‌یابـی)- (ص ۲۹۰- ۲۹۲- اسـتهزاء و مسـخره کردن)- (ص۳۷۳- ۳۷۷- غفلت)

د- کتـاب اخـلاق اسـلامی؛ مبانـی و مفاهیـم:(ص۱۹-۲۲- کلیـات و جایـگاه اخـلاق در دیـن)-(ص۳۹-۴۵- مقصد رشـد اخلاقـی)-(ص۵۳-۶۱- موانع رشـد اخلاقی(خلاصـه شـود)-(ص۶۵-۷۵- امکانـات رشـد (در حـد دو صفحه خلاصه شـود)- (ص۹۵-۱۱۰- نقـش اخـلاق در شـکل‌گیری جامعـه مطلوب(خلاصـه شـود)، بسـیار مناسـب و الگودهنـده بـرای مربیان و ارتقـاء کیفی ارتبـاط مربیان و متربیـان؛ مـورد اسـتفاده در بحـث آشـنایی با کلیات اخلاق اسـلامی، تفـاوت بین اخـلاق، آداب و تفـاوت بیـن تربیـت و عرفان)

۲- اخلاق کاربردی

أ- کتـاب اخـلاق کاربـردی:(ص۲۳ تـا ۲۷ و ص۴۳-۴۸ و ص۵۳ پاراگراف۲ -۵۶ و ص۷۵-۸۶ و ص۸۷)

ب- مسـائل اخلاقی پالمر (ص۹۵-۹۸-حق حیات و به کشـی(اخلاق کاربردی) و ص۱۱۱-۱۱۶- بـه کشـی فعـال و منفعل(ادامـه بحث قبل)(اخـلاق کاربردی) و ص۱۶۴-۱۸۴- بحـث مجازات(اخلاق کاربردی) خلاصه شـود.

۳- اخلاق بندگی

أ- اخـلاق اسـلامی؛ مبانی و مفاهیـم، (ص۱۵۹-۲۰۳، بحث های آسیب‌شناسـی رابطـه بـا خدا، اخلاق بندگـی حداقلـی و حداکثری،(حتما خلاصه شـود) (از بخش «بـرای تأمـل و پژوهـش» در انتهای هر فصل غفلت نشـود.)

ب- مقـالات اسـتاد محمـد شـجاعی جلـد دوم ص۷۵-۸۶- توبه یا بازگشـت به حضـرت مقصود(ص۲۵۶-۲۵۸- حسـن خلق و بـرکات آن- ص۲۹۳-۲۹۷- توبه از حـزن و تألـم (چـون وارد بحـث دنیـا مـی شـود و می‌فرماید که حـزن دنیوی از تعلـق نشـأت می‌گیـرد و حب الدنیا رأس کل خطیئه اسـت انتخاب شـده اسـت)- ۲۹۹- ۳۰۳- توبـه از سسـتی، کسـالت و بطالـت (می‌فرماید گاهـی از این‌ها تعبیر بـه غفلـت می‌شـود. از آنجا که غفلت ریشـه اصلـی بسـیاری عقب‌ماندگی‌های ما اسـت انتخاب شده.))

٤- اخلاق فردی

أ- اخـلاق اسـلامی؛ مبانـی و مفاهیـم:(ص ۱۲۹-۱۵۶، بحث بهبـود رابطه با خود (اخـلاق فردی حداقلی و حداکثری)(خلاصه شـود))

ب- کتاب درسـنامه اخلاق؛ (ص۲۵ بخش‌های خشـم و غضـب)- (ص۳۱ بحث حسد(اشـاره بـه جنبـه فـردی آن)- (ص۶۱ حـب دنیا(بـا تأکید بر جنبـه فردی)- (ص۱۳۹بحـث صبر)

٥- اخلاق اجتماعی

أ- کتاب اخلاق اسـلامی؛ مبانی و مفاهیم: (ص۲۰۷-۲۴۵- بحث آسیب‌شناسـی رابطـه بـا دیگران، اخـلاق اجتماعی حداقلی و حداکثری، (حتما خلاصه شـود))

ب- کتـاب اخلاق در قرآن جلد سـوم:(ص۳۹، خلاصـه و جمع‌بندی)- (ص ۴۳- ۵۲، بحـث ملاک‌هـای کلی در اخـلاق اجتماعی، خلاصه شـود)- (ص۱۰۱-۱۰۴، بحـث محورهـای معنـوی و همبسـتگی‌های اجتماعـی)- (ص۱۰۸-۱۱۸ بحـث مفهـوم ولایت، حتما خلاصه شـود.)

ج- اخـلاق معاشـرت:(ص ۱۵- ۲۵- مقدمـه و بحثی با عنوان شـناخت و مراعات حقـوق دیگـران)- (ص۳۴-۴۱- خوشـرویی و خوشـخویی)- (ص ۷۶- ۸۴- بـا همسـایگان)- (ص۱۳۱- ۱۳۸- ادب)- (ص۱۳۹-۱۴۶- هنـر گـوش دادن)- (ص۱۶۱- ۱۶۶- عـزت نفـس)- (ص ۱۹۰- ۱۹۸- شـوخی و مزاح)- (ص ۱۹۹- ۲۰۶- تشـویق)- (ص۲۰۷- ۲۱۵- تقدیر و سپاس)- (ص۲۳۱- ۲۳۷- نقدپذیری)

٦- اخـلاق جنسـی(طرح مباحثـی ماننـد شـامل: تعریـف اخـلاق جنسـی، معضـلات اخلاقـی در روابـط زنـان و مـردان/ دختـران و پسـران، انحرافـات اخلاقـی غریـزه جنسـی، شـیوه اخلاقی برخـورد با منحرفـان و مجرمان جنسـی، تأثیـرات پورنوگرافـی (وقیحانـه، خشـن، بی‌خبرانـه)، تنوع‌طلبـی جنسـی مـردان، اخـلاق زناشـویی: ناتوانـی جنسـی در همسـر و اخلاق جنسـی، مطالبات جنسـی ویـژه و زیادت‌خواهانـه غیـر عـادی در روابـط زناشـویی، بحـران زنـان خیابانـی، تجـارت جهانـی سـکس، بـرده‌داری جنسـی، عشـق‌ها و ازدواج‌هـای اینترنتـی، ضرورت‌سـنجی ازدواج موقـت و آسیب‌شناسـی اخـلاق ملـی، خانه‌هـای عفاف یا خودفروشـی و دوره‌گردی و خیابان‌گردی، روابط جنسـی مشـروع منضبط و آشکار یـا پراکنـده و پنهـان، افزایـش سـن ازدواج، محرک‌هـای روبـه تزایـد جنسـی در جامعه معاصر، فشـارهای روانی و خویشـتن‌داری و تقوای جنسـی، تقوای جنسـی در محیط‌هـا و مشـاغل خـاص، تأثیـرات تسـاوی‌خواهی زنـان در اخـلاق و رفتار جنسـی مـردان و زنـان، اخلاق جنسـی مـدرن و بحـران تربیت کودکان، منشـور اخلاق جنسـی.)

أ- کتاب تربیت جنسـی در اسـلام، حافظ ثابت: ص ۱۶۲- ۲۰۸: آموزش مسـایل جنسـی، شـیوه آگاه کردن متربی از مسـایل جنسـی، نمونه‌هایی از آموزش مسایل جنسـی، نـکات لازم الاجـرا در آمـوزش جنسـی و ...ص۲۰۹-۲۸۵: اصل کنترل و مباحثـی ماننـد: شـیوه‌های تعدیل غریزه جنسـی، کنتـرل ادراکات حسـی و ...: اگر حجـم مباحـث بالا اسـت می‌تـوان این بخـش را به صـورت خلاصه ارائـه کرد.)

ب- کتـاب تربیـت جنسـی از منظر قـرآن و حدیث، علی نقی فقیهـی: (ص۱۳-۲۹: مفاهیـم و کلیـات، اهداف تربیت جنسـی)- (ص۹۹-۲۱۱: فصل یکم از بخش دوم: شـیوه هـای آمـوزش و تربیـت جنسـی: ایـن بخـش می‌توانـد بـه صـورت خلاصـه ارائـه شـود.)- (ص۲۹۱-۴۲۷: بخـش سـوم: رفتارهای نابهنجار جنسـی:

عوامل، راه‌های پیشگیری و درمان: این بخش نیز در صورت محدودیت سیر مطالعاتی می‌توانند خلاصه شود.)
ج- کتاب اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب شهید مطهری: (ص۲۲-۳۰- تعریف اخلاق جنسی از دیدگاه شهید مطهری و سرچشمه این اخلاق)- (ص۳۲ پاراگراف دوم – ۴۲- علل و اسباب اخلاق کهن جنسی)-(ص۵۰ پ۲- ص۵۵- جنبه فردی و اجتماعی ازدواج)- (ص۷۸ پ۳- ۸۶- مسأله عشق)- (ص۸۷-۱۰۲- عشق و عفت)
د- اخلاق و رفتارهای جنسی یوسف غلامی(ص۱۶ خط دوم – ص۱۷ انتهای پاراگراف دوم: تعریف و مقدمه‌ای برای اخلاق جنسی)- (ص۲۱۹-۲۳۳- نگاه و افکار نهان)- (ص۸۵- ۹۴- انتظارات و پندارهای نادرست از عشق)

۷- اخلاق محیط زیست
أ- مفاتیح الحیاه: بخش چهارم ص ۶۴۳ تا ۷۴۵

۸- سبک زندگی
أ- مفاتیح الحیاه آیت الله جوادی آملی: فصل‌های یکم، پنجم، ششم، هفتم، دوازدهم از بخش یکم، فصل ششم از بخش دوم، فصل سوم از بخش سوم
ب- سبک زندگی و ابزار سنجش آن: (ص۱-۲۷- صفحات پیشنهادی برای خلاصه: ۵ صفحه-)- (ص۱۲۷- ۱۵۰- صفحات پیشنهادی برای خلاصه: ۵-۷ صفحه-)- (ص۱۵۱-۲۰۸- نگرش‌های کلی حاکم بر کل زندگی- صفحات پیشنهادی برای خلاصه: ۱۰-۱۵ صفحه-)- (ص۲۰۹-۲۹۵- وظایف زندگی از دیدگاه اسلام- صفحات پیشنهادی برای خلاصه: ۲۰ صفحه-)
ج- رضایت از زندگی عباس پسندیده: تمامی بخش‌های کتاب مفید است. اما اگر بخواهیم در میان بخش‌های سه‌گانه کتاب، یکی را ترجیح دهیم بخش نخست، از درجه اهمیت بیشتری برخوردار است؛ چرا که شالوده و مبنای بحث در رضایت‌مندی از زندگی در مباحث شناختی در حوزه باورهای ما نسبت به زندگی و ظرف آن یعنی دنیا تحقق می‌یابد و نویسنده به خوبی با کاربست آموزه‌های کاملا دینی این مسأله را تبیین کرده است. فصول بخش‌های سه‌گانه کتاب نیز هرچند همگی مفید هستند اما اگر بخواهیم برخی فصل‌ها را دارای اهمیت بیشتر بدانیم، می‌توان همه فصل‌های بخش اول و فصل‌های یکم، سوم و ششم بخش آخر را دارای اهمیت بیشتری دانست.
نکته: از آن جا که کتاب از حجم بالایی برخوردار است برای استفاده بیشتر لازم است که این کتاب به صورت خلاصه تهیه گردد که خوشبختانه این کار توسط نویسنده محترم انجام شده و در کتابی با قطع پالتویی به نام «هنر رضایت از زندگی» در ۱۷۰ صفحه مفید توسط نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها به چاپ رسیده است.

۹- فلسفه اخلاق
أ- کتاب فلسفه اخلاق امیر خواص: (ص۱۵–۳۰: مقدمه و آشنایی با مفهوم اخلاق، علم اخلاق و انواع پژوهش‌های اخلاقی)- (ص۵۵ – ۸۵: بحث معیار ارزش اخلاقی- این بخش به صورت خلاصه ارائه شود.)-(ص۱۰۵- ۱۴۶: بحث مسئولیت اخلاقی)- (ص۱۴۷-۱۷۵: بحث دین و اخلاق)
ب- کتاب مسائل اخلاقی پالمر: (ص۱۵-۴۰- فلسفه اخلاق چیست؟ اصول فعل اخلاقی، اخلاق هنجاری، سقراط در زندان. خلاصه شود.)- (ص۶۷-۶۸- خودگرایی اخلاقی)- (ص۷۱-۷۲- خودگرایی روان‌شناختی و تمرینات ص۷۳ – ۷۴)- (ص۷۴- ادامه بحث خودگروی روان‌شناختی)
ج- فلسفه اخلاق شهید مطهری: (ص۴۷-۶۳- نظریه عاطفی و نقد آن و نظریه فلاسفه اسلامی)- (ص۶۵- ۸۳- نظریه وجدانی و نقد آن)- (ص۲۳۰-۲۴۳- مسأله خودی در اخلاق (بحثی مهم و تطبیقی در مورد پایبندی به فضائل اخلاقی و خداشناسی پایه اخلاق)

۱۰- اخلاق خانواده
أ- اخلاق در قرآن جلد سوم: خلاصه فصل سوم از صفحه ۵۵-۹۲
ب- اخلاق معاشرت: ص ۹۲- ۱۰۶- حریم خانه و زندگی
ج- اخلاق در خانواده بانکی‌پور: (ص ۱۲۹- ۱۶۵- فصل پنجم: حقوق خانواده)- (ص۱۶۷- ۱۸۶- فصل ششم: فضایل اخلاقی در خانواده)- (ص ۱۸۷- ۲۰۶- فصل هفتم: تزلزل خانواده، عوامل و پیامدهای آن)- (ص ۲۰۷-۲۱۹- فصل هشتم: نظام اقتصادی خانواده در اسلام)- (ص ۲۲۱- ۲۴۲- فصل نهم: فرزندآوری و تربیت فرزند)

۱۱- خودشناسی
أ- اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم، (ص۱۱۳-۱۲۵- آسیب‌شناسی رابطه با خود(خلاصه شود)
ب- خودشناسی برای خودسازی (ص۸-۱۰ ضرورت خودشناسی- خلاصه-)-(ص۲۴-۲۶- آرای فلاسفه درباره کمال انسان)- (ص۳۷- ۴۲- لذت و کمال)- (ص۴۳- ۴۸- نقطه اوج امیال و غایت آمال)- (ص۷۳-۷۶- پاسخ چند پرسش)- (ص۷۷-۸۳- قرب الهی)
ج- فلسفه اخلاق شهید مطهری (ص۱۳۵-۱۴۵- خود و ناخود)- (ص۱۵۳-۱۶۰- خودشناسی)- (ص۱۷۶- ۱۸۸- بحران‌های اخلاقی و معنوی در عصر حاضر)



معرفی کتب آموزشی مفید در علم اخلاق

در گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا کریمی

حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا کریمی از دانش آموختگان حوزوی می باشند که علاوه بر تحصیل در دروس خارج حوزه و تا سطح دکتری اخلاق به تدریس نیز مشغول می باشند. از مقالات و پایان نامه های متعدد ایشان می توان به الگوی انگیزشی اخلاق از منظر قرآن کریم، تحلیل فلسفی از مبنای انسان شناختی و انگیزش اخلاق در اندیشه علامه طباطبایی، اخلاق تولید محتوا در فضای سایبری و... اشاره نمود. در مورد فعالیت‌های ایشان می توان به معاونت آموزشی در موسسه آموزش عالی اخلاق و تربیت و تدریس اخلاق در قرآن، فلسفه اخلاق و... اشاره نمود.

خلاصه: این مصاحبه در زمینه معرفی کتب و سیر مطالعاتی علم اخلاق می باشد که طلاب باید به آن بپردازند. در ابتدا استاد گرامی به بیان شاخه های اخلاق و دانش های میان رشته ای مورد نیاز پرداخته و توضیحاتی را بیان می نمایند و سپس یک سیر مطالعاتی به همراه کتاب‌ها معرفی می نمایند. در پایان نیز بر ضرورت نگاه به اخلاق به عنوان یک دانش، ضرورت وجود کتاب های آموزشی و همچنین استاد برای اخلاق تاکید و بیاناتی را اظهار می کرده و کتاب هایی که با رویکرد آموزشی نوشته شده را به عنوان مثال ذکر می کنند.

رهنامه: بحث از سیر مطالعاتی علم اخلاق است. یک طلبه چه سیر مطالعاتی باید داشته باشد؟

استاد: اخلاق خیلی گسترده است و شاخه‌های متعددی ذیل اخلاق مطرح است که مهم‌ترین آن‌ها اخلاق هنجاری، اخلاق توصیفی و فرا اخلاق است. در اخلاق توصیفی می‌خواهیم اخلاق اقوام و ادیان و گروههای مختلف را توصیف بکنیم و گزارشی از نظامات اخلاقی آن‌ها ارائه دهیم. اخلاق توصیفی یا descriptive ethics صرفاً یک توصیف است و هیچ داوری یا قضاوت در مورد این اخلاق در آن وجود ندارد. فقط توصیف است و گزارش.

اخلاق هنجاری (normative ethics) به دنبال ملاک و معیار خوب و بد اخلاقی است. بر خلاف مطالعات توصیفی، این شاخه جنبه هنجاری دارد و می‌خواهد ارزش‌گذاری کند.

در فرا اخلاق ابعاد فلسفی اخلاق، معناشناسی مفاهیم اخلاقی، کارکرد گزاره‌های اخلاقی، هستی‌شناسی اخلاق، روش توجیه گزاره‌های اخلاقی، موجه‌سازی آنها مورد بحث واقع می‌شود. در واقع آن مبادی تصوریه و تصدیقیه که در اخلاق هنجاری است در فرا اخلاق بحث می‌شود.

اخلاق هنجاری و فرااخلاق مجموعاً فلسفه اخلاق را تشکیل می‌دهد.

دانش اخلاق سنتی ما هم رسالتی دارد و به دنبال معرفی فضایل و رذایل و روش‌های کسب آنها است؛ وقتی ما کتاب‌های اخلاقی عالمان اخلاقی مسلمان را مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که این بزرگواران رویکردهای مختلفی داشتند؛ رویکرد اخلاق فلسفی، اخلاق عرفانی، اخلاق نقلی و اخلاق تلفیقی. اخلاق فلسفی که زیربنای آن اخلاق یونانی و ارسطویی است چهار تا گرایش دارد یکی گرایش ارسطویی است که بیشتر جلوه پیدا کرده و معروف شده است و بحث اعتدال قوا و فضایل و رذایل و ... مطرح می‌شود؛ یکی رویکرد افلاطونی است که ما نمونه‌اش را در کتاب فصول منتزعه فارابی می‌بینیم که نگاه افلاطون و نگاه فارابی در اینجا این است که اخلاق در بستر جامعه تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی ما اگر می‌خواهیم جامعه را بسازیم و بخواهیم افراد را بسازیم از جامعه شروع بکنیم. فارابی مدینه فاضله را در این کتاب به خوبی معرفی می‌کند و بحث رییس جامعه که حاکم اسلامی است را نیز مشخص می‌کند. گرایش سوم فیثاغوری هرمسی است. در واقع یک نگاه خاصی به اخلاق دارد. بحث‌های مزاج، بحث‌های جغرافیایی، بحث تأثیر کیهان و ستارگان بر اخلاق را در خود دارد که این بحث را به صورت پررنگ می‌توانید در کتاب رساله نهم از رسائل اخوان الصفا ببینید. گرایش چهارم، گرایش جالینوسی است که در کتاب محمد بن زکریای رازی دیده می‌شود و نگاهش در واقع یک نگاه پاتولوژیک و آسیب‌شناسانه به اخلاق است. خودش طبیب بوده و می‌گوید طب دو نوع است الطب الجسمانی و الطب الروحانی. اسم کتابش هم الطب الروحانی است. در کتب اخلاق اسلامی فلسفی این چهار گرایش دیده می‌شود. البته کتاب‌هایی مانند تهذیب الاخلاق ابن هیثم در حوزه اخلاق عقلی فلسفی است و گرایش خاصی هم ندارد.

رهنامه: مثل فلسفه مکاتب خاصی دارد؟

استاد: نه، مکاتب خاصی ندارد. رویکرد اخلاق نقلی کتبی است که روایات اخلاقی را جمع‌آوری نموده است؛ مثلاً بخش‌هایی از اصول کافی مثل باب العشره، بخش‌هایی از بحارالانوار رویکرد نقلی دارند؛ یعنی مبتنی بر آیات و روایات هستند. یک نکته دیگری که در رویکرد نقلی است بر خلاف فلسفی و عرفانی این است که در رویکرد فلسفی و عرفانی مبانی معرفت شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی داریم و اینها مشخص است و براساس آن مطالبی را بیان کردند، ولی در رویکرد نقلی اینطور نیست؛ یعنی رویکرد نقلی ما در اخلاق اسلامی صرفاً جمع کردن روایات اخلاقی کنار هم است و نهایتاً در بعضی از این کتابها دسته‌بندی است. ما نظام اخلاق نقلی در رویکرد اخلاق اسلامی هنوز نداریم و باید شکل بگیرد. رویکرد اخلاق تلفیقی که در واقع تلفیق بین اخلاق نقلی و فلسفی و عرفانی است.

مثلاً رویکرد نقلی و فلسفی مثل جامع السعادات ملاً مهدی نراقی. رویکرد

عرفان و نقل مثل احیاء العلوم غزالی یا مثلاً چهل حدیث امام. رویکرد فلسفه و عرفان و نقل که هر سه باشد این هم مثلاً در بخش‌هایی از چهل حدیث است. اما آن اتفاقی که در این تلفیق نیفتاده و درست هم است اینکه رویکرد فلسفی و عرفانی نداریم چون اینها با هم سازگاری ندارند؛ یعنی مبانی معرفت شناختی‌شان یکی می‌گوید استدلال و تفکر است و دیگری شهود است.
در انسان‌شناسی رویکرد فلسفی می‌گوید به دنبال شکوفایی قوه ناطقه هستم و آن یکی می‌گوید به دنبال تربیت انسان کامل هستم. بخاطر همین ما تلفیق حداکثری بین عرفان و فلسفه نداریم. یک بخشی از جامع السعادات می‌بینیم این دو رویکرد با هم جمع شدند. در بخشی از احیاء العلوم یک رگه‌هایی اینطوری دیده می‌شود. این دانش اخلاق سنتی که این رویکردها را داشت.

رهنامه: تقریباً آنچه در حوزه رایج است همین می‌باشد؟

استاد: شاخه دیگری از اخلاق با نام اخلاق کاربردی (applied ethics) شناخته می‌شود. این شاخه از اخلاق براساس معیار و ملاکی که در اخلاق هنجاری تعریف شده است آن رفتارها را ارزش‌گذاری می‌کند. در واقع در اخلاق هنجاری ملاک و معیار مشخص شده است و اخلاق کاربردی می‌خواهد از آن سفره بهره ببرد. شاخه اخلاق کاربردی به صورت تخصصی، اخلاقیات رشته‌های دیگر را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در پزشکی نگاه کنید یک زمانی یک حکیم بود و کلِ بدن و کالبد انسان را مداوا می‌کرد. اما الان علوم تخصصی شده و مسائل جزئی شده است؛ همان طور که رشته پزشکی شاخه‌های مختلفی پیدا کرده و متخصص مغز و اعصاب و چشم و گوش و حلق و بینی و ارتوپدی و ... داریم، اخلاق هم به صورت حرفه‌ای وارد مباحث تخصصی اخلاقی رشته‌های دیگر شده است.
الان اخلاقِ مهندسی خودش یک شاخه بسیار مهم است. الان شما فرض کنید؛ مثلاً یک شهر یا یک کارخانه‌ای را بنا بکنند اول باید آن مهندس از جنبه اخلاقی به این نقشه و طرح نگاه کند که آیا اینجا از لحاظ اقلیمی برای اینکه این کارخانه را بزنند درست است یا نیست و چه مشکلات اخلاقی را برای مردم آن منطقه به وجود می‌آورد؛ مثلاً از همین جاده قدیم اصفهان که بروید سمت چپ یک کارخانه بزرگ سیمان است، وقتی وارد جاده اصلی اصفهان می‌شوید یک کارخانه بزرگ دیگر است. در یک بیابان یک کارخانه بزرگ که برای تأمین آب خود نیاز است تا چاه‌های عمیق بزنند. آیا این به نفع مردم منطقه است در جایی که کم آب است؟ آیا نباید یک همچنین کارخانه‌ای در نزدیکی دریا احداث شود؟ این خودش یک بحث اخلاقی است.
مثلاً اخلاق سازمانی، در سازمان‌هایمان کم مشکل اخلاقی نداریم. در بسیاری ادارات و سازمان‌ها، اصلاً ساختار سازمان اخلاقی نیست. حساب اخلاق سازمانی از حساب اخلاق کارکنان سازمان جداست. گاهی اوقات یک ارباب رجوع یا یک کارمند، تمام تلاشش را می‌کند اما این ساختار و بوروکراسی و چرخاندن مردم در گردونه مسائل اداری خودش غیر اخلاقی است. اخلاق اینجا حرف برای گفتن دارد.
ما الان اخلاق پزشکی، اخلاق مهندسی، اخلاق تجارت، اخلاق پژوهش، اخلاق آموزش، اخلاق تبلیغ، اخلاق بیوتکنولوژی، اخلاق معماری، اخلاق قضاوت، اخلاق وکالت، اخلاق سازمانی و ... داریم. در مشاغل و حرفه‌های خرد هم اخلاقیات خاص خود را شاهد هستیم؛ اخلاق نانوایان، اخلاق رانندگان، اخلاق کاسبان و ... اخلاق در همه این حرفه‌ها حرف برای گفتن دارد که این حرفه‌ها هم با هم متفاوت است.
در حال حاضر یکی از نیازهای اساسی رشته‌های دانشگاهی اعم از رشته‌های فنی مهندسی، رشته‌های پزشکی، رشته‌های علوم انسانی و ... اخلاقیات آن رشته‌ها است. چه خوب بود که متناسب با هر رشته دانشگاهی، اخلاق حرفه‌ای آن رشته هم تدریس می‌شد. یک مهندس عمران باید نسبت به مسائل مهم اخلاقی رشته خود، آگاهی داشته باشد. وزارت علوم هم شاید حرفی نداشته باشد که ما سرفصل‌هایش را بدهیم و یکی دو واحد اضافه بشود. استاد نداریم. یعنی کسی که هم بر آن علم احاطه داشته باشد و هم از این طرف دانشمند اخلاق باشد که بهم پیوند بزند نداریم و یا کم داریم. باید کسی باشد که وقتی مطلبی را به صورت تخصصی به مهندس نفت گفت او هم بپذیرد و از لحاظ علمی، کرنش کند. کلیات ابوالبقاء گفتن راحت است. باید حرف تخصصی بزند که در عرصه خودش باشد. این مهندس با خودش می‌گوید معلوم است این استاد اخلاق مهندسی، خودش حرفه‌ای این کار است که می‌فهمد مثلاً اگر فلان جا چاه نفت می‌زنم و فلان ماده را استفاده می‌کنم، به علت متصاعد شدن گاز مضر برای کارگران نباید استفاده شود و جایگزین معرفی می‌کند. اخلاق خیلی حرف برای گفتن دارد. اینطور نیست که اخلاق کاربردی ناظر به رشته‌های مختلف نداریم؛ اخلاق وکالت خوب است اگر کتاب بشود و حرف زده بشود. در اخلاق کاربردی خیلی هنوز راه نکوبیده و خاکی داریم که باید کار بشود. بیشترین گرفتاری جامعه ما در حال حاضر در حیطه اخلاق کاربردی و حرفه‌ای است. ریشه همه این‌ها در عدم اطلاع و در پی آن عدم التزام به اخلاقیات آن حرفه است. رشته اخلاق کاربردی همین رسالت را دارد که به طور تخصصی وارد شاخه‌ها و رشته‌های مختلف شده و اخلاقیات آن رشته را مورد بررسی قرار دهد.
البته ممکن است اصول اخلاقیِ که در این شاخه‌ها مطرح می‌شد با هم یکی باشد اما مصادیق و عناوین کاملاً متفاوت است و چه بسا روش‌های برون رفت نیز متفاوت باشد. اخلاق کاربردی در غرب بسیار پیشرفت کرده و ما نیز باید با تکیه بر منابع دینی خود در شاخه‌های حرفه‌ای و تخصصی ورود کنیم. ما باید از این فضا استفاده کنیم تا بتوانیم متناسب با نیاز مخاطبمان اخلاقیات آن حرفه را به او ارائه کنیم. اخلاق ورزش الان برای خودش دنیایی دارد. در ذیل اخلاق ورزش، اخلاق ورزش‌های انفرادی، کوهنوردی همه برای خودش داستان‌هایی دارد و چقدر در این قضیه کار می‌کنند.
شاخه بعدی، تربیت اخلاقی است. این شاخه از مطالعات اخلاقی به دنبال راه‌های اکتساب ارزش‌های اخلاقی و زدودن ضد ارزش‌هاست.
اگر اخلاق را به عنوان قله تصور بکنیم، اخلاق می‌گوید: ای انسان این فضایل را داشته باش و این رذایل را نداشته باش؛ یعنی آن قله را نشان می‌دهد؛ اما تربیت اخلاقی مسیر رسیدن به آن قله است. تربیت بدنی در واقع مسیر رسیدن به اوج توانایی بدنی است. تربیت عبادی همین‌طور. کلاً وقتی تربیت می‌گوییم فرایندی را می‌رساند.
علاوه بر این دانش‌ها یک سری رشته‌ها و شاخه‌ها در بستر اخلاق است که میان رشته‌ای است مثل روانشناسی اخلاق که این هم بحث نویی است. روانشناسی اخلاق به مطالعه علمی پدیده‌های رفتارهای اخلاقی و روانی انسان می‌پردازد که مرتبط با اخلاقند. در واقع می‌خواهد پدیده‌های اخلاقی انسان را مورد بررسی روانشناسی قرار دهد. چرا مثلاً مردم متعصبند و تعصب قبیله‌ای دارند؟ از لحاظ روانی چه اتفاقات فرایندی می‌افتد که اینقدر دروغ می‌گویند. این‌ها را مورد بررسی روانشناسی قرار می‌دهد. در همین مؤسسه آموزش عالی اخلاق و تربیت یک پایان‌نامه داشتیم با عنوان «آزمون حضور قلب در نماز» یا ساخت آزمون حیا که آقای پسندیده در کتاب پژوهشی درباره حیا در انتهای کتابشان ارائه کردند اینها در حوزه روانشناسی اخلاق است.
شاخه بعدی، الهیات اخلاق است که در واقع آن باورها و آموزه‌های اخلاقی دین اسلام یا غیره مورد مطالعه قرار می‌دهد و تلاش اینست که باورها و

آموزه‌هـا را بـه صـورت یـک پیش‌فـرض تلقـی بکنـد و یک تبییـن قابل قبـول با یـک تفاهـم بیـن الاذهانـی از این آموزه‌ها صـورت بگیـرد. الهیات اخـلاق در واقع بـه مثابـه یک دانش کلام اسـت کـه با اسـتفاده از منابع نقلی و علمـی تحلیل‌ها و تبیین‌هـای قابل قبولـی ارائـه می‌کند.

آخریـن شـاخه رشـته جامعه‌شناسـی اخـلاق اسـت؛ جامعه‌شناسـی اخـلاق بـه مسـائل مشـترک جامعه‌شناسـی و اخـلاق می‌پردازد؛ مثـلاً تأثیر طبقـات اجتماعی در هنجارهـای اخلاقـی، تأثیـر اجتماع در رشـد اخلاقـی افراد جامعـه، تأثیر طبقات و اتوریتـه اجتماعـی یـا تعصبـات میـان گروهـی چطـور در اخـلاق و رفتـار تأثیـر می‌گـذارد. این‌هـا شـاخه‌های گسـترده اخـلاق می‌شـود کـه سـیر مطالعاتـی هـر کـدام متفاوت اسـت و حالا می‌شـود نسـبت به همـان دانش اخلاق سـنتی حداقل مـا یک سـیر مطالعاتـی را صحبـت بکنیم.

رهنامه: بله، بفرمایید.

اسـتاد: مـن قبـلاً یـک سـیر مطالعاتـی را در حـدّ همان شـروع نوشـتم که یک سـیر مطالعاتـی اخـلاق در سـطح کارشناسـی اسـت. اولیـن شـاخه‌اش آشـنایی با کلیات اخلاق اسـلامی اسـت. مقدمه کتاب «کتابشـناخت اخلاق اسـلامی» برای این آشـنایی بسـیار مناسـب اسـت. مخاطب در این مقدمـه با رویکردهـای اخلاق اسـلامی و مبانـی ایـن رویکردها آشـنا می‌شـود.

ترتیب مباحث در سیر مطالعاتی اخلاق اسلامی

۱- آشـنایی با کلیات اخلاق اسـلامی ۲-خودشناسـی ۳- اخلاق بندگی ۴- اخلاق فـردی ۵- اخـلاق اجتماعـی ۶- اخـلاق خانـواده ۷- اخـلاق جنسـی ۸- فلسـفه اخـلاق ۹- اخـلاق کاربردی ۱۰- سـبک زندگـی ۱۱- اخلاق محیط زیسـت ۱۲- اخـلاق در قـرآن ۱۳- تربیت اخلاقی

۱- آشنایی با کلیات اخلاق اسلامی

أ- کتابشـناخت اخـلاق اسـلامی: (ص۲۹-۳۲- اخـلاق فلسـفی و مبانـی انسان‌شـناختی آن)- (ص۳۶- اخـلاق عرفانـی، ص۳۹-۴۰- تـا ابتـدای مراحـل و ادوار رشـد عرفـان عملـی)- (ص۴۲-۴۳- هـدف مکتـب اخـلاق عرفانـی و مبانی انسان‌شـناختی مکتـب اخلاقـی عرفا)- (ص۴۸-۵۴- مقایسـه مکتب‌هـای اخلاق فلسـفی و عرفانـی (ص۵۴-۶۰- اخـلاق نقلـی و تلفیقـی

ب- رساله لب اللباب: ص ۱-۵۶، نمونه اخلاق بندگی

ج- علـم اخـلاق اسـلامی: نمونـه اخـلاق تلفیقـی (ترکیبـی از اخلاق فلسـفی و نقلـی)- (ص۵۷-۶۲- تحقیـق در حـد وسـط- اجناس و انـواع رذایـل)- (ص۷۱-۷۳- راه حفـظ اعتـدال فضایـل و ...)- (ص۱۱۱- ۱۲۷- بحـث خـوف، خـوف نکوهیـده، عـلاج خوف‌هـای نکوهیـده، خوف پسـندیده، خـوف و رجـاء و ...)(یک بحـث از جامـع السـعادات بـه صـورت کامـل ارائه شـده تـا مخاطبان بـا روش این کتـاب ارزشـمند آشـنا گردنـد و در مواقع لـزوم بدان مراجعـه نماینـد.)- (ص۱۸۵-۱۹۳- دنیادوسـتی)- (ص۲۴۵-۲۵۳- حسـد)- (ص۲۷۱- ۲۷۳- قهـر بـا بـرادر مؤمـن)- (ص۲۸۰- ۲۸۱- عیب‌جویـی و لغزش‌یابی)- (ص ۲۹۰- ۲۹۲- اسـتهزاء و مسـخره کـردن)- (ص۳۷۳- ۳۷۷- غفلـت)

د- کتـاب اخلاق اسـلامی؛ مبانی و مفاهیـم: (ص۱۹-۲۲- کلیات و جایگاه اخلاق در دین)- (ص۳۹-۴۵- مقصد رشـد اخلاقی)- (ص۵۳-۶۱- موانع رشـد اخلاقی- (ص۶۵-۷۵- امکانـات رشـد- (ص۹۵-۱۱۰- نقـش اخلاق در شـکل‌گیری جامعه مطلـوب، بسـیار مناسـب و الگودهنـده بـرای مربیان تربیتـی و ارتقاء کیفـی ارتباط مربیان و متربیان؛ مورد اسـتفاده در بحث آشـنایی با کلیات اخلاق اسـلامی، تفاوت بیـن اخـلاق، آداب و تفاوت بیـن تربیت و عرفان)

۱- اخـلاق در قـرآن آیـه الله مصباح (جلـد اول): اصول موضوعـه در علم اخلاق- ص۲۵-۴۴ – دسـته‌بندی مسـائل اخلاقـی و ارائـه طرحـی نـو توسـط آیـت الله مصبـاح. ص ۲۱۳- ۲۱۷.

۲- اخلاق کاربردی

أ- کتـاب اخـلاق کاربـردی: (ص۲۳ تـا ۲۷ و ص۴۳-۴۸ و ص۵۳ پاراگراف۲ -۵۶ و ص۷۵-۸۶ و ص۸۷)

ب- مسـائل اخلاقـی پالمـر (ص۹۵-۹۸-حق حیات و به کشـی(اخلاق کاربردی) و ص۱۱۱-۱۱۶- بـه کشـی فعـال و منفعل(ادامه بحـث قبل)(اخـلاق کاربردی) و ص۱۶۴-۱۸۴- بحـث مجازات(اخـلاق کاربردی)

۳- اخلاق بندگی

أ- اخـلاق اسـلامی؛ مبانـی و مفاهیـم، (ص۱۵۹-۲۰۳، بحث‌های آسیب‌شناسـی رابطـه بـا خـدا، اخـلاق بندگـی حداقلـی و حداکثـری، (از بخـش «بـرای تأمـل و پژوهـش» در انتهـای هـر فصـل غفلت نشـود.)

ب- مقـالات اسـتاد محمـد شـجاعی جلـد دوم ص۷۵-۸۶- توبه یا بازگشـت به حضـرت مقصود (ص۲۵۶-۲۵۸- حسـن خلق و بـرکات آن- ص۲۹۳-۲۹۷- توبه از حـزن و تألـم (چـون وارد بحـث دنیـا می‌شـود و می‌فرمایـد کـه حزن دنیـوی از تعلـق نشـأت می‌گیرد و حـب الدنیا رأس کل خطیئه اسـت انتخاب شـده اسـت)- ۲۹۹- ۳۰۳- توبـه از سسـتی، کسـالت و بطالـت (می‌فرمایـد گاهـی از این‌ها تعبیر بـه غفلـت می‌شـود. از آنجا که غفلت ریشـه اصلی بسـیاری عقـب ماندگی‌های ما اسـت انتخاب شده.))

ج- مقـالات اسـتاد محمـد شـجاعی جلد سـوم طلـب. ص ۱۷- ۲۲- مرتبـه اولِ مراقبـه. ص ۷۳- ۱۳۴

د- حقیقـت دعـا: ص۲۳-۲۶- آیـا دعـا باعث سسـتی و تنبلی می‌شـود؟ ص۳۲-۳۶- اثـرات دعـا: اثـرات تربیتـی و ... : ص۳۶- ۳۹- آداب دعا: ص۴۹- ۵۳- شـرح فرازهایـی از دعـای افتتاح: ص ۸۱- ۹۳- شـرح فرازهایی از دعـای ابوحمزه ثمالی: ص ۱۲۶- ۱۴۸- شـرح فرازهایـی از دعـای مکارم الاخـلاق: ص ۲۰۹- ۲۳۱- یاد او: ص۲۵۵- ۲۵۹- حقیقـت ذکـر: ص۲۶۴- ۲۶۶- رد نگرش‌هـای انحرافی درباره ذکـر: ص ۲۶۸- ۲۷۲- آثـار اعـراض از یـاد خـدا: ص ۲۹۱- ۲۹۳- منشـأ اساسـی نگرانی‌هـا و اضطراب‌هـا: ص ۳۰۰-۳۰۵

ه- رسـاله سـیر و سلوک بحر العلوم: فصل سـوم: بحث خلوص ص۵۱- ۶۰- بیان اجمالی در طریق سـلوک الی الله: ص۱۱۳- ۱۳۲

٤- اخلاق فردی

أ- اخـلاق اسـلامی؛ مبانـی و مفاهیـم: (ص ۱۲۹-۱۵۶، بحث بهبـود رابطه با خود (اخـلاق فردی حداقلـی و حداکثری)

ب- کتـاب درسـنامه اخلاق؛ (ص۲۵ بخش‌های خشـم و غضـب)- (ص۳۱ بحث حسد(اشـاره بـه جنبـه فـردی آن)- (ص۶۱ حـب دنیـا(بـا تأکید بر جنبه فـردی)- (ص۱۳۹بحـث صبر)

۵- اخلاق اجتماعی

أ- کتـاب اخـلاق اسـلامی؛ مبانی و مفاهیم: (ص۲۰۷-۲۴۵- بحث آسیب‌شناسـی رابطـه با دیگـران، اخلاق اجتماعی حداقلـی و حداکثری

ب- کتـاب اخلاق در قرآن جلد سـوم: (ص۳۹، خلاصـه و جمع‌بندی)- (ص ۴۳-

۵۲، بحث ملاک‌های کلـی در اخلاق اجتماعی)- (ص۱۰۱-۱۰۴، بحث محورهای معنوی و همبسـتگی‌های اجتماعی)- (ص۱۰۸-۱۱۸ بحث مفهوم ولایت،

ج- اخـلاق معاشـرت: (ص ۱۵- ۲۵- مقدمـه و بحثی با عنوان شـناخت و مراعات حقـوق دیگـران)- (ص۳۴-۴۱- خوشـرویی و خوشـخویی)- (ص ۷۶- ۸۴- بـا همسـایگان)- (ص۱۳۱- ۱۳۸- ادب)- (ص۱۳۹-۱۴۶- هنـر گـوش دادن)- (ص۱۶۱- ۱۶۶- عـزت نفـس)- (ص ۱۹۰- ۱۹۸- شـوخی و مزاح)- (ص ۱۹۹- ۲۰۶- تشـویق)- (ص۲۰۷- ۲۱۵- تقدیر و سـپاس)- (ص۲۳۱- ۲۳۷- نقدپذیری)

٦- اخـلاق جنسـی (طـرح مباحثـی ماننـد شـامل: تعریـف اخـلاق جنسـی، معضـلات اخلاقـی در روابـط زنان و مـردان/ دختـران و پسـران، انحرافات اخلاقی غریـزه جنسـی، شـیوه اخلاقـی برخـورد با منحرفـان و مجرمـان جنسـی، تأثیرات پورنوگرافـی (وقیحانـه، خشـن، بی‌خبرانـه)، تنوع‌طلبـی جنسـی مـردان، اخـلاق زناشـویی: ناتوانـی جنسـی در همسـر و اخـلاق جنسـی، مطالبـات جنسـی ویژه و زیادت‌خواهانـه غیرعـادی در روابط زناشـویی، بحران زنان خیابانـی، تجارت جهانی سـکس، بـرده‌داری جنسـی، عشـق‌ها و ازدواج‌هـای اینترنتـی، ضرورت‌سـنجی ازدواج موقـت و آسیب‌شناسـی اخـلاق ملی، خانه‌هـای عفـاف یـا خود فروشـی و دوره‌گـردی و خیابان‌گـردی، روابـط جنسـی مشـروع منضبط و آشـکار یـا پراکنده و پنهـان، افزایـش سـن ازدواج، محرک‌هـای روبـه تزاید جنسـی در جامعه معاصر، فشـارهای روانـی و خویشـتن‌داری و تقـوای جنسـی، تقوای جنسـی در محیطها و مشـاغل خـاص، تأثیرات تسـاوی خواهـی زنان در اخـلاق و رفتار جنسـی مردان و زنـان، اخـلاق جنسـی مـدرن و بحـران تربیت کـودکان، منشـور اخلاق جنسـی.)

أ- کتاب تربیت جنسـی در اسـلام، حافظ ثابت: ص ۱۶۲- ۲۰۸: آموزش مسـائل جنسـی، شـیوه آگاه کردن متربی از مسـائل جنسـی، نمونههایی از آموزش مسـائل جنسـی، نـکات لازم الاجـرا در آمـوزش جنسـی و ... ص۲۰۹-۲۸۵: اصل کنترل و مباحثـی مانند: شـیوه‌های تعدیل غریزه جنسـی، کنترل ادراکات حسـی، و ...:

ب- کتـاب تربیـت جنسـی از منظر قـرآن و حدیث، علی نقی فقیهـی: (ص۱۳- ۲۹: مفاهیـم و کلیـات، اهداف تربیت جنسـی)- (ص۹۹-۲۱۱: فصل یکم از بخش دوم: شـیوه‌های آموزش و تربیت جنسـی)- (ص۲۹۱-۴۲۷: بخش سـوم: رفتارهای نابهنجار جنسـی: عوامل، راه‌های پیشـگیری و درمان)

ج- کتاب اخلاق جنسـی در اسـلام و جهان غرب شـهید مطهری: (ص۲۲-۳۰- تعریف اخلاق جنسـی از دیدگاه شـهید مطهری و سرچشـمه این اخلاق)- (ص۳۲ پاراگـراف دوم — ۴۲- علل و اسـباب اخلاق کهن جنسـی)-(ص۵۰ پ۲- ص۵۵- جنبـه فـردی و اجتماعـی ازدواج)- (ص۷۸ پ۳- ۸۶- مسـأله عشـق)- (ص۸۷- ۱۰۲- عشـق و عفت)

د- اخلاق و رفتارهای جنسـی یوسـف غلامی(ص۱۶ خط دوم — ص۱۷ انتهای پاراگـراف دوم: تعریـف و مقدمه‌ای بـرای اخلاق جنسـی)- (ص۲۱۹-۲۳۳- نگاه و افکار نهان)- (ص۸۵- ۹۴- انتظارات و پندارهای نادرسـت از عشـق)

ه- نظام حقوق زن در اسـلام شـهید مطهری (مرد بنده شـهوت اسـت و زن اسیر محبت. ص ۷۸- ۸۳- تشـابه نه و تسـاوی آری. ص ۱۲۴- ۱۲۸- نگاهی به تاریخ حقـوق زن در اروپـا. ص ۱۳۰- ۱۳۳-تفاوت‌هـای زن و مـرد. ص۱۶۱- ۱۷۸- حق طـلاق. ص ۲۳۱- ۲۷۴- طـلاق قضایـی. ص ۲۷۵- ۲۸۵- تعـدد زوجـات. ص ۲۹۰- ۳۱۸- حـق زن در چنـد همسـری. ص ۳۱۹- ۳۳۱- آیـا طبیعـت مـرد چند همسری اسـت؟ ص ۳۳۲- ۳۶۰)

۷- اخلاق محیط زیست (از منظر اسلام)

أ- مفاتیح الحیاه: بخش چهارم ص ۶۴۳ تا ۷۴۵

۸- سبک زندگی

أ- مفاتیـح الحیـاه آیـت الله جـوادی آملـی: فصل‌هـای یکم، پنجم، ششـم، هفتم، دوازدهـم از بخـش یکـم، فصـل ششـم از بخش دوم، فصل سـوم از بخش سـوم

ب- سـبک زندگـی و ابـزار سـنجش آن: (ص۱-۲۷) (ص۱۲۷- ۱۵۰) (ص۱۵۱- ۲۰۸- نگرش‌هـای کلـی حاکم بـر کل زندگـی)- (ص۲۰۹-۲۹۵- وظایف زندگی از دیدگاه اسـلام)

ج- رضایـت از زندگـی عبـاس پسـندیده: تمامـی بخش‌هـای کتاب مفید اسـت. امـا اگـر بخواهیـم در میان بخش‌های سـه‌گانه کتاب، یکـی را ترجیح دهیم بخش نخسـت، از درجه اهمیت بیشـتری برخوردار اسـت؛ چرا که شـالوده و مبنای بحث در رضامنـدی از زندگـی در مباحث شـناختی در حوزه باورهای ما نسـبت به زندگی و ظـرف آن یعنـی دنیـا تحقق می‌یابد و نویسـنده بـه خوبی با کاربسـت آموزه‌های کاملاً دینـی ایـن مسـأله را تبیین کرده اسـت. فصـول بخش‌های سـه‌گانه کتاب نیـز هرچنـد همگی مفیداند امـا اگر بخواهیم برخی فصل‌ها را دارای اهمیت بیشـتر بدانیـم، می‌تـوان همـه فصل‌هـای بخـش اول و فصل‌هـای یکم، سـوم و ششـم بخش آخر را دارای اهمیت بیشـتری دانسـت.

نکتـه: از آنجـا کـه کتاب از حجم بالایی برخوردار اسـت برای اسـتفاده بیشـتر لازم اسـت که این کتاب به صورت خلاصه تهیه گردد که خوشـبختانه این کار توسـط نویسـنده محتـرم انجـام شـده و در کتابـی بـا قطـع پالتویی بـه نام «هنـر رضایت از زندگـی» در ۱۷۰ صفحـه مفیـد توسـط نهـاد نمایندگـی مقام معظـم رهبری در دانشـگاهها به چاپ رسـیده اسـت.

۹- فلسفه اخلاق

أ- کتـاب فلسـفه اخـلاق امیـر خـواص: (ص۱۵—۳۰: مقدمـه و آشـنایی با مفهوم اخـلاق، علـم اخـلاق و انـواع پژوهش‌هـای اخلاقـی)- (ص۵۵ — ۸۵: بحث معیار ارزش اخلاقـی)- (ص۱۰۵- ۱۴۶: بحـث مسـئولیت اخلاقـی)- (ص۱۴۷-۱۷۵: بحـث دیـن و اخلاق)

ب- کتـاب مسـائل اخلاقـی پالمـر: (ص۱۵-۴۰- فلسـفه اخلاق چیسـت؟ اصول فعـل اخلاقـی، اخـلاق هنجـاری، سـقراط در زنـدان)- (ص۶۷-۶۸- خودگرایـی اخلاقـی)- (ص۷۱-۷۲- خودگرایـی روان شـناختی و تمرینـات ص۷۳ — ۷۴)- (ص۷۴- ادامـه بحـث خودگـروی روان شـناختی)

ج- فلسـفه اخـلاق شـهید مطهـری: (ص۴۷-۶۳- نظریـه عاطفـی و نقـد آن و نظریـه فلاسـفه اسـلامی)- (ص۶۵- ۸۳- نظریـه وجدانی و نقـد آن)- (ص۲۳۰- ۲۴۳- مسـأله خـودی در اخلاق (بحثی مهم و تطبیقـی در مورد پایبندی به فضائل اخلاقی و خداشناسـی پایـه اخلاق)

۱۰- اخلاق خانواده

أ- اخلاق در قرآن جلد سوم: خلاصه فصل سوم از صفحه ۵۵-۹۲

ب- اخلاق معاشرت: ص ۹۲- ۱۰۶- حریم خانه و زندگی

ج- اخـلاق در خانـواده بانکـی پـور: (ص ۱۲۹- ۱۶۵- فصـل پنجـم: حقـوق خانـواده)- (ص۱۶۷- ۱۸۶- فصـل ششـم: فضایـل اخلاقـی در خانـواده)- (ص ۱۸۷- ۲۰۶- فصـل هفتـم: تزلـزل خانواده، عوامـل و پیامدهـای آن)- (ص ۲۰۷- ۲۱۹- فصـل هشـتم: نظام اقتصادی خانـواده در اسـلام)- (ص ۲۲۱- ۲۴۲- فصل نهـم: فرزنـد آوری و تربیـت فرزند)

۱۱- خودشناسی

الف- اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم، (ص۱۱۳-۱۲۵- آسیب‌شناسی رابطه با خود)

ب- خودشناسی برای خودسازی (ص۸-۱۰ ضرورت خودشناسی)- (ص۲۴-۲۶- آرای فلاسفه درباره کمال انسان)- (ص۳۷- ۴۲- لذت و کمال)- (ص۴۳- ۴۸- نقطه اوج امیال و غایت آمال)- (ص۷۳-۷۶- پاسخ چند پرسش)- (ص۷۷- ۸۳- قرب الهی)

ج- فلسفه اخلاق شهید مطهری (ص۱۳۵-۱۴۵- خود و ناخود)- (ص۱۵۳- ۱۶۰- خودشناسی)- (ص۱۷۶- ۱۸۸- بحران‌های اخلاقی و معنوی در عصر حاضر)

ج- اخلاق در قرآن آیت الله مصباح (جلد دوم): میل به بقا و جاودانگی: ص۱۳۳- ۱۵۶- لذت‌طلبی و سعادت‌خواهی: ص ۱۶۲- ۱۷۲- گرایش به زینت و جمال: ص ۲۴۹- ۲۵۶

عواطف و احساسات: ص ۲۸۳- ۲۹۸.

۱۲- اخلاق در قرآن

الف- کتاب مراحل اخلاق در قرآن (آیت الله جوادی آملی): غفلت: ص۲۳- ۴۸- کمین‌گاه‌های شیطان: ۱۰۳- ۱۲۰- بازیگری و دنیاگرایی: ۱۲۱- ۱۴۶- توبه: ۱۵۳- ۱۶۱- زهد: ۱۷۱- ۱۸۶- ریاضت: ۱۸۷- ۱۹۳- برگزاری انتخابات درونی و کودک هشتاد ساله: ۱۹۹- ۲۰۳- خلوت: ۲۵۹- ۲۷۰- محبت: ۳۲۵- ۳۳۷- معرفت: ۳۳۹-۳۴۹- وحدت: ۴۰۱-۴۱۲-

ب- مبادی اخلاق در قرآن (آیت الله جوادی آملی): بخش یکم: فصل دوم: خاستگاه احکام اخلاقی؛ ص ۲۵-۴۳- بخش دوم: فصل دوم: تغییرپذیری خُلق؛ ص ۸۳-۱۰۳- بخش دوم: فصل سوم: تأثیر و تأثر اخلاقی: تأثیر اخلاق در حوادث تکوینی؛ ص ۱۰۵-۱۱۸- بخش دوم: فصل پنجم: شناخت، اراده، میل و اختیار؛ ص ۱۲۷- ۱۴۰- بخش سوم: فصل یکم: اهمیت علم اخلاق؛ ص۱۴۳- ۱۵۸- بخش سوم: فصل پنجم: نقش اخلاق در گرایش به لذات برتر؛ ص ۲۴۱- ۲۶۱- بخش سوم: فصل ششم: نقش اخلاق در کارگزاران نظام؛ ص ۲۶۴- ۲۶۸

۳- ج- اخلاق در قرآن آیت الله مصباح (جلد اول): آشنایی با زوج مفهومی اطاعت و عصیان- ص۵۴-۵۵- مفاهیم عام اخلاقی در قرآن- زوج مفهومی خیر و شر- ص۵۹- ۶۱- آشنایی با دو زوج مفهومی «حق و باطل» و «برّ و فجور»- ص ۶۳- ۶۹- آشنایی با واژه تقوا در قرآن- ص۶۹- ۷۹- تفاوت نظام اخلاقی اسلام با سایر نظام‌ها. ص۹۱- ۹۸- انسان در نظام اخلاقی اسلام. ص ۹۸- ۱۰۱- عوامل کلی سقوط اخلاقی. ص ۱۷۶- ۲۰۹- خلاصه شود. زوج مفهومی عبادت و بندگی و خوف و رجاء. ص۳۴۴- ۳۵۹- (اخلاق در قرآن)

۱۳- تربیت اخلاقی

الف- تربیت اخلاقی دکتر محمد داودی: تربیت اخلاقی ص۹-۱۱- تربیت اخلاقی (از دیدگاه افلاطون و سقراط) ص۲۳-۲۴- تربیت اخلاقی (از دیدگاه ارسطو) ص۲۵- ۲۶- تربیت اخلاقی (از دیدگاه خواجه نصیر طوسی) ص۲۹- ۳۲- تربیت اخلاقی (از دیدگاه خواجه غزالی) ص۳۴-۳۶- تربیت اخلاقی از نظر پیاژه، کلبرگ، توریل و گیلیگان ص۳۶-۴۴- رویکردها به تربیت اخلاقی ص۴۴-۴۸ و ۵۷-۶۴- اصول تربیت اخلاقی در سیره پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام: اصل نخست: ص۸۰-۸۱، اصل دوم: ص۸۴-۸۵، اصل سوم: ص۸۷-۸۹، اصل چهارم: ص ۹۴، اصل پنجم: تعالی تدریجی ص۱۰۶، اصل ششم: ص۱۰۹

روش‌های تربیت اخلاقی در سیره پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام: ص۱۱۳-۱۵۵.

رهنامه: استاد با تمام این مکاتب و دیدگاه‌ها و سیرهای مطالعاتی، آنچه که اصل محور مصاحبه ما است اینست که اصلاً ما کتاب آموزشی در سیر مطالعاتیِ دانش اخلاق با تمامی این گستره‌ای که بیان فرمودید، اصلاً ضرورتی دارد که ما بخواهیم به کتب آموزشی بپردازیم؟ کتاب‌هایی که با رویکرد آموزشی این مکاتب اخلاقی نوشته شده باشد اصلاً ضرورت دارد برای شخص دانش‌پژوه بیاید؟ در واقع کتاب‌هایی که با نگاه آموزش نوشته شده باشد. مستحضرید بعضی کتاب‌ها می‌خواهند توصیفی عمل بکنند راجع به آن موضوع، بعضی‌ها می‌خواهند نظریه‌پردازی بکنند و بعضی یک پله جلوتر ببرند و بعضی‌ها نظر تخصصی بدهد و بعضی‌ها اجتهاد بکنند و از این قبیل. بیشتر می‌خواستم بگویید کتاب‌هایی که با رویکرد آموزش نوشته شده است تقریباً عین خودآموزهایی که در کتب فقهی مثل لمعه، خودآموز لمعه است یا خودآموز صرف و نحو. در علم اخلاق با این رویکردها کتاب خودآموز یا آموزشی داریم؟ یا اگر داریم برای شخص دانش‌پژوه ضرورت دارد یا نه؟

استاد: یک مقدار داریم کم است و باید افزایش پیدا بکند. ضرورتش روشن است اما باید بیان بشود؛ یعنی خیلی وقت‌ها یک چیزی روشن است اما باید تبیین بشود تا نگاه‌های افراد مختلف به این ضرورت شکل بگیرد و به جامعه عرضه بشود. من می‌خواهم با این بیان این ضرورت را عرض بکنم. ما در علوم اسلامی، سه شاخه اصلی داریم. علم کلام یا اعتقادات، علم فقه یا احکام دین و علم اخلاق. این علوم ناظر به ساحت‌های شناختی، عاطفی و رفتاری انسان‌ها است. علم کلام الحمدلله خوب رشد کرده است. باز هم باید رشد بکند. یعنی علم کلام یک علمی است که باید متناسب با روز، نو به نو بشود. یعنی الان که انسان امروز عقل‌گرا شده است و هر چیزی را می‌خواهد با عقل خودش بسنجد و حتی فقه، یعنی درگیری مفصلی داریم با دانشجویان و دانش‌پژوهان مختلف که تمام فقه را می‌خواهند با عقل بفهمند. اما سفارش شده است بخش مهمی از اصول دین ما در بحث‌های کلامی، عقلی است. با توجه به شبهات روز باید کلام حرف‌های جدید بزند و نمی‌تواند فقط به آن چیزهای قبلی بسنده بکند. علم کلام متولی هم دارد و همیشه افرادی هستند که متکفل آن شوند. فقه هم که اصلاً حوزه یعنی فقه. یعنی اینقدر الحمدلله رشد کرده است باید بیش از این هم رشد بکند باید پویا باشد. کسی منکر آن نیست؛ اما ما دلمان برای اخلاق می‌سوزد که هنوز طلاب ما تلقی درستی از اخلاق ندارند. یعنی وقتی می‌گویی اخلاق، فکر می‌کنند یعنی خوش اخلاقی، یعنی اخلاق را به معاشرت و حُسن خلق تنزل می‌دهند. در حالی که اخلاق این نیست. یک نگاه از نظر اخلاق کاربردی برای شما عرض کردم یک کمی روشن شد که اخلاق ساری و جاری در تمام عرصه‌های زندگی ما است. حتی در سطح زندگی فردی. من در درون خودم هم اخلاق دارم. آنجا هم با این مسئله درگیر هستم. درون اجتماع که با گستره متعدد خودش که هیچ. مفصل است. درون خانواده که یک بخش اجتماع است همین‌طور. اخلاق خانواده جدی است. اخلاق با این گستره و اهمیت خیلی کم کار شده است مخصوصاً در حوزه. من یقین دارم که تعداد بسیار زیادی از طلاب تلقی درستی از اخلاق ندارند. اخلاقی که تا نامی از آن می‌بریم ذهن‌ها به سمت کلاس اخلاق هدایت می‌شود. آن هم خوب است اما این همه اخلاق نیست. اخلاق شاخه‌ها و حیطه‌های مختلف دارد. دانشمندان اخلاق ما چه حرفی در حیطه اخلاق برای ما دارند؟ نگاه می‌کنیم نهایتاً یک

منیـه المریـدی خوانده می‌شـود و دیگر کتاب‌هـای اخلاقی را در سـیر دروس حوزه هـم نمی‌بینیـم. حرفم اینسـت با این فضایی که ایجاد شـده اسـت اولاً باید نگاهی داشـته باشـیم وکتـب اخلاقـی خودمـان را معرفـی کنیم و ثانیـاً اخـلاق و مباحث مختلفـش را مبتنـی بر آموزه‌های اسـلامی خودمان معرفی بکنیـم. خب این خیلی ضـروری اسـت کـه طـلاب ما عـلاوه بر اینکه حـالا پایه دروسشـان فقـه و اصول اسـت حداقـل بـا این کتاب‌های آموزشـی و با فضای اخلاق آشـنا بشـوند چه بسـا علاقمند شـدند و می‌شـوند. مـا در بحث اخلاق نیرو بسـیار کم داریـم. اخلاق چند دهـه معطـل ماند؛ یعنی هیچ رشـدی نکرد. ما بعـد از همین کتاب جامع السـعادات و اینهـا، بعـد معـراج السـعاده کـه مبتنی بر همـان بود، وقتـی نگاه می‌بینیـم بعد از این‌هـا پیشـرفت دانش اخلاق متوقف شـد.

زمانـی شـاید ایـن نـگاه بـه کتاب‌هـای آموزشـی نبـود. می‌گفتنـد کتـاب هـر چه سـخت‌تر باشـد عالمانه‌تـر اسـت. ایـن نـگاه الان نیسـت. یعنـی اگـر هم هسـت بایـد بشـکند این نگاه. الان مباحث سـخت فلسـفی را هم به سـادگی بـه کودکان آمـوزش می‌دهنـد. آمـوزش اخـلاق بـه کـودکان حـالا پیشـکش، اخـلاق را بـا کتاب‌های آموزشـی صحیـح و به صـورت حرفـه‌ای (professional) به طلاب خودمـان آمـوزش دهیـم. اخلاقی که متناسـب با فضـای طلبگی و حرفـه‌ای آن‌ها باشـد. اخـلاق آموزش و پژوهـش، اخلاق تدریـس، اخلاق تبلیغ، اخلاق معاشـرت و از ایـن قبیـل موارد.

رهنامـه: منتهی یـک آفتی که اینجا وجـود دارد و ضمن صحبت‌های شـما هم بـود اولاً خیلـی اهمیت دارد کـه به بحث اخـلاق خصوصاً بـا رویکـرد آموزشـی بپردازیم، ولـی باز تلقی اشـتباهی که اسـت خیلی‌هـا می‌گوینـد علـم اخـلاق آسـان اسـت و بـا کتاب‌هـای آموزشـی بـار خودمـان را ببندیـم و نیـازی نیسـت کـه بـه عنوان یـک دانش پذیـرش بکنیم و طالب آن بشـویم و بعـداً یک مجتهد اخلاقـی بشـویم ضرورتـی نـدارد. آیـا صـرف کتاب‌های آموزشـی شـخص را مسـتغنی می‌کنـد و آیـا ایـن رویکرد صحیح اسـت که بـه فقه و اصـول و عقایـدش بپـردازد و کنـارش مطالعاتـی انجام بدهـد و در سـیر مطالعاتـی به هدفش برسـد.

اسـتاد: بـا وسـعتی که بـرای علـم اخـلاق داریم حتمـاً باید بـرای دسـت‌یابی به ایـن دانـش، وقـت کافی گذاشـت و اسـتاد کافـی دید. بحث‌هـا بسـیار پیچیده‌تر از آن اسـت کـه مـن و شـما گمان می‌کنیـم. بعضی وقت‌هـا به انسـان «توهم علم» دسـت می‌دهـد و گمـان می‌کنـد کـه در بحـث و یـا دانشـی، عالم و متبحر شـده اسـت. زمانی اگر کسـی می‌خواسـت حکیم و طبیب سـنتی شود باید سـال‌ها درس می‌خوانـد و شـاگردی می‌کـرد. قانـون می‌خوانـد، کتاب‌های دیگـر می‌خوانـد و ... امـا الان می‌بینیـم بـا چنـد تا کارگاه آموزشـی و با چنـد تا جزوه و اصلاً شـما بگو با چنـد مـاه و چنـد سـال کلاس، افراد نـام خود را حکیـم می‌گذارنـد و مطب می‌زنند و نسـخه می‌پیچنـد و ادعـای مـداوای انواع و اقسـام بیماری‌هـا را دارند. واقعـاً با دو سـال تحقیـق و پژوهـش به صـورت پراکنده، انسـان حکیم می‌شـود. اطبای قدیم در کنـار طـب، حتماً باید فلسـفه می‌خواندند و از این جهت که حکمت می‌دانسـتند بـه آن‌هـا حکیم می‌گفتند. از حکمت و فلسـفه هم در شناسـایی بیماری‌ها و علل و ریشـه آن اسـتفاده می‌کردند. این مسـأله که خیلی سـریع به یک نوع خودبسندگی علمـی می‌رسـیم یک آسـیب بزرگ اسـت. در جایی دیدم نـام این مسـأله را «خود بوعلـی پنـداری» گذاشـته بودنـد. نوعـی توهم علمی به انسـان دسـت می‌دهد. در فضـای دانـش اخلاق هم همین مسـأله اسـت. همیـن الان برخی خـود را صاحب نظـر می‌داننـد در حالـی کـه تفـاوت اخـلاق و عرفـان را نمی‌دانند. ایـن هم نوعی «خـود ابن مسـکویه پنـداری» و «خود ملاً مهـدی نراقی پنداری» اسـت.

در روانشناسـی گاهـی خودمان شـروع به خواندن می‌کنیم. روانشناسـی یک علمی اسـت کـه رویکردهـا و مکاتب مختلـف دارد. حرف‌هـای مختلف و بسـیار پیچیده دارد. بـا مطالعـه چنـد تا کتـاب و مقاله یک «خود روانشـناس پنداری» به ما دسـت می‌دهد. حرف من اینسـت که طلبه برای کسـب دانش و عمیق شـدن در آن باید اسـتاد ببینـد؛ یعنـی بـا صـرف خواندن چند تـا کتاب ایـن عمق حاصل نمی‌شـود. مـن نمی‌خواهـم بگویـم که انسـان همیشـه بایـد از اول تـا آخر تلمـذ بکند جلوی اسـتاد. نه، حرفم اینسـت که انسـان بعد ازمدتی کلاس رفتن و اسـتاد دیدن باید در ارتبـاط تنگاتنـگ علمـی با اسـتاد از او بهـره ببرد. علـم اخلاق به عنـوان یک علم حـرف بـرای گفتـن دارد. یعنی مـن فکر نمی‌کنم کمتر کسـی بتواند خـودش خود بخـود تمام این شـاخه‌های مختلف علـم اخلاق را با مطالعه و تحقیق کسـب کند. حداقـل ایـن کـه زمان زیـادی می‌خواهـد که معمـولاً از حوصله ما خارج اسـت.

رهنامـه: آخریـن سـؤال ایـن که بـا توجه به همـه این مباحـث آیا می‌توانیـد کتـب خاصی را به صـورت مـوردی نام ببرید کـه با این رویکرد منتشـر شـده باشند.

اسـتاد: یک سـری کتاب‌ها در علم اخلاق اسـت که به صورت آموزشـی نوشـته شـده اسـت؛ یکی کتاب اخلاق اسـلامی، مبانی و مفاهیم که برای دانشـگاه نوشته شـده اسـت و زیرنظـر حجت الاسـلام و المسـلمین آقای دکتـر علیزاده اسـت که خـود ایشـان جریان‌سـاز در بحـث اخلاق هسـتند. کتابشـناخت اخلاق اسـلامی را هم ایشـان به همراهی حجت الاسـلام و المسـلمین احمدپور و حجت الاسـلام و المسـلمین عالم‌زاده نوری و حجت الاسـلام و المسـلمین دکتر محمد تقی اسلامی نوشـتند و الان ایشـان یکـی از کسـانی اسـت کـه در شـاخه‌های مختلـف اخلاق حرف برای گفتـن دارد.

کتـاب آییـن زندگی (اخلاق کاربردی) نوشـته احمد حسـین شـریفی هم آموزشـی اسـت و کتاب خوبی اسـت.

کتاب درسـنامه اخلاق اسـلامی آقای نصیری، کتاب فلسـفه اخلاق با رویکرد تربیتی نوشـته آقـای دکتـر احمدپور و آقـای دکتر دبیـری، ایـن کتاب‌ها به صورت آموزشـی نگاشـته شـده‌اند. این‌هـا کتاب‌هـای جدیـد بـرای آشـنایی بـا فضـای علم اخـلاق و حیطه‌هـای آن اسـت. اگـر مـا بخواهیـم گام اساسـی در ارائه علم اخـلاق کنیم باید کتاب‌هـای قدیمـی را به صورت درسـنامه در بیاوریـم. احیاء علوم الدیـن غزالی، جامع السـعادات، چهل حدیث امام خمینی، رساله سیر و سلوک بحرالعلوم و ... . این کتاب‌ها محتـوی و مغـز دارد و بایـد فرآوری شـده و بـه خورد جامعه علمی داده شـود.

رهنامه: این‌ها در حیطه خودشان جامع هستند؟

اسـتاد: نـه. هـر کـدام یـک حیطـه‌ای دارنـد؛ مثـلاً کتـاب اول اخلاق اسـلامی، مبانـی و مفاهیـم یـک سـری از مفاهیـم کلـی را اول بیـان می‌کنـد و بعـد سـراغ ایـن حوزه‌هـای ارتباطـی انسـان می‌آید. اخلاق فـردی، اجتماعی، بندگی و زیسـت محیطی. چون کتاب آموزشـی اسـت و یک بخشـی از اخلاق را مورد بررسـی قرار بدهـد نمی‌توانـد جامـع باشـد. جامعیت بـا کتاب آموزشـی سـازگاری نـدارد. ما باید ببینیـم ایـن کتـاب آموزشـی برای کیسـت و مخاطب ما کیسـت و متناسـب با آن کتـاب آموزشـی را تألیـف کنیـم. مخصوصـاً در مباحـث اخـلاق، مخاطـب باید آن را بگیـرد و در زندگیـش بـه کار ببنـدد و یـا حداقـل دانـش‌اش اضافه بشـود. وقتی مخاطـب مـا دانشـجوی کـم حوصله امروزی اسـت همین هـم برایش زیاد اسـت؛ یعنـی در کتاب‌هـای آموزشـی نبایـد دنبال جامعیت باشـیم.







